تفسیر مردان

(آیاتُ الرِّجالِ فی القرآن)



۲

بررسی مجموعه آیات مربوط به مردان

دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیـــر مردان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر مردان (آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقرآن) بررسی‌مجموعه‌آیات مربوط به «مردان» درقرآن کریم «جلد دوم»

مشخصات کتاب

تفسیر مردان (آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرآن) بررسی‌مجموعه‌آیات مربوط به «مردان» درقرآن کریم «جلد دوم»
گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی
به اهتمام : دکتر محمد بیستونی
(۱)
بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ –
/ به اهتمام محمد بیستونی .
قم: بیان جوان، ۱۳۸۵ .
ص.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .
. ۴ق ۹۵ب/۴/۶۵ BP۱۵۹/۲۹۷
کتابخانه‌ملی‌ایران ۴۴۷۰۷ ـ ۸۵ م
عنوان: تفسیر مردان (جلد ۳ و ۴)
به اهتمام: دکتر محمد بیستونی
گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی
تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی،سهیلا شاکری
امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان
چاپ و صحافی: چاپخانه دکتر سلیمان زاده
نوبت و تاریخ چاپ: اول ـ بهار ۱۳۸۹
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
ناشر: انتشارات بیان جوان
(ناشر تخصصی گروه مؤسسات
قرآنی تفسیر جوان)
شابک: ISBN:
حق چاپ محفوظ نیست، هر گونه‌نسخه‌برداری وچاپ‌از این کتاب‌به‌منظور
توسعه فرهنگ قرآن‌کریم، با اخذ مجوزکتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان
بلامانع است.
نشانی: تهران ـ خیابان‌پاسداران ـ بین گلستان هشتم‌ونهم (روبروی‌پمپ بنزین) ـ
شماره ۴۵۱ ـ طبقه همکف ـ واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶
www.Tafsirejavan.com

فهرست مطالب

(۶۳۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۸)

فهرست مطالب

(۶۳۹)

فهرست مطالب

(۶۴۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

(۶۴۹)

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِٔ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِٔ قَلْبِهِ سَیِّدَهِٔ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْائِمَّهِٔ التِّسْعَهِٔ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِالْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهَٔ اللّهِ فِی الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم
الْاَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّلِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِٔ وَالْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَمَعالِمِ الدّینِ،
الْحُجَّهِٔ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الْاَوْلِیاءِ وَ یا مُذِلَّ الْاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَالسَّماءِ قَدْ مَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ
مُزْجاهٍٔ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۳)

متن تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن‌گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود.
در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر

جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت‌علمای‌برجسته‌حوزه‌های‌علمیه‌تألیف ومنتشرنموده وچندین کتب‌ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان‌شناسی، هنرهای دستی، دنیای‌حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت‌شناسی و مفاهیم قرآن کریمو... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم‌از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد.

برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزّت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند.

قم ـ جعفر سبحانی

۴/۸/۸۸

(۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است ؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند.

ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است.

کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند ؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تقریظ حضرت آیهٔ‌اللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری

بسم اللّه الرحمن الرحیم

وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ

(۶۹ / عنکبوت)

خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نورچشم گرامی و عزیزم جناب‌آقای دکتر محمد بیستونی در مسجدالرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکّل به‌خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیّت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. نکته قابل توجّه اینکه مشارالیه فرصت جوانی را مغتنم دانسته و در راه خدا گذرانیدند. و اکنون بحمداللّه جوانان عزیز میهن اسلامی از نتایج کار و تلاش مستمر وی بنحو شایسته‌ای بهره‌مند می‌باشند. امید است اقشار مختلف خصوصا نسل جوان با استفاده از آثار این وجود گرانمایه، معارف دینی خود را ارتقاء بخشند و مسئولین محترم فرهنگی جامعه با حمایت بی‌دریغ خود گام مؤثری در اشاعه فرهنگ قرآنی و اسلامی بردارند.

شیراز ـ سید علی اصغر دستغیب

۲۸/۱۲/۸۴

(۶)

انسان در قرآن کریم

وَاذا مَسَّ الْاِنْسانَالضُّرُّ دَعانالِجَنْبِهِ اَوْ قاعِـدا اَوْ قاآئِما فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُـرَّهُمَرَّ کَـأَنْ لَـمْ یَدْعُنـاآ اِلی ضُـرٍّ مَسَّـهُ کَـذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْـرِفینَ مـا کانُوا یَعْمَلُونَ

و هنگـامی که به انسـان زیـان (و نـاراحتی) برسـد ، مـا را (در همه حـال) درحـالی‌که به پهلوخوابیـده یا نشسته یا ایسـتاده است ، می‌خوانـد ، امـا هنگـامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسـیده ، نخوانده ،این‌گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصـیت مشـکلات و حوادث دردنـاک ، کنـار رفتن حجاب‌هـا از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث ، تمام قشـرهای سیـاهی که روی این فطرت را پوشانـده است ، می‌سوزد و از میـان می‌رود و برای مـدتی هرچنـد کوتاه درخشـش این نور توحیـدی آشـکار می‌گردد. سـپس می‌گویـد : امـا این افراد ، چنـان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هسـتند که « به مجرد این‌که بلاـ و نـاراحتی آن‌هـا را برطرف می‌سـازیم ، آن‌چنان در غفلت فرومی‌رونـد ، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشـتند » و ما نیز به آن‌ها کمکی نکردیم (فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُـرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنآ اِلی ضُـرٍّ مَسَّهُ). « آری این چنین اعمال مسـرفان در نظرشان جلوه داده شده است » (کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ مـا کـانُوا یَعْمَلُونَ). در ایـن‌کـه چـه کسـی اعمـال این‌گونه افراد را در نظرشـان جلوه و زینت می‌دهـد، در ذیـل آیـه ۱۲۲ سوره انعام، جلـد ۵ « تفسیر نمونه » بحث شـده است و اجمـال سخن ایـن است کـه ؛

زینت‌دهنده ، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هرقدر انسان به آن‌ها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می‌گیرد و نه‌تنهـا قبـح و زشتی آن‌هـا تـدریجاازمیان‌می‌رود، بلکه کم‌کم‌به‌صورت عملی شایسته درنظرشـان مجسم می‌گردد. و اما چرا در آیه فوق این‌گونه افراد به عنوان « مُسْرِف»

تفسیر مردان (۷)

(اسرافکار) معرفی شده‌اند ، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاـتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه ، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان ، مُسرف محسوب نمی‌شوند .

درباره « انسان » تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است ؛ در آیات زیادی از او به « بَشَر » تعبیر شده و در آیات فراوانی به « انسان » و در آیاتی نیز به عنوان « بنی‌آدم » و عجیب این‌که در بسیاری از آیاتی که از او به " انسان "تعبیر شده ، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است.

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإنْسانُ ضَعیفا) «۳۸ / نساء» .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران‌کننده (اِنَّ الْإنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ) « ۳۴ / ابراهیم » .

در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْإنْسانُ قَتُورا) «۱۰۰ / اسراء».

در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَ کانَ الْإنْسانُ عَجُولاً) « ۱۱ / اسراء » .

در جای دیگر کفور و کفران‌کننده می‌داند (وَ کانَ الْإنْسانُ کَفُورا) « ۶۷ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (کانَ الْإنْسانُ اَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً) « ۵۴ / کهف » .

در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران‌کننده آشکار آورده (اِنَّ الْإنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ) « ۱۹ / زخرف » .

در مورد دیگر موجودی کم‌ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت ، بخیل و به هنگام بلا ، پرجزع است (اِنَّ الْإنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعا وَ اِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعا) « ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ / معارج ». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (یا

(۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَیُّهَا الْإنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریم) « ۶ / انفطار ». و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند، دانسته (اِنَّ الْإنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «۶و۷/علق». به این ترتیب می‌بینیم « انسان » در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است ، معرفی شده‌است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در « اَحْسَنِ تَقْویم » و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم) «۴ / تین». و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته ، به وی آموخته است ؟ (خَلَقَ الْإنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ) «۳و۴/الرحمن». و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا اَیُّهَا الْإنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا) « ۶ / انشقاق ». باید دید این‌ها چه انسانی هستند که با آن‌همه کرامت و محبت الهی این‌همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسان‌هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند ، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند ، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدارکننده‌ای داشته‌اند ، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد ، بلکه با به کار بردن آن‌ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. وگرنه انسانی که با استفاده‌از وجود رهبران الهی و به‌کارگرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله « آدمیت » گام می‌نهد و شایسته نام « بنی‌آدم » می‌شود ، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند ، آن‌چنان که قرآن می‌گوید: « وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنیآ آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی‌الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً : ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آن‌ها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم » (۷۰ / اسراء)

.

تفسیر مردان (۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ امّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و تو حید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند.

فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَاَنْ لَّمْ‌یَدْعُنا اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ

و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی بازگردانیم، از سپاسگزاری ماروی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خودرا ننموده و مارانمی‌شناسد.

کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.

به باور برخی منظور این است که: همان گونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش باخدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همین گونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیداد شان جلوه داده شده است.

(۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آرامش روان در سایه ایمان

اَلا اِنَّ اَوْلِیاآءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ

آگاه باشید اولیاء (و دوستان) خدا نه‌ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. (۶۲ / یونس)

اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ

همان‌ها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند.(۶۳ / یونس)

لَهُمُ الْبُشْری فِی‌الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی‌الْاخِرَةِ لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

در زندگی دنیا و در آخرت شادند (و مسرور) ، وعده‌های الهی تخلف‌ناپذیر است وایـن رستگاری بزرگی است .(۶۴ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَوْلِیاء » جمع « وَلِیّ » در اصل‌از ماده « وَلی ، یَلی » گرفته شده که به‌معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی‌درپی بودن آن‌ها است ، به‌همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته‌باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام ، «وَلِیّ» گفته می‌شود، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند این‌ها نیز از همین‌جا است. بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله‌ای نیست ، حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاك ، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچ‌گونه شك و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی‌انتها و قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است و ماسوای خدا در نظرشان کوچك و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است. کسی که با اقیانوس آشنا است ، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند ، نسبت به یك شمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. و از

این‌جا روشن می‌شود که چرا آن‌ها ترس و اندوهی ندارند ، زیرا خوف و ترس معمولاً ـ از احتمال فقدان نعمت‌هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را

تفسیر مردان (۱۱)

تهدید کند ، ناشی می‌شود ، همان‌گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت‌به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است. اولیاء و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان مادّه آزادند و « زهد » به معنی حقیقیش بر وجود آن‌ها حکومت می‌کند ، نه با از دست دادن امکانات مادی ، جزع و فزع می‌کنند و نه ترس از آینده در این‌گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد. بنابراین « غم‌ها » و « ترس‌هایی » که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد ، در وجود آن‌ها راه ندارد. یک ظرف کوچک آب ، از دمیدن یک انسان ، متلاطم می‌شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان‌ها کم‌اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می‌نامند (لِکَیْ لا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ) (۲۳/حدید). نه آن روز که داشتند ، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می‌شوند، غمی دارند ، روحشان بزرگ‌تر و فکرشان بالاتر از آن است که این‌گونه حوادث در گذشته و آینده در آن‌ها اثر بگذارد. به‌این‌ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن‌ها حکمفرما است و به گفته قرآن ؛ «اوُلآئِکَ لَهُمُ الاْمْنُ» (۸۲ / انعام) و یا به تعبیر دیگر ؛ «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است » (۲۸ / رعد). خلاصه این‌که غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است ، آن‌ها که از این روح تهی هستند ، اگر غم و ترسی نداشته باشند ، بسیار طبیعی است. این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد ، به این صورت عرضه می‌شود. اولیای خدا آن‌چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن‌چنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به‌دست فراموشی می‌سپرند ، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد ، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود ، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس وحشتی داشته باشد. از آن‌چه گفتیم ، این

(۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است ، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال‌است ، ترس‌از عدم‌انجام وظایف و مسؤولیت‌ها و اندوه بر آن‌چه از موفقیت‌ها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد ومایه تکامل وجود انسان و ترقی‌او است، به‌عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزّل است. امیرمؤمنان علی در خطبه معروف « هَمّام » که حالات اولیای خدا در آن به عالی‌ترین وجهی ترسیم شده ، می‌فرماید : «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ : دل‌های آن‌ها محزون و مردم از شرّ آن‌ها در امان هستند » و نیز می‌فرماید : «وَ لَوْ لاَ الاْجَلُ الَّذی کَتَبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُمْ فی اَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقا اِلَی الثَّوابِ وَ خَوْفا مِنَ الْعِقابِ : اگر اجلی که خداوند برای آن‌ها مقرر کرده نبود، حتی یک چشم به‌هم زدن ارواح آن‌ها در بدن‌هایشان آرام نمی‌گرفت ، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او » .(۱) قرآن مجید درباره مؤمنان می‌گوید : «اَلَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ : کسانی که از پروردگارشان با این‌که او را به خشم نمی‌بینند ، می‌ترسند و از رستاخیز بیمناکند » (۴۹/انبیاء) ، بنابراین آن‌ها خوف و ترس دیگری دارند .

جالب این‌که ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری ، اشاره به این‌که ایمان آن‌ها به سرحدّ کمال رسیده ولی مسأله تقوا که در عمل روزمره منعکس می‌شود و هرروز و هرساعت کار تازه‌ای می‌طلبد و جنبه تدریجی دارد ، برای آن‌ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است . آری این‌ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت ، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می‌کنند که هیچ‌یک از طوفان‌های زندگی آن‌ها را تکان نمی‌دهد ، بلکه به مضمون « اَلْمُؤْمِنُ کَالْجَبَلِ الرّاسِخِ لاـتُحَرِّکُهُ الْعَواصِفَ » ، همچون کوه در برابر تندباد حوادث ، استقامت به خرج

می‌دهند .

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۹۳ (صبحی صالح) .

تفسیر مردان (۱۳)

منظور از " بشارت "در این آیه چیست ؟

بـاتوجه به مطلق بودن این کلمه و وجود « الف و لام جنس » در « اَلْبُشْری » ، مفهوم وسـیعی نهفته شـده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی و مـوفقیت را شامـل می‌شود و همه آن‌چه در بالاـ ذکر شـد ، در آن درج است و در واقع هرکـدام اشـاره به گوشه‌ای از این بشارت وسیع الهی می‌باشـد. و شایـد این‌که در بعضـی از روایات به خواب‌های خوش و رؤیاهای صالحه تفسیر شده ، اشاره به این است که هرگونه بشـارت ، حتی بشارت‌هـای کوچک نیز در مفهوم « اَلْبُشْری » افتاده است ، نه این که منحصـر به آن باشـد. درواقع این اثر تکوینی و طبیعی ایمـان و تقوا است که انسـان را از انواع دلهره‌هـا و وحشت‌هایی که زاییـده شک و تردیـد و همچنین مولود گنـاه و انواع آلودگی‌هـا است ، از روح و جسم انسـان دور می‌سـازد ، چگونه ممکن است کسـی ایمـان و تکیه‌گاه معنوی در درون جـان خود نداشـته باشـد ، بـاز احسـاس آرامش کنـد؟ او به یـک کشتی بی‌لنگر در یـک دریای طوفانی می‌مانـد که امواج کوه‌پیکر هرلحظه او را به‌سویی پرتاب می‌کنند و گرداب‌ها برای بلعیدنش دهان باز کرده‌اند. چگونه کسـی که دست به ظلم و سـتم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ، ممکن است آرامش خـاطر داشـته باشـد ، او برخلاـف مؤمنان حتی خواب آرام نـدارد و غالبا خواب‌های وحشـتناکی می‌بیند که در اثناء آن خود را با دشـمنان درگیر مشاهده می‌کند و این خود یک دلیل بر نـاآرامی و تلاطم روح آن‌ها است. طبیعی‌است یک شـخص جانی به‌خصوص‌این‌که تحت تعقیب باشـد ، در عالم خواب خود را در برابر اشـباح هولنـاکی می‌بینـد که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسـته‌اندو یـا این‌که روح آن مقتول مظلوم از درون ضـمیر ناآگاهش فریاد می‌زند و او را شکنجه می‌دهد ، لذا هنگامی که بیدار می‌شود ، همچون یزید ، « ما لی وَ لِلْحُسَیْنِ : مرا با حسین چه کار » ؟ و یا همچون حجاج ، « ما لی وَ لِسَعیدِ بْنِ جُبَیْرٍ : مرا با سعید بن جبیر چه کار » ؟ می‌گوید .

(۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیـات‌فوق روایات‌جالبی از ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام وارد شـده است که به بعضـی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: امیرمؤمنان علی آیه ۶۲ این سـوره را تلاـوت فرمود و سـپس از یـاران خویش سؤال کرد : « می‌دانیـد " اَوْلِیـاءَ اللّهِ " چه اشخاصـی هسـتند » ؟ عرض کردنـد : « ای امیرمؤمنـان شـما خودتـان بفرماییـد که آنان چه کسانی هسـتند » ؟ امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ اَتْباعُنا فَمَنْ تَبِعَنا مِنْ بَعْدِنا طُوبی لَنـا وَ طُوبی لَهُمْ اَفْضَـلُ مِنْ طُوبی لَنـا ، قالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ ما شَأْنُ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ؟ اَلَسْنا نَحْنُ وَ هُمْ عَلی اَمْرٍ ؟ قالَ : لِاَنَّهُمْ حُمِلُوا ما لَمْ تَحْمَلُوا عَلَیْهِ وَ اَطاقُوا ما لَمْ تُطیقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می‌آیند ، هستند . خوشا به حال مـا و بیشتر از آن خوشـا به حـال آن‌هـا ، بعضـی پرسـیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن‌ها هردو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی‌باشـد؟ فرمود: نه، آن‌ها مسؤولیت‌هایی بر دوش دارنـد که شـما ندارید و تن به‌مشکلاتی‌می‌دهند که شـمانمی‌دهید » .(۱) کتاب « کمال‌الدین » از ابـوبصـیر از امام صادق نقل می‌کندکه : « طُوبی لِشـیعَةِ قائِمِنَا الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه فی غَیْبَتِه وَ الْمُطیعینَ لَهُ فی ظُهُورِه ، اُولئِـکَ اَوْلِیـاءُ اللّهِ لاـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاـ هُمْ‌یَحْزَنُونَ: خوشـا به‌حـال پیروان‌امـام قـائم که درغیبتش (بـا خودسازی) انتظار ظهورش را می‌کشـند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند، آن‌ها اولیای‌خدا هستند، همان‌هاکه نه ترسی دارند و نه غمی » .(۲) یکی از دوسـتان امام صادق نقل می‌کنـد که امام فرمود: « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می‌بیننـد که چشـمشان با

آن روشن می‌شود » ، راوی می گوید : من اصرار کردم ؛ « چه چیزی می‌بینند » ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که ؛ « می‌بینند » ، در آخر مجلس رو به‌سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این که اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند » ؟ گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به

۱ و ۲ ـ « نورالثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

تفسیر مردان (۱۵)

حال من رقّت کرد و فرمود : « آن دو را می‌بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر » ؟ فرمود : « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر این که این دو بزرگوار را خواهد دید که به‌او بشارت می‌دهند »، سپس فرمود: « این‌را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره » ؟ فرمود : « در سوره یونس ، آن‌جا که می گوید "؛ اَلَّذینَ امَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْرى فِى الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ فِى الْآخِرَةِ». "روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و متّقی است ، نه همه آن بشارت‌ها و نیز روشن است که این‌مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است ، زیرا می‌دانیم در جهان برزخ که فاصله‌ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می‌ماند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَوْف»: بسان دو واژه «فَزَع» و «جَزَع» همانند وهم معنا هستندو از ترس و اضطراب درونی از رویدادن رویدادی ناگوار خبر می‌دهند. با این بیان خوف به مفهوم دلهره، ترس و احساس ناامنی است که در برابر آن، آرامش خاطر و امنیّت است.

«حُزْن»: به مفهوم اوج اندوه ـ در برابر شادمانی ـ است. این واژه دراصل از ریشه «حَزْن» که به معنای زمین سخت است، برگرفته شده است.

امنیّت واقعی در پرتو ایمان و تقوا

پس از ترسیم گرفتاری و نگونساری شرک گرایان و بیداد پیشگان در آیات پیش، اینک روشنگری می کند که امنیّت و آرامش در این سراوسرای آخرت تنها در گرو ایمانِ آگاهانه و خالصانه و پرواپیشگی است و بر این اساس است که آن مردم شایسته کرداری که بر فرمان خدا دل می‌سپارند و براساس مقررات او زندگی می کنند، خدا آنان را دوست می‌دارد و در روز رستاخیز نیز نه بیمی از کیفر دارند و نه اندوهگین خواهند شد.

(۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و از دیدگاه چهارمین امام نور امام سجاد علیه‌السلام منظور ازدوستان خدا کسانی هستند که مقررات او رااحترام گذارند و به فرمان پیامبرش عمل کنند، از آنچه خدا تحریم فرموده است بپرهیزند و در این سرای زود گذر و فناپذیر پارسایی پیشه سازند و به پاداش پرشکوه خدا مشتاق باشند، روزی حلال و پاکیزه را در زندگی بجویند و هزینه کنند و نظرشان از به دست آوردن ثروت و امکانات، فخر فروشی و روی هم انباشتن آنها نباشد و حقوق آن را بپردازند. چنین کسانی همانها هستند که خداوند آن‌چه را کسب کرده‌اند برای آن‌ها مبارک و پر تداوم می گرداند و به خاطر آن‌چه که برای آخرتشان پیش می‌فرستند به آن‌ها پاداش می‌دهد .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می کنیم: امیرمؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می‌دانید " اَوْلِیاءَ اللّهِ " چه اشخاصی هستند » ؟ عرض کردند : « ای امیرمؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند » ؟ امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ اَتْباعُنا فَمَنْ تَبِعَنا مِنْ بَعْدِنا

طُوبی لَنا وَ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ، قالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ ما شَأْنُ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ؟ اَلَسْنا نَحْنُ وَ هُمْ عَلی اَمْرٍ ؟ قالَ : لِاَنَّهُمْ حُمِلُوا ما لَمْ تَحْمَلُوا عَلَیْهِ وَ اَطاقُوا ما لَمْ تُطیقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می‌آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن‌ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن‌ها هردو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی‌باشد؟ فرمود: نه، آن‌ها مسؤولیت‌هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به‌مشکلاتی‌می‌دهند که شمانمی‌دهید » .(۱) کتاب « کمال‌الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می‌کند که : « طُوبی لِشیعَةِ قائِمِنَا الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه فی غَیْبَتِه وَ الْمُطیعینَ لَهُ فی ظُهُورِه ، اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللّهِ لا ـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا ـ هُمْ یَحْزَنُونَ: خوشا به‌حال پیروان‌امام قائم که درغیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می‌کشند و به

هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند، آن‌ها اولیای‌خدا هستند، همان‌هاکه نه ترسی دارند و نه غمی » .(۱) یکی از دوستان امام صادق نقل می‌کند که امام فرمود : « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می‌بینند که چشمشان با آن روشن می‌شود » ، راوی می‌گوید : من اصرار کردم ؛ « چه چیزی می‌بینند » ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می‌کرد که ؛ « می‌بینند » ، در آخر مجلس رو به‌سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این‌که اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند » ؟ گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به حال من رقّت کرد و فرمود : « آن دو را می‌بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر » ؟ فرمود : « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر این‌که این دو بزرگوار را خواهد دید که به‌او بشارت می‌دهند »، سپس فرمود: « این‌را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره » ؟ فرمود : « در سوره یونس ، آن‌جا که می‌گوید " ؛ اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الْاخِرَةِ ». "روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و متّقی است ، نه همه آن بشارت‌ها و نیز روشن است که این‌مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی‌است ، زیرا می‌دانیم در جهان برزخ که فاصله‌ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می‌ماند .

«بُشْری»: به مفهوم بشارت و نویدی است که آثار شادی و شادمانی‌را در چهره آشکار می‌سازد.

۱ ـ « نورالثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

منظور از این نوید و مژده

منظور از نوید و مژده این جهان و جهان دیگر که در آیه شریفه آمده، چیست؟

۱ ـ به باور گروهی از جمله «قَتادَة»، «زُهَری» و «جُبّائی»، منظور از نوید در دنیا همان نویدی است که فرشتگان به هنگامه مرگ به ایمان آوردگان می‌دهند و به آنان می‌گویند: نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشت پرطراوت و زیبا بشارتتان باد.(۱)

۲ ـ از دیدگاه پاره‌ای منظور ازنویددر زندگی دنیا خوابهای خوش و خوبی است که انسان با ایمان در مورد خود می‌بیند و یا دیگران در مورد او می‌بینند و نوید در سرای آخرت نیز آن است که در روز رستاخیز و به هنگام بیرون آمدن از رحم زمین او را به بهشت پرطراوت و زیبا مژده می‌دهند. این بیان از حضرت باقر علیه‌السلام و نیز از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است.

و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که به یکی از بندگان خدا فرمود: «یا عُقْبَةُ! لا ـ یَقْبَلُ اللّهُ مِنَ الْعِبادِ یَوْمَ الْقِیامَةِ إلّا هذَا الدّینَ الَّذی أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ...»(۲)

هان ای عقبه! خدا در روزرستاخیز از بندگان خود جز همین دین و آیینی که شما بر آن هستید نخواهد پذیرفت و چیزی میان یکی از شما و میان دیدن آنچه دیدگانش را روشن سازد ـ جز آنکه نفس او به گلوگاه رسد ـ فاصله‌ای نیست. آنگاه فرمود: این واقعیت در کتاب خدا نیز آمده است و از پی‌آن به تلاوت این آیه پرداخت که: لَهُـمُ الْبُشْـری فِـی الْحَیـوةِ الـدُّنْیـا...

و پاره‌ای نیز آورده‌اند که: برای انسان با ایمان دری از قبرش به سوی بهشت پرطراوت و زیبا گشوده می‌شود و پیش از آنکه او وارد بهشت گردد، آنچه را برایش آماده شده است به چشم خود می‌نگرد.

لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.

۱ . سوره فُصِّلَتْ، آیه ۳۰.

۲ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۳۳.

تفسیر مردان (۱۹)

رابطه تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلّا عَلَی اللّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَهاکُلٌّ فِی کِتابٍ مُبینٍ

هیچ جنبنده‌ای در زمین‌نیست مگر این‌که روزی‌او بر خدا است، او قرارگاه و محل‌نقل و انتقالش را می‌داند ، همه این‌ها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه « دابَّةٍ » از ماده « دَبیب » به معنی آهسته راه‌رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است ، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود . «رِزْق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته‌می‌شود . این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادّی و معنوی را شامل می‌گردد ، لذا می‌گوییم: « اَللّهُمَّ ارْزُقْنی عِلْما تامّا: خداوندا علم کامل به من روزی کن » و یا می‌گوییم: «اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فی سَبیلِکَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان » . البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هرچند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست . «مُسْتَوْدَع» و «وَدیعَة» از یک مادّه است و در اصل به معنی رهاکردن چیزی است . و از آن‌جاکه امورناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، « مُسْتَوْدَع » گفته می‌شود، وَدیعَة را نیز بهخاطر این‌که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی بازگردد ودیعه گفته‌اند . در حقیقت آیه فوق می‌گوید : تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌هارا در خانه‌هایشان می‌آورند ، بلکه هرکجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرارمی‌گیرند و

(۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هم‌از تمام نقاطی‌که به آن نقل و مکان می‌کنند ، باخبر است . از حیوانات غول پیکر دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هریک مناسب حالشان آن‌چه را لازم دارند مقرر کرده است . این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر « کمیّت » و « کیفیّت » کاملاًـ منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آن‌ها است ، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است ، هرماه بلکه هر روز ، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد ، هرچند ظاهرا یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این‌که ظاهرا ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد ، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است . « کِتابٍ مُبینٍ » به معنی نوشته آشکار است و اشاره به‌مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر

به « لوح محفوظ » می‌شود . ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچ‌کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصورکند ممکن‌است درگرفتن سهم خویش، به اصطلاح ، از قلم بیفتد ، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است ، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند . آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود ؟

در مورد « رِزْق » بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در این‌جا از نظر می گذرانیم :

۱ ـ « رزق » به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم ازاین‌که مادّی باشد یا معنوی ، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه این‌ها رزق گفته می‌شود و آن‌ها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادّی‌می‌کنند ، توجه به موارد استعمال آن دقیقا ندارند ، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید « بَلْ اَحْیاءُ عِنْدَ رَبِّهُمْ یُرْزَقُونَ : آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند » (۱۶۹ / آل عمران)

روشن است که روزی شهیدان ، آن هم در جهان برزخ ، نعمت‌های مادّی نیست ، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای مادر این زندگی مشکل است .

۲ ـ مسأله‌تأمین نیازمندی‌های‌موجودات‌زنده ـ و به تعبیر دیگر رزق و روزی آن‌ها ـ جالب‌ترین مسایلی است که باگذشت زمان و پیشرفت علم ، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف ، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرارگرفته و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد ، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌هازندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید خداوند ، هم جایگاه و « آدرس‌اصلی » آن‌ها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این‌که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به « دابَّة و جنبنده » شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه « انرژی » و « حرکت » است ، می‌دانیم هرجا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد ، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد. و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد ، زیرا آن‌ها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر « نموّ » دارند ، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله « نموّ » شمرده‌اند .

۳ ـ آیا « روزی » هرکس از آغاز تا پایان‌عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد ؟ یا این‌که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر « شرطِ عقل است جستن از درها ». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق ، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر ، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه

معاش زیاد تلاش کند ، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند . این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیّت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیّت‌ها ، به عذر این‌که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده ، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هرچه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آن‌ها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند . درحالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری

مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن‌جا که در جمله شعارگونه قرآنی « لَیْسَ لِلْاِنْسانَ اِلّا ما سَعی » بهره انسان‌را منحصرا در کوشش و کارش قرارمی‌دهد . پیشوایان اسلامی برای این‌که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند ، از چوپانی گرفته ، تا خیاطی ، و زره بافی وکشاورزی ، اگر مفهوم تضمین روزی‌از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی‌باشد ، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این‌همه برای روزی تلاش کنند . بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هرکس مقدر و ثابت است ، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت . این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم « هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر » مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند ، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این‌که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن‌چه

تفسیر مردان (۲۳)

سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند . نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی رامرتکب می‌شوند ، به‌گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود . آیات قرآن و احادیث اسلامی به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند واز طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش ننمایند ، همین اندازه که آن‌ها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آن‌ها را تأمین می‌کند . البتّه نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن برود یا نرود ، به سراغ او می‌آیند . آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیّت به سراغ ما می‌شتابد ؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است ؟ ولی این‌گونه مواهب به اصطلاح بادآورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا ، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خودازآن به‌طور صحیحی نگهداری نکنیم آن‌ها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند . حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود : « وَ اعْلَمْیا بُنَیَّ ! اِنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ : بدان فرزندم ، روزی دوگونه است ، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی ، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تواست و به سراغ تومی‌آید » (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود ، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها ، موهبتی نصیب او می‌شود ، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد ، بدون شک حساب این‌گونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و

۱- « نهج البلاغه » ، وصیّت امام علی به فرزندش امام حسن .

(۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا ممکن است اشاره به این‌ها نیز باشد . ولی به هرحال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی ، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط‌است

۴ـ در آیه موردبحث تنها اشاره به‌مسأله « رزق و روزی » شده ، در حالی که در چند آیه بعد ، آن‌جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید ، اشاره‌به « مَتاع حَسَن » (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است . مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان ، انسان‌ها ، حشرات ، درندگان ، نیکان و بدان ، همگی بهره‌ای از روزی است ، ولی « متاع حسن

» و « مواهب شایسته و ارزنـده » تنهـا مخصوص انسان‌های با ایمانی است که خود را با آب توبه از هرگونه گناه و آلودگی شستشـو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به‌کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خـــدای روزی رســـان و آگـــاه

آفریـدگار هستی همـه جنبنـدگان روی زمیـن از انسـان گرفتـه تـا جن، پرنـده، چرنـده، جـانوران، حیوانـات اهلی و وحشـی و دیگر موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمـــت روزی مـــی‌رســانـــد!

وَ یَعْلَـمُ مُسْتَقَـرَّها وَ مُسْتَـوْدَعَهـا

در تفسیـر ایـن فـراز، سه نظـر رسیـده اسـت:

به باور «ابن عبّاس» و «ربیع»، واژه «مُسْـتَقَرّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفتـه و از آن خـارج می‌گردنـد. بـا ایـن بیـان مفهـوم آیـه شـریفه ایـن است که: و خـدا قرار گـاه آنـان و آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد.

تفسیر مردان (۲۵)

سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آن‌ها در دنیاست

یَـوْمَ یَـأْتِ لا تَکَلَّـمُ نَفْـسٌ اِلّا بِـاِذْنِه فَمِنْهُـمْ شَقِـیٌّ وَ سَعیـدٌ

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچ‌کس جز به اجازه او سـخن نمی‌گوید گروهی از آن‌ها شقـاوتمنـدنـد و گـروهی سعادتمنـد (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَعید » از ماده « سعادت » به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و « شَقِیّ » از ماده « شقاوت » به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است. گـاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سـخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می‌کنـد منافات دارد ، مانند آیه ۶۵ سوره یس : « اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٓ اَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنآ اَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ : امروز بر دهان آن‌ها مهر می‌نهیم و به جای آن دسـتهایشان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند » و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم : «هذا یَوْمٌ لا یَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آن‌ها سخن نمی‌گویند ». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این‌که : مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد ، در پاره‌ای از مراحل هیچ‌گونه پرسـش و سؤالی از آن‌هـا نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشـان می‌نهنـد ، فقـط اعضـای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌انـد با زبان بی‌زبانی سـخن می‌گویند ، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشـته می‌شود و به اذن خداوند به سـخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کننـد و خطاکاران یکدیگر را مـلامت مـی‌نماینـد بلکه سـعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید : « گروهی در آن‌جا شـقی و گروهی سعیدند ، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند » (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند

(۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آن‌ها است و شـقاوتمندان همان بـدکارانی هسـتند که در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند.

این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان دردنیانیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شِقاء»: تیره بختی و نیک‌بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می‌گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می‌شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می‌گردد کـه در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس و جو نمی‌شود. برای نمونه:

قرآن در این مورد می‌فرماید: هذا یَوْمٌ لایَنْطُقُونَ وَ لایُؤْذَن لَهُمْ فَیَعْتذِرُونَ(۱) روز رستاخیز، روزی است کـه مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهند.

و نیز می‌فرماید: در آنروز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. فَیَوْمَئِذٍ لایُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لا جانٌّ(۲)

و نیز می‌فرماید: و آنان را باز داشت کنید کـه خودشان مسئولند. وَ قِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ(۳)

و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است کـه آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار نیستند؟

۱ . سوره مُرْسَلات، آیه ۳۵ ـ ۳۶.

۲ . سوره رحمن، آیه ۳۹.

۳ . سوره صافّات، آیه ۲۴.

تفسیر مردان (۲۷)

در این مورد سه پاسخ آمده کـه هر سه جالب است:

۱ ـ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توقفگاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است.

۲ ـ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی‌گویند وگرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد گناهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، امّا هیچ یک از اینها گفتار حساب شده ومنطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، بسان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می‌گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی.

و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است کـه مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکّر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.(۱)»

۳ ـ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد،(۲) نیز، باید توجّه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در

۱ . سوره بَقَرَه، آیه ۱۸.

۲ . سوره رحمن، آیه ۳۹.

(۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند.(۱)

به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، امّا بـه منظـور نکـوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میـان آیـات نیسـت.

در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به دو دسـته تقسیـم می‌گردند:

تیره بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُـمْ شَقِـیٌّ وَ سَعیـدٌ.

پـاره‌ای از آنـان تیره بخـت خواهنـد بـود و پـاره‌ای نیکبخـت، کـه گروه نخست در خـور کیفـر و عـذابنـد و گـروه دوّم در خـور پـاداش و ثـواب.

یاد آوری میگردد که شقاوت یا تیره بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همان گونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شـدن نعمت‌هـا بـه نیکبختـان اسـت. بـا ایـن بیـان، انسـان تیره‌بخـت آن کسـی اسـت که به خـاطر عملکرد زشت و ظـالمـانه‌اش در نـافـرمـانی خـدا تیـره بخت گـردیـده و انسان نیکبخت آن کسـی است که در راه فرمـانبـرداری خـدا و به خـاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختـی پـر کشیده است.

در آیـه شـریفه، ضـمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النّاس»(۲) کـه در آیـه پیش اسـت بـاز می‌گردد؛ گـرچـه پـاره‌ای بر آننـد کـه بـه واژه «نَفْس»(۳) که اسـم جنس است بـاز می‌گردد.

۱ . سوره صافات، آیه ۲۴.

۲ . آیه ۱۰۳.

۳ . آیه ۱۰۵.

تفسیر مردان (۲۹)

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

فَاَمَّا الَّـذینَ شَقُـوا فَفِـی النّارِ لَهُـمْ فیهـا زَفیـرٌ وَ شَهیــقٌ

اما آن‌ها که شقاوتمند شـدنــد در آتش‌اند و برای آن‌ها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است.(۱۰۶ / هود)

خٰلِـدینَ فیهـا مادامَتِ السَّمواتُ وَ الْاَرْضُ اِلّا ما شآءَ رَبُّکَ اِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُریدُ

جاودانه درآن خواهند ماند، تا آسـمان‌ها و زمین‌برپاست، مگر آن‌چه پروردگارت بخواهدکه پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷ / هود)

وَ اَمَّا الَّـذیـنَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خٰلِدینَ فیها مادامَتِ السَّمواتُ وَالْاَرْضُ اِلّا مـاشـآءَ رَبُّـکَ عَطاءً غَیْـرَ مَجْـذُوذٍ

اما آن‌هـا که سـعادتمند شدنـد در بهشت جـاودانه خواهنـد بود ، مـادام که آسمان‌ها وزمین برپـاست مگـر آن‌چـه پـروردگـارت بخـواهـد، بخششـی است قطـع نشدنی. (۱۰۸ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زَفیر » به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند ، ناله‌ای که تمام وجود آن‌ها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که « زَفیر » و « شَهیق » هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همان‌گونه که به کوه بلند « جَبَلٌ شاهِقٌ » می گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است .

بعضی خواسته‌اند ازآیات فوق‌ذاتی بودن‌سعادت و شقاوت‌را اثبات‌کنند درحالی‌که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت‌می کندکه سعادت و شقاوت‌اکتسابی‌است، زیرامی گوید: « اَمَّا الَّذینَ شَقُوا » (آن‌ها که شقاوتمند

شدند) و یا می گوید : « اَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا » (آن‌ها که سعادتمند شدند) اگرشقاوت و سعادت‌ذاتی بودمی‌بایست گفته‌شود«اَمَّا الْاَشْقِیاءُ وَ اَمَّاالسُّعَداءُ»و مانندآن و ازاین‌جاروشن‌می‌شودآن‌چه‌درتفسیر فخررازی آمده‌که «در این آیات خداوند ازهم‌اکنون حکم‌کرده‌که گروهی درقیامت‌سعادتمندند و گروهی‌شقاوتمند و کسانی‌را که‌خداوند محکوم به‌چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهندبود محال‌است تغییرپیدا کنند، والا لازم می‌آیدکه خبر دادن خداوند کذب و علمش‌جهل شود و این‌محال است » ... به‌کلی بی‌اساس‌است. این همان ایراد معروف « علم خدا » در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن‌از قدیم داده‌شده است و آن این‌که: اگر ما افکارپیش ساخته‌خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات‌می گوید: در آن‌روز گروهی در پرتو اعمالشان‌سعادتمند و گروهی به‌خاطر اعمالشان‌شقاوتمند و خدامی‌داند چه‌کسانی به‌اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن‌چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چراکه همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می کنند. شاهد سخن این‌که آیات فوق به دنبال داستان‌های اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آن‌ها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستان‌ها را بازگو می کند. اصولاً اگر ما ، آن‌چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند ، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود . آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤآخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب

می گردد. آن‌ها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را ، جبر الهی ، یا جبر طبیعی ، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می کنند ، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند ، به همین دلیل اگر به حقوق آن‌ها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این‌که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف‌نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است ، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسان‌ها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان بامیل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و

اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب‌این‌که در آیات فوق « شَقُوا » به‌عنوان فعل‌معلوم «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید ، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

(۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اسباب سعادت و شقاوت

سعادت‌که گم‌شده همه انسان‌هاست و هرکس آن‌را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه‌مقابل آن‌شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از : نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل‌است. بنابراین هرکس ازنظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والاـ در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است. و هرکس گرفتارکمبودها، نارسایی‌ها ، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و بی‌بهر ه‌از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت ، اراده و خواست خود انسان است ، او است که می‌تواند وسایل‌لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن‌شود. در منطق‌انبیاء سعادت و شقاوت چیزی‌نیست که در درون‌ذات انسان‌باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت دربرابرتصمیم و اراده‌خود انسان، قابل‌تغییر و دگرگونی است، مگر این‌که ما اصل‌اراده و آزادی انسان‌را انکارکنیم و اورا محکوم‌شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهلبیت علیهم‌السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آن‌ها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم ، آشنا می‌سازد و به جای این‌که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب‌سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید :

۱ ـ امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند : « حَقیقَةُ

تفسیر مردان (۳۳)

السَّعادَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ حَقیقَةُ الشِّقاوَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقاوَةِ : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه خاتمه یابد ».(۱) این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند .

۲ ـ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «اَلسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِه وَالشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِه : سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد » .(۲) این سخن علی نیز تأکید مجددی‌است براختیاری‌بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند .

۳ ـ پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اَرْبَعٌ مِنْ‌اَسْبابِ‌السَّعادَةِ وَاَرْبَعٌ مِنَ‌الشَّقاوَةِ فَالاَرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ الْمَرْئَةُ الصّالِحَةُ وَ

الْمَسْكَنُ الْواسِعُ وَ الْجارُ الصّالِحُ وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ وَ الاْرْبَعُ الَّتى مِنَ الشَّقاوَةِ الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْكَنُ الضَّيِّقُ وَ الْمَرْكَبُ السُّوءُ : چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است : اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح ، خانه وسیع ، همسایه شایسته و مرکب خوب است . و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بـد است » .(۳) بـا توجه به این که این چهار موضوع در زنـدگی مادی و معنـوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شـکست می‌تواند باشد ، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می کند ، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش

۱- « نور الثقلین » جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

۲- « نهج البلاغه » صبحی صالح خطبه ۸۶ .

۳- « مکارم اخـلاق » ، صفحـــه ۶۵ .

(۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید ، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشـرفت هدف‌های انسان می کند ، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است ، در حالی که مرکب قـراضــه و زوار دررفتــه یک عامل عقب ماندگی است ، چراکه کمتر می‌تواند صـاحبش را به مقصـد برساند .

۴ ـ و نیزاز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این حدیث نقل‌شده‌است: «مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الاْصْرارُ عَلَى الذَّنْبِ : از نشانه‌های شـقاوت آن است که هرگز قطره اشـکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سـنگ دلی و حرص شدیـد در تحصـیل روزی و اصـرار بر گنـاه است » .(۱) این امور چهارگـانه که در حـدیث فوق آمـده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشـمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسـباب شقاوت در اختیار خود انسان‌ها است. اگر اسـبابی را که برای سـعادت و شـقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیّت همه آن‌ها و نقش مؤثرشان در زنـدگی بشـر بـا اسـباب و نشانه‌هـای خرافی که حتی در عصـر ما ، عصـر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندنـد مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسـیم که تعلیمات اسـلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی ، روز سـیزده را سـبب بـدبختی ، پریـدن از روی آتش را در بعضـی از شب‌هـای سال سـبب خوشـبختی و آواز خوانـدن مرغ را سـبب بـدبختی، پاشـیدن آب‌را پشت‌سـر مسافر سـبب خوشـبختی و رد شدن زیر نردبان‌را سـبب‌بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به‌وسـیله نقلیه سبب‌خوشـبختی و عطسه را نشانه بـدبختی در انجام کار مورد نظر می‌داننـد و امثال این خرافات که در شـرق و غرب در میـان اقوام و ملل مختلف فراوان است. و چه بسـیار انسان‌هایی که بر اثر گرفتار شـدن به این خرافات از فعالیت در زنـدگی بازمانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند . اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

تفسیر مردان (۳۵)

کشیــده و سعــادت و شقــاوت انســان را در فعــالیت‌های مثبــت و منفــی و نقاط قــوت و ضعــف اخــلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند کــه نمــونــه‌هایی از آن در چهــار حــدیــث فــوق به روشنــی بیــان شده است .

استثناء در آیه چه مفهومی دارد ؟

در رابطه با جمله استثنائیه « اِلّا ما شآءَ رَبُّکَ » (مگر آن‌چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از آن‌جا که این آیات از دو گروه شـقی و سـعید بحث می کند و شقاوتمندان همگی الزاما

افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند ، بلکه ممکن است در میان آن‌ها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است . ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت ؟ (در مورد سعادتمندان) . در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاك شوند ، سپس به صف بهشتیان بپیوندند ، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر كار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زَفیر»: به‌آغاز صدای‌الاغ و نیزبه دم‌وبازدم پیاپی‌واندوهناك‌وپرصداگفته می‌شود.

«شَهیق»: آخر صدای الاغ و نیز صدای جانسوزی که از ژرفای دل‌بر می‌آید.

بدان دلیل قران آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کند که رفتار و کردار آنان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره بختی سوق می‌دهد و به دوزخشان می‌کشاند. و این روایت که از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد رسیده است که: «اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ...»(۱) انسان تیره بخت، در شکم مادرش تیره بخت

۱ . مُسنَد احمد، ج ۲، ص ۱۷۶.

است، بسان آیه شریفه از آینده کسی خبر می‌دهد که خود با دست یازیدن به کارهای زشت و ناروا راه بدبختی را پیش می‌گیرد و با گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسد؛ درست همان گونه که در مورد کسی که پدری کهنسال دارد، می‌گویند: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پدر را از دست می‌دهد، نه اینکه هم اکنون یتیم است.

لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَشَهیقٌ.

«زَجّاج» بر آن است که دو واژه «زفیر» و «شهیق» به صدای انسان اندوه زده گفته می‌شود.

و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفیر» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهیق» به ناله سخت و بلند و نیز به صدای ناهنجار همانند صدای‌الاغ گفته‌می‌شود.

و به باور «ابن عبّاس» واژه «شَهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و درد آلود و دم و باز دمِ بلند است.

«خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می گویند.

«دَوام»: بقای همواره و همیشه.

در تفسیر و تأویل این آیه شریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشکل قرآن است:

۱ ـ نخست این بحث مطرح است که: ماندگار بودن تیره بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسمانها و زمین محدود شده است که بسیار جای بحث دارد.

۲ ـ و بحث دوّم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت استثنا آمده و می‌فرماید: تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد اِلّا ما شاَ ربُّ...

تفسیر فراز نخست

در مورد فراز نخست آیه شریفه ـ که می فرماید: خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود ـ دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور برخی از جمله «جُبّائی» و «ضَحّاک» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپذیر است.

۲ ـ از دیدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رستاخیز برپاست، آنان در آتش شعله‌ور دوزخ ماندگارند. و می‌دانیم که رستاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشگی است؛ چنانکه دوام آسمان و زمین دنیا به اندازه عمر و دوام دنیاست.

۳ ـ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابدیّت و جاودانگی یک مطلب، این گونه سخن می گویند. برای نمونه: هنگامی که هرگز نمی‌خواهند کاری را انجام دهند، می گویند: لااَفْعَلُ ذلِکَ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ مادامَتِ السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ وَ ما نَبَتَ ال.........ЉΘȘ.....

تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسمان و زمین برپاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می کند و یادهانش کف می کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کاری را نخواهم کرد.

یاد آوری می گردد که آنان به پندار خودشان این چیزها را ماندگار و غیر قابل تغییر می‌دانستند و بدین وسیله بر پایدار بودن تصمیم خود پای می‌فشردند و قرآن نیز در این آیه شریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

(۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تفسیر فراز دوّم

در تفسیر فراز دوّم نیز که می‌فرماید: اِلّا ما شاءَ رَبُّکَ... دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «زَجّاج»، «فرّاء»، «علی بن عیسی» و... استثنای مورد بحث، بیانگر زیادی عذاب دوزخیان و بسیاری نعمت بهشتیان میباشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزاید. این فراز، به این گفتار می‌ماند که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دیناری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجا دو هزار دینار هرگز از یکهزار استثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر استثنا کرد. به بیان دیگر، «اِلّا» در آیه شریفه به مفهوم «سوی» می‌باشد و همان گونه که در جمله «ما کانَ مَعَنا رَجُلٌ اِلّا زَیْدٌ»، واژه «اِلّا» به مفهوم «سِوی» می‌باشد ومفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد.

۲ ـ امّا به باور برخی از جمله «مازَنی» و «جُبّائی» این استثنا، در مورد توقف تیره بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقّف آنان در عالم برزخ می‌باشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارند، جز آن مدتی که پروردگارت بخواهد در عالم برزخ و قیامت و محشر پیش از ورود به دوزخ بمانند؛ چرا که اگر این استثنا نباشد ممکن است کسی بپندارد که کفر گرایان و بیدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می گردند! آری این استثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشر و حسابرسی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است.

پرسشی باید طرح گردد و پاسخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَقِیّ» را در مورد ایمان آوردگان گناهکار به کار می‌برد، بویژه که اینان برای مدتی به دوزخ

می‌روند و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می گشایند و در حقیقت «نیکبخت» هستند و نه «تیره بخت»؟

در این مورد پاسخ داده شـده است که دو واژه «شَقِیّ» و «سـعید» بـا توجّه به حالات گوناگون انسانها، در مورد آنان به کار می‌رود آنان زمانی که در دوزخ هسـتند و در میان تیره بختان و کفر گرایانـد، در زمره آنها قرار می گیرند و واژه «تیره بخت» در مورد شان به کار می‌رود و هنگامی که به بهشت راه می‌یابند و در زمره شایسـته کرداران وارد می گـردنـد «نیکبخت» به حسـاب می آینـد. با این بیـان به کار رفتن هر کدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است.

در این مورد از «ابن عبّاس» آورده‌انـد که: منظور از این تیره بختان، مؤمنان گناهکارند که به خاطر دست یازیدن به گناه برای مدتی به دوزخ می‌رونـد و آنگاه به فضل و مهر خدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی کـه بـه دوزخ می‌رونـد از تیـره بختـان هستنـد و زمـانی که به بهشت راه می‌یابند از سعـادتمنـدان به شمار می آیند.

«قَتـاده» می گویـد: خـدا، خود می‌دانـد که بـا آنان چگونه رفتار کنـد؛ ما همین انـدازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خـود آنـان را از دوزخ نجـات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هستند که شفـاعت شامل حال آنان می گردد.

«اَنَس» از پیـامبـر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: در قیامت گروهی از دوزخ نجـات یـافته و بیـرون می آینـد.

به باور ما این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است.

«جَذّ»: قطع.

گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجا نیز مطرح است و تنها این نکته نیست که برخی از تیره بختان ممکن است از دوزخ نجات یافته و وارد بهشت

گـردنـد امّا هـرکس وارد بهشت گـردیـد، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت(۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او.

بـا ایـن بیـان، هرکس از نظر شـرایط جسـمی، روحی، فکری، خـانوادگی، اجتمـاعی، فرهنگی، سیاسـی، جغرافیـایی، صـنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتـری بـرای رشـد و رسیدن به هـدف های والا در دسترس داشته باشـد سـعادتمندتر است و هرکس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است.

به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت.

بـرای نمـونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می شود:

۱ ـ پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله در ترسیـم شـماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهمّ مادی و معنوی کـه هر کـدام می‌تواننـد نقش سرنوشت سازی در پـویـایی و یـا ایستـایی انســان داشتـه باشنـد، انگشت می گـذارد و می‌فرماید:

اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبـابِ السَّعـادَهْ وَ اَرْبَـعٌ مِنْ اَسْبـابِ الشِّقاوَهْ، فَالاْرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَهْ: الْمَـــرْأَهُ الصّالِحَـهُ،

وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ،

وَ الْجـارُ الصّالِحُ،

وَ الْمَـرْکَبُ الْبِهـیِّ.

وَ الْاَرْبَعُ الَّتـی مِـنَ الشِّقـاوَۀِ: الْجـارُ السُّـوءُ وَ الْمَـرْأَۀُ السُّـوءُ وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ، وَ الْمَـرْکَـبُ السُّـوءُ.(۲)

۱ . مترجم.

۲ . مَکارِمُ الاَخْلاق، ص ۶۵.

تفسیر مردان (۴۱)

چهـار چیـز از وسـایل نیک‌بختـی و چهـار چیـز از اسباب بدبختی است:

امّا آن چهـار چیـزی که از اسبـاب نیکبختـی است عبـارتنـد از: همسر شـایستـه و بـرازنـده، خـانـه وسیـع و گستـرده، همسایه نیکوکردار و درست‌کـار و دیگر مرکب خوب و مناسب.

و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نا مناسب.

۲ ـ در بیـان انسانساز دیگـری در ترسیم برخـی نشـانه‌های شقاوت می‌فرماید:

مِنْ عَلاماتِ الشِّقـاءِ جُمُـودُ الْعَیْنَیْـنِ، وَ قَسْـوَۀُ الْقَلْـبِ، وَ شِدَّۀُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْاِصْـــرارُ عَلَـی الـذَّنْـبِ.(۱)

از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است:

۱ ـ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترسِ از خدا اشکی نریزند.

۲ ـ سنگدلی و قساوت قلب.

۳ ـ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق.

۴ ـ گنـــاه بـر روی گنـاه.

۳ ـ امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیک‌بختی می‌فرماید:

اَلسَّعیدُ مَنْ وَعَظَ بِغَیْرِهِ، وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ.(۲)

نیکبخـت آن کســی است کـه از ســر نـوشت دردنـاک و یـا خـوش دیگران درس عبــرت گیرد و بـدبخت آن کسـی است که فـریب هــوای دل و غرور خویشتن را بخــورد و بیــدار نگــردد.

۴ ـ و نیــز می‌فـرمـایـد:

اِنَّ مِــنْ حَقیقَۀِ السَّعادَۀِ اَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَۀِ وَ اِنَّ مِنْ حَقیقَۀِ الشَّقاوَۀِ أَنْ یُخْتَمَ

۱ . تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

(۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِلْمَـرْءِ عَمَلُـــهُ بِالشِّقـــاوَۀِ.(۱)

از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زنـدگی انسان سعادتمندانه پایان یابـد و حقیقت بدبختی ایـن است کـه فـرجام زنـدگی وعمر، شقاوتمندانه پایان پذیرد.

آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟(۲)

نکته مهمّ و حیـاتی دیگر در این مـورد پاسخ به این پرسـش است که اسـاس نیکبخـتی و بـدبختی فرد و خـانواده و جـامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیـا همـان گونه که پـاره‌ای می‌پندارنـد، در گرو شـانس، اقبـال، اتفـاق، تصادف یا این ابر قـدرت و آن

شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام یک؟

در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است:

بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یاثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند.

امّا به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند

۱ . تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲ . مترجم.

تفسیر مردان (۴۳)

و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادتمندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، امّا هرچه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و هم‌نوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هرکس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان درباخت و زیان کرد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها...(۱)

۱ . سوره شَمْس، آیه ۱۰.

(۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بخشی از زندگینامه حضرت یوسف علیه‌السلام

ضرورت توجه پدران در ابراز محبت نسبت به فرزندان

لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِها ءَایتٌ لِلسّاآئِلینَ

در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.

(۷/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال‌کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید : « برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است ». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها ، تمام

کوشش خود را به کـار گیرنـد ، اما با همین کار بـدون توجه او را بر تخت قـدرت بنشاننـد و فرمانروای کشور پهناوری کننـد و در پایـان همگی در برابر او سـر تعظیم فرود آورنـد ، این نشان می‌دهـد وقتی خـدا کاری را اراده کنـد می‌توانـد آن را ، حتّی به دسـت مخـالفین آن کـار ، پیاده کنـد ، تـا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و گر تمـام جهـان بـه نـابـودی او کمـر بندند اما تا خـدا نخـواهـد تـار مـویی از سـر او کـم نخواهند کرد .

تفسیر مردان (۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و از جمله این درس‌هـای عبرت این است که چگونه گروهی از فرزنـدان پیـامبری از پیـامبران خـدا، نقشه اذیّت و آزار پـدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت ورزی و بد خواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصـله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چـاه افکننـد. امّـا بـا همه بـد اندیشـی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قـدرت خـدا بر آنان اقتـدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیـداد آنان گـذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سـرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز نکرد. و راستی که چنین عفـو و چنین گـذشت و کرامـتی برتر از جریـان طـبیعی است و برای کسـی که در انـدیشه دین و ثمره دین بـاوری و دینـداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزها و درسـهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سـختی و فشاری، گشایشـی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ چرا که آن گرانمایه عصـرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت‌انگیز و درس‌آموز جز ازراه وحی‌ورسالت‌ازکجا ممکن‌ومیسر است؟

بـااین بیـان، سوره مبـارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشـی‌اش به کسانی که در مورد سـرگذشت آن حضـرت از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستـی رسـالـت پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و راستـی گفتـارش را گـواهی می‌کند.

یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شـریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنـان ـ که به نام‌هـای «روبیـل»، «شـمعون»، «لاوی»، «یهود»، «ریانون» و «یشـجر» خوانـده می‌شدنـد ـ از همسـرش «لیا»، دختر «لیان»، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند.

این همسـر ارجمنـد یعقوب، جهان را بـدرود گفت و آن حضـرت با خواهر وی «راحیل» پیمان زنـدگی مشترک بست و از او نیز دو فرزنـد دیگر که یوسف و بنیـامین خوانـده می‌شدنـد ولاـدت یافتنـد و چهار فرزنـد دیگرش که «دان»، «نفتالی»، «حاد» و «آشـــر» نام داشتنـــد، از دو کنیـــزش «زلفـــه» و «بلهـــه» به دنیـا آمدند.

(۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ اَحَبُّ اِلیٓ اَبینا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبانا لَفی ضَللٍ مُبینٍ

هنگامی که (برادران) گفتنـد یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پـدر از ما محبوب‌ترنـد درحالی که ما نیرومندتریم ، مسلما پدر ما ، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَة» به‌معنی جمـاعت و گروهی‌است که دست به دست هم می‌دهنـد و نسـبت به انجام کاری هماهنگ هستند ، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی‌برای آن‌نیست. یعقوب دوازده‌پسرداشت، که دونفر ازآن‌ها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند ، که « راحیل » نـام داشت ، یعقوب نسبت به‌این دوپسـر مخصوصا یوسف‌محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزنـدان او محسوب می‌شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیا طبق بعضـی‌از روایات‌مادر آن‌ها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت

نیز به محبت بیشتری محتاج بودنـد ، از آن گذشته مخصوصـا دریوسف، آثـار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود ، مجموع این جهات سبب شـد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون‌توجه به‌این جهات ازاین موضوع سخت ناراحت شدنـد، به‌خصوص که شایـد بر اثر جـدایی مادرها، رقابتی نیز درمیانشان طبعا وجودداشت، لـذا دورهم نشستند « و گفتنـد: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند ، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم » و زندگی پدر را به‌خوبی اداره‌می کنیم و به‌همین دلیـل بایـدعلاقه او به‌ما بیش‌از این‌فرزنـدان خردسال باشـد که کاری از آنها ساخته نیست. و به این ترتیب باقضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: « به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است » (اِنَّ اَبانا لَفی ضَلٰلٍ مُبینٍ). آتش حقد و حسـد به آنهـا اجازه نمی‌داد که در تمـام جوانب کـار بیندیشـند دلایل اظهار علاقه پـدر را نسبت به دو کودک بداننـد، چرا که همیشه منـافع خـاص هرکس حجـابی بر روی افکـار او می‌افکنـد و به قضاوت‌هـایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد.

البتـــه منظـور آنهـا گمـراهـی دینـی و مـذهبی نبود چراکه آیـات آینـده نشان می‌دهـد آنها بـه بـزرگی و نبـوت پـدر اعتقاد داشتنـــد و تنهـا در زمینه طرز معاشرت به‌او ایرادمی گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَةٌ»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامنیّت وآزادی هم دفاع می کنند، «عُصْبَه» می گویند. پاره‌ای بر آنند که به یـک گروه ده تـا پـانزده نفری گفته می شود، امّا به بـاور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه بسان واژه «قَوْم»، «رَهْط» و «نَفَر» از خـود مفرد ندارد.

آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقـوب از مـا که گـروهی نیـرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌تـوانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوترند.

آنان بـدان دلیل چنین پنداشـتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شـما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسـد ورزیدنـد و بـا آگاهی از خواب وی، آفت حسـد در جانشان ریشه دوانیـد و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد.

به باور پاره‌ای از مفسّران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین»، آن دو را بیشتـر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد.

ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشـی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگرش را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار بـا ایمـانی از فشـار گرسنگی و محرومیت، به در سـرای یعقوب آمـد و غـذا خواست، امـا خانـدان یعقوب بـا اینکه صـدای او را شنیدند، تقاضایش را

جدّی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومیدگردید و تاریکی شب او را فرا گرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خـدا شـکایت برد و همـان گـونه شـب را گرسنه بـه صبح آورد و دگربـاره گرسنه و تشنه نیّت روزه کرد؛ و خانـدان یعقـوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و دچـار آمـدن پـــدر به فـراق و جـدایی محبوب‌ترین عضو خانـدانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبتها شکیبایی پیشـه‌ساز. و درســت همـان شـب بـود که یـوسـف آن خـواب شگفت‌انگیز را دید.

اِنَّ اَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ.

به‌راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است.

مستی قدرت و امکانات(۱)

از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می گردد که برادران یوسف به فزونی نفرات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست‌اندیشی و ریشه‌یابی محبّت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد.

۱ . مترجم.

تفسیر مردان (۴۹)

امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید:

یَنْبَغی لِلْعاقِلِ أنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ، وَ سُکْرِ الْمَدْحِ، وَ سُکْرِ الشَّبابِ، فَاِنَّ لِکُلِّ ذلِکَ رِیاحا خَبیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقارَ(۱)

بر انسان خردمند و با اندیشه زیبنده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملّق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد.

۱ . اَلْحَیاةُ، ج ۱، ص ۱۵۹.

(۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضا یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ اَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِه قَوْما صالِحینَ

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد وبعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آن‌ها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می کردند. ولی مسأله مهم این‌جا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد. و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه ، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود ، اما گفتگو از توبه قبل از گناه ، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد ، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد ، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران برمی‌آیم ، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم ، توبه می کنم ، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام‌می‌دهم و سرانجام آثار گناه

را می‌شویم. یعنی همان‌گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد ، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد ، برادران یوسـف نیز از همین راه وارد شدنـد. نکته دیگر این‌که آن‌هـا گفتنـد پس از دور سـاختن یوسف ، توجه پـدر و نگـاه او به سوی شما

تفسیر مردان (۵۱)

خواهـد شـد (یَخْلُ لَکُمْ « وَجْهُ » اَبیکُمْ) و نگفتنـد قلب پـدر در اختیـار شـما خواهـد شـد (یَخْلُ لَکُمْ « قَلْبُ » اَبیکُمْ) چراکه اطمینان نداشـتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کنـد، همیـن انـدازه که توجـه ظـاهـری پـدر به آن‌ها بـاشـد کـافـی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدنـد، امّا خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پشنهاد دهنده که بود؟

در ایـن مـورد نیز که این دو پیشنهـاد شـوم از کـدامین آنان بود، دو نظر است:

۱ ـ به بـاور بـرخـی از جمله «وهب»، این «شمعون» بود که پیشهاد کشتن و یا افکندن یـوسف بـه سرزمینی دور دست را به برادران داد.

۲ ـ امّا به بـاور «مقـاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود.

(۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ قاآئِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ اَلْقُوهُ فی غَیبَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ‌السَّیّارَةِ اِنْ کُنْتُمْ فعِلینَ

یکی از آن‌ها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهیـد انجام دهیـد او را درنهان‌گاه چاه بیفکنیـد تا بعضـی از قـافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« جُبّ » به معنی چـاهی است که آن را سـنگ‌چین نکرده‌انـد و شایـد غـالب چاه‌هـای بیابـانی همین طـور است و « غَیـابَت » به معنی نهان‌گـاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این‌که در قعر چاه ، نزدیک به سطح آب ، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند ، بی‌آن‌که خود وارد آب شود و طبعا از بالای چاه که نگاه کننـد درست این محل پیـدا نیست و به همین جهت ازآن تعبیربه «غَیـابَت» شـده‌است.(۱) در میـان برادران یـک نفر بـود که از همه باهوش‌تر و یا باوجـدان‌تر بود ، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سـرزمین دوردست که بیم هلاـکت در آن بـود و طرح سومی را ارائه نمود گفت : « اگر اصـرار داریـد کـاری بکنیـد یوسف را نکشیـد ، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنیـد (به گونه‌ای که سالم بمانـد) تا بعضـی از رهگـذران و قافله‌ها او را بیابنـد و با خود ببرنـد » و از چشم ما و پـدر دور شود. بـدون شک قصد این پیشـنهادکننده آن نبوده که یوسف را آن‌چنان در چاه سـرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسـد. از جمله « اِنْ کُنْتُمْ فعِلینَ » چنین استفاده می‌شود که این گوینـده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهـاد قطعـی مطرح نکرد ، شاید ترجیح می‌داد که

۱- اقتبـــاس از « تفسیـــر المَنـــار » ، ذیـــل آیـــه .

اصـلًا نقشـه‌ای بر ضـد یوسف طرح نشود .

نقش ویرانگر حسد در زندگی انسان‌ها علیه‌السلام

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود ، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند ، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این‌که آرزو می‌کند همان‌گونه که دیگران دارند ، او هم داشته باشد ، این حالت را « غِبْطَهْ » می‌خوانند و حالتی است قابل ستایش ، چراکه انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرِّبی در اجتماع ندارد. دیگر این‌که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم « حَسَد » است ، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد ، بی‌آن‌که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت « بُخْل » و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این‌که دوست دارد دیگران در نعمت باشند ، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن‌چه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را « ایثار » می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده‌ای دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه : از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «خداوند

موسی‌بن‌عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود : اِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٌّ لِقَسْمِیِ الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یکُ کَذلِکَ فَلَسْتَ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی : شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بربندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هرکس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».(۱) از امام صادق می‌خوانیم: « آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است : حسد و خودپسندی و فخرفروشی ». و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم:«اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُوَالْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لایَغْبِطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».(۲)

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلًا به آن اشاره کردیم ، ولی به هرحال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود ، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند ، آن‌چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار وامی‌دارد ، آن‌چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش ؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود ، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت ، پدر برادر بزرگ‌تر را به

صورت خدمتکاری برای او درآورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد ، به آن دوست

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

تفسیر مردان (۵۵)

عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد ، او که این سخن را باورنمی‌کرد، به یک‌طبیب روانی‌ماهر مراجعه کرد، طبیب به‌او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این‌همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام باقر فرمود : « من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم ، درحالی‌که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن‌چنان که برادران یوسف به یوسف کردند ، نکند » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَیابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حسّ انسان را ازوجود چیزی در آن بگیرد.

«سَیّارَهْ»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه‌سیر می‌کنند.

«اِلْتِقاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه.

گوینده این گفتار، به باور «قَتاده» و «ابن اسحاق»، «روبین»، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجّاج» و «اَصَمّ»، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود. و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد.

در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قرار دادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۷۸ .

(۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ ـ «قَتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود.

۲ ـ به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «اُردن» بود.

۳ ـ «کَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند.

۴ ـ و «مُقاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت.

اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ.

به باور ؛ «ابن عبّاس» منظور این است که اگر به‌راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید.

از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟

او پاسخ داد: مگر سر گذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟!

تفسیر مردان (۵۷)

یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود

قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الْاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ

(یوسف) گفت : مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.

(۵۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌دانست یک ریشه مهمّ نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است ، اکنون که آن‌ها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند ، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد ، از تبعیض‌ها تا آن‌جا که قدرت دارد بکاهد ، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد . مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیّت بود ، زیر نظر بگیرد و با توجّه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است ، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حدّ جیره‌بندی ، صرفه‌جویی کند و آن‌ها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید ، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد ، دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد ، هر چند آیه ۸۸ که می گوید : برادران به او گفتند : « یا ایها العزیز » ، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت ، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد ، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک ، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت ؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیه فوق جلب توجه می کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد ، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است ، او به عنوان یکی انسان «حَفیظٌ عَلیمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب

شد ، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آن‌ها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد ، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می گردد به آن‌ها برساند. در « فقه » در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این‌بحث به‌طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست ، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می گردد ، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرّشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند .

اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم ، ولی با این‌حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت ، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند ، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانه‌داری گذاشت ، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر ، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت‌اقتصادی می تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است ، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی‌مردم (قِوامُ‌الدّینِ وَ الدُّنْیا) مسائل‌اقتصادی قرار داده شده است ، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است .

تفسیر مردان (۵۹)

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می گوید : « اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ » دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست ، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است ، چراکه «عَلیم» را در کنار «حَفیظ» قرار داده است . و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی‌از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آن‌ها در شرایط واگذاری پست‌ها ، همان مسأله امانت و پاکی است با این‌که سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد ، آن‌ها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت‌ودرستکاری اهمیت می‌دادند.

مدح خویش یا معرفی‌خویشتن

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است ، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست ، گاهی شرایط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه‌داری مصر خود را با جمله « حَفیظٌ عَلیم » ستود ، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید ؟ فرمود : « نَعَمْ اِذَا اضْطُرَّ اِلَیْهِ اَما سَمِعْتَ قَوْلَ یُوسُفَ اِجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ‌الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ‌عَلیمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِالصّالِحِ وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ: آری هنگامی‌که ناچار شود مانعی ندارد ، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود : مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح

(۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم » .(۱) و از این‌جا روشن می‌شود این‌که در خطبه « شقشقیه » و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به‌مدح خویشتن می‌پردازد و خودرا محور آسیای خلافت می‌شمرد ، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این‌تعریف‌ها همه برای این‌است‌که مردم‌ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبارسازی و نگاهداری و فروش بجا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟

درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود:

قالَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ

اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملّی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم.

إِنِّی حَفِیـــــظٌ عَلِیـــــمٌ.

چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم.

به بـاور گروهی از جمله «قَتـادَه» و «جُبّـائی» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانـات مردم درست نگهـداری می کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه

۱- « نــور الثقلیــن » ، جلـــد ۲ ، صفحــــه ۴۳۳ .

نمـوده و در کجـا سرمایه گذاری کنم و به‌چه کسی‌ازآن بدهم و از چه کسی دریغ دارم.

امّا به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امیــن هستــم.

از دیـدگاه «کَلْبی» منظور این است که: من حسـاب سـال هـای قحطی و خشـکسالی را درست نگـاه داشـته و به هنگـامه نیـاز مردم و کمک به آن‌ها دانا هستم.

و از دیـدگاه «سُـدی» منظـور این است که: من به حسـاب دارایی‌هـا و امکانـات ملّی، امیــن و نگهبــان و به زبــان‌هـای گـونـاگون مـردم که بـرای تهیّه مـواد غـذایـی از هر سو به مصـر سـرازیـر خواهنـد شد، دانـا و تـوانـا هستم.

از آیه شـریفه این نکته دریـافت می گردد که برای هر انسانی رواست که خویشـتن را در جایی که او را نمی‌شناسـند، وصف کنـد و نقاط قوّت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شـریفه‌ای که از خودستایی نهی می کند و هشدار می‌دهد(۱) ناسازگـار می‌باشـد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتـداری خویش سـخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امـور جـامعـه و آبـــادانی و عمـران شهـرها منصوب کند.

پس از پیشـنهاد یوسف، فرمانروای مصـر به او گفت: چه کسـی از شـما برای تدبیر امـور زیبنـده‌تر و سـزاوارتـر است؟ و آن گـاه کـار اداره کشــور را به او سپـرد.

به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشــور را به او سپــرد و عــزیـز مصــر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت.

امّا به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصـر بر کنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید.

برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و

۱ . سوره نَجْم، آیه ۳۲.

هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبـود که تـو در انـدیشـه‌اش بـودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نـام آنـان را «اِفـرائیم» و «میشــا» نهــاد.

پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف‌ناپذیری از راهی می گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آنِ خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قـدرت پـایین می کشـد و به ذلّت و خفّت می‌نشانـد و بردگـان و بنـدگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْـــدُ لِلّهِ الَّــذی جَعَـلَ الْمُلُـوکَ بِـاْلَمْعصِیَـــهِٔ عَبیـــداً و العَبیـدَ بِالطّاعَـــهِٔ مُلُـوکاً.

یوسف بـا شـنیدن این سـخن ارزشـمند از آن زن، دسـتور داد او را به خانه بردنـد و اداره امـور او را - بســان خانـواده خویش - به عهده گرفت، امّا با او ازدواج نکرد.

در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» آمده است که: عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت: من از او شرم می کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به رو شوم.

سرانجام روزی سر راه یوسف نشت و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند.

سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعْصِیَةِ عَبیداً، و العَبیدَ بِالطّاعَةِ مُلُوکاً.

یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟

او، آهی سرد از دل بر کشید و گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز

تفسیر مردان (۶۳)

افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که کسی بسان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگرسو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوّم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی.

پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند.

یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت.

«ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بباراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار... همان ساعت او، وی را به حکومت مصر برمی‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند.

(۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

چگونه دل با یاد خدا آرام می‌گیرد

اَلَّذینَ ءامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق « صحیح » و « کاذب » جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می گویند : به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون « وبا » از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می‌میرند اکثر آن‌ها به علت نگرانی و ترس است و تنهااقلیتی از آن‌ها حقیقتا به‌خاطرابتلای به بیماری وبا

از بین می‌روند. به طور کلی « آرامش » و « دلهره » نقش بسیار مهمی در « سلامت » و « بیماری » فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان‌ها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آن‌ها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است . ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمغز ، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید : « بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است » .

ذکر خدا چیست و چگونه است ؟

« ذِکْر » همان‌گونه که « راغب » در « مفردات » گفته است : گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه « حفظ » به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه « ذکر » به‌ادامه آن و گاهی به‌معنی یادآوری چیزی به‌زبان یا به قلب است ، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است : « ذکر قلبی » و « ذکر زبانی » و هر یک از آن‌ها دوگونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی. و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید ، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند ، این است حقیقت « ذکر » که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: « یا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُطیقُها هذِهِ الْأُمَّةُ الْمُواساتُ لِلْاخِ فی مالِهِ وَ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِه وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لکِنْ اذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکَهُ : ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال ، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ نیست ، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید » .(۱) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود : « اَلذِّکْرُ ذِکْرانِ : ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصیبَةِ وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما حَرَّمَاللّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ حاجِزا : ذکر دو گونه است : یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات

۱ ـ « سفینة البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۴ .

یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید » .(۱) و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است ، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود : «اِتَّخِذُوا جُنَنا فَقالُوا یا رَسُولَ اللّهِ اَمِنْ عَدُوٍّ قَدْ اَظَلَّنا ؟ قالَ لا وَ لکِنْ مِنَ النّارِ قُولُوا سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَاللّهُاَکْبَرُ: سپرهایی برای خود فراهم‌کنید عرض کردند: ای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود : نه ، از آتش (دوزخ) بگویید : سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُاَکْبَرُ " خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هایش شکر گویید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید » .("۲) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث ، پیامبر به عنوان « ذِکْرُ اللّهِ » معرفی شده ، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند . از امام

صـادق در تفسیر « اَلا ـ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » نقـل شـده است که فرمـود : « بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللّهِ وَ حِجابُهُ : به‌وسیلـه محمّـد دل‌هـا آرامش می‌پـذیـرد و او است ذکر خـدا و حجـاب او » .

عـوامل هشتگـانه نگــرانـــی و پـــریشـــانی

۱ ـ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند ، احتمال زوال نعمت‌ها ، گرفتاری در چنگال دشمن ، ضعف و بیماری و ناتوانی و درمانـدگی و احتیاج ، همه این‌ها آدمی را رنـج می‌دهـد ، اما ایمان به خداونـد قـادر متعال ، خداونـد رحیم و مهربـان ، خـدایی که همـواره کفالت بنـدگـان خـویش را برعهـده دارد می‌تـوانـد این گـونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و بـه او آرامش دهـد که تـو در بـرابـر حـوادث آینـــده درمانده نیستـی ،

۱ ـ « سفینة البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۴ .

۱– « سفینة البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۴ .

خـــدایـــی داری تـــوانـــا ، قـــادر و مهـــربـــان .

۲ ـ گاه گذشـته تاریک زندگی ، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد ، نگرانی از گناهانی که انجام داده ، از کوتاهی‌هـا و لغزش‌هـا ، اما توجه به این‌که خداونـد ، غفار ، توبه‌پـذیر و رحیم و غفور است ، به او آرامش می‌دهـد ، به او می‌گوید : عذر تقصیر به پیشگاهش بر ، از گذشته عذرخواهی کن و در مقام جبـران بـر آی ، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن .

۳ ـ ضـعف و نـاتوانی انسـان در برابر عوامـل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشـمنان داخلی و خارجی ، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشـمن نیرومنـد در میـدان جهـاد چه کنم و یـا در مبـارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم ؟ اما هنگامی که به یاد خـدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود ، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز دربرابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد ، با خود می گویـد : آری من تنها نیستـم ، من در سایه خدا ، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها ، چه در گذشته ، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره کننده آنان ، حتی در آن‌جایی که تک و تنها بوده‌اند ، بیـانگر آرامشـی است که در سایه ایمان پیـدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گـوش می‌شـنـویـم که افسر رشیدی پس از یـک نـبرد خیره کننـده ، بینـایی خود را به کلی از دست داده و بـا تنــی مجـروح به روی تخــت بیمــارسـتـان افتـاده امـا با چنان آرامش خاطر و اطمینان سـخن می گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است ، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم .

۴ ـ گـاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنـده انسان ، احساس پوچی زنـدگی و بی‌هـدف بودن آن است ، ولی آن کسـی که به خـدا ایمان دارد و مسـیر تکاملی زنـدگی را به عنوان یک هـدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند ، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد ،

سـر گـــردان و مضطـرب است .

۵ ـ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسـیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود ، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهـد و قـدردانی و تشـکر کند ، این ناسپاسـی او را شدیدا رنج می‌دهد و در یک حالت اضـطراب و نگرانی فرومی‌برد ، اما هنگامی که احساس کنـد کسـی از تمام تلاش‌ها و کوشـش‌هایش آگاه است و به همه آن‌ها ارج می‌نهد و برای همه

پاداش می‌دهد دیگر چه‌جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶ ـ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکارکردکه توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن‌ظن که وظیفه هر فرد باایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد .

۷ ـ دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان‌ها بوده و هست ، تا آن‌جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با « زهد و پارسایی سازنده » و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد ، هنگامی که روح انسان « علی‌وار » آن‌گونه وسعت یابد که بگوید : « دُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ عِنْدی مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها : دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود » (۱)نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۲۲۴ .

تفسیر مردان (۶۹)

در قلب و فکر او ایجاد کند .

۸ ـ یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسان‌ها را آزار می‌داده است و از آن‌جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری‌ها ، جنگ‌ها ، ناامنی‌ها وجود دارد ، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همان‌گونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً ـ به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید ، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی‌است ـ بلکه چنین مرگی ، هر گاه در مسیر انجام‌وظیفه بوده باشد ـ دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به این‌ها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد ، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد. و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است « اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » .

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است ؟

بعضی از مفسران در این‌جا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است : ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم : « اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ : مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می گردد » آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل

(۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ـ ذکر شد ، ولی مسلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن‌چه در آن‌ها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب

نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آن‌ها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث که ادامه پیام آیه پیش است می‌فرماید:

الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ

همان کسانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خدا و صفات ویژه او ایمان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرند و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خدا فرود آمده است گردن می گذارند و دل هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد.

واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. با این بیان، در این آیه خدا انسان باایمان را این گونه وصف می کند که با یاد خدا به آرامش قلب می‌رسد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان‌آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد...

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.(۲)

۱- درجلد ۷ تفسیرنمونه صفحه ۸۶ نیز دراین‌باره توضیحاتی داده شده‌است.

۲ . سوره اَنْفال، آیه ۲.

تفسیر مردان (۷۱)

در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشکوه او به ساحل آرامش‌خاطرمی‌رسد و درآنجا منظوراین است‌که با یادخدا و توجه به عدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می گردد.

أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.

به هوش باشید که با یاد خداست که دلها آرامش می‌یابد.

و بدین سان خدای فرزانه بندگانش را تشویق می کند که دل‌های طوفان‌زده خود را با یاد مهر و لطف و نعمت های بی کران و پاداش پرشکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

(۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شکـــر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ

(همچنین) به خاطر بیاورید هنگامی‌را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است. (۷ / ابراهیم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« تَأَذَّن » از باب تَفَعُّل و به معنی اعلام با تأکید است زیرا ماده افعال از آن «ایذان » به معنی اعلام است و چون به باب تفعل درآید اضافه و تأکید از آن استفاده می‌شود. این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد که آن‌ها را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمت‌های فراوان دعوت به شکرگزاری کرد و وعده فزونی نعمت به آن‌ها داد و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود

و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به همه مسلمانان بوده باشد ، ولی به هر حال از نظر نتیجه چندان تفاوت ندارد، زیرا اگر خطاب به بنی اسرائیل هم باشد به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است. جالب این که در مورد شکر با صراحت می گوید : « لَأَزیدَنَّکُمْ » (مسلما نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید « عذاب من شدید است » و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است .

بدون شک خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است. مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست ؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد. حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن « اَلْحَمْدُلِلّهِ » و مانند آن نیست ، بلکه شکر دارای سه مرحله است : نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست ؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است و از آن که بگذریم

مرحله زبان فرا می‌رسد ، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است ، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم ، همان‌گونه که بزرگان فرموده‌اند : « اَلشُّکْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمیعَ ما اَنْعَمَهُ اللّهُ تَعالی فیما خُلِقَ لِاَجْلِه ». راستی چرا خدا به ما چشم داد و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید ؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم ، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم ؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم ، اگر این نعمت‌های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم ، شکر عملی او است و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است. امام صادق می‌فرماید : « اَدْنَی الشُّکْرِ رُؤْیَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ یَتَعَلَّقُ بِها دُونَ اللّهِ وَ الرِّضا بِما اَعْطاهُ وَ اَنْ لا تَعْصیهِ بِنِعْمَةٍ وَ تُخالِفَهُ بِشَیْءٍ مِنْ اَمْرِه وَ نَهْیِه بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِه : کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی ، بی‌آن‌که قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و همچنین راضی بودن به نعمت او و این‌که نعمت خدا را وسیله عصیان او قراردهی و اوامر و نواهی‌او را بااستفاده‌از نعمتهایش زیر پانگذاری ».(۱) و ازاین‌جا روشن‌می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است و کفران آن‌ها چگونه است؟ حدیثی که از امام صادق در تفسیر « نور الثقلین » نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است ، آن‌جا که می‌فرماید : « شُکْرُ النِّعْمَةِ اِجْتِنابُ الْمَحارِمِ : شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود » .(۲) و نیز از این‌جا رابطه میان « شکر » و « فزونی نعمت » روشن می‌شود ، چراکه هرگاه انسان‌ها نعمت‌های خدا را درست در همان هدف‌های واقعی نعمت صرف کردند ، عملاً ثابت

۱- « سفینـة البحـار » ، جلـد ۱ ، صفحـه ۷۱۰ .

۲- « نـور الثقلیـن » ، جلـد ۲ ، صفحـه ۵۲۹ .

کردند که شایسته و لایق هستند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون‌تر می گردد. اصولاً ما دو گونه شکر داریم ، « شکر تکوینی » و « شکر تشریعی ». « شکر تکوینی » آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد ، برای نمو و رشدش استفاده کند ، فی المثل باغبان می‌بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آن‌ها پذیرایی بیشتر می کند شکوفاتر می‌شوند ، همین امر سبب می‌شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از درختان باغ بگمارد و مراقبت از آن‌ها را به کارکنان خویش توصیه کند ، چراکه آن درختان به زبان حال فریاد می‌زنند ای باغبان ! ما لایق هستیم ، ما شایسته‌ایم ، نعمتت را بر ما افزون‌کن و اوهم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد. و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می‌بینند که

پژمرده شده‌اند ، « نه طراوتی ، نه برگی ، نه گلی ، نه سایه دارند » و نه میوه و بری ، این کفران نعمت سبب می‌شود که باغبان آن‌ها را مورد بی‌مهری قراردهد و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند ، دستور می‌دهد ارّه بر پای آن‌ها بگذارند .

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفا تسلیم قوانین تکوینی است ، اما انسان‌ها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی ، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند. بنابراین آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد : خداوندا ! لایق این نعمت نیستم و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد به زبان حال می‌گوید : پروردگارا ! شایسته‌ام افزون کن. این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل برآییم ، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه‌ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر ، ما را مدیون نعمت‌های تازه او می‌سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همان‌گونه که در مناجات شاکرین از

مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاد می‌خوانیم : « کَیْفَ لی بِتَحْصیلِ الشُّکْرِ وَ شُکْری اِیّاکَ یَفْتَقِرُ اِلی شُکْرٍ ، فَکُلَّما قُلْتُ لَکَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَیَّ لِذلِکَ اَنْ اَقُولَ لَکَ الْحَمْدُ : چگونه می‌توانم حق شکر ترا به جای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد و هر زمان که می‌گویم لَکَ الْحَمْدُ بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لَکَ الْحَمْدُ ». و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت‌های او کند ، همان‌گونه که در حدیثی از امام‌صادق می‌خوانیم که فرمود : « فیما اَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلی مُوسی اُشْکُرْنی حَقَّ شُکْری فَقالَ یا رَبِّ وَ کَیْفَ اَشْکُرُکَ حَقَّ شُکْرِکَ وَ لَیْسَ مِنْ شُکْرٍ اَشْکُرُکَ بِه اِلاّ وَ اَنْتَ اَنْعَمْتَ بِه عَلَیَّ قالَ یا مُوسی اَلْاٰنَ شَکَرْتَنی حینَ عَلِمْتَ اَنَّ ذلِکَ مِنّی : خداوند به‌موسی وحی‌فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد : پروردگارا ! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را به جامی‌آورم این موفقیت خود نعمت‌تازه‌ای برای من‌خواهدبود، خداوند فرمود : ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون می‌دانی حتی این توفیق از ناحیه من است » .(۱)

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد

چهار نکته مهم در زمینه شکر نعمت

۱ ـ علی در یکی از کلمات حکمت‌آمیز خود در نهج‌البلاغه می‌فرماید : «اذا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ اَطْرافُ النِّعَمِ فَلا تُنَفِّرُوا اَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّکْرِ: هنگامی که مقدمات نعمت‌های خداوند به‌شما می‌رسد سعی کنید باشکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آن که با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید » .(۲)

۱- « اصول کافی » ، جلد ۴ ، صفحه ۸۰ (بابُ الشُّکْرِ) .

۲- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار شماره ۱۳ .

۲ ـ این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت‌ها کافی نیست ، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آن‌ها را از این طریق ادا کرد و آن‌ها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود ، در حدیثی از امام علی بن الحسین می‌خوانیم که فرمود : « روز قیامت که می‌شود خداوند به بعضی از بندگانش

می‌فرماید : آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی ؟ عرض می‌کند : پروردگارا ! من شکر تو را به جا آوردم ، می‌فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی » ، سپس امام فرمود: « اَشْکَرُکُمْ لِلّهِ اَشْکَرُکُمْ لِلنّاسِ : شکرگزارترین شما برای خدا آن‌ها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را به جا می‌آورند ».(۱)

۳ـ افزایش نعمت‌های خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده ، تنها به این نیست که نعمت‌های مادی تازه‌ای به آن‌ها ببخشد ، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه‌ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسان‌ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان‌های الهی ، فوق‌العاده مؤثر است ، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند و به همین دلیل علمای عقاید در علم کلام برای اثبات « وجوب معرفهٔ اللّه » (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر «مُنْعِم» (نعمت بخش) وارد شده‌اند .

۴ـ احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آن‌ها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت ، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده‌اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است. در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می‌کند و به عکس آن‌ها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می‌کنند ، ملت‌هایی با نشاط‌تر و پیشروترند. توجه به همین حقیقت سبب شده است

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۸۱ حدیث ۳۰ .

تفسیر مردان (۷۷)

که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال ، هزارمین سال ، زاد روز و در هر فرصت مناسب دیگر ، مراسمی برای بزرگداشت آن‌ها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند. فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد سال و آغاز دوران جدیدی بود ، وقتی می‌بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز ، خاطره شهیدان انقلاب زنده می‌شود و بر آن‌ها درود می‌فرستند و به تمام کسانی که به آن‌ها منسوبند احترام می‌گذارند و به خدماتشان ارج می‌نهند ، این خود سبب می‌شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد و از خون یک شهید هزاران مجاهد می‌روید و مصداق زنده لَأَزیدَنَّکُم می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَأَذُّن: اعلام داشتن. یادآوری می‌گردد که «أَذَّنَ» و «تَأَذُّن» نظیر یکدیگر هستند، بسان «اَوْعَدَ» و «تَوَعَّدَ».

یک قانون جهان‌شمول

در آیات پیش، از نعمت‌های خدا به مردم سخن رفت، اینک به وظیفه سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و ره‌آورد سازنده آن و نیز ناسپاسی و فرجام شوم آن پرداخته و بدین صورت در ترسیم یک سنّت و قانون جهان‌شمول می‌فرماید:

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ

و هنگامی را به یاد آور که پرودگارتان اعلام داشت...

این دیدگاه «حَسَن» و «بَلْخی» در مورد آغاز آیه است، امّا به باور «ابن عباس» منظور این است که: و هنگامی را به یاد آور که خدا به شما فرمود... و «جُبّائی» می‌گوید: هنگامی را به یاد آور که خدا به شما خبر داد...

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ

(۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کـه اگـر سپاس خـدا و نعمت‌های او را بـداریـد و شکر گزاری کنید، بر نعمت‌های شمـا خواهم افزود.

وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ.

امّا اگـر ناسپـاسی کنید عذاب من سخـت خواهـد بـود.

حضـرت صـادق علیه‌السـلام در این مورد می‌فرمایـد: از آیه شـریفه این واقعیت دریـافت می‌گردد که به هر بنـده‌ای از بنـدگان خـدا نعمتی ارزانی گردیـد و او به راستی به آن اقرار نمود و سـپاس آن را در عرصه‌های اندیشه و بیان و عمل به جا آورد، هنوز سپاسـش به پـایـان نرسیده، خـدا فرمان می‌دهد که بر نعمت او افزوده شود.

اَیُّما عَبْـدٍ اَنْعَمْـتُ عَلَیْـهِ نِعْمَهً فَأَقَرَّ بِها بِقَلْبِهِ، وَ حَمِدَ اللّهَ عَلَیْها بِلِسانِهِ، لَمْ‌یَنْفَدْ کَلامُهُ حَتّی یَـأْمُـرَ اللّهُ لَـهُ بِالزِّیـــادَهِ.(۱)

رابطه ایمان و سپاس با فزونی نعمت‌ها

درس دیگر این آیات این است که این‌راز زندگی‌ساز رابه تابلو می‌برد و روشـنگری می‌کند که میان سپاس واقعی نعمت‌ها و ارزانی دارنـده آنها در میـدان انـدیشه و عمل از سوی انسان‌ها و فزونی نعمت‌ها و فراوانی آنها از سوی خدا، رابطه گسسـت‌ناپذیر و ظریفی وجـود دارد؛ درست همـان گونه که میـان کفران و ناسپاسـی و زوال نعمت‌هـا از جامعه‌هـا و تمـدّن‌ها رابطه دقیقی است؛ و این نکته بسـیار ظریـف ودرس‌آمـوز،یکی از سـنّت‌هـــای خـــدا و یکـی از رازهـای پیشـرفت و صـعود و یافروپاشـی و سـقوط نظـام‌هـا و حکـومت‌هـاست.

قـرآن در ترسیـم این اصل جهـانشمـول می‌فـرمـایـد:

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُم لَئِنْ شَکَرْتُم لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ.

و آن گاه را به یاد آوریـد که پروردگارتان اعلام فرمود که اگر به راستی سپاس نعمت‌ها را بگزاریـد، من نعمت‌ها را بر شـما افزون خواهم ساخت و اگر ناسپاسی پیشه ســازید، بدانیـد که عـذاب و کیفــرم سخـت خـواهـد بود.

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تفسیر مردان (۷۹)

مفهوم و مراحل سپاس واقعی

پـاره‌ای، سپاس و سپاسـگزاری از نعمت‌ها را در قلمرو واژه‌ها و بیان می‌پندارنـد و پاره‌ای آن را به یک عقیـده قلبی و حالت درونی معنی می‌کنند، در حالی که سپاس و سپـاسگـزاری از نعمت‌هـا از این‌هـا بـرتـر و فـــراتـر و گستـرده‌تـر است.

سپاس واقعی دارای مراحل چنـد گـانه‌ای است که نخسـتین گـام بلنـد در این‌راه، پاکسازی قلمرو دل و جان از شـرک و پنـدارهای شرک‌آلود و باور این حقیقت است که همه نعمت‌های گوناگون، تنها از آنِ ارزانی‌دارنده یکتا و بی‌همتا و پرمهر است، نه هیچ‌کس و هیچ قـدرت دیگر.این پایه نخست سپاس می‌باشد، که آگاهی و باور است.

گـام دوّم در ایـن راه بـه زبـان آوردن ایـن حقیقـت و ایمـان و تـوجّـه بـه آن اســـت، کـه بـا همـه وجـود او را ســپـاس می‌گـوییـم.

امّـا سپاس آن گاه کامل و در خور پاداش و فزونی نعمت می‌گردد که در میـدان عمل تجلّی یابـد و هر نعمتی را در همان راهی که ارزانی‌دارنـده‌اش مقرر فرمـوده اسـت بـه کـار گیریـم، نـه در قلمرو دیگری، کـه در آن صـورت کفران و ناسپاسـی و بیـداد پدیـدار می‌گردد و ما زیبنده نعمت نبودن خود را اعلان کرده‌ایم.

ششـمین امـام نـور فرمود: اَدْنَی الشُّکْرِ رُؤْیَهُ النِّعْمَهِ مِنَ اللهِ مِنْ غَیْرِ عِلَّهٍ یَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللّـهِ، وَ الـرِّضـا بِمـا اَعْطـاهُ، وَ اَنْ لا

تُعْصِيَهُ بِنِعْمَةٍ وَ تُخالِفَهُ بِشَيءٍ مِنْ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِهِ.(۱)

فروترین مرحله سپاسگزاری به بارگاه خدا این است که ـ بی آنکه دل شیفته آنها گردد و ارزانی‌دارنده نعمت‌ها فراموش شود ـ همه نعمت‌ها را از خدا بدانی؛ و نیز به نعمتی که به تو ارزانی داشته است خشنود گردی؛ و دیگر این که هرگز نعمت‌ها را وسیله گناه نسازی و با بهره‌ور از نعمت‌هایش، فرمان‌هاوهشدارهای‌او را نادیده بگیری.

و نیز فرمود: شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ.(۲) سپاسگزاری از نعمت‌ها، دوری جستن

۱ . سَفينَةُ الْبِحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۲ . نُورُ الثَّقَلَيْن، ج ۲، ص ۵۳۰.

از گناهان است. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: اذا وَصَلَتْ اِلَيْكُمْ اَطْرافُ النِّعَمِ فَلاتَنْفِرُوا اَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّكْرِ.(۱)

هنگامی که آغازین مراحل نعمت‌ها به شما رسید، با کمیِ سپاستان مراحل بعدی را از خود نرانید؛ چرا که انسان و یا جامعه و تمدنی که سپاس نعمت‌ها را نمی‌گزارد و آنها را در راه خداپسندانه به کار نمی‌گیرد، در حقیقت با عمل خود فریاد برمی‌آورد که در خور نعمت و بهره‌وری از نعمت‌ها نیست؛ و ارزانی‌دارنده هستی، نباید نعمت‌ها را در دست فرد یا جامعه‌ای قرار دهد که در خور آنها نیست؛ و همین نکته ظریفی است که رابطه سپاس نعمت و فزونی آنها، یا ناسپاسی و سلب نعمت‌ها را ترسیم می‌کند.(۲)

۱ . نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۱۳.

۲ . مترجم.

آیا ایجاد تفاوت در رزق و روزی با عدالت سازگار است؟

وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّيكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلي اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئا اِنَّ اللّهَ عَليمٌ قَديرٌ

خداوند شما را آفرید، سپس شما را می‌میراند ، بعضی از شما به سنین بالای عمرمی‌رسند ، به طوری که بعد از علم و آگاهی چیزی نخواهند دانست (و همه‌چیز را فراموش می‌کنند) خداوند7د عالم و قادر است. (۷۱ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَرْذَل » از ماده رَذْل به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از « اَرْذَلِ الْعُمُرِ »، سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان وجود انسان را فرامی‌گیرد به حدی که قادر به انجام حوائج‌ابتدایی خود نیست و به‌همین دلیل قرآن آن را سال‌های نامطلوب عمر شمرده است ، بعضی از مفسران آن را سن ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی و بعضی ۹۵ سالگی شمرده‌اند ، ولی حق آن است که سن معینی ندارد و نسبت به اشخاص متفاوت است. هم حیات از ناحیه او است و هم مرگ، تا بدانید این شما نیستید که آفریننده مرگ و حیاتید. مقدار طول عمر شما نیز در اختیارتان نیست ، بعضی درجوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می‌روند ولی « بعضی از شما به بالاترین و بدترین سالیان عمر یعنی نهایت پیری بازمی‌گردند » (وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلي اَرْذَلِ الْعُمُرِ). « و نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست » و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند (لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئا). درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یک پارچه نسیان بود و فراموش‌کاری و ناآگاهی ، آری « خداوند آگاه و قادر است » (اِنَّ اللّهَ عَليمٌ قَديرٌ). همه قدرت‌ها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند می‌بخشد و به هرموقع که لازم ببیند می‌گیرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نعمت مـــال و راز تفـــاوت روزی‌ها

در ترسیم نعمت‌های گوناگون خدا به انسان، اینک به بیان نعمت دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ اللّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ

و خـداست که بر اساس حکمت خویش روزی برخی را گسترده ساخته و روزی برخی دیگر را تنگ و محـدود مقرّر داشـته و بدین وسیله برخی از شما را در رزق و روزی بـر بـرخـی دیگـر برتری و فـزونی بخشیـده است.

فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرادِّی رِزْقِهِمْ عَلی ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ

در تفسیـر این فـراز دو نظـر است:

۱ ـ به بـاور گروهی از جمله «مُجاهِـد»، «قَتـادَه» و «اِبن عَبّاس» منظور این است که آنان بنـدگان و بردگان خود را در ثروت و دارایی خود سـهیم نمی‌کننـد تـا بـا هم برابر شونـد و فاصله طبقـاتی را از میـان بردارنـد؛ چرا که این کـار را برای خود عیب می‌شـمارند و نمی‌تواننـد آن را برای خود بپذیرند. با این وصف بندگان مرا شـریک و همتای من می‌انگارند و همان گونه که مرا می‌پرستند تا به من تقرب جویند، آن خدایان ساخته و پـرداختـه و دروغیـن را نیز به همین منظـور و بـرای این هـدف می‌پـرستنـد.

«اِبن عَبّاس» آورده است که آیه مورد بحث درباره مسیحیان نجران فرود آمـده و پیام آن این است که شـمـا نصـارا که حـاضـر نیستید بردگانتان در ثروت و دارایی شـما شـریک و سـهیم گردند، پس چگـونـه می‌پذیرید که مسیح علیه‌السلام که بنده خداست، شریک و همتای او گردد؟!

۲ ـ امّـا به باور پاره‌ای منظور این است که آن کسانی که خـدا به آنان رزق و روزی و ثروت بسـیاری داده است هرگز روزی‌دهنـده بردگان و خدمتکاران خود نیستند، بلکه این خداست که روزی هر دو گروه را می‌دهد؛ چرا که آنچه را برده‌دار به برده‌اش می‌دهد، از همـان ثروتی اسـت کـه خـدا بـه او ارزانی داشـته اسـت. بنـابراین، این خـداست که روزی‌دهنـده به همگـان است و در این مـورد برده‌داران و بردگان و نیازمندان و ثروتمندان با هم یکسانند.

أ فَبِنِعْمَـةِ اللّهِ یَجْحَـدُونَ.

پس آیا این کفرگرایان و ناسپاسان این نعمت‌هایی را که برشمردیم انکار می‌کنند؟

تفسیر مردان (۸۳)

وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَرَزَقَکُمْ مِـنَ الطَّیِّبـاتِ اَفَبـالْبـاطِـلِ یُـؤْمِنُـونَ وَ بِنِعْمَـتِ اللّـهِ هُـمْ یَکْفُـرُونَ

و خداوند برای‌شما از جنس‌خودتان همسرانی‌قرارداد و برای شما از همسرانتان ،فرزندان و نوه‌ها و از طیبات به شما روزی داد ، آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند.(۷۲ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حَفَدَةً » جمع « حافِد » در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش ، با سرعت همکاری می‌کند ، ولی در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران ، منظور نوه‌ها است و بعضی خصوص نوه‌های دختری را گفته‌اند. « اَلطَّیِّباتِ » در این‌جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه روزی پاکیزه را شامل می‌شود خواه جنبه مادی داشته باشـد یا معنوی ، جنبه فردی داشـته باشـد یا اجتماعی. این چه نوع قضـاوتی است ؟ واین چه برنـامه نـادرستی است ؟ که انسـان سرچشـمه نعمت‌هـا را فرامـوش کرده و به سـراغ بت‌هـا رود که منشـأ کمترین اثـری نیست و مصـداق روشن « باطل » در تمام ابعاد است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

حَفَدَة: جمع «حافِد» و در اصل به مفهوم «سرعت در کار» آمده است و بدان دلیل که یاران و نوادگان، در انجام کار و فرمانبرداری از انسان می‌کوشند و فروگذار نمی‌کنند، بـه آنـــان نیــز «حَفَـدة» گفتــه می‌شــود.

نعمت همسـر و فرزند و یار و یاور

در آیــه مــورد بحث به ترسیم نعمت‌های ارزشمند دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ اللّهُ جَعَـلَ لَکُـــمْ مِـنْ أَنْفُسِکُـمْ أَزْواجــاً

و خداست که از جنس شما برایتان همسـرانی آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.

وَ جَعَـلَ لَکُـمْ مِـنْ أَزْواجِکُـمْ بَنِیـنَ وَ حَفَـدَةً

و از همسـرانتـان برای شمـا فرزندان و نوادگان ویارانی قرار داد تا زینت و شـادی زنـدگی شما و یـار و یـاورتـان باشند.

در مورد واژه «حَفَدَة» دیدگاه‌ها متفاوت است:

(۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ـ به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «اِبن عَبّاس» منظور یاران و خدمتگزاران انســـان مـی‌بـاشنــد.

۲ـ امّا در روایت آمده است که منظور کسانی هستند که به وسیله دختر با انسان نسبت و پیوند پیدا می‌کنند و گروهی از جمله «اِبن مَسْعود» و «سَعید بن جُبَیْر» نیز این دیـدگـاه را برگــزیـده‌اند.

و از حضـرت صـادق علیه‌السلام نیز روایتـی که بیانگر این دیدگاه است روایت کرده‌اند.

۳ـ از «اِبن عَبّاس» در روایتـی آوردهانـد که منظور پسـر و فـرزندان پسر است.

۴ـ در روایـت سـومـی از «اِبن عَبّاس» آوردهانـد کـه منظور پسران همسر از شـوهـر دیگــر اســت.

۵ـ و از دیـــدگــاه «مُقـاتِل» منظـور از «بَنینَ» پسـران کوچک است و منظور از «حَفَدَة» پسـران بزرگی می‌باشد که یـار و یاور پدر در فراز و نشیب زندگی هستند و بـرای او کــار می‌کننـد.

وَ رَزَقَکُمْ مِـنَ الطَّیِّبـاتِ

و چیـزهای پـاک و پـاکیـزه را که می‌پسندید برایتان روا ساخت و آنها را روزی شمـــا نمـود و در دستـرس شمـــا قــرار داد. گفتنی است که «مِنَ الطَّیِّبـاتِ» نشـانگر آن است که هر نعمت پـاک و هر چیز پـاکیزه‌ای رزق و روزی نیست؛ چرا که رزق و روزی چیزی است که انسان بتواند در آن تصرّف نمـاید و دیگـری از تصـرّف او جلوگیری نکند.

أ فَبِـالْبـاطِلِ یُـــوءْمِنُـونَ

آیا این شرک‌گرایان به بت‌ها و خدایان دروغین و آنچه تحریم شده و شیطان در نظـــرشــان آراستـــه اسـت می‌گـراینــد؟!

وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ.

و آیا اینــان به نعمت‌هــای خــدا ـ که ترسیم شد ـ کفر می‌ورزند؟

«اِبن عَبّاس» می‌گویـد: منظور نعمت هـای معنوی، همچون: نعمت یکتـاپرستی و توحیـدگرایی، نعمت قرآن و اسـلام و نعمت وجود گرانمایه پیامبر است.

تفسیر مردان (۸۵)

بــرابــری مــرد و زن

مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

هرکس عمل‌صالح کند، درحالی که مؤمن است ، خواه مرد باشد یا زن ، به او حیات‌پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد. (۹۷ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب معیار ، تنها « ایمان » و « اعمال صالح زاییده آن » است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه ازنظر جنسیّت و نه‌ازنظر پایه و رتبه اجتماعی در کارنیست. و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه‌ای قرین با آرامش ، امنیّت ، رفاه ، صلح ، محبّت ، دوستی ، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود و از نابسامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی به وجود می‌آید و آسمان زندگی را تیره و تار می‌سازد در امان است . این از یکسو و از سوی دیگر خدا آن‌هارا « بر طبق بهترین‌اعمالشان » پاداش خواهد داد .

بی شک ، زن و مرد تفاوت‌هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پست‌های اجتماعی متفاوت هستند و هرکاری از کسی ساخته است ، ولی هیچ یک از این‌ها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آن‌ها و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هردو کاملاً برابرند و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آن‌ها حکومت می کند ، یک معیار بیش نیست و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است. آیه فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بیهوده‌گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن ، شک و تردید داشتند و یا برای او مقامی پایین‌تر از مقام انسانی مرد قایل بودند می‌بندد و ضمنا منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می‌سازد و ثابت می کند که

(۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

برخلاف پندار کوته فکران ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد. این هر دو جنس در صورتی که ......مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده‌که از انگیزه‌های‌ایمانی مدد گیرد ، هردو به یکسان دارای « حیات طیبه » خواهند بود و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره‌مند می‌شوند و موقعیت اجتماعی آن‌هانیز همانند خواهد بود مگر این‌که از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد .

حیات طیبه چیست ؟

مفسران در معنی « حیات طیبه » (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده‌اند: بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده‌اند. بعضی به قناعت و رضادادن به نصیب. بعضی به رزق روزانه. بعضی به عبادت توأم با روزی حلال. و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن . ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه ، مفهومش آن‌چنان وسیع و گسترده است که همه این‌ها و غیر این‌ها را دربرمی گیرد ، زندگی پاکیزه از هر نظر ، پاکیزه از آلودگی‌ها ، ظلم‌ها و خیانت‌ها ، عداوت‌ها و دشمنی‌ها ، اسارت‌ها و ذلت‌ها و انواع نگرانی‌ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد. ولی با توجه به این‌که در دنبال آن ، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می‌شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش شایسته ایمان و عمل در دنیا صرفنظر از مرد یا زن‌بودن

در آیه مورد بحث به شرایط و ویژگی‌های زندگی پاک و پاکیزه و در خور شأن انسان پرداخته و می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حیاةً طَیِّبَةً

هر کس کاری شایسته ای انجام دهد و در همان حال دارای ایمان و باور باشد ـ زن باشد یا مرد ـ ما به او زندگی پاک و پاکیزه‌ای ارزانی خـواهیم داشت.

آری ،این یکی از وعـده‌های خـداست که به زنان و مردان توحیـدگرا و شایسـته‌کرداری که ایمان به خـدا و پیامبرش بیاورنـد و کار شایسته انجام دهند وعده

تفسیر مردان (۸۷)

می‌دهـد که زندگی نیکـو و شـایسـته‌ای خواهند داشت و پاداشی وصف‌ناپذیر به آنـان ارزانـی می‌گـردد.

زندگی پاک و پاکیزه کدام است؟

منظـــور از زنـدگی پـــاک و پاکیـزه چیست؟

این زندگی دارای چه ویژگی‌ها و نشانه‌هایی است؟

و چنین زنـدگی شـایسـته‌ای کـدام است؟ در این مورد دیدگاه‌هایکسان نیست:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور رزق و روزی پاکیزه و حلال و درآمد عادلانه است.

۲ ـ امّا به بـاور «حَسَن» و «وَهَب» منظور زنـدگی شرافتمندانه همراه بـا قناعت و خشنـودی از آن نعمتـی است که خـدا بهره انسان ساخته است و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همیـن روایت شده است.

۳ ـ از دیـدگاه گروهی همچون «مُجاهِـد»، «قَتادَه» و «اِبن زَیْد» منظور بهشت پرطراوت و زیباست. «حَسَن» در این مـورد آورده اسـت کــه زندگی خوش و پاکیزه، تنهــا در بهشــت است.

«اِبن‌عَبّاس» می‌گویـد: مگرنه‌اینکه قرآن‌از زبـان‌مردم درسرای آخرت آورده است که آرزومی‌کننـد که ای‌کـاش برای این زنـدگی آخرت زاد و توشه‌ای از پیش فرستاده بودند.

یا لَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتی.(۱)

۴ ـ و از دیــدگــاه پــاره‌ای منظـــور رزق و روزی شبـــانـــه‌روزی اســـت.

۵ ـ و برخی برآنند کـه منظـور از آن زنـدگی خـوش و پاکیزه در عالم برزخ است.

وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْـرَهُـمْ بِأَحْسَـنِ ما کـانُـوا یَعْمَلُونَ.

و پاداششان را برابربهترین‌ونیکوترین کارهایی که انجام‌می‌دادندبه‌آنان‌خواهیم‌داد.

یــادآوری مـی‌گـردد کــه ایـن فـــراز در تـأکیـد مطلـب آمـده اسـت.

۱ . سوره فَجْر، آیه ۲۴.

(۸۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی

وَ قَضـی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُـدُوا اِلّا اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناًاِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما

پروردگـارت فرمـان‌داده جز اورا نپرستیـد و به‌پـدر و مادرنیکی‌کنیـد ، هرگـاه یکی از آن‌هـا یا هر دو آن‌هـا ، نـزد تو ، به‌سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آن‌ها فریاد مزن و گفتـــار لطیـف و سنجیـــده بـزرگـوارانــه بــه آن‌هـــا بگــو. (۲۳ / اسراء)

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ‌ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا

بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرودآر و بگو پروردگارا همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (۲۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قَضاء » مفهوم مؤکّدتری از « امر » دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. مطلق بودن « اِحْسان » که هرگونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین ، « والِدَیْن » که مسلمان و کافر را شامل می‌شود ، تأکید دیگری در این جمله است .

دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت ، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:

۱ ـ از یک سو انگشت روی حالات پیری آن‌ها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به‌حمایت و محبت و احترام‌هستند‌گذارده، می گوید: کمترین سخن‌اهانت‌آمیزرا به‌آن‌ها مگو. آن‌ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جابرخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند ، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود. آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب .

تفسیر مردان (۸۹)

۲ ـ از سوی دیگر قرآن می گوید : در این هنگام به آن‌ها اف مگو ، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه‌می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آن‌ها سخن مگو و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن‌ها سخن بگو که همه آن‌ها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است .

۳ ـ از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد ، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر .

۴ ـ سرانجام می گوید : حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آن‌ها بنما .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زنجیره‌ای از مقررات انسانساز

در آخرین آیه از آیات پیش، قرآن شریف مردم را از شرك و کفر و پرستش‌های ذلّت‌بار برحذر داشت، اینک در این آیات، که زنجیره‌ای از مقررات انسانساز را ترسیم می کند و یک رشته از رواها و نارواها و بایدها و نبایدها را به تابلو می‌برد، نخست از توحید و یکتاپرستی آغاز می کند و می‌فرماید:

وَ قَضی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ

و پروردگارت مقرر فرمود که جز او را نپرستید.

به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتادَه» و «اِبن عَبّاس»، منظور این است که: و پروردگارت فرمان قطعی داد که...

و به باور «اَنَس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که...

«مُجاهِد» می گوید: و پروردگارت سفارش فرمود که تنها او را بپرستید و جز او را نپرستید.

وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا
(۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید.
اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما
هان ای انسان! اگر پدر و مادرت یا یکی از آن دو، نزد تو ماندند و به کهنسالی رسیدند...
این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی بسان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می‌کند.
با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می‌کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می‌گردد.
آیه مورد بحث بسان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا...(۱)
و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می‌گوید.
با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می‌گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می‌کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می‌گوید.
و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید: «وَ الأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ»(۲) در آن روز فرمانروایی از آن خداست.
با اینکه فرمانروایی همه جا و همواره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می‌کند که در روز رستاخیز فرمان و فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود.
به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی
۱. سوره آل عِمْران، آیه ۴۶.
۲. سوره اِنْفِطار، آیه ۱۹.
تفسیر مردان (۹۱)
و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار.
فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ
پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو.
حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است: «لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأَتی بِهِ».(۱)
اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت ننمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را بکار می‌برد.
در روایت دیگری آمده است که: اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأَتی بِهِ.(۲)
کمترین مرحله نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کاربردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را مـی‌آورد و هشدار می‌داد.
و نیز در روایت آورده‌اند که: اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، امّا بداند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْیَعْمَلِ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَعْمَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ».(۳)
با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزرد، چه زیاد و چه اندک.

«مُجاهِد» در این مورد می گوید: منظور آیه این است که: اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفّر کنی، بلکه باید به یاد داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشک کرده‌اند و تو همان گونه رفتار کنی.

۱ . تفسیر تِبْیان، ج ۶، ص ۴۶۶.

۲ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳ . تفسیر سَمَرْقَندی، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «اُفّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است.

«ابو عُبَیْدَه» می گوید: دو واژه «اُفّ» و «تُفّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است.

«اِبن عَبّاس»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می کند.

و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بوو دارای بوی ناخوشایند است.

وَ لا تَنْهَرْهُما

و آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن.

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان هرآنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز بسان آن آیه است که می‌فرماید: «وَ اَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».(۱)

وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما.

و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگمنشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چراکه گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می گوید.

«سَعید بن مُسَیِّب» می گوید: در برابر پدر و مادر بسان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

۱ . سوره ضُحی، آیه ۱۰.

باز هم نیکی به پدر و مادر

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید:

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ

و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور.

واژه «ذُلّ»، نه به مفهوم ذلّت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبّت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند.

گفتنی‌است که «عرب» هرگاه‌بخواهد کسی‌را رعایت‌کننده حرمت‌پدرومادر بخواند و بگوید: او در برابر پدر و مادرش پرمهر و

نرمخوست، می گوید: او، همواره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است، «قالُوا هُوَ خافِضُ الْجَناحِ».

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:

لاتَمْلأْ عَیْنَیکَ مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِما اِلاّ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوْقَ اَصْواتِهِما وَ لا یَدَیْکَ فَوْقَ اَیْدیهِما وَ لا تَتَقَدَّمْ قُدّامَهُما.(۱)

مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگذار و از پیشاپیش آنان راه نرو.

وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا.

و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵ ؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

(۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چراکه آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند یادآوری می گردد که آمرزش‌خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و توحیدگرا باشند و نه کفرگرا.

از آیه شریفه این نکته دریافت می گردد که دعای فرزند برای آمرزش پدر و مادری که جهان را بدرود گفته‌اند پذیرفته می‌شود و گرنه خدا به این کار دستور نمی‌داد و سفارش نمی‌فرمود.

به باور پاره‌ای، خدا بدان جهت به فرزندان فرمان می‌دهد که به پدر و مادر سالخورده نیکی کنند، امّا به پدر و مادر سفارش فرزندان را نمی کند که محبت فرزندان به پدران و مادران کهنسال اندک است در حالی که آنان فرزندانشان را بسیار دوست می‌دارند. و بدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می کند، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیدا می کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ،

قالُوا: مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟

قالَ: مَنْ اَدْرَکَ اَبَوَیْهِ عِنْدَ الْکِبَرِ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما وَ لَمْ‌یَدْخُلِ الْجَنَّةَ.(۱)

بینی‌اش به خاک مالیده شود، بینی‌اش به خاک مالیده شود... بینی‌اش به خاک مالیده شود! پرسیدند: چه کسی ای پیامبر خدا؟

فرمود: آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسند و با مهر و نیکی به آنان خشنودی خدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرطراوت و زیبا گردد.

و«اَبو اُسَیْد اَنْصاری» آورده است که: ما در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که مردی از تیره «بَنی سَلَمة» شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم

۱ . صحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۹۷۸.

تفسیر مردان (۹۵)

باز هم کار شایسته‌ای مانده است که در حق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری.

پرسید: چه کنم؟

فرمود: نماز، طلب آمرزش وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صله رحم با آنان.

یا رسُولَ اللّهِ! هَلْ بَقِیَ مِنْ بِرِّ اَبَوَیَّ شَیْءٌ اَبَرُّهُما بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِما؟

قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : نَعَم، اَلصَّلاةُ عَلَیْهِما،وَ الْاِسْتِغْفارُ لَهُما وَ اِنْقاذُ عَهْدِهِما مِنْ بَعْدِهِما وَ اِکْرامُ صَدیقِهِما وَ صِلَةُ الرَّحِمِ الَّتی لا تُوصَلُ اِلّا بِهِما.(۱)

«قَتادَه» پس از تلاوت آیه می گوید: آری، این گونه آموزش داده شدید و این سان فرمان یافتید، پس رهنمودها و درس‌های انسانساز خدا را برگیرید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید.

۱ . سُنَن اَبی داود، ج ۴، ص ۳۳۶ ؛ سُنَن اِبنِ ماجَه، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

دوازده حکم مهم اجتماعی قابل توجه ویژه آقایان

وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیّاکُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیرا

و فرزندانتان را از ترس فقر به قتل نرسانید ، ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم ، مسلما قتل آن‌ها گناه بزرگی است. (۳۱ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در تعقیب بخش‌های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد در آیات ۳۱ تا ۳۵ به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن ۵ آیه با عباراتی کوتاه اما پرمعنی و دلنشین شرح می‌دهد. نخست به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره کرده می گوید : « فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید : وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ...». از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن‌قدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند. در این‌که عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می‌رساند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی معتقد هستند این‌ها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می‌دادند یکی این‌که مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد. دیگر این‌که فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه زندگی آن‌ها سبب قتلشان می‌شد، چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود غالبا مصرف‌کننده محسوب می‌شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می‌نگریست و حاضر به از دست دادن آن‌ها نبود. بعضی دیگر عقیده دارند که آن‌ها دو نوع قتل فرزند داشتند : نوعی که به

پندار غلط خودشان به‌خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی کرد. ظاهر تعبیر آیه که ضمیرجمع مذکّر در آن به‌کار رفته « قَتْلَهُمْ» می‌تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد ، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می‌رسد.

اما این‌که گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه‌ای محسوب می‌شدند کاملاً صحیح است ، ولی این در صورتی است که توانایی بر هزینه آن‌ها در کوتاه مدت داشته باشند ، درحالی که گاهی آن‌قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آن‌ها درکوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد). به هرحال این یک توهم بیش نبود که روزی‌دهنده فرزندان پدر و مادر هستند ، خداوند اعلام می کند که این پندار شیطانی را از سر بدر کنند و به تلاش و کوشش هرچه بیشتر برخیزند ، خدا هم کمک نموده ، زندگی آن‌ها را اداره می کند. ضمنا باید توجه داشت که جمله « کانَ خِطْأً کَبیرا » با توجه به این‌که « کانَ » فعل ماضی است اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان گناهی است بزرگ که از قدیم در میان انسان‌ها

شناخته شده و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد ، لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست .

(۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش، قرآن شریف پرتوی از مفاهیم بلند و معارف انسانساز عقیدتی و فکری و اجتماعی را به همراه بیش از ده دستور سازنده و تحول‌آفرین ترسیم کرد، اینک در ادامه سخن به ترسیم دوازده دستور سازنده دیگر پرداخته و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ

فرزندان خود را از بیم فقر و تنگدستی نکشید.

واژه «لاـ تَقْتُلوا» ممکن‌است منصوب و بر «اَن لاتَعْبُدُوا» پیوند داشته باشد و ممکن‌است مجزوم و نهی باشد؛ وبدین وسیله آفریدگار هستی مردم را از فرزندکشی و تجاوز به حق حیات کودکان هشدار می‌دهد، چراکه آنان دختران خود را زنده به گور می کردند.

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیّاکُمْ ما، هم آنان را روزی می‌دهیم و هم شما را.

اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْئاً کَبیرا.

راستی که کشتن آنان هم در جاهلیت گناهی بزرگ بود و هم اینک گناهی بزرگ است.

تفسیر مردان (۹۹)

هشدار از «زنا» و پیامدهای آن

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبیلاً

و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بدراهی است.(۳۲ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گناه بزرگ دیگری که آیه بعد به آن اشاره می کند مسأله زنا و عمل منافی عفت است. در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده است. نمی گوید زنانکنید ، بلکه‌می گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید ، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده ، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالبا مقدماتی دارد که انسان را تدریجا به آن نزدیک می کند ، چشم چرانی یکی از مقدمات آن است ، برهنگی و بی‌حجابی مقدمه دیگر ، کتاب‌های بدآموز و « فیلم‌های آلوده » و « نشریات فاسد » و « کانون‌های فساد » هریک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود. همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم دریک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه‌انگیز دیگری است. بالاخره ترک ازدواج برای جوانان و سخت‌گیری‌های بی‌دلیل طرفین در این زمینه ، همه از عوامل « قرب به زنا » است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آن‌ها را نهی می کند و در روایات اسلامی نیز هرکدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در راه زدودن گناه و زشتکاری از کران تا کران جامعه و سوق دادن مردم به پاکی و پاکدامنی، به تحریم گناه بزرگ دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی

و به کار ننگین و نفرت‌انگیز «زِنا» نزدیک نشوید.

روشن است که منظور از «زنا» آمیزش آگاهانه با بیگانه و خارج از چهارچوب مقررات شرعی است.

اِنَّهُ کـانَ فـاحِشَـةً

چرا که آن کاری زشت و ظالمانه و گناهی بزرگ است. به بیان روشن‌تر، منظور این

است که این عمل زشت، هم در جاهلیت زشت و ظالمانه بوده و هم اکنون زشت و ننگباراست؛ و نظیراین تعبیر در قرآن بسیار است که همه را باید همین گونه تفسیر کرد.

وَ سـاءَ سَبِیلًا.

و بـد راهـی است.

چرا که هم خرد سالم آن را زشت و بـد می‌شمارد و هم وجدان زنـده. ما می‌دانیم که فرزنـدان انسان دورانی طولانی نیاز به پدر و مادر دارند، اگر این راه زشت باز شود و کودکان از پدران و مادران ناشناخته و زشتکار ولادت یابند، هم نسبت‌ها و پیوندها گسسته می‌شود و هم مقررات ارث بیهوده جلوه می‌کنـد؛ هم صـله رحم و پیوند با نزدیکان و بستگان بی‌ثمر می‌شود و هم رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر و فرزندان. همه اینها را خرد و وجدان بشری زشت و ظالمانه می‌شمارد.

امیر مؤمنـان علیه‌السـلام از پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: فِی الزِّنـا سِتُّ خِصـالٍ: ثَلاثٌ فِی الـدُّنْیا وَ ثَلاثٌ فِی الْآخِرَةِ. فَأَمَّا اللَّواتی فِی الـدُّنْیا فَیَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ وَ یَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ یُسْـرِعُ الْفَنـاءَ. وَاَمَّا اللَّـواتـی فِی الْآخِرَةِ فَغَضَبُ الرَّبِّ وَ سُوءُ الْحِسابِ وَ الدُّخُولُ فِی النّارِ ـ أَوِ الْخُلُـودُ فِـی النّارِ.(۱)

در کـار زشت و ظالمـانه «زِنا» شش پیامـد زیانبار است که سه پیامـد آن در دنیا گریبان انسـان را می‌گیـرد و سـه پیـامـدش در سـرای آخـرت.

امّا آن پیـامـدهای شـومـی کـه در دنیـا دامانگیـر زناکار می‌شود عبارتند از:

۱ـ صفـا و روشنـایی دل و جـان را از انسـان می‌گیرد.

۲ـ رزق و روزی را قطـع مـی‌کنـد.

۳ـ و نـابـودی انسـان را سـرعـت می‌بخشـد.

و امّا سـه پیـامـد آن در سـرای آخـرت عبـارتنـد از:

۱ـ خشـم خـدا.

۲ـ سختـی عـذاب.

۳ـ و ورود در آتـش و یـا مـانـدگـاری در آن.

۱. کَنْزُ الْفَوائِد، ج ۲، ص ۱۵۲.

ضرورت پرهیز از قتل و درگیری

وَلاتَقْتُلُواالنَّفْسَ‌الَّتیحَرَّمَ‌اللّهُ اِلّابِالْحَقِّ وَ مَنْ‌قُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْجَعَلْنالِوَلِیِّه سُلْطانا فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا

و کسـی‌را که خداوند خونش را حرام شـمرده به قتل نرسانید ،جز به حق و آن کس که مظلوم کشتـه شـده بـرای ولیّش سلطـه (حق قصاص) قرار دادیم ، اما در قتل اسراف نکند ، چـرا کـه او مـورد حمـایـت اسـت. (۳۳ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکم دیگر که این آیه به آن اشاره می کنـد احترام خون‌انسان‌ها و حرمت شدیـد قتل نفس است. احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس از مسایلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفق هستند و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شمرند ، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مسأله داده است تا آن‌جا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسان‌ها شمرده است : « مَنْ قَتَلَ نَفْسا بِغَيْرِ نَفْسٍاَوْ فَسادٍ فِي‌الاَرْضِ فَكَاَنَّما قَتَلَ‌النّاسَ جَميعا » (۳۲ / مائده). و حتی از بعضی از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که مجازات خلود در آتش که مخصوص کفار است برای قاتل تعیین شده است ، این تعبیر دلیل آن باشد که افرادی که دستشان به خون بی گناهان آلوده می‌شود با ایمان از دنیا نخواهند رفت : « وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتَعَمِّدا فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فيها» (۹۳ / نساء). ولی درست به همین دلیل مواردی پیش می‌آید که احترام خون برداشته می‌شود و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده‌اند ، لذا در آیه فوق بعد از ذکر یک اصل کلی در زمینه حرمت قتل نفس بلافاصله باجمله « اِلّا بِالْحَقِّ » این گونه افراد را استثناء می کند. در حدیث معروفی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام می‌دهد حلال نیست مگر سه گروه : قاتل ، زانی محصن و آن‌کس که دین خود را رها

(۱۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کند و از جماعت مسلمین بیرون رود » . (۱) قتل مرتد (فراز سوم حدیث بالا) جلو هرج و مرج را در جامعه اسلامی می گیرد ، این حکم یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی بلکه اصل نظام اسلام را تهدید می کند. اصولاً ـ اسلام کسی را مجبور به پذیرش این آیین نمی کند ، بلکه برخورد آن با پیروان آیین‌های دیگر تنها یک برخورد منطقی توأم با بحث آزاد است، ولی اگر کسی اسلام را با میل خود پذیرفت و جزء جامعه اسلامی شد و طبعا از اسرار مسلمین آگاه گردید ، سپس تصمیم گرفت از این آیین بازگردد و عملاً اساس نظام را تضعیف کند و تزلزل در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید مسلما این کار قابل تحمل نیست و با شرایطی که در فقه اسلامی آمده است حکم آن اعدام است .(۲) البته احترام به خون انسان‌ها در اسلام مخصوص مسلمان‌ها نیست ، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سرجنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت‌آمیز با آن‌ها به سرمی‌برند ، جان و مال و ناموسشان محفوظ است و تجاوز به آن حرام و ممنوع. ضمنا در ارتباط با فراز پایانی آیه باید گفت : مسأله رعایت عدالت حتی در مورد قاتلان در آن حد و پایه است که در وصایای امیر مؤمنان می‌خوانیم که فرمود: « ای فرزندان عبدالمطلب مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید امیرمؤمنان کشته‌شد و به بهانه آن خون‌هایی بریزید ، آگاه باشید تنها قاتل من (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد ، درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه‌ای که او بر من زده‌است شهید شوم تنها یک‌ضربه‌کاری براو بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید ».(۳)

۱- « صحیح بخاری » و « صحیح مسلم » بنابر فی ظلال ، جلد ۵ ، صفحه ۳۲۳ .

۲-در زمینه ارتداد و فلسفه سخت‌گیری در مجازات آن بحث مشروحی ذیل ۱۰۶ / نحل در جلد ۱۱، تفسیر نمونه داشتیم .

۳-« نهج البلاغه » بخش نامه‌ها شماره ۴۷ .

تفسیر مردان (۱۰۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تأمین حق حیات

در آیه مورد بحث، در راه تضمین حق حیات انسان ـ که طبیعی‌ترین حق بشری است ـ می‌فرماید:

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتـی حَـرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ

و کسی را که خدا جان و خونش را پاس داشته و محترم شمرده است ـ جز بر اساس حـق و عدالت ـ نکشید.

آری خون‌ها و جان‌ها را خـدا گرامی داشـته است، مگر اینکه کسـی کفرگرا و حق‌ستیز باشـد، یا پس از ایمان و اسـلام، راه کفر در پیش گیرد و یا دست به ریختن خون بی‌گناهی بزند و یا به زنای محصنه دست یازد که در این چند صورت به دست خویش حرمت جان و حق حیات خود را پایمال ساخته است.

وَ مَـــنْ قُتِـــلَ مَظْلُـومـا فَقَـــدْ جَعَلْنـا لِـوَلِيِّـهِ سُلْطـانـا

و کسـی که به ناروا کشـته شود، ما به سـرپرست و خونخواه او این حق را داده‌ایم که از قـاتل خـونبهـا بگیـرد یا او را مورد عفو و بخشش قرار دهد و یا به کیفر گناه بـزرگـش او را بکشـد.

آنچه‌آمد، دیدگاه‌برخی‌ازجمله «اِبن عَبّاس» است، امّا «قَتادَه» می‌گوید: سرپرست و خونخواه مقتول، تنها می‌تواند قصاص کند.

فَـلا يُسْـرِفْ فـی الْقَتْـلِ اِنَّـهُ كـانَ مَنْصُورا.

و او نبـایـد در کشتن زیاده‌روی کند و از مرز مقررات بگذرد، که او برای رسیدن به حق خویش و کیفر قـاتـل یاری شده است.

رعـایت مال یتیم و وفـــای به عهـد و پیمان

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً

و به مال یتیم، جز به طریقی که بهترین طریق است ، نزدیک نشویـد تا به سـرحد بلوغ برسـد و به عهد (خود) وفـا کنید که از عهد سؤال می‌شود. (۳۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَشُدَّ » از ماده « شَدّ » به معنی « گروه محکم » است ، سـپس توسـعه یافته و به هرگونه استحکام جسمانی و روحانی گفته شده است و منظور از « اَشُدّ » در این‌جا رسـیدن به حد بلوغ است ، ولی بلوغ جسمانی در این‌جا کافی نیست ، بلکه باید بلوغ فکری و اقتصادی نیز باشـد ، به گونه‌ای که یتیم بتوانـد اموال خود را حفظ و نگهداری کند و انتخاب این تعبیر برای همین منظور است که البته باید از طریق آزمایش قطعی مشـخص گردد. این آیه چهارمین و پنجمین دسـتور از سلسـله احکام را شـرح می‌دهـد نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته است.

می‌گویـد نه تنهـا اموال یتیمـان را نخوریـد بلکه حتی حریم آن را کاملاًـ محترم بشـمارید. ولی از آن‌جا که ممکن است این دسـتور دسـتاویزی گرددبرای افراد ناآگاه که تنها به‌جنبه‌های منفی می‌نگرند و سـبب شود که اموال یتیمان را بدون سـرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند ، لذا بلافاصله استثناء روشنی برای این حکم ذکر کرده می‌گوید : « مگر به طریقی که بهترین طرق است : اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ ». طبق این تعبیر جـامع و رسـا ، هرگونه تصـرفی در اموال یتیمـان که به منظور حفظ ، اصـلاح ، تکثیر و اضافه بوده باشـد و جهات لازم برای پیشـگیری از هـدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود مجاز است ، بلکه خدمتی است آشـکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشتن نیستند. البته این‌وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و اقتصادی

برسد آن‌گونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می‌کند : « تا زمانی که به حد قـدرت بـرسد : حَتّی يَبْلُغَ اَشُدَّهُ ». سـپس به مسأله وفای به عهد پرداخته می‌گوید : « وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدِ كانَ مَسْؤُلاً ». عهد و پیمان معنی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصـی در میـان افراد در رابطه بـا مسایل اقتصادی و کسب و کار و زناشویی و امثال آن می‌گردد و هم شامل عهـد و پیمان‌هایی که در میان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می‌گردد و از آن بالاتر شـــامـل پیمـان‌های الهـی و رهبـران آسمانی نسبت به امـتـهـا و

امت‌ها نسبت به آن‌ها می‌شود .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در پاسداری از حقوق یتیمان و رعایت پیمان‌ها می‌فرماید:

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ

و به ثروت و دارایی یتیمان نزدیک نشوید؛

اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ

مگر به نیکوترین شیوه و بهترین راه،

حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ

تا آنان به حدّ و مرز و مرحله رشد خویش نایل آیند.

وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ

و به پیمان‌های خویش وفادار باشید و در مورد مال یتیم و دیگر مطالب و مسائل، به محتوای وصیت بنگرید و بر اساس آن رفتار نمایید.

به باور دانشوران همه آنچه را که خدا از راه فرمان بر انسان واجب ساخته و یا از راه نهی و هشدار، تحریم فرموده است، همه آنها عهد و پیمان به حساب می‌آید. افزون بر

۱- در زمینه اهمیت وفای به عهد و سوگند در جلد ۱۱ ، تفسیرنمونه ذیل آیه ۹۱ تا ۹۴ سوره نحل بحث مشروحی مطرح شده است .

آنها، گاه انسان به وسیله عهد و یا نذر و یا دیگر راه‌ها، چیزی را به عنوان عهد بر خود واجب می‌سازد که رعایت همه اینها لازم است.

اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً.

چرا که در مورد پیمان‌ها پرسش خواهد شد و انسان در برابر چگونگی برخورد با آنها به پاداش و کیفر می‌رسد. به باور پاره‌ای منظور این است که از خود عهد و پیمان می‌پرسند که به چه چیز و چگونه تو را شکستند؟ درست همان‌گونه که از دختران زنده به گور پرسش می‌شود، که چرا و به کدامین گناه کشته شده‌اند؟! «وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ.»(۱)

۱ . سوره تَکْویر، آیه ۸.

زیان کم فروشی

وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ اِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْویلاً

و به‌هنگامی که پیمانه می‌کنید حق پیمانه‌را ادانمایید و با ترازوی‌درست وزن کنید این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ ـ نخستین نکته‌ای که باید در این‌جا مورد توجه قرارگیرد این است که در قرآن مجیدکرارا روی مسأله مبارزه با کم‌فروشی و تقلب در وزن و پیمانه تکیه و تأکید شده است ، دریک جا رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در پهنه جهان هستی گذارده

می گوید : «وَالسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانِ اَلاّ تَطْغَوْا فِی‌الْمیزانِ : خداوندآسمان رابرافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت ، تا شما دروزن و حساب تعدی و طغیان نکنید » (۷ـ۸/رحمن). اشاره به این که مسأله رعایت عدالت در کیل و وزن مسأله کوچک و کم‌اهمیتی نیست ، بلکه جزیی از اصل عدالت و نظم است که حاکم بر سراسر هستی است. در جایی دیگر با لحنی شدید و تهدیدآمیز می گوید : « وَیْلٌ لِلْمُطَفِفینَ الَّذینَ اِذَا اکْتالُوا عَلَی‌النّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَ اَذا کالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ ، اَلا یَظُنُّ اُولئِکَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ : وای بر کم‌فروشان آن‌ها که به هنگام خرید ، حق خود را به طور کامل می گیرند و به هنگام فروش از کیل و وزن کم می گذارند ، آیا گمان نمی کنند که در روز عظیمی برانگیخته خواهند شد ، روز رستاخیز در دادگاه عدل خدا » (۱ ـ ۴ / مطففین). حتی در حالات بعضی از پیامبران در قرآن مجید می‌خوانیم که لبه تیز مبارزه آن‌ها بعد از مسأله شرك متوجه کم‌فروشی بود و سرانجام آن قوم ستمگر اعتنایی نکردند و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند (به جلد ششم تفسیرنمونه صفحه ۲۴۹ ذیل آیه ۸۵ سوره اعراف پیرامون رسالت شعیب در مدین مراجعه فرمایید). اصولاً ـ حق و عدالت و نظم و حساب درهمه‌چیز و همه‌جایك‌اصل‌اساسی و حیاتی‌است و همان‌گونه که گفتیم اصلی است که بر کل عالم

(۱۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هستی حکومت می کند ، بنابراین هرگونه انحراف از این اصل خطرناك و بدعاقبت است ، مخصوصا کم‌فروشی سرمایه اعتماد و اطمینان را که رکن مهم مبادلات است از بین می‌برد و نظام اقتصادی را به هم می‌ریزد. این موضوع نیز قابل توجه است که از نظر حقوقی کم‌فروشان ضامن و بدهکار در برابر خریداران هستند و لذا توبه آن‌ها جز به ادای حقوقی را که غصب کرده‌اند ممکن نیست ، حتی اگر صاحبانش را نشناسد باید معادل آن را به عنوان رد مظالم از طرف صاحبان اصلی به مستمندان بدهند .

۲ ـ نکته دیگر این که گاهی مسأله کم فروشی تعمیم داده می‌شود به گونه‌ای که هرنوع کم کاری و کوتاهی در انجام وظایف را شامل می‌شود ، به این ترتیب کارگری که از کار خود کم می گذارد ، آموزگار و استادی که درست درس نمی‌دهد کارمندی که به‌موقع سرکار خود حاضر نمی‌شود و دلسوزی لازم را نمی کند ، کارمندی همه مشمول این حکم هستند و در عواقب آن سهیم هستند. البته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد مستقیما شامل این تعمیم نیست ، بلکه یك توسعه عقلی است و تعبیری که در سوره « الرحمن » خواندیم : « وَالسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ اَلاّ تَطْغَوْا فَی‌الْمیزانَ » اشاره‌ای به این تعمیم دارد .

۳ ـ « قِسْطاس »به کسر قاف و ضم آن (بر وزن مقیاس و گاهی هم بر وزن قرآن نیز استعمال شده است) به معنی ترازو است ، بعضی آن را کلمه‌ای رومی و بعضی عربی می‌دانند و گاهی گفته می‌شود در اصل مرکب از دو کلمه « قسط » به معنی عدل و « طاس » به معنی کفه ترازو است و بعضی گفته‌اند « قِسْطاس » ترازوی بزرگ است درحالی که « میزان » به ترازوهای کوچك هم گفته می‌شود . (۱) به‌هر حال قسطاس مستقیم ترازوی صحیح و سالمی‌است که‌عادلانه‌وزن کند، بی کم وکاست. جالب این که در روایتی از امام باقر در تفسیر این کلمه می‌خوانیم : « هُوَالْمیزانُ الَّذی لَهُ لِسانٌ :

۱- « تفسیر المیزان » ، « فخر رازی » ، « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۱۰۹)

قسطاس ترازویی است که زبانه دارد » . (۱) اشاره به این که ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه‌ها را به طور دقیق نشان نمی‌دهد ، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد کمترین حرکات کفه‌ها روی زبانه منعکس می‌شود و عدالت کاملاً رعایت می گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عدل و داد در روابط اقتصادی

در ادامه سخن، به رعایت عدل و انصاف در داد و ستدها و روابط اقتصادی پرداخته و ضمن هشدار از کم‌فروشی،

می‌فرماید:

وَ اَوْفُـــوا الْکَیْـــلَ اِذا کِلْتُـــمْ

هنگامی که چیزی را برای دیگران پیمانه می‌کنید و می‌سنجید، آن را بر اساس عدل و داد بسنجید و حقوق مردم را آن‌گونه که شایسته و بایسته است بپردازید و چیزی از آن فروگذار نکنید که به کم فروشی دچار خواهید شد.

وَزِنُـوا بِالْقِسْطـاسِ الْمُسْتَقیـم

به بـاور «زَجّـاج» واژه «قِسْطـاس» به مفهـوم «میزان» است، خواه کوچک باشد و یا بـزرگ.

امّا به بـاور «حَسَن»، منظـور «قپـان» یا دیگر وسایل بزرگ است که در سنجش به کار می‌رود.

«مُجـاهِـد» می‌گـویـد: این واژه «رومی» است و به مفهـوم عـدل و داد آمـده و منظور این است که کالاهـا را به وسیلـه میـزانی که زیانی متوجّه کسی نگردد بسنجید و حقـوق یکـدیگـر را رعایت کنید.

ذلِـکَ خَیْـرٌ

به بـاور «قَتـادَه» منظـور این است که، پاداش این کار، بیشتر و پرارزش‌تر است.

۱- « تفسیـر صـافـی » ، ذیـل آیـه مـورد بحـث .

(۱۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

امّا به باور «عَطاء» منظور این است که این شیوه، به خدا نزدیکتر است.

و برخی بر آننـد که اگر حقوق و حـدود مردم به وسیله سـنجش و پیمانه، بر اساس عـدل و داد رعایت گردد، برای دنیای شما بهتر است، چراکه هم باعث خوشنامی شما می‌گردد و هم ارزش خدا پسندانه امانت و امانتداری، زندگی شما را رونق و صفا می‌بخشد.

وَ اَحْسَنُ تَأْویلًا.

و سرانجـام ایـن راه و رسم عـادلانـه، برای آخرت نیز بهتـر است.

و بـدین‌سـان آفـریـدگار هستـی مـردم را به رعایت حقوق یکدیگر تشویق می‌کنـد و از آنان می‌خواهد که در داد و ستـدهـا و معاملات و تجارت‌ها کالا را بـه‌دقّـت وزن کننـد و بـر اسـاس عـدل و انصـاف رفتـار نمایند.

تفسیر مردان (۱۱۱)

تنهـــا از علـــم پیـــروی کن

وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِه عِلْمٌ اِنَ‌السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا

از آن‌چـه نمی‌دانـی پیـروی مکـن، چرا که گوش و چشم و دل‌هـا همه مسـؤول هستند.

(۳۶/اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« لا تَقْفُ » از ماده « قَفْو » به معنی دنباله روی از چیزی است ، می‌دانیم دنباله روی از غیرعلم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آن‌چه را گفتیم شامل می‌شود. نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسایل اعتقادی و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می‌شود. روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز ، علم و یقین است و غیر آن خواه « ظن و گمان » باشد یا « حدس و تخمین » یا « شک و احتمال » هیچ‌کدام قابل اعتمـاد نیســت. این‌که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده دلیلـش روشن است ، زیرا معلومات حسّی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می‌شود و بقیه تحـت‌الشعـاع آن‌هـا هستنـد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَفْو»: بر وزن «عَفْو» به مفهوم پی گرفتن اثر چیزی یا کسی و دنباله‌روی از آن است و واژه «وَ لا تَقْفُ» از آن بـر گـرفته شـده است.

گفتار و کردار باید آگاهانه و مسؤلانه باشد

اینک به ترسیم این درس انسانساز می‌پردازد که گفتار و کردار انسان توحیدگرا بایـد بر اساس آگاهی و مسـئولیت باشـد و تنها از دانش و آگاهی پیروی شود نه پندارها و بافتـه‌ها و هـواها. در این مـورد می‌فرمایـد:

وَ لا تَقْـفُ مـا لَیْـسَ لَـکَ بِـهِ عِلْـمٌ

و از آنچـه بـه آن دانـش و آگـاهـی نـداری پیـروی مکـن.

(۱۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به باور «اِبن عَبّاس» و «قَتادَه» منظور این است که، چیزی را که ندیده و نشنیده و نمی‌دانی، نگو شنیده و دیده‌ام و می‌دانم.

امّا بـه بـاور «حَسَـن» منظـور این است که: پشت سر بنـدگان خـدا بیهـوده مگـوی و از آنـان غیبت نکن.

و «مُحمّد حَنَفِیّه» می‌گـویـد: منظـور این است که:هرگز گواهی دروغ و ناروا نده.

امّا به بـاور مـا آیه شـریفه عمومیت دارد و هرگونه گفتـار، کردار، نوشـتار و آهنگی را که بر اساس دانش و آگاهی نباشـد، همه را شامـل می‌شـود و منظـور این است که تنهـا آنچه را می‌دانی درست است بگـو و تنهـا آنچه را یقین داری حقیقت دارد پیروی کن و جـز آنچـه را که به درستـی آن ایمان و یقین نداری نگو و انجام نده و پیروی منما.

گروهی از اصحاب ما با استدلال به این آیه برآنند که عمل به خبر واحد و نیز اعتماد و عمل به قیاس درست نیست، چرا که قرآن از پیروی آنچه انسان به آن یقین ندارد و به راستی و درستی آن آگاه نیست، نهی فرموده است.

اِنَّ السَّمْـعَ وَ الْبَصَـرَ وَ الْفُـؤادَ کُلُّ اُولئِـکَ کـانَ عَنْهُ مَسْئُولاً.

به راستی که گوش از آنچه شـنیده، چشم از آنچه دیـده و دل از آنچه خواسته، بازخواست خواهـد شد. به بیان دیگر، همه صاحبان گوش و دل و چشم مسئولند و در بـرابـر کـارهایی که به وسیله این ابزارهای شناخت و این نعمت‌های گران خدا انجـام می‌دهنـد پرسش خـواهنـد شد.

بـه بـاور بـرخـی خـود ایـن اعضـا و ایـن ابـزارهـای شنـاخت مسئولند و از خـود آنهـا پـرسش مـی‌شـود.

و از «اِبـن عَبّاس» اسـت کـه گفـت:

خـدا از همـه بنـدگـان می‌پـرسـد که این نعمت‌ها را در چه راه به کار گرفته و از آنهـا چگـونه بهـره‌ور شـده‌انـد.

از پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اندکه فرمود:

تفسیر مردان (۱۱۳)

لا یَزُولُ قَدَمُ عَبْـدٍ یَـوْمَ الْقِیـامَهِٔ بَیْـنَ یَـدَیِ اللّهِ عَـزَّ وَ جَـلَّ حَتّی یَسْأَلَهُ عَنْ اَرْبَعِ خِصالٍ:

عُمْـرُکَ فیمـا اَفْنَیْتَـهُ،

وَ جَسَـدُکَ فیمـا اَبْلَیْتَـهُ،

وَ مالُکَ مِنْ اَیْنَ کَسَبْتَهُ وَ اَیْنَ وَضَعْتَهُ،

وَ عَـنْ حُبِّنـا اَهْـلِ الْبَیْـتِ.(۱)

در روز رسـتاخیز هیچ بنده‌ای در حضور پروردگار گامی به سوی بهشت نمی‌نهد تا از چهـار چیـز مـورد بـازخـواست و پـرسش قـرار گیـرد؛ خـدا از او می‌پرسد:

۱ ـ دوران زندگی‌ات را در چه راه و کاری سپری کردی؟

۲ ـ جسم و نیروهای آن را چگـونه و در خـدمت چه هدف‌هایی فرسوده ساختی؟

۳ ـ ثروت و دارایی خویش را از کـدامیـن راه گـردآوری و کجا هزینه نمودی؟

۴ ـ و دیگـر از محبت ما خـانـدان رسالت می‌پرسند.

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۲۰ ـ ۹۱.

(۱۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هشدار از آفت کبر و غرور

وَ لا تَمْشِ فِـی الاَرْضِ مَـرَحـا اِنَّـکَ لَنْ تَخْـرِقَ الاَرْضَ وَ لَـنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً

روی زمین باتکبر راه مرو، تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد؟

(۳۷ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَرَح » به معنی شـدت خوشحالی در برابر یـک موضوع باطـل و بی‌اساس است. اشاره به این‌که افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می‌کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند ، گردن به آسـمان می‌کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند. ولی قرآن می‌گوید : آیا تو اگر پای خود را بر زمین بکوبی هرگز می‌توانی زمین را بشـکافی یـا ذره نـاچیزی هستی بر روی این کره عظیم خـاکی . آیـا تو می‌توانی هرقـدر گردن خود را بر فرازی هم طـراز کوه‌ها شوی یا این‌که حـداکثر می‌توانی چنـد سانتی‌متر قامت خود را بلنـدتر نشان دهی درحالی که حتی عظمت بلندترین قله‌های کوه‌های زمین در برابر این کره ، چیـز قابل ذکـری نیست و خود زمین ذره بی‌مقداری است در مجموعه جهان هستی .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَرْق»: شکـــافتـــن.

«مَرَح»: شادمانی و خوشحـالی بسیـار به چیزی باطل و بیهوده.

در آیه مورد بحث در مبارزه با آفت خودپرستی و خودبزرگ‌بینی و غرور هشدار مـی‌دهـد و می‌فـرمـایـد:

وَ لا تَمْشِ فِی الاَرْضِ مَرَحا

در روی زمین از روی خودخواهی و خود بزرگ‌بینی گام مسپار.

«زَجّـاج» می‌گـویـد: منظـور این است کـه در روی زمیـن با خودخواهی و فخـر فـروشی راه نـرو.

تفسیر مردان (۱۱۵)

و به بـاور برخـی واژه «مَرَح»، به مفهوم شادی به چیزی باطل و بی‌اساس است.

اِنَّکَ لَـنْ تَخْـرِقَ الاَرْضَ

چـرا که تـو نمی‌تـوانی سینه زمین را زیر پای خود بشکافی.

وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً.

و براثر تجاوز از مرز خود به کوه‌های بلند هم نمی‌توانی برسی.

به بیان دیگر، خـدا در این آیه در قـالب مثالی می‌فرمایـد: هـان ای انسان تو به وسـیله آفت کبر و غرور به آنچه می‌خواهی نخواهی رسـید، همان‌گونه که این کارها از تو سـاختـه نیسـت. بنابراین چرا به کاری که هم‌بر توگران است و هم به صلاح تو نیست، تـن می‌دهـی؟

قرآن بـدان دلیـل به بیان این نکته پرداخته است که، پاره‌ای مردم به هنگام راه رفتن کبر و فخر می‌فروشـند و برای خودنمایی، سـر و

گردن خود را بالا می گیرنـد و پاها را بر زمین می کوبند تا بدین وسـیله خود را بزرگ جا زنند. آفرید گار هستی روشـنگری می کند که اینـان در درون خویش و در عـالم حقیقت بسیار ناتواننـد. نمونه‌ای از ناتوانی‌شـان همین است که نه می‌تواننـد با کوبیـدن پاهای خویش بر زمین آن را بشکـافنـد و نه با راست کردن سر و گردن به کوه‌های بلند برسند.

و بدیـن‌سان به بند گان درس تواضع و فروتنی و وقار می‌دهد.

(۱۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کُـلُّ ذلِـکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوها

همه این‌ها گناهش نزد پروردگار تو منفور است. (۳۸ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این تعبیر روشن می‌شود که برخلاف گفته پیروان مکتب جبر ، خدا هر گز اراده نکرده است گناهی از کسی سربزند ، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کـراهت و ناخشنـودی که در ایـن آیـه روی آن تـأکیـد شده است ساز گار نبود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیـه مـورد بحـث در اشــاره بـه گنـاهـان و ضـدارزش‌هایی کـه از آنهـا سـخن رفـت و خـدا یکـی را پـس از دیگری تحـریـم فـرمـود، اینک می‌فـرمـاید:

همه آنچه از آنها هشدار داده شد، گناهش در پیشگاه خدا ناروا و ناپسند است. آری ذات پاک او این زشتکاری‌ها را نمی‌پسندد و نمی‌خواهـد کـه بنـد گانش بـه آنهـا دست یازنـد. از این آیه شـریفه این نکته دریـافت می گردد که پنـدار جبرگرایـان ـ که انسـان را نـاگـزیر از انجـام گنـاه می‌نگـرنـد ـ پـوچ و بی‌اســاس است، چراکه به بیـان روشنِ این آیه، خـدا کارهـای زشت و ظالمـانه را نمی‌پسندد و نمی‌پـذیرد، با این وصف چگـونـه مـردم را به انجـام آنهـا ناگـزیر می‌سازد؟ چگونه یک چیز، هم می‌توانـد مـورد پسند خـدا باشد و هم مورد نفرت او؟! تفسیر مردان (۱۱۷)

جهان میدان آزمایش است

اِنّا جَعَلْنـا مـا عَلَـی الاَْرْضِ زینَـةً لَهـا لِنَبْلُـوَهُـمْ اَیُّهُـمْ اَحْسَـنُ عَمَــلاً

مـا آن‌چـه را روی زمیـن است زینـت آن قـرار دادیـم، تـا آن‌هـا را بیـازمـاییم کدامینشان بهتر عمل می کنند؟ (۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان آزمایش برای انسان‌ها و توضیحی برای خط سیر انسان دراین مسیر است .

جهـان پرزرق و برق سـاختیم که هر گـوشه‌ای از آن دل برمی‌برد ، دیـد گان را به خـود مشـغول می‌دارد و انگیزه‌هـای مختلف را در درون آدمی بیـدار می کنـد ، تـا در کشاکش ایـن انگیـزه‌ها و درخشـش این زرق و بـرق‌ها و چهره‌های دل‌انگیز و دلربا ، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد. جالب این که تعبیر به « اَحْسَنُ عَمَلاً » شده ، نه « اَکْثَرُ عَمَلاً » ، اشـاره به ایـن که آن‌چه در پیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ، نه فـزونی و کثـرت و کمّیّت و تعداد آن .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن اینک در این آیه روشـنگری می کنـد که پدیدآورنده نعمت‌ها خداست و بازگشت انسان‌ها نیز به سوی اوست و این جهان نیز میدان بزرگ آزمون است تا کدامین انسان‌ها بهتر رفتار کنند:

اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی‌الْاَرْضِ زینَةً لَها

ما هر آنچـه را که بـر روی زمیـن است زینت و زیـوری بـرای آن سـاختیـم.

بـه بیـان دیگـر، مـا رودخانه‌های خروشـان، درختـان برافراشــته، گیاهـان و روییــدنی‌هـا و جـانــدار و بی‌جــان را بــرای زمیـن و ساکنان آن ـ که مردم باشند ـ زینـت و زیــور قــرار داده‌ایم.

(۱۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً

تا بدین وسیله مردم را بیازماییم و برای پژوهندگان معلوم سازیم که کدامین آنان شـایسـتـه کـردارتـرنـد.

آیه‌شریفه روشنگرآن‌است که رفتار و شیوه کار خدا بسان شیوه کار کسی است که می‌خواهد به‌وسیله آزمون به درون و باطن مردم پی‌برد و از رفتار آنان آگاه گردد، نه اینکه او در حقیقت می‌خواهـد با این هـدف آنان را بیازمایـد، چراکه ذات پاک او به ژرفـای جـان‌ها و انـدیشـه و عملکـرد آنـان آگـاه و بر همـه نهان‌ها داناست.

گفتنـی است که نظیـر این مطلب و این آیـه، در سوره‌های دیگر نیز آمده است.

پاره‌ای برآننـد که منظور از آزمون و امتحان مردم، همان فرمان و هشدار دادن به مردم است، چراکه به وسیله فرمان و هشدار و بیان مقررات است که فرمانبرداران و سرکشان شناخته می‌شوند.

در مــورد مفهــوم «زینـت زمیــن» نیـز دو نظــر آمــده است:

۱ ـ به بـاور برخی زینت و آراستگـی زمیـن، مـردان آن هستنـد.

۲ ـ امّا به باور برخی دیگر، دانشمندان و دانشوران و پیامبران خدایند.

تفسیر مردان (۱۱۹)

وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَیْها صَعیدا جُرُزا

(ولـی ایـن زرق وبـرق‌هـا پـایـدار نیست) و مـا (سـرانجـام) قشـر روی زمیـن را خـاک بی‌گیــاهی قــرار می‌دهیــم.(۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«صَعیدا» از ماده «صُعُود» در این‌جا به معنی صفحه روی زمین است ، صفحه‌ای که در آن خاک کاملاً نمایان باشد. «جُرُز» به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی‌روید گویی گیاهان خود را می‌خورد و به تعبیر دیگر «جُرُز» به سرزمینی گفته می‌شود که به‌خاطر خشک‌سالی و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند. آری این منظره زیبا و دل‌انگیزی راکه درفصل‌بهار در دامان‌صحرا و کوهسارمی‌بینیم گل‌هامی‌خندند، گیاهان می‌رقصند ، برگ‌ها نجوا می‌کنند و جویبارها زمزمه شادی سرداده‌اند ، اما به همین حال باقی نمی‌ماند، فصل خزان فرامی‌رسـد، شـاخـه‌ها عـریـان می‌شونـد، جویبارها خـامـوش، غنچـه‌ها می‌خشکنـد ، بـرگ‌ها پـژمـرده می‌شـوند و آوای حیـات به خـاموشی می‌گـرایـد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صَعید»: سطـح و ظـاهـر زمیـن؛ و نیز راهی که در آن گل و گیاه نروییده باشد.

«جُرُز»: زمین تهـی از گـل و گیـاه و برهنـه از کشت و زرع به خاطر نیامدن باران.

در آیه مورد بحث به ناپایداری زینت و زیور زمین پرداخته و می‌فرمایـد: آنچه را در روی زمیـن می‌نگـریـد پایـدار و جـاودانـه مپنـداریـد، مـا هر آنچـه را که بر روی زمیـن است از میـان می‌بـریـم و خـود زمیـن را پس از آبـادی و آبـادانی‌اش ویران می‌سازیم و روی آن را صاف و هموار می‌نماییم، به گونه‌ای که سراسر آن خشک و بدون گل و گیاه گردد.

از آیات مورد بحث، این نکته دریافت می گردد که خدا از بندگانش، درست اندیشی و انجام کارهای شایسته می‌خواهد؛ و کارهایی که مردم انجام می‌دهند، به خواست و اختیار خود انجام می‌دهند؛ و هیچ اجباری از سوی خدا بر سر آنان نیست؛ چرا که اگر جز این بود آزمون درست نبود؛ و از این دو نکته، پوچ بودن پندار جبر گرایان دریافت می گردد.

(۱۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آغاز ماجرای مردان مشهور به اصحاب کهف

آغاز ماجرای مردان مشهور به اصحاب کهف

اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ ایاتِناعَجَبا

آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب مابودند؟ (۹ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَقیم » در اصل از ماده « رَقَم » به معنی نوشتن است و به عقیده غالب مفسران این نام دیگری است برای اصحاب کهف ، چرا که سرانجام نام آن‌ها را بر لوحه‌ای نوشته و بر در غار نصب کردند. از آن‌جا که قرآن مسایل کلی حساس را غالبا در ضمن مثال و یا مثال‌ها و یا نمونه‌هایی از تاریخ گذشته مجسم می‌سازد ، در این‌جا نیز نخست به بیان داستان اصحاب کهف پرداخته و از آن‌ها به عنوان یک « الگو » و « اُسْوَهْ » یاد می کند. گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سرمی‌بردند ، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه این‌ها پشت‌پا زدند و به غاری از کوه که از همه‌چیز تهی بود پناه بردند و از این راه استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان نشان دادند. جالب این‌که قرآن در این‌جا با به کارگرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه رابه‌طور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ، ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیل آن در ضمن چهارده آیه می‌پردازد. نخست می گوید : « آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند: اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیمِ کانُوا مِنْ ایاتِنا عَجَبا ». ما آیات عجیب‌تری در آسمان و زمین داریم که هریک از آن‌ها نمونه‌ای است از عظمت و بزرگی آفرینش و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که هریک نشانه‌ای است از حقانیت دعوتت و همچنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است و مسلما داستان اصحاب کهف از آن‌ها شگفت‌انگیزتر نیست. این‌که نام این گروه « اصحاب کهف » (یاران غار) گذارده شده به‌خاطر همان است که آن‌ها برای نجات جان خود به غاری پناهنده شدند چنان‌که در شرح حالاتشان خواهد

تفسیر مردان (۱۲۱)

آمد. ضمنا نباید تردید کرد که این دو (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به‌یک گروه‌است و شأن نزول آیات نیز این حقیقت را تأیید می کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کَهْف»: غار بزرگ.

«رَقیم»: نوشته؛ «رَقْم لباس» به مفهوم خط آن است. و «اَرْقَم» به مفهوم مار خوش‌خط و خال است.

شأن نزول

درمورد شأن نزول و داستان فرود آیات ۹ تا ۱۶ آورده‌اندکه:

سردمداران شـرک و بیداد در راه پیکار با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، دوتن از مغزهای متفکّر و فریبکار خویش رانزد سران یهود گسیل داشـتند تـا در مورد پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و رسـالت او پژوهش کننـد و با بیان وصف‌ها و ویژگی‌های آن حضـرت و پیام و کتاب آســمانی‌اش بـه آنـان، از آنهــا ـ کـه کتـاب آســمـانی دارنـد و بـه مفـاهیــم و معـارف الهی آشـنا هسـتنـد و از دانش و آثـار پیـامبران برخوردارند ـ در مورد چگونگی رویارویی با پیـامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دعـوت تـوحیـدی او چـاره‌انـدیشـی کنند.

«نَضـر بـن حـارِث» و «عُقْبـهٔ»، بـه مـدینه رفتنـد و ضـمـن دیـدار بـا یهـود و رسانـدن پیـام ســـردمـداران مکّـه، از آنـان یـاری و چـاره‌انـدیشی خواستند.

آنها گفتند: شما سه چیز از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسید، اگر اینها را پاسخ داد، بدانید که او پیامبر خداست و اگر پاسخ نداد آگاه باشید که دروغ‌پرداز است و شما می‌توانید هر تصمیمی دربــاره‌اش داریـد بی‌هیـچ دلهره و هراسی پیاده کنید.

آنگـــاه آن ســه پــرسش را ایــن‌گــونـه طــرح کــردنــد:

۱ ـ از او در مـورد سـرنوشت جوانـان آزادی‌خـواهی بپرسـیـد کـه از شـهر و جـامعه خـود کنــاره گرفتنـد و بیـرون رفتنــد، تـا او از سرگذشت شگفت‌انگیز آنان به شما خبر دهد که آنـــان چــه شـدنـد؟

(۱۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۲ ـ از او در مورد سرگذشت و سرنوشت مردی که در حال سیر و سفر شرق و غرب عالم را زیر پا نهاده است بپرسید که او کیست و چه می‌کند؟

۳ ـ از او در مورد «رُوح» بپرسید تا برای شما پاسخ آورد.

و برخی آورده‌اند که گفتند: اگر دو پرسش اوّل و دوّم شما را هم پاسخ داد بدانید که پیـــامبر خــداســت.

آنـان به مکّه بازآمدنـد و به سـردمدارن شـرک و بیـداد گفتنـد: اینـک با خود طرحی آورده‌ایم که می‌توانـد سیاست ما را با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسیر درستی قرار دهد و کار ما را بـــا او یکســره نمـــاید.

پــرسیـدنــد: چگــونــه؟ و از چـــه راهـــــی؟

آنــان برنـــامه خــود را با آنهــا در میان نهادند و پس از آن، همگی به حضور پیــامبــر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتـافتند.

پس از رویـارویی بـا آن حضـرت، سه پرســش مورداشـاره را طرح کردنــد و از آن بزرگـوار پاسخ آنهـا را خواسـتند، امّـا پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اینک برای سه پرسش پیچیده شما پاسخی ندارم، فردا پاسخ شما را خواهم داد.

در این مورد آورده‌انـد که پانزده روز از آن جریان گـذشت، امّا وحی فرود نیامـد و در نتیجـه پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله پاسـخی برای آنان نداشت، چراکه در وعده‌اش به آنان، «انْ شـاءَ اللّه» نگفته بود.

در این مـدّت در مکّه طوفانی از شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پراکنی‌ها و پندارهای درست و نادرست از سوی دشـمن و دوست به راه افتاد و قلب پرمهر پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله را ـ که کـانون عشق به خـدا و محبت و خیرخواهی به مردم بود ـ آزرد؛ و آنگاه بود که فرشـته وحی فرود آمـد و سوره کَهْـف را بر آن قلب مصـفّا خوانـد و در آیـات آن، هـم سـرگذشت پر اسرار و شـگفت‌انگیز آن جوانـان آزادی‌خواه و روشـنفکر و سـتم‌ستیز را آورد و هم داستان آن مرد جهانگرد را که معمای تاریخ بود؛ و در پاسخ سومین پرسش آنان نیز

تفسیر مردان (۱۲۳)

آیــه دیگــری(۱) آورد کــه به دستـور پیـــامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ســوره دیگــری قرار گرفت.

«اِبن اِسْحاق» در این مورد می‌افزاید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرشته وحی فرمود: چرا زودتر پــاسـخ آنـــان را نیـــــاوردی؟ گفت: وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّکَ...(۲)

مـا فرشتگـان جـز به فـرمان پروردگار تو فرود نمی‌آییم... و فرمانروایی بر کـران تا کـران هستی از آن اوست.

پرتوی از سرگذشت درس‌آموز جوانان آزادی‌خواه

قرآن در این آیه، نخست به سبک هنرمندانه و زیبایی به ترسیم دورنمایی از داستـان پراسـرار این جوانـان روشنفکـر و ستم‌ستیـز پـرداختـه و می‌فرماید:

هان ای پیامبر! چنین پنداشتی که سرگذشت اصحاب «کَهْف» و «رقیم» از آیات شگفت‌انگیـز و نشـانه‌های پـراسرار قدرت بی‌کران ماست؟

بـه بـاور «مُجاهِـد» و «قَتـادَه»، منظـور ایـن اسـت کـه: ای پیـامبر آیـا می‌پنـداری کـه سـرگذشت «اَصـحاب کَهْـف» و «رَقیم» از آیـات شگفت‌انگیز قدرت ماست؟ نه، آفرینش آسمان‌ها و زمین از این سرگذشت‌ها نیز شگفت‌انگیزتر است.

امّا به باور برخی هنگامی که جواب سه پرسـش شـرک‌گرایان به وسـیله فرشـته وحی نیامد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به امید ایمان آنان در انتظار پیام خـدا بود، این آیه آمـد که: هان ای پیامبر! تو چنین پنداشتی که داستـان اصـحاب «کَهْف» و «رَقیم» شـگفت‌انگیز است و اگـر اینهـا را برای آنان بـازگـویی ایمـان خواهند آورد؟

یـادآوری می‌گـردد که منظور از «کَهْف» همان غاری است که آن جوانان سـتـم‌ستیـز بـه آن پنـاه بـردند.

۱ـ سوره اِسْراء، آیه ۸۵.

۲ . سوره مَرْیَم، آیه ۶۴.

(۱۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اصحـاب «رَقیـم» چه‌کسـانی بودند؟

در مورد واژه «رَقیم» و یا سرگذشت گروهی که به این نام آمده‌اند، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» و...، این واژه به مفهوم آن کوه و دشتی است که غار در آنجا بود و اصحاب کَهْف به آن پناه بردند.

۲ ـ امّا «حَسَن» آن را نام آن کوه می‌داند.

۳ ـ از دیـدگاه «کَعْب» و «سُـدی» واژه «رَقیم» نـام شـهر و دیـاری است که این جوانان روشـنفکر و با ایمان از آنجا بیرون رفتنـد و در دفاع از آزادی و حقوق خویش دست به هجرت زدند.

۴ ـ و از دیـدگـاه «سَعید بن جُبَیْر»، نام آن تختـه سـنگـی است که سرگذشت اصحـــاب کَهْـف را بـر آن نگـاشتنـد و بـر در غـار نصـب کـردنـد.

یادآوری می‌گردد که «بَلْخی» و «جُبّائی» نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند.

۵ ـ پاره‌ای بر آن هستند که، به مفهوم یک تابلو و لوح سنگی است که سرگذشت اصحاب کَهْف در آن آمده، امّا آن را بدان دلیل که بسیار جالب و گرانبها و حقیقت‌آور بـود در خـزانـه شاهان به امـانت نهـادند.

۶ ـ پـاره‌ای دیگر چـون: «اِبـن زَیْـد» بر آن است که «رَقیم» کتـابی است که در آن سـرگــذشت‌هـای شـگفـت‌انگیز آمـده و خـدا از محتـوای آن ما را آگاه نساخته است.

۷ ـ و برخی همچـون «نُعْمـان بن بَشـیر» آورده است که آنان نیز بسان «اَصْـحاب کَهْف» گروهی سـتم‌ستیز و آزادی‌خواه بودنـد که به غاری پناه بردند و درِ غار بر اثر زمین لـرزه‌ای به هــم آمـد و در آنجا گــرفتـار آمــدنــد و شمــارشان سه تن بود.

آنان پس از بسته شدن درِ ورودی غار گفتند: اینک که راه نجات و رهایی مسدود است، بیایید هر کدام از ما ضمن دعا و نیایش به

بارگاه خدا، یکی از بهترین کارهای خوب و خالصانه زندگی خود را باز گوییم و از خدا رهایی خود را بخواهیم. آنان چنین کردند و خدا نجاتشان داد.

تفسیر مردان (۱۲۵)

اِذْ اَوَی‌الْفِتْیَةُ اِلَی‌الْکَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا اتِنا مِنْ‌لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَیِّیءْ لَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَدا

زمانی را به‌خاطر بیاور که این گروه جوانان به غار پناه بردندو گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز. (۱۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله « اَوَی الْفِتْیَةُ » از ماده « مَأْوی » گرفته شده که به معنی « جایگاه امن و امان » است ، اشاره‌به‌این که‌این‌جوانان‌فراری‌ازمحیط فاسد هنگامی که به‌غاررسیدند احساس‌آرامش کردند. « فِتْیَةُ » جمع « فَتی » دراصل به‌معنی « جوان نوخاسته و شاداب » است ، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می‌شود و معمولاً این کلمه با یک نوع مدح به‌خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است. شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده است : امام از یکی از یاران خود پرسید " : « فتی " به چه کسی می گویند ؟ »او در پاسخ عرض کرد " : « فتی " را به جوان می گوییم » امام فرمود : « اَما عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ کانُوا کُلُّهُمْ کُهُولاً ، فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْیَةً بِایمانِهِمْ : آیا تو نمی‌دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند ، اما خدا از آن‌هابه عنوان " فِتْیَةً " نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند ». سپس اضافه فرمود : « مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقی فَهُوَ الْفَتی : هرکس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است » .(۱) تعبیر به « مِنْ لَدُنْکَ : رحمتی از ناحیه خودت » اشاره به این است که آن‌ها وقتی به غار پناه بردند دست خود را از همه‌جا کوتاه می‌دیدند و تمام اسباب و وسایل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند .

۱ - « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۴۴ و ۲۴۵ .

(۱۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوی»: بازآمد و پناه برد.

«فِتْیَة»: جوانان و مفرد آن «فَتی» است.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ اِلَی الْکَهْفِ

هان ای پیامبر! آنگاه را به یاد آور که این جوانان حق‌جو و آزادمنش به آن غار پناه بردند، تا دین و آزادی خود را از شرارت استبداد و از دسترس آن حفظ کنند.

فَقالُوا رَبَّنا اتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً

هنگامی که به در غار رسیدند، نیایشگرانه رو به بارگاه خدا کردند که: پروردگارا رحمت و بخشایش‌خود را برما بباران، تا در پرتو مهر تو از شرارت ظالمان نجات یافته و از رنج‌ها و گرفتاری‌ها آسوده گردیم.

وَ هَیِّیءْ لَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَدا.

و کارمان را به سامان‌آور و وسیله رشد و راهیابی به سوی خود و دیار نور و هدایت را برایمان فراهم آور.

به باور پاره‌ای منظور این است که: پروردگارا! برای ما وسیله رشد و تکاملی را فراهم ساز که خشنودی تو را به دست آوریم.

دیدگاه‌ها در مورد این جوانان پرشور و ستم‌ستیز

۱ ـ به باور گروهی، این جوانان، انسان‌های آزادی‌خواه و توحیدگرایی بودند که از ترس دیکتاتور بیدادپیشه روزگار خویش «دَقْیانوس»،اندیشه و عقیده مترقی خویش را از او و عوامل حکومت استبدادی او نهان می‌داشتند، چراکه وی از نظر اندیشه و عقیده واپسگرا و بت‌پرست بود و مردم را به پرستش‌های ذلت‌باری چون بت‌پرستی دعوت می‌نمود و مخالفان را سخت سرکوب می‌کرد و از پا درمی‌آورد.

تفسیر مردان (۱۲۷)

۲ ـ امّا به باور برخی او مجوسی بود و مردم را به کیش مجوس دعوت می‌کرد و جوانان آزادی‌خواه که با او به مخالفت برخاستند و به غار پناه بردند، مسیحی مذهب بودند.

۳ ـ از دیدگاه پاره‌ای این جوانان درست اندیش و روشنفکر، از نزدیکان دربار و بستگان سردمدار استبداد بودند که ایمان و باور مترقّی خود را از یکدیگر نهان می‌داشتند و از اندیشه آزادی‌خواهانه یکدیگر نیز آگاه نبودند که در راهگذر زندگی با هم آشنا شدند و راز خود را با هم در میان نهادند و با هماهنگی دقیق به غار پناه بردند.

۴ ـ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این رویداد شگفت‌انگیز و قیام این جوانان مترقی و آگاه، پیش از بعثت مسیح علیه‌السلام بود.

(۱۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَضَرَبْنا عَلی اذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنینَ عَدَدا

ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سال‌ها در خواب فرورفتند. (۱۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله « ضَرَبْنا عَلی اذانِهِمْ : پرده بر گوش آن‌ها زدیم » در لغت عرب کنایه ظریفی است از « خواباندن » گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می‌شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است. به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوش‌های انسان را ازکار بیندازد و نیز به‌همین دلیل هنگامی که کسی را می‌خواهند بیدار کنند غالبا از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می‌کنند .

تعبیر به « سِنینَ عَدَدا : سال‌های متمادی » اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول انجامید چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده خواهد آمد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: گروه.

«اَمَد»: سرآمد و پایان مدّت مقرّر.

«ضَرَبْنا عَلی آذانِهِمْ»: خواب را بر آنان چیره گردانیدیم.

در آیه اول مورد بحث، در ترسیم سرنوشت آنان در درون غار می‌فرماید:

ما دعای آنان را پذیرفتیم و با افکندن پرده‌های خواب بر گوش آنان، برای سالیانی طولانی آنان را به خواب عمیق فرو بردیم، به گونه‌ای که نه صدایی را می‌شنیدند تا بیدارگردند و نه اثری از هیاهو و غوغای‌طبیعت درگوش‌آنان‌نفوذمی‌کرد تابه‌خودآیند.

از آیه شریفه دریافت می‌گردد که آنان نمرده بودند، بلکه زنده و در خوابی عمیق و خوش فرورفته بودند و این حقیقت را قرآن در اوج فصاحت و بلاغت ـ که نمونه و نظیری برای آن نمی‌توان یافت و با هیچ واژه‌ای نمی‌توان آن را ترجمه نمود.

تفسیر مردان (۱۲۹)

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِـزْبَیْـنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا

سپس آن‌ها را برانگیختیم تا آشکار گردد کدام‌یک از آن‌دو گروه مدت خواب خود را حساب بهتر کرده‌اند. (۱۲ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به « بَعَثْناهُمْ » در مورد بیدار شدن آن‌ها ، شاید به این جهت است که خواب آن‌ها به‌قدری طولانی شد که همچون مرگ بود و بیداری آن‌ها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ. جمله « لِنَعْلَمَ تا بدانیم ... » مفهومش این نیست که خداوند می‌خواسته دراین‌جا علم تازه‌ای کسب کند ، این تعبیر در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است یعنی ما آن‌ها را از خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آن‌ها درباره میزان خوابشان از هم سؤال کنند. تعبیر به « اَیُّ الْحِزْبَیْنِ » اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که بعضی از آن‌ها خواب خود را یک روز و بعضی یک نیمه روز می‌دانستند ، درحالی که سالیان دراز خوابیده بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آورده است:

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ

آنگاه آنان را از آن خواب گران و طولانی بیدار کردیم.

لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا.

تا آنچه در علم ما گذشته بود آشکار گردد و معلوم گردانیم که کدام‌یک‌از دو گروه، مدّت خواب خویشتن را بهتر به شمار آورده است.

گفتنی است که دانش بی‌کران خدا بر کران تا کران هستی احاطه دارد و پیش از هر چیزی است؛ و این نمونه از تعابیر در قرآن بسیار است که تفسیر روشن آن را در آیات پیش آوردیم.

(۱۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به باور برخی منظور این است که: ما می‌خواستیم روشن سازیم که کدام یک از دو گروه با ایمان و شرک‌گرای جامعه معاصر اصحاب کَهْف مدت خواب آنان را بهتر و دقیق‌تر به شمار آورده است؛ و این بدان دلیل بود که در مورد دوران خواب آنان در غار گفتگو بود و هر گروه چیزی می‌گفتند؛ از این رو خدا آنان را بیدار ساخت تا این معمّا حل گردد.

امّا به باور برخی دیگر منظور از دو گروه در آیه شریفه، خود آنان هستند، چراکه وقتی بیدار شدند، در مورد مدّت خواب خود دستخوش اختلاف شدند و هر گروه چیزی گفت، که قرآن در اشاره به این دو دیدگاه می‌فرماید: وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ...(۱)

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

تفسیر مردان (۱۳۱)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ اَمَنُوابِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً

ما داستان آن‌ها را به‌حق برای تو بازگو می‌کنیم، آن‌ها جوانانی‌بودند که به‌پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم. (۱۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرگذشت مشروح اصحاب کهف

بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته است. از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می‌شود که اصحاب کهف در محیط و زمانی می‌زیستند که بت‌پرستی و کفر ، آن‌ها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ و پاسدار شرک و کفر و جهل و غارتگری و جنایت است بر سر آن‌ها سایه شوم افکنده بود .

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام و در صورت عدم توانایی ، مهاجرت‌کردن از آن محیط آلوده گرفتند .

جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است ، هم از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد و هم در آن‌ها تأثیر متقابل دارد ، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می‌خوانیم آن‌ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند. و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته‌اند : « رَأْسُ الْفُتُوَّةِ الْایمانُ : سرچشمه جوانمردی ایمان است » . و بعضی دیگر گفته‌اند : « اَلْفُتُوَّةُ بَذْلُ النَّدی وَ کَفُّ الْاذی وَ تَرْکُ الشَّکْوی : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات ». بعضی دیگر « فُتُوَّت » را چنین تفسیر کرده‌اند : « هِیَ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ وَ اسْتِعْمالُ الْمَکارِمِ : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کارگرفتن فضایل انسانی است » .

(۱۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ایمان و امدادهای الهی

اگر انسان گام‌های نخستین را در راه « اللّه » بردارد و برای او به‌پاخیزد ، کمک و امداد الهی به سراغ او می‌شتابد، در یک‌جا می‌گوید : « آن‌ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم ». و نیز در سوره محمّد آیه ۱۷ می‌خوانیم : «وَالَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً : آن‌ها که راه هدایت را پوییدند خدا بر هدایتشان می‌افزاید ». می‌دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری‌های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است. و لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق‌جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ادامه سرگذشت اصحاب کَهْف

پس از بیان چکیده داستان در آیات پیش، اینک به شرح آن پرداخته و می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَاَهُمْ بِالْحَقِّ

هان ای پیامبر! ما سرگذشت آنان را بدون کم و کاست و آن گونه که بوده است برای تو بازمی گوییم.

اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً.

آنان جوانان درست‌اندیش و شایسته کرداری بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند و ما نیز به پاداش ایمانشان بر بینش آنان افزودیم و به لطف و مهر خویش آنان را در راه ایمان و تقوا استواری بخشیدیم.

جوانان یا جوانمردان یا هردو؟

چرا قرآن شریف «اصحاب کَهْف» را «جوانان با ایمان» می‌نامد؟ آیا آنان از نظر سن و سال جوان بودند یا این عنوان و تعبیر دلیل

دیگری دارد؟

به باور پاره‌ای قرآن بدان دلیل آنان را جوان می‌خواند که دوران جوانی، دوران شکوفایی ایمان و ارزش‌های اخلاقی و انسانی در سازمان وجود انسان است.

تفسیر مردان (۱۳۳)

به باور پاره‌ای دیگر، بدان دلیل که جوانی دوران بخشندگی و ایثار و زمان وانهادن بازی‌های کودکانه و اذیّت و آزار دیگران است.

و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، جوانی و شکوفایی اخلاقی و معنوی و بهاران ارزش‌های والای انسانی در وجود آنان و وانهادن گناه و بدی و پیراستگی از ضدارزش‌هاست.

از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که فرمود:

اَما عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ کانُوا کُلُّهُمْ کُهُولاً فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْیَةً بِایمانِهِمْ.(۱)

آیا نمی‌دانی که «اَصْحاب کَهْف» همگی سالخورده و کامل بودند، امّا خدا آنان را به خاطر شکوفایی ایمان و اخلاقشان جوان نامید و جوانمرد عنوان داد؟

و آنگاه فرمود:

مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقی فَهُوَ الْفَتی.(۲)

هر کس به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد، او جوان و جوانمرد است.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۲۴۵. نگارنده.

(۱۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُ‌السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِه اِلها لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطا

ما دل‌های آن‌ها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگارماپروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم که اگر چنین گوییم سخنی به گزاف گفته‌ایم.(۱۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« شَطَط » به معنی خارج شدن از حدّ و افراط در دوری است ، لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است ، شَطَط گفته می‌شود و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ « شَطّ » می‌گویند به خاطر آن است که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است. از جمله « رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ » استفاده می‌شود که نخست فکر توحید در دل آن‌ها پیدا شد ولی توانایی بر اظهار آن را نداشتند ، اما خداوند دل‌های آن‌ها را استحکام بخشید و به آن‌ها قدرت و شهامت داد تا بپاخیزند و آشکارا ندای توحید سردهند. آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان « دَقْیانُوس » چنین اظهاری را کردند و یا در میان توده مردم و یا هر دو و یا خودشان در میان خود ؟ درست روشن نیست ، ولی ظاهر تعبیر به « قامُوا » این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته‌اند. در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (اِلِهَهْ) به دلیل روشنی دست زدند و آن این‌که ما به وضوح می‌بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است ، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می‌باشیم ، بنابراین پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است .

تفسیر مردان (۱۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیــه مـورد بحـث می‌افــزایـد:

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ

ما دل‌های آنان را به مهر و لطف خویش و با نام و یاد و خاطرات نیروبخش ایمان و تقوا استوار ساختیم، از این رو دلیرانه به پاخاستند تا حق را بگویند و آشکار سازند و در راه توحیدگرایی و یکتاپرستی پایداری ورزند و بر فشارها و رنج‌ها و غربت و دوری از خانه و وطن شکیبایی پیشه سازند.

اِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ

اثر آن ایمان استوار و پایداری و پایمردی آنان آنگاه آشکار گردید که در برابر زمامدار خودکامه روزگار خویش که با پایمال ساختن آزادی و امنیت مردم بر آن بود تا ایمان‌آوردگان را از ایمانشان بازدارد و از توحید به شرك درآورد، به پاخاستند و دلیرانه گفتند: پروردگار ما، همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما برای او همتا و نظیری به رسمیت نخواهیم شناخت و به او شرك نخواهیم ورزید.

لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلها

آری، ما هرگز خدایی جز او نخواهیم خواند و نخواهیم پرستید....

لَقَـدْ قُلْنـا اذا شَطَطا.

چراکه اگر جز او خدایی بخوانیم، گفتاری بر زبان رانده‌ایم که دور از حقیقت و نمونه کامل گزافه‌گویی و باطل‌گرایی است.

(۱۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِه اِلهَةً لَوْلا یَأْتُونَ‌عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی‌اللّهِ کَذِبا

این‌قوم ما معبودهایی جزخدا انتخاب کرده‌اند، چرا آن‌هادلیل آشکاری بر این معبودان نمی‌آورند؟ چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟ (۱۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این « اِفْتِراء » هم ستمی است بر خویشتن ، چراکه انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده و هم ظلمی است بر جامعه‌ای که این نغمه را در آن سرمی‌دهد و به انحراف می‌کشاند و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او. این جوانمردان مُوَحِّد تا آن‌جا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرك از دل‌ها و نشاندن نهال توحید در قلب‌ها، تلاش و کوشش کردند ، اما آن‌قدر غوغای بت و بت‌پرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار ، نفس‌های مردان خدا را در سینه‌ها حبس کرده بود که نغمه‌های توحیدی آن‌ها در گلویشان گم شد. ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده‌تر تصمیم به « هجرت » گرفتند و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند و به کدام سو حرکت نمایند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامــه آیـات به ترسیــم دیـدگـاه توحیدگرایانه اصحاب کَهْف ادامه می‌دهـــد کــه گفتنــد:

هـــؤُلاءِ قَـوْمُنَا اتَّخَـذُوا مِنْ دُونِـه اِلهَـةً لَـوْلا یَـأْتُـونَ عَلَیْهِـمْ بِسُلْطَـانٍ بَیِّــنٍ

اینان هموطنان و مردم ما هستند که به جای پرستش خدای یکتا، به پرستش خدایان دروغین پرداخته و در اندیشه و عقیده، دنباله‌روی کورکورانه را پیش گرفته و به راهی می‌روند که هیچ دلیلی بر درستی آن ندارند؛ راستی چرا آنان چنین می‌کنند؟

تفسیر مردان (۱۳۷)

و برای چه بر شــرك و انحرافشان دلیل و برهانی نمی‌آورند؟

بدین‌سان آیه شریفه از واپسگرایی و دنباله‌روی کورکورانه سخت نکوهش می‌کند و روشنگری می‌نماید که دین باوری و دینداری باید بر اساس منطق و برهان روشن باشد و نه دنباله‌روی و خرافه‌پذیری.

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا.

چه کسی بیدادپیشه‌تر از کسی است که به خدا دروغ می‌بندد و چنین می‌پندارد که برای خدای یکتا شریک و همتایی است؟

(۱۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَما یَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّهَ فَأْوُا اِلَی‌الْکَهْفِ یَنْشُرْلَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ رَحْمَتِه وَ یُهَیِیءْ لَکُمْ مِنْ‌اَمْرِکُمْ مِرْفَقا

و هنگامی که از آن‌ها و آن‌چه را جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید به غار پناهنده شوید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می‌گستراند و راه آسایش و نجات به رویتان می‌گشاید.

(۱۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« یُهَیِیءُ » از ماده « تَهِیَّهْ » به معنی آماده ساختن است. «مِرْفَق» به معنی چیزی‌است‌که وسیله لطف و راحتی و رِفْق باشد، بنابراین مجموع جمله « یُهَیِیءُ لَکُمْ مِنْ اَمْرِکُمْ مِرْفَقا » یعنی خداوند ، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می‌سازد.

پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه « اَلْکَهْفِ » شاید اشاره به این باشد که آن‌ها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند. « کهف » کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدایی‌ترین نوع زندگی بشر را به‌خاطر می‌آورد ، محیطی که در آن نور و روشنایی نیست و شب‌های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان‌های محروم‌است ، نه‌از زرق‌و برق‌دنیای‌مادی درآن خبری‌است، نه‌از بستر نرم و زندگی مرفه. مخصوصا با توجه به آن‌چه در تواریخ نقل شده که اصحاب کهف وزیران و صاحب‌منصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آیینش قیام کردند روشن می‌شود که گذشتن از آن زندگی پر ناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح می‌خواهد ؟ ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش و احیانا خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود. آری این‌جوانمردان مُوَحِّد آن دنیای آلوده را که باتمام وسعتش زندان جانکاهی بود ترک گفتند و به غار خشک و تاریکی که ابعادش همچون فضایی بی‌کران می‌نمود

تفسیر مردان (۱۳۹)

روی آوردند. درست همچون یوسف پاکدامن که هرچه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس‌های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : « رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ وَ اِلاّـ تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ : پروردگارا ! زندان با آن‌همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می‌کنند ، محبوب‌تر است و اگر وسوسه‌های آن‌ها را از من دفع نکنی من در دام آن‌ها گرفتار خواهم شد » (۳۲ / یوسف) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِعْتِزال»: کناره گیری کردن.

در آیه مورد بحث تصمیم دلیرانه و خردمندانه آنان را ترسیم می‌کند که به یکدیگر گفتند:

وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ اِلَّا اللّهَ

هنگامی که از این جامعه و مردم شرک‌گرا و آنچه را جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید...

به باور «اِبن عَبّاس»، این بیان از بزرگ گروه و رهبر آنان، «تَمْلیخا» است که به آنان گفت: دوستان! هنگامی که از شرک‌گرایان و بیدادپیشگان و خدایان دروغین آنان کناره گرفتید و به پرستش خدای هستی بسان گذشته همت گماشتید در این راه پایداری بورزید و هرگز برای او شریک و همتایی نگیرید.

فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ

اینک به سوی غار حرکت کنید و آنجا را پناهگاه خویش قرار دهید.

یَنْشُرْ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ

تا پروردگار شما رحمت و بخشایشش را بر شما بگستراند.

وَ یُهَیِّیءْ لَکُمْ مِنْ اَمْرِکُمْ مِرْفَقا.

(۱۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

از دیدگاه «اِبن عَبّاس» واژه «مِرْفَق» به مفهوم هرچیز آسان آمده و منظور این است که: و خدا با گشودن راهی به سوی آرامش و آسایش، دشواری‌ها را بر شما آسان کند و دست بیداد شاه را از سر شما کوتاه سازد و مهر و لطف خود را شامل حال شما گرداند.

به باور پاره‌ای منظور این است که: و تا خدا امور معاش و راه زندگی و نیازهای مادّی شما را سامان بخشیده و وسیله رفاه و آسایش و آرامش شما را فراهم سازد.

از آیه شریفه این نکته ارزشمند دریافت می‌گردد که هجرت در راه دین و آزادی و آزادگی، بسیار پرارج و با ارزش است و ماندن در قلمرو کفر و بیداد ـ در صورتی که انسان را ناگزیر به اظهار کفر و تحمل ستم و خفّت نما و حقوق و آزادی و امنیت او را پایمال سازند ـ سخت زشت و زیانبار است.

تفسیر مردان (۱۴۱)

موقعیت دقیق اصحاب کهف

وَ تَرَی الشَّمْسَ اِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُعَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِوَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا

خورشید را می‌دیدی که به هنگام طلوع به طرف راست (غار) آنها متمایل می‌گردد و به هنگام غروب به طرف چپ و آنها در محل وسیعی از غار قرار داشتند ، این از آیات خدا است ، هرکس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی او است و هرکس را گمراه کند ولی و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت. (۱۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دراین آیه و آیه بعد قرآن به ریزه‌کاری‌های مربوط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آن‌چنان دقیق و ظریف ، جزییات آن را فاش می‌کند که گویی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می‌کند. در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است :

۱ ـ دهانه غار رو به شمال گشوده می‌شد و چون در نیم‌کره شمالی زمین قطعا بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیما نمی‌تابید. و به این ترتیب نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آنها نمی‌تابید ، ولی نور

غیرمستقیم به قدر کافی وجود داشت. تعبیر به « تَزاوَرُ » که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گویی خورشید مأموریت داشت از سمت راست غار بگذرد و هم‌چنین تعبیر « تَقْرِضُ » که معنی قطع‌کردن و بریدن دارد، نیز مفهوم مأموریت را دربردارد و از این گذشته « تَزاوَرُ» که از ماده « زیارت » است توأم با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می‌باشد و « تَقْرِضُ » قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشخص می‌کند. بودن دهانه غار به سوی شمال سبب می‌شود که بادهای ملایم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می‌وزد به آسانی

(۱۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در درون غار وارد شود و در همه زوایای آن روح تازه‌ای بدمد.

۲ـ « آن‌ها در یک محل وسیع از غار قرارداشتند: وَهُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ » .

اشاره به‌این‌که دهانه‌غار که معمولاً تنگ است جایگاه آن‌ها نبود ، بلکه قسمت‌های وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود و هم از تابش مستقیم آفتاب. در این‌جا قرآن رشته سخن را قطع می‌کند و به یک نتیجه‌گیری معنوی می‌پردازد ، چرا که ذکر همه این داستان‌ها برای همین منظور است. می‌گوید : « ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا ». آری آن‌ها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می‌سازد ، نه فقط در اساس کار ، که در جزییات هم لطفش شامل حال آن‌ها است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَرْض»: بریدن و عبور نمودن.

«فَجْوَة»: زمین گسترده. «فَجْوَةُ الْبَیْت»، منظور وسعت آن است.

خداجویان آزادی‌خواه

در سومین فراز از داستان اصحاب کَهْف، اینک قرآن در آیات ۱۷ و ۱۸ به ترسیم موقعیت دقیق و شرایط تفکّرانگیز آنان در درون آن «غار» تماشایی پرداخته و به منظور نمایش ظرافت‌ها و لطافت‌ها و شگفتی‌های این سرگذشت حیرت‌آور می‌فرماید:

وَ تَرَی الشَّمْسَ اِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیمینِ

و موقعیت غار و خفتگان آن به گونه‌ای بود که اگر به خورشید می‌نگریستی، درمی‌یافتی که هنگام طلوع در سمت راست غار آنان قرار می‌گیرد و بدین‌سان بی‌آنکه به طور مستقیم بر آنان بتابد و زیانشان برساند، از نور و برکت خویش به خواست خدا آنان را بهره‌ور می‌سازد.

وَ اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ

تفسیر مردان (۱۴۳)

به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: و به هنگام غروب و ناپدید شدنش در سمت مغرب در طرف چپ غار قرار می‌گیرد و بدین‌سان قرآن روشنگری می‌کند که خورشید هرگز پرتوی خود را به درون غار نمی‌تابید و ضمن بهره‌دهی به آن غار و ساکنان آن، از آنجا انحراف داشت تا مبادا مستقیم بر درون غار بتابد و زیانی بر خفتگان وارد آورد.

وَ هُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ

و آنان درفراخنای «غار» قرارداشتندودر گستره آن‌غنوده بودند.

به باور «قَتادَه»: آنان در فضای غار خفته بودند.

به باور پاره‌ای، فضای غار به گونه‌ای بزرگ و گسترده بود که اگر کسی بر دهانه آن می‌ایستاد آنان را نمی‌دید و نسیم دل‌انگیز و بادهای ملایم و لطیفی به درون آن می‌وزید و به آنان آسایش و آرامش می‌بخشید.

گریزپایان حق‌جو و باطل‌ستیز

در این مورد آورده‌اند که:

آن جوانان حق‌جو و ستم‌ستیز، در فراخنای آن غار، از لطف و مهر بی‌پایان خدا بهره‌ور بودند و در آن خوابگاه خوش و آرام و دور از سر و صدای انسان‌ها، تنها خدا مراقب و نگهبان و نگهدار آنان بود. شب‌های تاریک ستارگان هفت‌برادران و هفت اورنگ، رو به روی خوابگاه آنان سوسو می‌کردند و از سینه و اعماق آسمان به آن گریزپایان حقیقت پژوه، چشمک می‌زدند. روزها و شب‌ها و ماه‌ها و سال‌ها، از پی یکدیگر سپری می‌شد و خورشید بسان همیشه بامدادان اشعه تابناک و گرمابخش خود را در همه‌جا می‌گسترانید و به هنگام غروب، دامان برمی‌چید و در افق مغرب سرفرو می‌برد و دست تقدیر «اَصْحاب کَهْف» را طبق یک نقشه و برنامه دقیق به غاری رهنمود شده بود که در سایه و نیم‌سایه‌ای آرام‌بخش و دل‌انگیز فرو رفته و در پرتو تابناک خورشید، آنان را نمی‌آزرد.

(۱۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در آنجا محیط به طور کامل برای یک خواب عمیق و طولانی مساعد بود و آنان در این مدت طولانی، از گرما و سرما مصون بودند، به گونه‌ای که نه رنگ پوست آنان تغییر کرد و نه لباسشان فرسوده گردید.

در فراخنای آن غار پر اسرار وزش دل‌انگیز و ملایم نسیم فرح‌بخش شمالی، خفتگان را نوازش می‌داد، چراکه غار رو به شمال بود و شرایط برای آسایش و آرامش دراز مدت فراهم.

قرآن در اشاره به همین شرایط می‌فرماید:

ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ

این، نمونه‌ای ار نشانه‌های قدرت بی‌کران خدا و پرتوی از دلیل‌ها و برهان‌های روشن ذات پاک اوست.

مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

هرکس را خدا راه نمود و بسان اصحاب کَهْف به راه سرفرازی و رستگاری رهنمونش گردید، او راه یافته واقعی است و از هدایت خدا برخوردار است.

وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا.

و هر کسی را با وانهادن به حال خود، به کیفر بداندیشی‌اش گمراه سازد و بسان «دَقْیانوس» و سپاهش از هدایت خدا به دور باشند و گمراه گردند، برای آنان دوست و یاری ارشادگر و رهنما نخواهی یافت.

تفسیر مردان (۱۴۵)

وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَهُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا

(اگر به آنها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند ، درحالی که‌در خواب فرو رفته بودند و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها دست‌های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی‌می‌کرد) اگر به آنها نگاه می‌کردی فرار می‌نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می‌شد. (۱۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۳ـ خواب آن‌ها یک خواب عادی و معمولی نبود ، « اگر به آن‌ها نگاه می‌کردی خیال می‌کردی آن‌ها بیدارند ، در حالی که در خواب فرورفته بودند : وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ ». و این نشان می‌دهد که چشمان آن‌ها کاملاً باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار ، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند چراکه از انسان بیدار می‌ترسند و یا به خاطر این‌که منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی‌جرأت ننماید به‌آن‌ها نزدیک شود و این خود یک سپر حفاظتی برای آن‌ها بوده باشد.

۴ـ برای این‌که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی ، اندام آن‌ها نپوسد: «ماآن‌ها را به سمت راست و چپ می گرداندیم:نُقَلِّبُهُمْ ذاتَالْیَمینِ وَ ذاتَالشِّمالِ ». تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند اثر زیان‌بار نگذارد.

۵ـ در این میان « سگی که همراه آن‌ها بود بر دهانه غار دست‌ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود : وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ ». « وَصید» چنان‌که «راغب» درکتاب «مفردات» می گوید: «در اصل به‌معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می‌کنند و دراین‌جا به‌معنی دهانه غار است ». با این‌که در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ اصحاب کهف نبوده ولی قرآن مخصوصا

در ذکر داستان‌ها گاه تعبیراتی می‌کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می‌شود ، از جمله بیان حالت سگ اصحاب کهف دراین‌جا نشان می‌دهد که آن‌ها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آن‌ها راه می‌رفت و گویی مراقب و نگاهبانشان بود. در این‌که این سگ از کجا با آن‌ها همراهی کرد ، آیاسگ « صید » آن‌ها بود و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند و هنگامی که چوپان آن‌ها را شناخت حیوانات را روبه سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد ، سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و به راه خود ادامه داد. آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می‌توانند گام بگذارند و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست ، از وزیران توبه کار شاه جبار گرفته ، تا مرد چوپان و حتی سگش؟ مگر نه این است که قرآن می‌گوید : « تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می‌گویند ، عشق او را در سر و مهر اورا به دل دارند » (۴۴ / اسراء) .

۶ـ « منظره آن‌ها چنان رعب‌انگیز بود که اگر به آن‌ها نگاه می‌کردی فرار می‌نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می‌شد : لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا ». این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می‌کند ، در آیات سوره آل عمران آیه ۱۵۱ نیز به صحنه‌ای از همین امر برخورد می‌کنیم که خداوند می‌گوید : « سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ: مابه زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنیم ».(۱) در دعای ندبه نیز درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ : خداوندا تو پیامبرت را به وسیله رعب و وحشت که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی ». ضمنا جمله « وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا : سرتا پای وجود تو از ترس پر می‌شد »در حقیقت علت است برای جمله « لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا : اگر آن‌ها را می‌دیدی فرار می کردی » یعنی به

۱ـ « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۲ و جلد ۷ ، صفحه ۱۰۶ به بعد .

این دلیل فرار می‌کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می‌کرد ، بلکه گویی از قلب که کانون اصلی آن است نیز سربرآورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می‌کرد و همه را مملو از وحشت می‌ساخت به هرحال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد از ساده‌ترین راه ، مهم‌ترین نتیجه را پدید می‌آورد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِیقاظ»: این واژه جمع «یَقِظ» و «یَقْظان» به مفهوم بیدار است.

«رُقُود»: جمع «راقِد» به مفهوم خواب آمده است.

«وَصید»: آستانه در و دهانه «غار»

در ادامه سرگذشت آنان می‌افزاید:

وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ

اگر به هنگامی که «اَصْحاب کَهْف» در فراخنای غار خفته بودند، به آنان می‌نگریستی، آنان را بیدار و آگاه می‌پنداشتی، در حالی که آنان در حقیقت در خوابی خوش و عمیق فرورفته بودند.

به باور گروهی از جمله «جُبّائی»، منظور این است که آنان با اینکه در خواب بودند، دیدگانشان باز بود و به آرامی تنفّس می‌کردند، به گونه‌ای که می‌خواستند با هم گفتگو کنند، امّا سخنی نمی‌گفتند.

امّا به باور پاره‌ای دیگر، آنان بسان کسانی که بیدار باشند، به این پهلو و آن پهلو جا به جا می‌شدند.

وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ

و بدان جهت که پیکر آنان در این خواب درازمدّت، خسته و آزرده نگردد و زمین بدن آنان را فرسوده نکند و لباسشان نو بماند و بدن آنان را از سرما و گرما حفظ کند، ما آنان را از پهلوی راست به سمت چپ و از پهلوی چپ به سمت راست می‌گردانیدیم.

«اَبو هُرَیرة» در این مورد می‌گوید: بدن آنان سالی دوبار پهلو به پهلو می‌شد.

(۱۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

امّا «اِبن عَبّاس» می‌گوید: سالی یکبار بدنشان گردانیده می‌شد.

وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ

در این میان، سگ باوفایی که از پی آنان آمده بود، دست‌های خود را در دهانه غار گسترده بود.

به باور گروهی از جمله «اِبن عَبّاس»، «مُجاهِد» و... منظور این است که سگ آنان در آستانه غار آرمیده بود.

امّا به باور برخی، بر در غار خفته بود.

پاره‌ای برآنند که سگ آنان بر در غار نیارمیده، بلکه بر در فراخنای غار، یا در آستانه آن خفته بود، چراکه بیدادگران در پی آن گروه آزادی‌خواه و به منظور دستگیری‌شان تا دهانه آن غار آمدند؛ از این رو اگر سگ آنان در بیرون غار یا در آستانه بیرونی آن بود، به وجود آنان در آنجا پی‌می‌بردند و آنان را رها نمی‌کردند تا نومیدانه و با حقارت تمام بازگردند.

برخی از جمله «جُبّائی» می‌افزاید: آنان پیش از خواب عمیق خویش دهانه غار را با سنگ مسدود کردند و پس از مدتی، شبانی دهانه آن را گشود و در دهانه بیرونی آن، برای گوسفندانش جایگاهی برای استراحت فراهم ساخت و کاری به درون غار که اصحاب کَهْف در فراخنای آن خفته بودند، نداشت و متوجّه آنان نشد.

و «عَطاء» می‌گوید: منظور از واژه «وَصِید»، آستانه در است.

داستان سگ «اصحاب کَهْف»

۱ ـ بیشتر مفسّران از جمله «اِبن عَبّاس» برآنند که «اصحاب کَهْف» در راه هجرت خویش به شبانی برخوردند که سگی به همراهش بود. شبان پس از گفتگو با آن جوانان پرشور و روشنفکر، به راه و رسم آنان گرایش یافت و خود به همراه آنان به راه افتاد و سگ او نیز از پی آنان روان گردید.

۲ـ امّا برخی از جمله «کَعْب» می گوید: آنان در سر راه خویش به سگی برخوردند

که از پی آنها روان گردید و با اینکه او را چندین بار به عقب راندند باز نگشت و سرانجام به خواست خدا به زبان آمد و گفت: هان ای بندگان خدا! از من نهراسید که من به شما خیانت نخواهم کرد، چراکه من دوستداران خدا را دوست می‌دارم؛ شما بخوابید تا من نگهبانی شما را به عهده گیرم.

۳ـ پاره‌ای برآنند که این سگ باوفا، سگ شکاری آنان بود.

«مُقاتِل» می گوید: این سگ زرد رنگ بود.

امّا به باور «اِبن عَبّاس»، سفید و سیاه و نامش «قمطیر» بود.

و در «تفسیر حَسَن» آمده است که این سگ سیصد و نه سال بدون آب و غذا و خواب در آستانه درونی غار به حالت آماده خوابید.

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً.

اگر به درون «غار» می‌رفتی و آنان را در آن حالی که خفته بودند می‌دیدی، از آن مکان و آن منظره می‌ترسیدی و فرار می کردی و دلت از ترس آکنده می‌شد.

آری، خدا برای محیط غار رعب و هراسی پدید آورده بود که کسی جرأت و جسارت نزدیک شدن به غار را نداشته باشد و دست کسی به آنان نرسد، تا بدون مزاحمت هیچ موجود زنده‌ای تا مدتی مقرّر در آنجا بخوابند.

برخی برآنند که فضای آن غار به گونه‌ای هراس‌انگیز بود که هر کس از دهانه آن به درون می‌نگریست دلش از ترس لبریز می‌شد و به‌نظرمی‌رسد که‌عوامل‌استبدادازپی اصحاب‌کَهْف تا آنجا آمدند، امّا از فضای هراس‌انگیز غار جرأت نیافتند که به درون آن وارد شوند؛ از این رو در غار را از بیرون مسدود ساختند تا اگر کسانی در درون آن هستند، جان سپارند؛ و این هم لطفی از سوی خدا بود تا درنده یا انسانی به محیط غار وارد نگردد و آنان در امنیّت کامل باشند و هیچ خطری جان و سلامت آنان را تهدید نکند.

و برخی گفته‌اند: در آن مدت طولانی مو و ناخن «اصحاب کَهْف» به گونه‌ای بلند

شده بود که هر کسی آنان را می‌دید دستخوش هراس می‌شد، امّا این سخن درست نیست چرا که آنان هنگامی که از آن خواب گران بیدار شدند، از یکدیگر می‌پرسیدند: چه مدتی را در خواب بوده‌اند؟ یک روز یا کمتر؟(۱)

«سَعید بن جُبَیْر» از «اِبن عَبّاس» آورده است که در جنگ روم به همراه «مُعاوِیَه» دجّال خیره‌سر اموی بودم که سپاه، به غار «اصحاب کَهْف» رسید و «معاویه» گفت: کاش می‌توانستیم «اصحاب کَهْف» را ببینیم.

گفتم: تو را به این کار دسترسی نیست، چراکه خدا پیامبر برگزیده‌اش را از این کار بازداشت و فرمود: لَوِ اطَّلَعْتَ...(۲) گفت: من این کار را پی می گیرم تا از حال آنان آگاه گردم.

برای این کار گروهی را انتخاب کرد که به درون غار روند و از آنجا گزارش آورند، امّا هنگامی که آنان به آن غار وارد شدند، بادی سخت وزیدن گرفت و آنان را از آنجا بیرون راند.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۸.

بیداری بعد از یک خواب طولانی

وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْما اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِه اِلَى الْمَدينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّها اَزْكى طَعاما فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدا

همین‌گونه ما آن‌ها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند ، یکی از آن‌ها گفت: چه مدت خوابیدید؟ آن‌ها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (و چون درست نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند : پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر است، اکنون یک نفر را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر ازآن‌ها غذای پاک‌تری دارند ، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد ، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.(۱۹ / کهف)

اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعيدُوكُمْ فيمِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا اذا اَبَدا

چرا که اگر آن‌ها ازوضع شما آگاه شوند سنگسارتان می‌کنند ، یا به آیین خویش شما را باز می‌گردانند و در آن صورت هرگز روز رستگاری را نخواهید دید. (۲۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خواب اصحاب کهف آن‌قدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ و بیداریش همانند رستاخیز .

تردید در مدت خواب شاید به خاطر آن بوده که طبق گفته جمعی از مفسران آن‌ها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرورفتند و در پایان روز بیدار شدند ، همین سبب شد که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده‌اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند .

(۱۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پـاک‌تـرین طعام

در این داستان خواندیم که اصحاب کهف بعد از بیداری بااین‌که قاعدتا بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آن‌ها در این مدت طولانی مصرف شده بود ، ولی باز به کسی که مأمور خرید غذا می‌شود توصیه می‌کنند هر غذایی را نخرد ، بلکه بنگرد درمیان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاک‌تر است آن را انتخاب کند. این جمله مفهوم وسیعی دارد که هرگونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می‌شود و این توصیه‌ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند ، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند ، پاک از هرگونه آلودگی ، حتی در بحرانی‌ترین لحظات زندگی نیز این‌اصل را فراموش نکنند. امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور دریک قسمت پی‌برده‌اند و سعی دارند غذای آن‌ها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد ، غذاها را در ظرف‌های سرپوشیده و دور از دست‌های آلوده و گرد و غبار نگهداری می‌کنند ، البته این کار بسیار خوبی است ، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد ، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام ، ربا ، غش و تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد. در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است. در روایتی می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض‌کرد : « اُحِبُّ اَنْ يُسْتَجابَ دُعائی : دوست دارم دعای من به اجابت برسد ». پیامبر فرمود : «طَهِّرْ مَأْكَلَكَ وَ لا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرامَ : غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما » .(۱)

۱- « وسائل » ، جلد ۴ ، « ابواب دعا » باب ۶۷ ، حدیث ۴ .

تفسیر مردان (۱۵۳)

تقیـــــه ســـــــازنـــده

از تعبیرات آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آن‌ها آگاه نشود ، مبادا آن‌ها را مجبور به قبول آیین بت‌پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آن‌ها را به قتل برسانند یعنی سنگسارشان کنند، آن‌ها می‌خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده و یا لااقل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند. این خود یکی از اقسام « تقیه سازنده » است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند ، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد. بدیهی است آن‌جا که اخفای عقیده باعث شکست هدف و برنامه‌ها است در این‌جا تقیه ممنوع است ، باید همه‌چیز را آشکار کرد « وَ لَوْ بَلَغَ ما بَلَغ : هر آن‌چه بادا باد » .

کـانـون قـرآن لطف است

جمله « وَلْیَتَلَطَّفْ » که طبق مشهور درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ، زیرا از ماده « لطف و لطافت » گرفته شده که در این‌جا به‌معنی دقت و ظرافت به‌خرج دادن است ، یعنی مأمور تهیه غذا آن‌چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آن‌ها آگاه نشود. و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لُطْف و تَلَطُّفْ تشکیل می‌دهد .

(۱۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و این‌گونه آنان‌را پس از آن خواب طولانی بیدار کردیم

در چهارمین فراز از سرگذشت درس‌آموز و تفکّر انگیز «اصحاب کَهْف»، بیدار شدن آنان پس از آن خواب عمیق و چندصد ساله را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ

همان گونه که سراسر این داستان حیرت‌انگیز است و ما در مورد آنان کارهای شگفت‌آور بسیاری داشتیم و برای مدتی بسیار طولانی آنان را به خواب فرو بردیم، آنگاه که خواستیم این گونه آنان را از خواب برانگیختیم و از آن شرایط مرگ‌آسا زندگی بخشیدیم، تا پس از بیداری میان آنها بحث و گفتگو در مورد مدت خوابشان پدید آید و بدین وسیله از این خواب و بیداری تفکّرانگیز به قدرت بی کران آفریدگار هستی بهتر و بیشتر بیندیشند و پی‌برند و روشنی فروغ ایمان در کانون قلب و کران تا کران جانشان جلوه و روشنایی بیشتر پدید آورد.

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ

به باور مفسّران منظور این است که آنان بامدادی وارد آن غار شده بودند و به هنگام غروب روزی دیگر پس از صدها سال از خواب بیدار شدند؛ از این رو هنگامی که سر از آن خواب نوشین برداشتند، یکی از آنان گفت: چقدر خوابیده‌اید؟

قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ

آنان در پاسخ وی گفتند: یک روز تمام؛ امّا هنگامی که سر از دهانه غار بیرون آوردند و دیدند خورشید هنوز در آسمان بلند

نورافشانی می کند، پنداشتند که هنوز بخشی از روز باقی است؛

از این رو گفتند: گویی بخشی از یک روز را خوابیده‌ایم نه تمام آن را.

قالُوا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ

به باور «اِبن عَبّاس» گوینده این فراز حکیمانه و پرمعنا رئیس گروه بود که «تَمْلیخا»

تفسیر مردان (۱۵۵)

نام داشت و او بود که آگاهی از مدت خواب را به ذات پاک آفریدگار هستی بازگردانید و گفت: دوستان! خدای شما به مدت خوابتان داناتر است و او بهتر می‌داند که چقدر خوابیده‌اید.

فَابْعَثُوا اَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هذِهِ اِلَی الْمَدینَةِ

«اِبن عَبّاس» می گوید: آنان از سکّه‌های دیکتاتور معاصر خود به همراه داشتند و بی‌خبر از خواب چندصد ساله خود، به یکدیگر گفتند: اینک یکی از شما این پول‌ها را برگیرد و برای فراهم ساختن موادّ غذایی به شهر برود.

فَلْیَنْظُر اَیُّها اَزْکی طَعاما

به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: و باید هر کس از پی تهیّه غذا می‌رود نیک بیندیشد و بنگرد که کدامین غذاها پاکتر و پسندیده‌تر است، چراکه جامعه آنان مجوسی بود و در میانشان انسان‌های با ایمانی نیز بودند که از شرارت استبداد حاکم و سرانگشتان آن جرأت آشکار ساختن ایمان خود را نداشتند؛ و بدان دلیل که آنان در تهیّه موادّ غذایی و سربریدن حیوانات مقررات دینی را رعایت می‌نمودند غذای آنان پاک و خداپسندانه بود.

«کَلْبی» می گوید: منظور این است که باید دقت کند که کدامین غذا بهتر و پاکیزه‌تر است.

و «عِکْرِمَه» بر آن است که: باید بنگرد که نزد کدامین فروشنده، خوراکی‌های بیشتری است، چراکه چنین فروشگاه مهمّ و بزرگی غذاهایش بهتر است.

و به باور پاره‌ای دیگر این سفارش بدان دلیل بود که آنان برخی از غذاهای شهر را حلال و روا نمی‌شمردند.

فَلْیأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ

و از آن مواد غذایی چیزی برایتان فراهم آورد تا بخورید و به وسیله آن گرسنگی را برطرف سازید.

(۱۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ لْیَتَلَطَّفْ

و آن کسی که به سوی شهر و فراهم آوردن خوراکی می‌رود باید با تدبیر و درایت بسیار عمل کند که مردم شهر او را نشناسند و از حال او آگاه نگردند و بدین وسیله دستگاه امنیّتی و جاسوسی استبداد باخبر نشود.

وَ لا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ اَحَدا

و به گونه‌ای رفتار کند که کسی از شرایط حساس شما و پناهگاهتان آگاهی نیابد.

به باور برخی منظور این است که به هنگام داد و ستد و خریدن کالا با فروشنده درگیر نشود و با ظرافت و درایت رفتار کند.

در آیه مورد بحث نیز در ترسیم ادامه داستان و گفتار آنان می‌فرماید:

اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ

چرا که اگر آنان پناهگاه شما را پیدا کنند و بر شما دست یابند، بی‌رحمانه شما را سنگباران و سنگسار خواهند کرد و به فجیع‌ترین و دشوارترین سبک شما را خواهند کشت.

اَوْ یُعیدُوکُمْ فی مِلَّتِهِمْ

یا اینکه شما را به راه ظالمانه و کیش ارتجاعی و شرک‌آلود خویش بازخواهند گردانید.

این دیدگاه «حَسَن» در مورد آیه است، امّا «اِبن جُرَیْج» می گوید: منظور این است که: آنان شما را زیر فشار خواهند گذاشت وباخشونت و تندی‌حرف‌های‌زشت نثارتان خواهند کرد.

وَ لَنْ تُفْلِحُوا اِذا اَبَدا

و در آن شرایط است که دیگر هرگز راه نجات و نیک‌بختی را نخواهید یافت و هرگز رستگار نخواهید شد.

یک پرسش در مفهوم آیه

به گونه‌ای که از آیات و روایات و نیز خرد انسان دریافت می گردد، اگر کسی را زیر فشار و اذیت و آزار ناگزیر سازند که کفر بر زبان براند و سخنان شرک‌آلود بگوید، هیچ گناهی نخواهد داشت و صدمه‌ای به ایمان و رستگاری او وارد نمی‌شود؛ با این بیان چگونه آیه شریفه می‌فرماید... در آن صورت شما رستگار نخواهید شد؟

پاسخ

آیه شریفه بیانگر آن است که اگر آنان به شما دست یابند یا سنگسارتان خواهند کرد و یا از راه دعوت به کیش خود، شما را به شرک و بیداد بازخواهند گرداند، نه اینکه اجبارتان خواهند ساخت. پس ممکن است منظور بازگرداندن آنان از راه وسوسه و فریب و دجالگری و بمباران تبلیغاتی باشد.

افزون بر آن، ممکن است در آن روزگار «تقیه» روا نبوده و پس از آن آمده است، با این بیان اگر آنان سخنی کفرآمیز بر زبان می‌آوردند، اگرچه از روی فشار و اجبار، باز هم به رستگاری آنان لطمه می‌خورد.

پایان ماجرای اصحاب کهف

وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ اَنَ‌السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها اِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیانا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست، در آن هنگام که میان خود دراین باره نزاع می کردند، گروهی می گفتند : بنایی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه‌تر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند : ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود). (۲۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت درآن محیط ، در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفت ، نکند هجرت یا فرار آنها مقدمه‌ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد و یا به مناطق دور و نزدیک بروند و به تبلیغ آیین توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی بپردازند. لذا دستور داد مأموران مخصوص همه‌جا به جستجوی آنها بپردازند و اگر ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند و آنها را به مجازات برسانند. اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این خود معمایی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آنها شد و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشت‌پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات راپذیراگردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد. ولی به هرحال داستان اسرار آمیز این گروه در

تاریخشان ثبت گردید و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و صدها سال بر این منـوال گذشت .... اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد ، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند ، شکل ساختمان‌ها به کلی

تفسیر مردان (۱۵۹)

دگرگون شـده ، قیافه‌ها همه ناشـناس ، لباس‌هاطرز جدیـدی پیـدا کرده و حتی طرز سـخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شـده است ، ویرانه‌هـای دیروز تبـدیل به قصـرهـا و قصـرهای دیروز به ویرانه‌هـا مبـدل گردیـد. شایـد در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آن‌چه می‌بینـد رؤیا است ، چشم‌های خود را به‌هم می‌مالـد اما متوجه می‌شود آن‌چه را می‌بینـد عین واقعیتی عجیب و باورنـاکردنی است .او هنوز فکر می‌کنـد خوابشـان در غار یک روز یا یک نیمه‌روز بوده است پس این‌همه دگرگونی چرا؟ این‌همه تغییرات در یـک روز چگـونه امکان‌پـذیر است. از سوی دیگر قیـافه‌او برای‌مردم نیز عجیب و نامأنوس است ، لبـاس او ، طرز سـخن گفتن او و چهره و سـیمای او ، همه برای آن‌هاتـازه است و شایـد این وضـع نظر عـده‌ای را به سوی او جلب کرد و به دنبـالش روان شدنـد. تعجب او هنگـامی به نهایت رسـید که دست در جیب کرد تا بهای غـذایی را که خریـده بود بپردازد ، فروشـنده چشـمش به سکـه‌ای که به ۳۰۰ سـال قبـل و بیشتر تعلق داشت و شایـد نـام « دَقْیـانُوس » شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود ، هنگامی که‌توضـیح خواست ، او در جواب گفت : تازگی این سـکه را بـه‌دست آورده‌ام. کم کم از قراین احوال بر مردم مسلـم شـد که این مرد یکی از گروهی‌است که نامشان را درتاریـخ ۳۰۰ سال قبل خوانده‌اند و در بسـیاری از محافل سـرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است. و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرورفته بودند. این مسأله مثل بمب در شـهر صدا کرد و زبان به زبان در همه‌جا پیچیـد. بعضـی از مورخان می‌نویسـند در آن ایام زمامـدار صالـح و موحـدی بر آن‌ها حکومت می‌کرد ، ولی هضـم مسأله معاد جسـمانی و زنـده شـدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشـکل‌بود جمعی از آن‌ها نمی‌توانسـتند باورکنند که انسان‌بعـد ازمردن به زنـدگی بازمی‌گردد ، اما ماجرای خواب اصـحاب کهف دلیل دنـدان شـکنی شـد برای آن‌ها که طرفـدار معـاد جسـمـانی بـودنـد. و لـذا قرآن می‌گویـد : «همـان گونه که آن‌هـا را به خواب فرو بردیم ازآن خواب‌عمیق و طولانـی بیـدارکردیم و مردم‌را متوجه‌حالشان نمودیم تا

(۱۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بداننـد وعـده رسـتاخیز خداونـد حق است : وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ ». « و در پایان جهان و قیام قیامت شـکی نیسـت : وَ اَنَّ السّاعَهَ لا ـ رَیْبَ فیهـا ». چرا کـه ایـن خـواب طولانـی کـه صـدها سال بـه طـول انجامیـد بی‌شـباهت بـه مرگ نبـود و بیدارشدنشان همچون رسـتاخیز ، بلکه می‌توان گفت این خواب و بیداری از پاره‌ای جهات از مردن و بازگشـتن به حیات ، عجیب‌تر بود ، زیرا صدها سال بر آن‌ها گذشت درحالی که بدنشان نپوسید ، درحالی که نه غذایی خوردند و نه آبی نوشیدند ، در این مدت طولانی چگونه زنـده ماندنـد؟ آیا این دلیل بر قـدرت خدا بر هرچیز و هرکار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صـحنه‌ای مسـلما امکان‌پذیر نیست. بعضی از مورخان نوشته‌اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرورفتنـد و از آن‌جاکه احساس می‌کردنـد همه فرزندان و برادران و دوسـتان را از دست داده‌اند و هیـچ‌کس از یاران سابق آن‌ها زنـده نمانـده ، تحمل این زنـدگی برای آن‌ها سـخت و ناگوار بود ، از خدا خواسـتند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد. آن‌ها چشم‌ازجهان پوشیدند و جسدهای‌آن‌هادرغار مانده بود که مردم به سراغشان‌آمدند. « در این‌جا نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آن‌ها درگرفت . مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان‌شکن را از دست موافقان بگیرند ، لـذا پیشـنهـاد کـردنـد در غـار گـرفته شود ، تـا برای همیشـه از نظر مردم پنهـان گردنـد » « اِذْ یَتَنـازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقـالُوااِبْنُوا عَلَیْهِـمْ بُنْیانـا ». و برای خـاموش کردن مردم می‌گفتنـد زیـاد از آن‌هـا سـخن نگوییـد ، آن‌هـا سـرنوشت اسرارآمیزی داشـتند کـه «

پروردگارشان از وضع آن‌ها آگاه‌تر است : رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ ». بنابراین داستان آن‌ها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید. درحالی که « مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده‌ای برای اثبات رستاخیز به مفهوم حقیقیش می‌دانستند ، سعی داشتند این

تفسیر مردان (۱۶۱)

داستان هرگز فراموش نشود و لذا گفتند : ما در کنار مدفن آن‌ها مسجد و معبدی می‌سازیم » تا مردم یاد آن‌ها را از خاطره‌ها هرگز نبرند، به علاوه از روح پاک آن‌ها استمداد طلبند « قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا » .

مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود

ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند و کلمه « عَلَیْهِمْ » شاهد این مدعااست ، سپس علاقه‌مندان به آن‌ها تصمیم گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند ، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می‌دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست ، آن‌چنان که وهابی‌ها می‌پندارند ، بلکه کار خوب و شایسته‌ای است. اصولاً ـ بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می‌دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست و یک نوع قدردانی از گذشتگان و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است ، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است. وجود این‌گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت‌ها و برنامه و تاریخشان است ، به همین دلیل پیامبران و شخصیت‌هایی که قبر آن‌ها متروک مانده تاریخ آن‌ها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است. این نیز واضح است که این‌گونه بناها کم‌ترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به « اللّه » ندارد ، زیرا « احترام » ، مطلبی است و « عبادت » و پرستش مطلبی دیگر .

(۱۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَثَر»: از ریشه «اِعْثار» به مفهوم آگاهی بخشیدن و توجّه دادن است و «عاثُور» گودالی است که برای شکار شیرکنده می‌شود.

چگونگی این رویداد از دیدگاه مفسّران

قرآن در ترسیم فراز شگفت‌انگیز دیگری از این داستان تفکرانگیز و الهام بخش می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ

و همان‌سان که آنان را به خوابی چندصد ساله فروبردیم و آنگاه بیدارشان ساختیم، درست همان‌گونه مردم آن سرزمین و دیگر عصرها و نسل‌ها را از سرگذشت بهت‌آور آنان آگاه کردیم.

در چگونگی این رویداد عجیب مفسران آورده‌اند که:

پس از فرار هدفدار و هجرت قهرمانانه آن مردان آگاه و آزادی‌خواه و پناه بردنشان به آن «غار» و آن پناهگاه طبیعی، فرمانروای بداندیش و ددمنش آن سرزمین دستور داد که تلاشی برای بیرون کشیدن آنان از عمق غار صورت نگیرد بلکه دهانه غار با مصالح ساختمانی مسدود گردد تا مخالفان استبداد در آن زندان طبیعی از گرسنگی و تشنگی جان سپارند و همانجا گورستان آنان گردد...

پس از انجام این شقاوت به وسیله گماشتگان ستم و فریب، دو عنصر با ایمان و آزادی‌خواه دیگر، نام و نشان و اندیشه و هدف آنان و بیداد حکومت را بر لوحی نگاشتند و با جاسازی آن در صندوقی از «مس» و قرار دادن آن در تابوتی از فلز ماندنی، آن را در

دیوار دهانه غار نهان کردند، بدان امید که در نسل‌های آینده مردمی توحیدگرا و آزادی‌خواه با درآوردن و خواندن آن سنگ‌نوشته‌ها از سرگذشت آزادمردان روزگار آنان آگاه گردند.

تفسیر مردان (۱۶۳)

از ورق‌گردانی لیل و نهار اندیشه کن!

راستی زندگی هماره در حال دگرگونی است و جز ذات پاک و بی‌زوال خدا چیزی ماندگار نیست. استبداد زمان اصحاب کَهْف و جامعه آنان نیز به پایان عمر خود رسیدند و رفتند... و پس از «دقیانوس» فرمانروای درست‌اندیش و شایسته‌کرداری به نام «ندلیس» زمام امور آن سرزمین را به کف گرفت در عصر او آزادی اندیشه و عقیده محترم شمرده شد و مردم آزادانه گروهی راه توحید و تقوا و ایمان به خدا و روز رستاخیز را گام سپردند و دسته‌ای نیز راه شرک را و در نتیجه رستاخیز را مورد تردید قرار دادند.

آن مرد درست‌اندیش از این کشمکش بیهوده فکری آزرده خاطر شد و عاجزانه رو به بارگاه خدا کرد که:

پروردگارا! تو بر کشمکش این مردم در مورد رستاخیز گواهی، به شکوه و معنویت خودت سوگند که دلیلی روشن و روشنگر برای اینان پدیدار ساز و برهانی گویا بفرست تا دریابند که رستاخیز حق و فرارسیدنی است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

و آنگاه...

و آنگاه بود که خدای پرمهر به قلب یکی از مردم آن روزگاران و آن سرزمین الهام فرمود که دیوار آن غار را بردارد و با گشودن دهانه آن برای گوسفندان خویش جایگاهی برای استراحت صحرایی فراهم آورد و درست با تخریب دهانه غار، آن خفتگان چند صد ساله نیز از خواب شیرین بیدار شدند و با احساس گرسنگی، یکی را برای فراهم آوردن غذا به سوی شهر گسیل داشتند.

پس از این رویداد شگفت بود که مردم شهر از حال و روز «اصحاب کَهْف» آگاهی یافتند و شاه را در جریان قرار دادند تا هر چه سریعتر به سوی آن غار برود و نمونه‌ای از دلایل روشن و روشنگر خدا، در زنده شدن مردگان و بیدار شدن خفتگان چندساله را نظاره کند.

(۱۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

او با دریافت خبر آن رویداد شگرف خدای را سپاس گفت و به همراه مردم به سوی غار رهسپار گردید.

هدف از این کار شگفت‌انگیز

آیه شریفه در ترسیم هدف این رویداد تفکرانگیز می‌فرماید:

لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ

ما این‌گونه مردم را از حال آنان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است.

وَ اَنَّ السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها

و در فرا رسیدن رستاخیز هیچ تردیدی نیست.

آری، شاه و مردم آن سرزمین از این رویداد عجیب آگاه شدند و ثمره آن این بود که آنان دریافتند که وعده خدا در مورد فرارسیدن رستاخیز و زنده شدن مردگان برای حساب و کتاب و پاداش و کیفر تردیدناپذیر است، چرا که وقتی قدرتی بتواند گروهی را صدها سال به خواب عمیق فرو برد و در آن حال زنده نگاه دارد و پس از آن خواب شگفت و چند صد ساله بیدار کند،

چرا نتواند جان آنان را برگیرد و آنگاه آنان را در آستانه رستاخیز زنده سازد؟

اِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ

و ما این برنامه آموزنده را هنگامی پیاده ساختیم و این دلیل روشن و روشنگر را روزگاری پدید آوردیم که مردم آن زمان در مورد زنده شدن مردگان و فرارسیدن رستاخیز با هم کشمکش داشتند.

سه دیدگاه

آنان در این مورد به سه گروه تقسیم می‌شدند:

۱ ـ گروهی رستاخیز و زنده شدن مردگان را نمی‌پذیرفت و آن را ممکن نمی‌پنداشت.

۲ ـ گروه دیگری بر این باور بود که رستاخیز فرا می‌رسد و این وعده خداست، امّا روح و جان انسان‌ها در روز رستاخیز محشور می‌گردند و بس، چرا که جسم آنان

تفسیر مردان (۱۶۵)

متلاشی شده است و روح ماندگار است.

۳ ـ امّا گروهی دیگر بر این باور پای می‌فشرد که در آستانه رستاخیز خدای توانا مردگان را زنده می‌سازد و مردم با جسم و جان و کالبد و روان به صحرای محشر می‌روند.

به باور «اِبن عَبّاس» منظور از این کشمکش نه اختلاف در مورد رستاخیز، بلکه در مورد اصحاب کَهْف است، چرا که شاه و مردم پس از آگاهی از جریان شگفت‌انگیز آنان، در مورد مدت طولانی خوابشان و نیز، در مورد شمار آنان و چگونگی گرامیداشت یاد و نامشان و همچنین در مورد پناهگاهشان دستخوش بحث و گفتگو شدند، چرا که پس از ورود شاه و مردم به آن غار و اطراف آن و آغاز پرس‌وجو از آنان، به حکمت خدا آنان روی زمین دراز کشیدند و جهان را به درود گفتند. و شاه و مردم با پیکر سرد و بی‌جان آنان روبه‌رو شدند.

شاه گفت: راستی که رویداد شگفتی است! اینک چه باید کرد؟ برخی گفتند: باید بنای یادبودی بر سر آنان بنیاد کنیم تا سرگذشت شگفت‌انگیز آنان همواره الهام بخش عصرها و نسل‌ها باشد.

اما پاره‌ای بر آن بودند که به جای ساختن آرامگاه و مقبره برای آنان در آستانه غار مسجد و معبدی ساخته شود تا پرستشگاه یکتاپرستان گردد.

و این بحث و گفتگو پس از مرگ آنان پیش آمد.

فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيانا

گروه شرک‌گرا پیشنهاد کرد که: در برابر غار و پناهگاه آنان بنایی برپا دارید و آنان را رها کنید تا از چشم‌انداز مردم نهان شوند و گفتگوها در مورد آنان فروکش کند.

رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ

چرا که خدا در مورد مدّت خواب، چگونگی بیداری، هدف از این رویداد و دیگر پرسش‌هایی که در این سرگذشت شگفت‌انگیز مطرح است، داناتر و آگاه‌تر است.

به باور پاره‌ای این فراز ادامه گفتار شرک‌گرایان نیست، بلکه گفتار پروردگار است و

(۱۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روشنگری می‌کند که: پروردگارشان به حال آنان و اختلاف مردم در مورد پرسش‌هایی که در مورد آنان مطرح شده، داناتر

است.

اما به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که خدا بهتر می‌داند که آنان زنده هستند و دگرباره به خواب رفته‌اند، یا جهان را به درود گفته‌انـد. چرا که برخی بر این باورنـد که اصحاب کَهْف جهان را ـ پس از بیـداری ـ به درود گفتند و پاره‌ای بر این عقیده‌اند که تا روز رستـاخیز در خواب عمیق و طولانی هستند.

قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا.

فرمانروای باایمان آن سرزمین و انبوهی از یاران و دوستان و طرفدارانش گفتند: در اینجا مسجدی بنیاد می‌کنیم تا پرستشگاه مردم توحیدگرا باشد و مردم از یاد و نام اصحاب کَهْف تا قیامت الهام گیرنـد و خدای یکتا را بپرستند و به ارزش‌های خداپسنـدانـه آراستـه شـونـد و درون جـان را پـالایـش و صفـا بخشنـد...

به بـاور پـاره‌ای، آنـان دوستان و یاران«اصحاب کَهْف» بودند که این طرح را پیشنهـاد دادنـد.

و به بـاور پـاره‌ای دیگـر، بزرگان آن شهـر و آن سرزمین این ایده را طرح کردند.

«حَسَن» در تفسیر آیه می‌گویـد: منظور این است که آنـان گفتنـد: در اینجا پرستشگاهی بسازیم تـا هرگـاه آنـان از خـواب گران خویشتن برخاستند، در آن نماز بخوانند...

و در روایت آمـده است که: وقتی فرستاده آن جوانـان پرشور و باایمـان که برای آوردن موادّ غـذایی رفته بود، از شـهر بـازگشت و دوستانش را از مدت خوابشان آگاه ساخت آنان از خدا خواستند که از سر مهر آنان را به حال اوّل بازگرداند و اینجا بود که خـدا، آنـان را به حـال نخستین باز گردانید و میان آنان و مردم شهر فاصله افکند، به گونه‌ای که آنان نتوانستند به درون غار راه یابند.

تفسیر مردان (۱۶۷)

سَیَقُولُونَ ثَلثَةٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَـةٌ سادِسُـهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْما بِالْغَیْبِ وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبّی اَعْلَمُ بِعِـدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ اِلّا قَلیلٌ فَلا تُمارِ فیهِـمْ اِلّا مِـراءً ظاهِرا وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحَدا

گروهی خواهنـد گفت آن‌ها سه نفر بودنـد که چهارمین‌شان‌سگ آن‌ها بود و گروهی می‌گوینـد پنـج نفر بودنـد که ششـمین آن‌ها سگشـان بـود، همه این‌هـا سـخنانی‌بدون دلیـل‌است و گروهی‌می‌گوینـد آن‌هـا هفت‌نفر بودنـد و هشـتمین‌شان سگ‌آن‌هـا بود ، بگو پروردگار من از تعداد آن‌ها آگاه‌تر است ،جز گروه کمی‌تعداد آن‌هارا نمی‌داند، بنابراین درباره آن‌ها جز با دلیل سـخن مگوی و از هیچ‌کس پیرامون آن‌ها سؤال منما. (۲۲ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِراء» به‌طوری‌که «راغب» در «مفردات» می‌گویـد: دراصـل‌از «مَرَیْتُ النّاقَةَ» یعنی « پستان شتر را به دست گرفتن برای دوشیدن » گرفته شـده است، سپس به‌بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده است. و بسیار می‌شود که در گفتگوهـای لجاجت آمیز و دفاع ازباطل به‌کار می‌رود، ولی ریشه‌اصلی آن محدودبه این‌معنی نیست، بلکه هرنوع‌بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل‌می‌شود. «ظاهِر» به‌معنی غالب و مسلط و پیروز است. « رَجْم » در اصل به معنی سنگ یا پراندن سـنگ است ، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده‌است و گاه به معنی کنایی « متّهم ساختن » یا « قضاوت به ظن و گمان » استعمال می‌شود و کلمه « بِـالْغَیْبِ » تأکیـدی بر این معنـا است، بنابراین تعبیر « رَجْما بِالْغَیْبِ » یعنی غائبانه قضاوت بی مأخـذ درباره چیزی کردن. این تعبیر شبیه همـان چیزی است که در فارسـی می‌گـوییـم « تیـر در تـاریکـی انـداختـن » از آن‌جـا که انـداختن تیر در تاریکی غالبا به هدف اصابت نمی‌کند این نوع قضاوت‌ها غـالبـا درست از آب درنمی‌آیـد .

(۱۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

« واو » در جمله « وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ »

در آیه فوق جمله « رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ » و « سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ » هر دو بدون واو آمده است درحالی که جمله « وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » با « واو » شروع می‌شود ، از آن‌جا که تمام تعبیرات قرآن حتما دارای نکته‌ای است مفسران در معنی این « واو » سخن فراوان گفته‌اند. شاید بهترین تفسیر این‌باشدکه این « واو » اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف است ، چنان‌که در ادبیات امروز نیز اخیرا این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می‌کنند ، اما آخرین آن‌ها حتما با واو خواهدبود ، مثلاًمی‌گوییم « زید ، عمر ، حسن و محمّد آمدند » این واو اشاره‌به پایان‌کلام و بیان‌آخرین مصداق و موضوع است. گرچه در جمله‌های فوق قرآن با صراحت تعداد آن‌ها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می‌توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چراکه به دنبال قوم اوّل و دوّم کلمه « رَجْما بِالْغَيْبِ » (تیر در تاریکی) که اشاره به بی‌اساس بودن آن‌ها است آمده ، ولی درمورد قول سوّم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر « بگو پروردگارم از تعداد آن‌ها آگاه‌تر است » و هم‌چنین « تعداد آن‌ها را تنها گروه کمی می‌دانند » ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هرحال در پایان آیه اضافه می‌کند « در مورد آن‌ها بحث مکن جر بحث مستدلّ و توأم با دلیل و منطق : فَلا تُمارِ فِيهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا...». جمله « فَلا تُمارِ فِيهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا » مفهومش این است که آن‌چنان با آن‌ها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد. مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آن‌ها سخن بگویی زیرا محکم‌ترین دلیل در این زمینه همین است .

تفسیر مردان (۱۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مِراء»: بحث و گفتگو.

«رَجْم»: در اصل به مفهوم سنگ و سنگ‌پرانی آمده و به همین تناسب در «تیراندازی» و «رگبار تهمت بستن به دیگران» و نیز «داوری بر اساس پندار و گمان» آمده است.

«ظاهِر»: چیره و پیروز.

پایان آن رویداد و گفتگوی مردم

اینک در این آیه شریفه، قرآن داستان آنان را به پایان می‌برد و در مورد گفتگوی مردم و پندارهای گوناگون آنان درباره «اصحاب کَهْف» از جمله در رابطه با شمار آنان می‌فرماید:

سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ

به زودی گروهی از مردم خواهند گفت:«اصحاب کَهْف» سه تن بودند و چهارمین آنان سگ باوفایشان بود.

وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ

و گروهی می‌گویند آنان پنج تن بودند و ششمین آنان سگشان بود.

رَجْما بِالْغَيْبِ

اینان همه، از سر پندار و بدون آگاهی و دلیل حرف می‌زنند و در تاریکی تیر می‌افکنند و هرگز در این مورد یقین ندارند.

وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

و گروهی هم می‌گویند: آنان هفت تن هستند و هشتمین آنان سگشان بود.

برخی می‌گویند: در آیه شریفه آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که به زودی در مورد شمار«اصحاب کَهْف» اختلاف پدیدار

می گردد و این پیشگویی و خبر، پس از آمدن هیئت نصارای «نَجْران» به «مدینه» پدید آمد، چرا که آنان هنگامی که به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شدند،گروهی‌از آنان که «یعقوبی» بودند گفتند: اصحاب کَهْف سه

(۱۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

نفرند و چهارمین آنان سگشان می‌باشد، اما «نصارای نسطوری» گفتند: آنان پنج نفرند و ششمین آنان سگشان می‌باشد و در برابر آن دو گروه، مردم مسلمان بودند که گفتند: آنان هفت نفرند و هشتمین آنان سگشان می‌باشد.

قُلْ رَبّی اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ

هان ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بگو پروردگار من به شمارآنان‌داناتر است.

ما یَعْلَمُهُمْ اِلّا قَلیلٌ

و جز گروه اندکی از مردم، کسی شمار آنان را نمی‌داند.

«قَتادَه» می گوید: تنها گروه اندکی شمار آنان را می‌دانند.

و «عَطاء» می گوید: منظور این است که شمار کمی از پیروان کتاب‌های آسمانی، از شمار «اصحاب کَهْف» آگاه است.

«اِبن عَبّاس» در این مورد می گوید: و من از همان شمار اندك هستم؛ و به باور من «اصحاب کَهْف» هفت نفر و هشتمین آنان سگشان بود.

به نظر می‌رسد که نامبرده این دیدگاه را از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا گرفته است.

«ضَحّاك» از «اِبن عَبّاس» آورده است که نام «اصحاب کَهْف»، عبارت است از:

۱ ـ مکسلمیسا. ۲ ـ تملیخا. ۳ ـ مرطولس. ۴ ـ نینونس.

۵ ـ سارینوس. ۶ ـ دربونس. ۷ ـ و«کشوطینونس»، که شبان بود.

فَلاتُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا

در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی چون «اِبن عَبّاس»، «مُجاهِد» و «قَتادَه»، منظور این است که: هان ای پیامبر! در مورد شمار «اصحاب کَهْف» جز بر اساس دلیل روشن و روشنگری که از سوی خدا دریافت داشته‌ای با آنان گفتگو مکن.

۲ ـ و به باور گروهی دیگر منظور این است که با آنان با شیوه‌ای روشن و در پرتو دلیل‌های روشنگر بحث و گفتگو نما، به آنان بگو: شمار مورد نظر شما را همه

تفسیر مردان (۱۷۱)

نمی‌پذیرند و دیگران شمار دیگری را ارائه می‌دهند که ممکن است آمار شما یا آنان درست باشد؛ با این بیان بیایید تا این موضوع را از روی دلیل و برهان برایتان روشن سازم.

۳ ـ و از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: هان ای پیامبر! هر گونه بحث و گفتگو در این مورد باید در برابر دیدگان مردم و علنی باشد، چرا که اگر در پشت درهای بسته با آنان گفتگو شود، آنان حقایق را تحریف می کنند و با دروغبافی و دروغ‌پردازی سخنان تو را تغییر می‌دهند و مردم را به اشتباه می‌اندازند و چنین وانمود می کنند که آنان دارای دانش پیچیده‌ای هستند که آگاهی از شمار اصحاب کَهْف از آن سرچشمه می گیرد.

وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحَدا.

و در این مورد هرگز از اهل کتاب نظرخواهی مکن.

گروهی، از جمله «مُجاهِد»، «اِبن عَبّاس» و... ضمن بیان مطلب فوق بر آنند که در آیه شریفه، در حقیقت جامعه مورد خطاب است و به آنان هشدار می‌دهد که در مورد«اصحاب کَهْف»، از یهود چیزی نپرسند، چرا که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله با باور عمیق و ایمان وصف‌ناپذیرش به خدا، به پیام آسمانی اعتماد داشت و از کسی پرسش نمی‌کرد تا به او هشدار داده شود. (۱۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در بیان کارهای آینده از لفظ «انشاءاللّه استفاده کنید

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ اِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا

و هرگز نگو من فردا کاری انجام می‌دهم. (۲۳ / کهف)

اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ اذا نَسیتَ وَ قُلْ عَسی اَنْ یَهْدِیَنِ رَبّی لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا

مگر این‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی (جبران نما)و پروردگارت رابه‌خاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند. (۲۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتما جمله « اِنْشاءَاللّه» را اضافه کن ، چرا که اولاً ـ تو هرگز مستقل در تصمیم‌گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ‌کس توانایی بر هیچ‌کار را ندارد، بنابراین‌برای این‌که ثابت‌کنی نیروی‌تو از نیروی لایزال او است و قدرتت وابسته به‌قدرت‌او جمله « اِنْشاءَاللّه » (اگر خدابخواهد) راحتما به سخنت اضافه کن. ثانیا خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می‌رود صحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید ، مگر این‌که با جمله « اِنْشاءَاللّه » همراه باشد. شأن نزولی که در مورد این آیات نقل شده است نیز تفسیر فوق را تایید می‌کند ، زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون ذکر اِنْشاءَاللّه به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول‌توضیح و جواب داد، به‌همین‌جهت مدتی وحی‌الهی به تأخیر افتاد، تابه‌پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این زمینه هشدار داده‌شود و سرمشقی برای همه مردم باشد . سپس در تعقیب این جمله، قرآن می‌گوید : « وَاذْکُرْ رَبَّکَ اذا نَسیتَ ». اشاره به این‌که اگر به خاطر فراموشی جمله «انشاءاللّه را به سخنانی که از آینده خبر می‌دهی نیفزایی هر موقع به یادت آمد فورا جبران کن و بگو انشاء اللّه ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد. از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاءاللّه بگوید

تفسیر مردان (۱۷۳)

خدا او را به خودش وامی گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می‌برد .(۱) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : امام دستور داده‌بود نامه‌ای‌بنویسند ، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد ، انشاءاللّه در آن نبود ، فرمود : « کَیْفَ رَجَوْتُمْ اَنْ یَتِمَّ هذا وَ لَیْسَ فیهِ اسْتِثْناءٌانْظُرُوا کُلَّ مَوْضِعٍ لایَکُونُ فیهِ اسْتِثْناءٌ فَاسْتَثْنُوا فیهِ : شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد درحالی که انشاءاللّه در آن نیست ، نگاه کنید درهرجای آن نیست بگذارید ». در آیه فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می‌گوید : « هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن » .(۲) اشاره به این‌که اگر تکیه بر مشیّت او با جمله انشاءاللّه نکردی هرگاه به خاطرت آمد جبران نما. در احادیث و روایات متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده ، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که حتّی پس از گذشتن یک سال نیز به خاطرتان آمد که ان شاء اللّه نگفته‌اید گذشته را جبران‌نمایید.(۳) اکنون این‌سؤال پیش می‌آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است درحالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به‌گفتار و اعمال‌او اعتمادکامل نمی‌توانندداشته باشند و همین‌استدلیل‌معصوم‌بودن‌پیامبران و امامان ازخطا و نسیان‌حتّی‌در موضوعات. اما باتوجه به‌این‌که در بسیاری از آیات قرآن دیده‌ایم روی سخن به‌پیامبران است امامقصود و منظور توده‌مردم‌هستند ،

پاسخ این سؤال روشن می‌شود و طبق ضرب‌المثل عرب‌از باب «اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یاجارَهُ» است‌یعنی «روی سخنم با تواست ای کسی‌که نزد من‌هستی اما همسایه، توبشنو». (۴)

۱- « نورالثقلین » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۴ .

۲ و ۳ ـ « نورالثقلین » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴ .

۲- معادل آن در فارسی ضرب‌المثل معروفی است که می گوید :

در به‌تو می گویم دیوار تو بشنو .

(۱۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را متوجه پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته و می‌فرماید:

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَأْیءٍ اِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا.

هان ای پیامبر! هرگز نگو من این کار را فردا انجام خواهم داد...

اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّه

مگر اینکه خدا بخواهد؛

در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که، خدا به پیامبرش فرمان می‌دهد که هرگاه از انجام کاری در آینده خبرداد و گفت: فردا چنین کاری خواهم کرد، آن را به خواست خدا مقید سازد و بگوید: به خواست خدا چنین خواهم کرد.

«اَخْفَش» می گوید: تقریر آیه این گونه بوده است: «اِلّا اَنْ تَقُولَ اِنْ شاءَ اللّهُ»، که «تَقُولَ» حذف شده و «شاءَ» به مضارع تبدیل شده است و بدین وسیله آفریدگار هستی مردم را به ادب اسلامی و انسانی تربیت می کند و به آنان می‌آموزد که هرگاه از انجام کاری در آینده خبر می‌دهند و تصمیم خود را بیان می کنند، این خبر را مقید به اراده و خواست خدا سازند تا اگر انجام نگرفت نه دروغی گفته باشند و نه اگر بر انجام آن سوگند یاد کرده‌اند، با سوگند خود مخالفت نموده باشند.

۲ ـ امّا به باور «فَرّاء»، «اِنْ یَشَإِ اللّهُ» به ظاهر جانشین مصدر می‌باشد و منظور این است که: مگو فردا کاری را انجام خواهم داد مگر به خواست خدا؛ و روشن است که خدا نیز جز فرمانبرداری بندگان و انجام کارهای شایسته از آنان نمی‌خواهد. با این بیان گویی مفهوم آیه این است که: مگو: من چنین و چنان خواهم کرد، بلکه بگو: من تنها آنچه را خدا می‌خواهد و خداپسندانه است، به خواست او انجام خواهم داد.

گفتنی است که این دیدگاه بهتر است، چرا که افزون بر آنچه آمد به حذف و تقدیر نیز نیازی نیست.

تفسیر مردان (۱۷۵)

اینک جای این پرسش است که در این صورت انسان به هنگام خبر از برنامه‌ها و کارهای آینده خود تنها می‌تواند از انجام کارهای شایسته که فرمانبرداری خدا باشد، خبر دهد، نه از کارهای مباح، بسان سفر تفریحی و کارهای پسندیده دیگر که جنبه عبادی ندارد.

امّا باید به خاطر داشت که این نهی و هشدار برای حرمت نیست، بلکه برای ارشاد و راهنمایی است، چرا که اگر کسی این فرمان را اطاعت نکند، بدون تردید مرتکب گناه نشده است.

۳ ـ به باور «جُبّائی» آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که نگوید من فردا چنین و چنان خواهم کرد، چرا که ممکن است پیش از انجام آن کار بمیرد و یا به رویدادهای ناگواری چون بیماری گرفتار گردد و نتواند آن کاری را که آهنگ آن را داشت و وعده

می‌داد، انجام دهد؛ و یا ممکن است از تصمیم خود بازگردد و انجام ندهد، که در هر دو صورت دروغگو می‌شود؛ با این بیان بهتر است کار را به خواست خدا مقیّد سازد و بگوید: من فردا به خواست خدا چنین می کنم، یا به مسجد می‌روم و... تا در صورت انصراف و یا عدم انجام کار از دروغ گفتن در امان بماند.

به هر حال همان گونه که پیشتر نیز اشاره رفت، شرک‌گرایان به راهنمایی و وسوسه یهود، از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد سرنوشت «اصحاب کَهْف» و سرگذشت «ذوالقَرْنین» پرسش کردند و آن حضرت وعده داد که فردا پاسخ دهد، امّا «انْ شاءَ اللّهُ» نگفت و کارش را به خواست خدا پیوند نزد، از این رو فرشته وحی مدتی نیامد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به رنج و اندوه گرفتار گردید و آنگاه که فرشته وحی فرود آمد و پاسخ پرسش شرک‌گرایان را آورد این آیه نیز آمد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان رسید که: هرگاه وعده می‌دهد خواست خدا را ازیاد نبرد و بگوید به خواست خداچنین خواهم کرد.

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ اذا نَسیتَ

در مورد مستقل بودن این فراز از آیه شریفه و یا پیوند آن به پیش از

(۱۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

خود، دو نظر آمده است:

الف: به باور گروهی این فراز از آیه به جمله پیش پیوند می‌خورد و در تفسیر آن دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: اگر در گفتارت یاد خدا و پیوندزدن کار به خواست او را فراموش کردی، هنگامی که ـ پس از مدتی خواه یک روز، یک ماه یا یک سال ـ به یادت آمد، بی‌درنگ پروردگارت را به یادآور و بگو: به خواست او، این کار را انجام خواهم داد یا چنین خواهم گفت و یا از اینجا خواهم رفت.

یادآوری می گردد که از امامان نور نیز همین دیدگاه روایت شده است.

به نظر می‌رسد که اگر چنین کاری انجام دهد، پاداش از دست رفته نصیب او می گردد، بی‌آنکه این استثنا در سخن اثری بگذارد.

و نیز ممکن است اگر سوگندی برای انجام آن کار خورده است، بدین وسیله کفاره آن برداشته شود.

۲ ـ امّا به باور «حَسَن» و «مُجاهِد»، منظور این است که تا از آن محفل و مجلس بیرون نرفته‌ای خدا را به یادآور و ان شاء اللّه بگو.

۳ ـ پاره‌ای می گویند: اگر هنوز گفتارت ادامه دارد و به یادت آمد که خدا را یاد نکرده‌ای، ان شاء اللّه بگو؛ چراکه هنوز فرصت از دست نرفته است. و این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد.

۴ ـ و «اَصَمّ» می گوید: هرگاه ان شاء اللّه نگفتی و از گفتار خود پشیمان شدی، پروردگارت را یاد کن.

ب: امّا به باور برخی، فراز مورد بحث ارتباطی به گذشته ندارد و مستقل است و در تفسیر آن نیز سه نظر آمده است:

۱ ـ «عِکْرِمَه» می گوید: منظور این است که: هرگاه خشمگین شدی، از خدا آمرزش بخواه تا آتش خشمت فرونشیند.

تفسیر مردان (۱۷۷)

۲ـ و «جُبّائی» بر آن است که: انسان به هنگام گفتار و تصمیم باید به یاد خدا باشد و مفهوم آیه این است که: هرگاه چیزی را که مورد نیازت می‌باشد فراموش کردی، خدا را به یادآور تا تو را به خود آورد.

۳ ـ و به باور «سُدی» و «ضَحّاک» منظور نماز می‌باشد و مفهوم آیه این است که هرگاه نماز را فراموش کردی، آنگاه که به یادت آمد بخوان.

وَ قُلْ عَسی اَنْ یَهْدِیَنِ رَبّی لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا.

و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این راه نماید و دلیل‌ها و معجزه‌هایی برای اثبات رسالت و دعوت آسمانی‌ام به من ارزانی دارد که از داستان «اصحاب کَهْف» نیز رساتر باشد.

«زَجّاج» در این مورد می گوید: آفریدگار هستی به پیامبرش دلیل‌ها و معجزه‌هایی رساتر ارزانی داشت، چراکه او را از دانش‌های غیبی در مورد سرگذشت پیامبران آگاه گردانید و اینها دلایلی روشن‌تر و رساتر از سرگذشت «اصحاب کَهْف» بود.

و «جُبّائی» می گوید: منظور این است که: از خدا بخواه تا هرگاه چیزی را فراموش کردی به یادت آورد و بگو: اگر پروردگارم آنچه را فراموش ساخته‌ام به یادم نیاورد، به جای آن، چیزی را به یادم خواهد آورد که برایم سودبخش‌تر و سازنده‌تر خواهد افتاد.

(۱۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

خواب اصحاب کهف

وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَازْدادُوا تِسْعا

آن‌ها درغار خود سیصدسال درنگ‌کردند و نه سال نیز بر آن افزودند. (۲۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آن‌ها در غار سیصد و نه سال بود. جمعی معتقدند این تعبیر که به جای ۳۰۹ سال، فرموده‌است ۳۰۰ سال و نه‌سال برآن افزودند، اشاره به تفاوت سال‌های شمسی و قمری است چرا که آن‌ها به حساب سال‌های شمسی سیصد سال توقف کردند و با محاسبه سال‌های قمری سیصد و نه سال و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزیی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آخرین فراز از سرگذشت درس‌آموز «اصحاب کَهْف» اینک قرآن به ترسیم مدت خواب طولانی آنان پرداخته و می‌فرماید:

از روزی که «اصحاب کَهْف» وارد آن غار شدند و در آنجا خفتند، تا آنگاه که خدا آنان را بیدار کرد و مردم را از سرنوشت عجیب و خواب شگفت‌انگیزشان آگاه ساخت، سیصد و نه سال بر آنان گذشت.

در آیه شریفه برای واژه «تِسْعاً» تمیز نیاورده است، چرا که با آمدن «سِنین» دیگر نیازی به تکرار آن به عنوان تمیز نیست؛ و بسان این جمله است «عِندی مِأَةُ دِرْهَم وَ خَمْسٌ» که نیاز به تمیز ندارد.

۱- تفاوت سال‌های شمسی و قمری تقریبا یازده روز است ، که اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵۴ روز است تقسیم کنیم نتیجه آن همان عدد نه می‌شود (البته در این‌جا کسر مختصری می‌ماند که چون کمتر از یک سال است قابل محاسبه نیست).

تفسیر مردان (۱۷۹)

قُلِ اللّهُ اَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْبِه وَ اَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لا یُشْرِکُ فی حُکْمِه اَحدا

بگو: خداوند از مدت توقفشان آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است راستی چه بینا و چه شنوا است ؟آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ‌کس در حکم او شریک نیست.(۲۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کسی که از پنهان و آشکار ، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد. به همین دلیل ساکنان آسمان‌ها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند « ما لَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ ». و درپایان آیه‌اضافه می کند «هیچ‌کس در حکم خداوند شریک نیست: وَ لایُشْرِکُ فی حُکْمِه اَحدا ». در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن می‌افزاید:

قُـلِ اللّهُ اَعْلَـمُ بِما لَبِثُـوا

ای پیامبر! اگر پیروان کتاب‌های پیشین آسمانی با تو در این مورد به گفتگو و کشمکش پـرداختند، بگـو: خـدا به مـدت درنـگ آنـــان در غـار دانـاتر است.

گفتنـی است که ایـن در پـاسـخ مسیحیـان «نَجْـران» بود که می‌گفتنـد: به بـاور ما آنـان سیصـد سـال در غار خوابیدند و نه بیشتر و قرآن روشنگری کرد که نه بلکـه سیصـد و نـه سال.

پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: خدا بهتر می‌داند که آنان تا آن

زمان که جهان را به درود گفتند، چقدر در آن غار بودند.

از «قَتادَه» آورده‌اند که آغاز آیه شریفه، گفتار یهود است و قرآن گفتار آنان را ترسیم می‌کند و دلیل این نظر نیز ادامه آیه است که می‌فرماید: خدا به مدت درنگ آنـان در غـار دانـاتر است و تنهـا او می‌دانـد که چه مدت را در آنجا سپری کردند.

امّا این دیـدگـاه درست به نظـر نمی‌رســد، چرا که از آیه چنین دریافت می‌گردد که خـدا از مـدت خواب آنان خبـر می‌دهـد و بدون دلیل نمی‌توان از ظاهر آیه دست کشیـد و آن را به نکتـه دیگـری ســوق داد.

افزون بر ظـاهر آیه شـریفه، هـدف از بیـان این حقیقت، نشان دادن قـدرت بی‌کران و شـگفت‌انگیز خـدا و علم بی‌پایان اوست و این هنگامی درست می‌شود که مدت خواب آنان روشن شود. بنابراین خدا در آغاز آیه مدت خواب آنان را ترسیم می‌کند و از پی آن پنـدارهای اهل کتاب را که در این مورد دسـتخوش کشـمکش بودند بی‌اساس اعلان می‌نماید و منظور این است که: هان ای پیامبر! بگو: خـدا به مدت خواب آنان داناتر است؛ بر این بـاور هر آنچـه او خبـر می‌دهد، همـان را بپـذیـرید و پندارهای اهـل کتـاب را واگذارید...

لَهُ غَیْبُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ

واژه «غَیْب» به مفهوم نهـان و چیزی است که از قلمرو دریـافت انسـان فراتر است. بـا این بیـان منظـور این است که آگـاهی از نهـان آسـمان‌ها و زمین تنهـا از آن اوست و چیزی در کـران تـا کـران هستی وجود نـدارد که خـدا از آن بی‌خبر باشـد. آری هرآنچه در آسـمـانهـا و زمین برای انسان نهـان اسـت و دریـافت آن ممکن نیست برای او که آفـریـدگـار و تـدبیـرگر هسـتـی است عیـان می‌باشد.

اَبْصِـرْ بِــه وَ اَسْمِــعْ

راستـی چـه آفـریـدگـار بینـا و شگفـت چـه خـدای شنـوایی است!

او همـه چیـز را می‌دانـد و می‌بینـد و می‌شنود و در کران تا کران هستی

چیـزی بر او پـوشیـده نیست.

این جمله برای بیان شگفتی و تعجّب از شکوه و عظمت و دانایی و شنوایی خدا آمـده و در مقـام سـتـایش ذات پـاک اوست.

در روایت است که یکی از یهودیان از امیرمؤمنان علیه‌السلام در مورد مدت درنگ «اصحاب کَهْف» در غار پرسید، که آن حضرت فرمود سیصد و نه سال و آنگاه همین آیـه را بـــرای او تـلاوت کـرد.

او گفت: در کتاب ما سیصد سال آمده است.

حضرت فرمود: آنچه در کتاب شما آمده، بر اساس سال‌های شمسی است و آنچه در قرآن آمده هماهنگ با سال‌های قمری است.

مالَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ

همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، جز ذات پاک او یار و سرپرستی ندارند که آنان را یاری نمایند.

وَ لا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحَدا.

و او هیچ کس را در فرمانروایی خود شریک نمی‌سازد و کسی را نرسد که بر خلاف فرمان و داوری او حکم کند.

به باور برخی منظور این است که خدا هیچ کس را در آنچه از غیب خبر می‌دهد، شریک خود نمی‌سازد.

و بنا به قرائت دیگر منظور این است که: هان ای انسان! کسی را در فرمانروایی و داوری شریک و همتای خدا مساز.

(۱۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اتْلُ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدا

آن‌چه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن ، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد و ملجاء و پناهگاهی جز او نمی‌یابی. (۲۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُلْتَحَد » از ماده « لَحْد » به معنی حفره‌ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می‌سازند) و به همین دلیل جهت « مُلْتَحَد » به جایی گفته می‌شود که انسان تمایل به آن پیدا می‌کند و سپس به معنی « ملجأ و پناهگاه » آمده است. دوآیه اخیراز چندین‌راه، احاطه‌علمی خداوندرا به همه‌موجودات عالم‌بیان‌کرده‌است: نخست می‌گوید : « غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است » و به همین دلیل او ازهمه آن‌ها آگاه‌است. سپس اضافه‌می‌کند: « او چه بینا و چه شنوا است ؟ » باز می‌گوید : « تنها ولی و سرپرست او است و او از همه آگاه‌تر است »و نیز اضافه‌می‌کند: « هیچ‌کس درحکم او شرکت‌ندارد تاعلم و دانش‌او محدود شود». سپس‌می‌فرماید: «درعلم و کلام‌او تغییر و تبدیلی‌پیدا نمی‌شود» تا از ارزش و ثبات آن بکاهد و در آخرین جمله می‌گوید : « تنها پناهگاه در عالم او است و طبعا او از تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ اتْلُ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ

هان ای پیامبر! آنچه خدا در باره اصحاب کَهْف به سوی تو فرو فرستاده است همه را برای مردم بخوان، چرا که حقیقت سرگذشت آنان در این آیات است.

به باور پاره‌ای منظور این است که: از قرآن و آیات آن پیروی کن و به مقررات آن احترام گذار و در پرتو آن رفتار نما.

لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ

تفسیر مردان (۱۸۳)

برای مقررات خدا و پیشگویی‌هایی که او می‌کند و از آینده خبر می‌دهد، تغییر دهنده و دگرگونسازی نیست و کسی نمی‌تواند سنت‌ها و قراین جاودانه و جهان‌شمول حاکم بر روند جامعه و تاریخ را که او مقرر فرموده است، دگرگون سازد.

وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدا.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: اگر از قرآن پیروی نکنی، جز ذات پاک خدا پناهگاهی نخواهی یافت.

امّابه‌باور«ابن‌عباس»،جایگاه‌وپناهگاه‌استواری‌نخواهی‌یافت.

«قَتادَه» می‌گوید: بازگشتگاهی نخواهی یافت.

به بــاور ما همـه این دیـدگـاه‌ها به هـم نـزدیک هستند و تفاوت چندانی ندارند.

پـرتـــوی از آیــــات(۱)

پـرتـــوی از آیــــات

در آیات ۹ تا ۲۷ که سرگذشت شگفت‌انگیز «اصحاب کَهْف» یا آن جوانان توحیدگرا و آزادیخواه را به تابلو می‌برد، از نظر شما خواننده قرآن پژوه گذشت؛ و بدین‌سان داستان درس‌آموز و پراسرار آنان در چندین فراز و چندین پرده ترسیم گـردیـد، اینـک بـه پـاره‌ای دیگـر از نکـات درس‌آمـوز آن اشـاره مـی‌رود:

۱ ـ به هیــچ انگــاشتــن افســانه جبـــر محیـــط و حـــاکمیت بیــــداد

داستان شگفت‌انگیز اصحاب کَهْف، پیش از هر درس و هر پیام، این درس را به انسان‌های آزاده و تاریخ‌ساز می‌آموزد که هرگز نبایـد تن به ذلّت سپرد و به افسانه جبر محیط یا استبداد و اختناق و اسارت، سر فرود آورد؛ بلکه باید از بهترین و مؤثرترین شیوه‌ها برای دگرگونی مطلوب جامعه و محیط و روزگار خویش بهره گرفت و آراست و درست کرد و تاریخ ساخت و اگر همه راه‌ها را هم بیدادگران به طور موقّت بستند باید از محیط اختناق و تباهی و جامعه ذلت‌زده و زور پرست دوری گزید و دست به

۱ . مترجم .

(۱۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هجرت زد و هجرت سازنـده و هدفـدار و حساب‌شـده یکی از راه‌هـای مبـارزه بـا بیـداد و از مقـدمات پیروزی بر ظلـم اسـت: وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّهَ فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ ...(۱)

۲ ـ از تو حرکت، از او یاری بسیار

از جـای جـای این سرگذشت، این پیـام امیـدبخش و حرکت‌آفرین به گـوش جـان طنین‌انـداز است که: هـان ای بنـدگان خـدا! ای انسان‌هـا! از شـما بیـداری و حرکت و قیـام و تلاش برای خودسازی، جهـاد بـا نفس، پیکـار بـا شیطان، رویارویی با ضـد ارزش‌ها، ایستادگی در برابر ذلّت و اسارت و آنگاه یاری از آفریدگار توانای هستی، اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً.(۲)

آنان جوانان و جوانمردانی بودنـد که به پروردگار خویش ایمان آوردنـد وما نیز بر راهیابی و هـدایت و رشـد آنان افزودیم. وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ ...(۳) و ما دل‌های آنان را استواری بخشیدیم آنگاه که به پاخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما هرگز جز او را نخواهیم پرستید...

وَ الَّـذینَ جـاهَـدُوا فینـا لَنَهْـدِیَنَّهُـمْ سُبُلَنا...(۴)

و کســانی که در راه مــا کـوشیـده‌اند، بی‌گمان ما راه‌های رستگاری و نجات خود را به آنان می‌نماییم...

۳ ـ حرکت، تنها در پرتو آگاهی و منطق نه پرخاشگری

سومین‌درس داستان انسانساز جوانمردان آزادی‌خواه این است که‌حرکت‌های‌فردی،خانوادگی،اجتماعی،اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و هنری، همه‌جا بایـد بر اساس آگاهی عمیق و ژرف‌اندیشـی و منطق اسـتوار و هـدف مقـدس و وسیله عادلانه باشد و نه به دنباله‌روی ناآگاهانه، حرکت‌های کور و برخاسته از طوفانی که

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۶.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۳.

۳ . سوره کَهْف، آیه ۱۴.

۴ . سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

تفسیر مردان (۱۸۵)

احساسات و تعصّبات وبداندیشی‌ها و غرض‌ها و مرض‌ها و پندارها... که ره‌آوردی جز ندامت و نگونساری نخواهد داشت.

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلها لَقَدْ قُلْنا اِذا شَطَطا. هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الِهَهً لَوْلا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا...

جوانمردان آزادی‌خواه پایه و اساس حرکت و قیام اصلاحی‌شان بر این بنیان استوار و خداپسندانه بود که:

الف ـ پروردگار ما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است و او ما را آزاد و سرفراز خواسته است و ما جز او معبود دیگری نخواهیم گرفت و بندگی و بردگی هیچ بت چوبی و گوشتی و سنگی را نخواهیم پذیرفت، چرا که در آن صورت به انحراف و کژی بافته‌های بی‌اساس در غلطیده و به نگونساری افتاده‌ایم.

ب ـ استبداد حاکم که جز این می‌گوید، چرا دلیل روشنی بر درستی پندار و کردارش نمی‌آورد؟ و ماهرگزکورکورانه‌وبدون‌دلیل‌وبرهان چیزی را نخواهیم پذیرفت.

ج ـ کسی که بخواهد بافته‌های بی‌اساس خود را به زور و فریب به مردم تحمیل کند و آنها را به خدا هم نسبت دهد این بیدادترین انسان‌هاست و ما با بهترین و شایسته‌ترین شیوه‌ها در برابر او خواهیم ایستاد.

۴ ـ غار و زندان به از تحمّل اختناق و استبداد

چهارمین درس انسانساز و جامعه‌پرداز این داستان این نکته ژرف و بنیادی است که زندگی در غار با سرفرازی و آزادی برای انسان ـ اگرچه محروم از امکانات هم باشد ـ به از اسارت و تحمل اختناق در کاخ‌های سر به آسمان کشیده و زندگی خفت‌آور با تجاوزکاران به حقوق و آزادی و امنیت انسان‌هاست. به همین جهت است که جوانمردان آزادی‌خواه تاریکی و سرما و گرما و خطر حیوانات وحشی و جانوران

(۱۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

موذی را به جان می‌خرند تا با ددمنشان سیاهکار نباشند فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ ...(۱)

و از همین زاویه است که قهرمان بهترین داستان‌ها رو به بارگاه خدا می‌آورد که:

پروردگارا زندان با آن همه دردها و رنج‌های جانکاهش، از نظر من محبوب‌تر از این اسارت‌ها و آلودگی‌هایی است که زورپرستان مرا بدانها می‌خوانند...

رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ...(۲)

۵ ـ معیار و ملاک شخصیت و برتری

گروهی ملاک برتری و فروتری انسان‌ها را در گرو برخورداری و یا محرومیت آنان از ثروت و امکانات مادّی و نعمت‌های زندگی می‌نگرند و بر این اساس به زورداران بها می‌دهند و به محرومان ارجی نمی‌گذارند؛ و گروهی دیگر برتری و فروتری را در گرو برخورداری از زور و قدرت و مقام و موقعیت‌های اجتماعی می‌پندارند.

پاره‌ای این را در گرو نژاد و تبار ارزیابی می‌کنند و پاره‌ای دیگر در این مورد موقعیت جغرافیایی و منطقه زندگی را بسیار کارساز می‌دانند.

امّااین‌داستان نشانگر آن است که ملاک برتری و کمال بزرگی، توسعه فکر و گسترش شخصیت معنوی و عقیدتی و فرهنگی و انسانی است نه امتیازهای ظاهری و برخورداری از زر و زور؛ چراکه در اینجا فردی را که به ظاهر چوپان و بیابان‌زاده است، در صف گروهی از جوانان و جوانمردان آزادی‌خواه و برخوردار از امتیازات ظاهری و معنوی می‌نگریم که بر سر دوراهی زندگی معنویت و کمال را برگزیده‌اند و آن چوپان محروم از امتیازات ظاهری، به دلیل بهره‌وری از فکر و فهم و آگاهی و گزینش درست مسیر زندگی، همردیف و همتا و همراه آنان می‌شود؛ چراکه راه توحید و تقوا، راه برادری و برابری و راه زندگی انسانی است.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۶.

۲ . سوره یوسف، آیه ۳۳.

۶ ـ راز جاودانگی‌ها و ماندگاری‌ها

از دورترین کرانه‌های تاریخ انسان تا جهان معاصر سرگذشت‌ها و داستان‌ها و چهره‌ها و شخصیت‌های بسیاری ظهور نموده و هر کدام بر اساس دیدگاه خویش در مورد هستی و هستی‌بخش و انسان و زندگی در خور شأن انسان و به تناسب برنامه‌ها، هدف‌ها و آرمان‌های خویش اثرات گوناگونی در این سرای فانی نهاده و گاه مسیر تاریخ و راه جامعه‌ای را تغییر داده‌اند؛ امّاهمه آنهاسرانجام پس‌از پشت سرنهادن‌مراحل گوناگون زندگی، به‌تدریج‌رو به‌ضعف و پیری‌نهاده‌وپس‌از پیمایش‌فرازونشیب‌های زندگی سرانجام به پایان خط رسیده و جای خود را به چهره‌های جدید و رخدادها و داستان‌های نوین داده و خود به موزه‌ها و به بایگانی تاریخ پیوسته‌اند، چرا که گذشت زمان و گردش روزگار بر چهره هر پدیده جدید و رویداد تازه‌ای گرد کهنگی و غبار فرسودگی و فراموشی می‌پراکند؛ و تنها راز ماندگاری و جاودانگی، به نوعی پیوند با آفریدگار هستی و گرداننده جهان است.

آری، این راز جاودانه است که جوانمردان آزادی‌خواه را جاودانگی می‌بخشد و نه تنها آنان که حتی سگ آنان نیز که همراهی و نگهبانی آنان را به عهده می‌گیرد، رنگ ماندگاری به خود می‌گیرد؛ و این درس دیگر این سرگذشت عبرت‌آموز و عبرت‌انگیز است که راز صعودها و ماندگاری‌ها پیوند با حق و عدالت و سرچشمه آنهاست.

۷ ـ نقش سازنده یا ویرانگر غذاهای پاکیزه و یا ناپاک

درس دیگر این سرگذشت پر راز و رمز، نمایش اهمیّت تغذیه جسم و جان و تن و روان و نقش بهداشت جسم و روح و اثر سرنوشت‌ساز غذاهای پاک و پاکیزه و یا آلوده و حرام، در سازمان وجود انسان‌هاست که آن یکی انسان را به سلامت جسم و سلامت روان و قلب حق‌پذیر و گوش شنوای حق رهنمون و مجهّز می‌سازد و این یک او را مسخ می‌کند.

بر این اساس است که جوانمردان آزادی‌خواه درس بهره‌وری از پاک‌ترین و

پاکیزه‌ترین غذاها را می‌دهند.

فَلْیَنْظُر اَیُّها اَزْکی طَعاماً...(۱)

و در آیه دیگری از قرآن همه انسان‌ها به نگرش و تعمّق در غذای جسم و روح فرمان می‌یابند:

فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ اِلی طَعامِهِ...(۲)

امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد به بهره‌وری از غذای حلال و پاکیزه و دوری گزیدن از غذای حرام و ناپاک و غذایی که در روا و حلال بودن آن تردید و چون و چراست، سفارش می‌کند و می‌فرماید: وَ ما ظَنَنْتُ اَنَّکَ تُجیبُ اِلی طَعامِ قَوْمٍ عائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِیُّهُمْ مَدْعُوٌّ فَانْظُرْ اِلی ما تَقْضِمُهُ مِنْ هذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ عِلْمُهُ فَالْفُظْهُ وَ ما اَیْقَنْتَ بِطیبِ وَجْهِهِ فَنَلْ مِنْه.(۳)

...من گمان نمی‌بردم که تو استاندار و نماینده دولت من، دعوت کسانی را بپذیری که محرومان جامعه را از خود می‌رانند و گرسنگان را سیر نمی‌کنند و برخوردارانشان را گرامی می‌دارند و پذیرایی می‌نمایند.

هان ای فرزند «حَنیف»! همواره به آنچه می‌خواهی بخوری، نیک بنگر که حلال است یا حرام؟ روا و عادلانه و پاکیزه است یا ناپاک...؟ آنگاه آنچه روا و شایسته بودنش برای تو روشن نبود و در آن جای تردید و چون و چرا بود، آن را دور بیفکن و آنچه پاکیزگی و روا بودنش روشن بود از آن بهره‌ور باش.

و سالار شایستگان حضرت حسین علیه‌السلام یکی از علل حق‌ستیزی و کوردلی و حق‌ناپذیری سیاه تبهکار یزید را همین حرامخوارگی و بهره‌وری از غذاهای حرام و اثر منفی آن ارزیابی می‌کند و می‌فرماید: ... وَ قَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرامِ...(۴)

آری یکی از رازهای حق‌ستیزی و حق‌ناپذیری شما این است که شکم‌های

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

۲ . سوره عبس، آیه ۲۴.

۳ . نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴ . عاشورا غمبارترین روز تاریخ، از همین قلم.

تفسیر مردان (۱۸۹)

شما از حرام آکنده شده است.

۸ ـ از شمار اندک حق‌طلبان نباید دلسرد شد

انسان‌ها در گزینش راه زندگی به چند دسته قابل تقسیم‌اند:

۱ ـ گروهی که در زندگی هرگز دارای اندیشه و انتخاب نیستند و به حق و باطل و درست و نادرست نمی‌اندیشند و بسان چهارپایان زندگی را با دنباله‌روی سپری می‌کنند.

لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ.(۱)

آنان دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌دارند و دیدگانی دارند که به وسیله آنها واقعیت‌ها را نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آنها ندای حق و عدالت را نمی‌شنوند؛ آنان بسان چارپایان، بلکه گمراه‌ترند؛ آری آنان همان غفلت‌زدگانند.

۲ ـ گروه دوّم کسانی هستند که توان تفکّر و ارزیابی و گزینش حق از باطل و داد از بیداد و درست از نادرست و ارزش‌ها از ضدارزش‌ها را دارند، امّا فرصت‌طلبان و دنیاپرستان و حقیرانی هستند که برای منافع زودگذر، پا روی خرد و وجدان و انتخاب خود می‌گذارند و استدلالشان این است که باید همرنگ زمانه و همرنگ زورداران بود تا بهره‌ور زیست، خواه آنان درست باشند و یا نادرست...

امیر مؤمنان علیه‌السلام در راز حقارت این دنیاپرستان می‌فرماید: لِاَنَّ النّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلی مائِدَةٍ شَبْعُها قَصیرٌ وَ جُوعُها طَویلٌ...(۲)

راز ایـن حقـارت و فرصت‌طلبـی این اســت کـه مـردم بر سر سـفره دنیایی نشسته‌اند که سیری آن اندك و گرسنگی‌اش طولانی است.

۳ـ و گروه سوّم انسان‌هایی آگاه و آزاده و هدفدارند که با دو ویژگی آگاهی و

۱ . سوره اَعْراف، آیه ۱۷۹.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

پای‌بنـدی به حق و عـدالت و شـیفتگی به ارزش‌هـا و والایی‌ها راه زنـدگی را برمی‌گزیننـد؛ و جوانمردان آزادی‌خواه کَهْف از آنان بودند؛ و آنان این درس را به عصرها و نسل‌ها می‌دهند که باید هم آگاهانه زیست و آگاهانه انتخاب کرد و هم درست و بر اساس حق و عدالت راه زندگی را گام سپرد و از شمار کم حق‌طلبان و شایستگان در راه حق نهراسید.

امیـر مـؤمنـان علیه‌السلام در این مورد روشنگـری می‌کنـد که:

لا تَسْتَــوْحِشُــوا فــی طَـریـقِ الهُـــدی لِقِلَّــةِ اَهْلِـهِ...(۱)

مبادا در راه حق و هـدایت از شـمار کم حق‌پـذیران و حق‌طلبان و حق‌پرسـتان به وحشت افتیـد و به راه بیداد و باطل که پرهیاهوسـت درغلطید...

۹ ـ برخورد روشنگرانه و انسانی با دیگران

مرام‌ها و مسلک‌های گوناگون بشـری و یا مذاهب تحریف شده آسمانی و نیز گروه‌های سلطه جو و جریان‌های قدرت طلب، هماره در برخورد با دیگران بدون تعمّق شایسـته و تفکّر و آگاهی زیبنده، بافته و یافته‌ها و سـلیقه‌ها و برداشت‌های خود را درست و مطابق بـا حقیقت جا می‌زننـد و دیگران را نادرست و ناروا و باطل عنوان می‌دهنـد و بدین‌وسـیله بر اصل نفی و طرد و حـذف دیگران پای می‌فشارنـد و بـدترین بیـدادها را در راه هـدف‌های جاه‌طلبـانه خویش روا می‌شـمارند و حقوق و آزادی و امنیت دیگـران را بازیچه خودکـامگی‌های خویش می‌سازند.

سرگذشت جوانمردان آزادی‌خواه یا اصـحاب کَهْف این درس را نیز می‌دهد که انسان شایسـته‌کردار و درست‌اندیش با وجود یقین بـه برداشـت درست خـویش از موضوعـات و مفـاهیم و مسائـل گونـاگون، بایـد بـا دیگران بر اسـاس منطق و خرد و روشـنگـری و اسـتـدلال روبــه‌رو شــود(۲) و نه با طرد و حذف و فشار... چراکه شیوه

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۵ و ۱۶.

فشــــار و طـرد و نفـی، نشـــان بی‌محتـوایی و بی‌خردی و زورمــداری و پــوکی و پــوچی خطـوط و جریــان‌هـا و گــروه‌هـا و حکــومت‌هاست.

آری، آیات این داستان، نشانگر توسعه شخصیت و گستردگی فکر و اندیشه و برخورد شایسته و خردمندانه و انسانی آنان با دیگران بود، امّا در برابر آنان استبداد و اختنــاقی را نشــانگــر است که بــر زورمـداری تکیه دارد(۱).

۱۰ ـ قـــــدرت بی‌کـران خـــــدا

در سراسـر این داسـتان قـدرت بی‌کران گرداننده هستی جلوه‌گر است و همه جا انسان را به شـگفتی و حیرت وا می‌دارد که، چگونه

گروهی ازانسان‌هافراترازسیصد سال به‌خواب عمیق‌فرو می‌روند؟!

چگونه در آن روزگار طولانی موادّ مورد نیاز سازمان وجود آنان تأمین می گردید؟!

چگونه از انواع خطرها مصون و محفوظ می‌ماندند و گرما و سرما، جانوران و درندگـان و دیگـر آفت‌های سـلامت و زنـدگی، به حریم آنان راه نمی‌یافت؟!

چگونه آفریدگـار هستـی وحشت و هـراس از آنـان را به عنوان سپر دفـاعی برای آن غار و خفتگان در آن غار، به خـدمت گرفت؟!

و چگونه پس از سیصد و چند سال در همان شرایط و سن و سال از خواب بر خاستند و گذشت روزگار و عامل زمان در آنها کارساز نیفتاد؟!

اینها و دهها چرا و چگونه؟ و پرسش تفکّرانگیز دیگر، نشانگر قدرت بی‌کران گـرداننـده هستـی و اراده تـوانایی است که بر کران تا کران طبیعت و جامعه و تـاریخ حکـومت می کند.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۲۰.

(۱۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱۱ ــ چرا معـــــاد ممکن نباشد؟

و دیگر این درس را می‌دهد که رستاخیز جهان و انسان امکان‌پذیر است و این بیداری اصحاب کَهْف پس از یک خواب عمیق چندصد ساله، نمونه‌ای کوچک از آن بیـداری عمـومی و رستاخیز انسان‌هاست.

وَ کَـذلِـکَ اَعْثَـرْنـا عَلَیْهِـمْ لِیَعْلَمُـوا اَنَّ وَعْـدَ اللّهِ حَـقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها ...(۱)

و بدین‌سان مردم را بر حال آنان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در فرارسیدن رستاخیز هیچ تردیدی نیست...

۱ . سوره کَهْف، آیه ۲۱.

تفسیر مردان (۱۹۳)

همنشینی با پـاکدلان پـابرهنه افتخار است

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْنـاکَ عَنْهُـمْ تُریدُ زینَةَ الْحَیوةِ الـدُّنْیـا وَ لا تُطِـعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْـرِنا وَ اتَّبَعَ هَـویـهُ وَ کـانَ اَمْـرُهُ فُـرُطا

باکسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند وتنها ذات او را می‌طلبند، هرگز چشم‌های خود را ، به‌خاطرزینت‌های دنیا ، از آن‌ها برمگیر و از کسانی که قلبشـان را از یـاد خود غافل ساختیـم اطاعت مکـن ، همان‌ها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است. (۲۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« لا ـ تَعْدُ » از ماده « عَدایَعْدُو » به معنی تجاوزکردن است ، بنابراین مفهوم جمله این است « چشم از آن‌ها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی ». «فُرُط» به معنی تجاوز از حد است و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسراف متوجه گردد به آن « فُرُط» می گویند. تعبیر به « وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ : خود را شکیبا دار » اشاره به این واقعیت است که پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله از نـاحیه دشـمنان مستکبر و اشـراف آلوده در فشار بوده که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند ، لذا خداوند دستور می‌دهد که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن و هرگز تسلیم آن‌ها مشو. تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند.

و تعبیر به « یُریدُونَ وَجْهَهُ : ذات او را می‌طلبند » دلیل بر اخلاص آن‌ها است و اشاره به این‌که آن‌ها از خداوند خود او را می‌خواهند ، حتی به خاطر بهشت (هرچند نعمت‌هایش بزرگ و پرارزش‌است)و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات‌هایش (هرچند عذاب‌هایش دردناک‌است) بندگی‌خدا نمی‌کنند . سپس به عنوان تأکید ادامه می‌دهد : « وَ لا ـ تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا... » .

(۱۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه‌ها

نه تنها آیه فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء مبارزه می‌کند ، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این مطلب تأکید شده است. اصولاًـ جامعه‌ای که گروهی از آن (که طبعا اقلّیتی خواهند بود) مرفّه‌ترین زندگی را داشته باشند ، در ناز و نعمت غوطه‌ور و در اسراف و تبذیر غرق باشند و به موازات آن آلوده انواع مفاسد گردند ، درحالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می‌دهند از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین وسیله زندگی انسانی محروم باشند چنین جامعه‌ای نه جامعه‌ای است که اسلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد. چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید ، ظلم و ستم ، خفقان و سلب آزادی ، استعمار و استکبار، حتما برآن سایه خواهد انداخت، جنگ‌های خونین غالبا از جامعه‌هایی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته و ناآرامی‌ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی‌گیرد. در جامعه جاهلی زمان نوح نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می‌کردند که چرا به تعبیر آن‌ها «اَراذل» از تو پیروی کرده‌اند ؟ (اراذل به معنی پست‌ها ، چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می‌پنداشتند) « فَقالَ الْمَلأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَریکَ اِلاّ ـ بَشَرا مِثْلَنا وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّالَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا » (۲۷ / هود). و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی‌ایمان حتّی از نشستن در کنار تهیدستان باایمان، ولو برای‌چند لحظه، اباداشتند و نیز در تاریخ اسلام خوانده‌ایم که چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه‌ای ساخت به معنی واقعی کلمه ، « توحیدی » ، جامعه‌ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش و شخصیت، نبوغ‌ها و ارزش‌های‌انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل‌صالح بود.

تفسیر مردان (۱۹۵)

رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می‌کند و یا هوا ، که جمع میان این دو ممکن نیست ، هواپرستی سرچشمه‌غفلت ازخدا و خلق‌خدا است، هواپرستی عامل‌بیگانگی‌از همه‌اصول‌اخلاقی است و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد و از همه حقایق جهان دور می‌سازد. یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد آگاهی ، گذشت ، ایثار ، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد. رابطه این دو با هم در آیه فوق به خوبی بازگو شده است ، آن‌جا که می‌گوید :« تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَویهُ وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطا ». در این‌جا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا و جالب این‌که نتیجه آن افراط کاری آن‌هم به طور مطلق ذکر شده است. چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت‌های مادی همیشه گرفتار افراط است و رو به افزون‌طلبی می‌رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می‌شد امروز با آن مقدار نشئه نمی‌شود و باید تدریجا بر مقدار آن بیفزاید ، کسی که دیروز یک قصر مجهز چندهزار متری او را سیر می‌کرد امروز برای او یک امر عادی است و به همین ترتیب در همه شاخه‌های هوا و هوس ، دایما رو به افراط گام برمی‌دارند تا خود را هلاک و نابود کنند .

نــزدیک شــدن به ثــروتمنــدان بــه خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیه فوق به ما می‌آموزد این است که مانبایـد از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به‌خاطر آن‌که ثروتمندند ، یا زنـدگی مرفهی دارنـد پرهیز کنیم و به اصـطلاح قلم سـرخی دور آن‌هـا بکشـیم ، بلکه آن‌چه مـذموم است آن است که مـا به خاطر بهره‌گیری از دنیای مادی آن‌ها به سراغ آن‌ها برویم و به گفته قرآن مصداق «تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا» باشیم، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آن‌ها و حتی بهره‌گیری از امکاناتشان برای فعالیت‌های مثبت و ارزنـده اجتماعی باشد تماس با آن‌ها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است .

(۱۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فُـرُط»: تجـاوز، زیـاده‌روی، گـزافـه‌کاری و بیرون رفتن از مرز مقررات عادلانه و انسانی.

شـأن نـزول

در شأن نزول و فرود آیه مورد بحث آورده‌انـد که، این آیه در بـاره گروهی از پاکـدلان و شایسـته‌کرداران عصـر رسالت، همچون: «سَـلْمان»، «اَبـوذَر»، «عَمّـار»، «خَبّـاب»، «حَـبیب» و... فرود آمـد، چراکه گروهی از زرداران و زورمـداران شـرک‌گرا به حضور پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدنـد و گفتند: ای پیامبر خدا! این محرومان و تهیدسـتان، چه کسانی هسـتند که بر گرد خود راه داده و در محفل خویش پذیرفته‌ای؟ اگر این بینوایانی را که لباس‌های خشن و پشمینه بر تن دارند و بوی نامطبوع عرق از بدنشان به فضا برمی‌خیزد و از زر و زیور و قدرت و امکانات بی‌بهره‌اند، اگر اینان را از خود برانی و دور سازی، ما به همراه دیگر اشـرافان و سردمداران مکّه بر گردت حلقه خواهیم زد و تو را در صـدر مجلس خواهیم نشاند و... امّا با بودن اینان هرگز...

درست در پاسخ این تقاضای بیجا و برتری جویی آنان بود که این آیه شـریفه به قلب مصفای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد و آن بزرگوار فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْیُمِتْنی حَتّی اَمَرنی اَنْ اُصَبِّرَ نَفْسی مَعَ رِجالٍ مِنْ اُمَّتی مَعَکُمُ الْمَحْیا وَ مَعَکُمُ الْمَماتُ.(۱)

سـتـایش از آن خـداونـدگـاری است کـه مـرا زنـده نگـاه داشت و بـا مردان درســت‌انـدیش و شــایسـتـه‌کـرداری همـدم و همنشیـن سـاخـت. آری زندگی بـا شمـا و مـرگ هـم با شمـا خـوش و پسنـدیـده اســت.

۱ . اَسْبابُ النُّزول، «واحِدی»، ص ۱۷۱.

تفسیر مردان (۱۹۷)

با محرومان شایسته‌کردار نه برخورداران بیدادگر

اینـک در این آیـه روی سخن را به پیـامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله نمـوده و می‌فـرمـاید:

وَ اصْبِـرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیّ

هـان ای پیـامبر! بـا شکیبایی و بردباری خویش همـدم و همراه کسانی باش که هماره نماز می‌گزارنـد و بامـداد و شامگاه خـدای را می‌خواننـد و هـدفی جز خشنودی خدا نـدارنـد؛ آری اینـان روز را با یاد خـدا و با نیایش با او آغاز می‌کننـد و شامگاهان نیز بـا دعـا و راز و نیـاز با او روز را به پـایـان می‌بــرند.

یُـریــدُونَ وَجْهَــهُ

و از ایــن کــار تنهـا خشنودی خــــدا را می‌جویند.

به باور برخی منظور آنان از این کار بزرگـداشت خـدا و سـتایش او و تقرّب به بارگاه اوست و آفت ریا و تظاهر و بازیگری در کار

آنان نیست.

وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَةَ الْحَیوةِ الدُّنْیا

و هرگز دیدگان خود را از این مردم با ایمان برمگیر و به دنیاداران و دنیاپرستان توجّه مکن، که بدین وسیله بخواهی همراهی و همنشینی زرداران و زورمداران را برگزینی.

به باور مفسّران پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله علاقه بسیاری به حق‌پذیری و ایمان شرک‌گرایان داشت، چراکه با ایمان آوردن آنان راه برای حق‌پذیری و هدایت دنباله‌روها و پیروان آنان گشوده می‌شد وگرنه آن بزرگوار به دنیا و دنیاداران علاقه‌ای نداشت و اگر گاه و بیگاه به آنان روی خوش نشان می‌داد و با آنان ملایمت می‌کرد و آنان را به پیام خود دعوت می‌نمود، همه این گام‌ها بدان امید بود که آنان ایمان آورند. به همین دلیل در این آیه شریفه به آن حضرت دستور می‌رسد که از آنان روی برگرداند و به محرومان درست‌اندیش و با ایمان روی آورد و با آنان همدم و همراه گردد و فکر همنشینی با زورمداران و زرپرستان را به مغز خویش راه ندهد که آنان در ادّعای خود صداقت

ندارند و در برابر حق سر فرود نمی‌آورند.

وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا

در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور پاره‌ای منظوراین است که: هان ای پیامبر! از کسانی که قلب آنان را از یاد خود غافل ساختیم و به کیفر بداندیشی و گناهانشان پیرو هوای دل خویش هستند، پیروی مکن.

آیه مورد بحث، بسان این آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَلَمّا زاغُوا اَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ...»(۱)

پس هنگامی که از حق برگشتند، خدا دل‌هایشان را برگردانید...

۲ ـ امّا به باور پاره‌ای دیگر، خدا نسبت غفلت به دل‌های آنان می‌دهد و دل‌های آنان را غفلت‌زده می‌خواند، درست همان‌گونه که گفته‌می‌شود: «اکفره»، «او را کفرگرا نامید». با این بیان مفهوم آیه اینچنین است که: از کسانی که: دل‌هایشان را غفلت‌زده نامیدیم و نسبت غفلت به دل‌های آنان دادیم، پیروی مکن.

۳ ـ از دیدگاه برخی منظور این است که: از کسانی که دل‌های آنان را از یاد خود غفلت‌زده یافتیم، پیروی مکن.

۴ ـ و از دیدگاه برخی دیگر تفسیر آیه این است که، در دل آنان نشان ایمان که در دل‌های مردم با ایمان است، قرار ندادیم که فرشتگان آنان را به این نشان بشناسند.

۵ ـ و «حَسَن» می‌گوید: آنان را به کیفر گناهانشان به حال خود رها کردیم و شیطان را بر آنان چیره ساختیم.

وَ اتَّبَعَ هَویهُ

از آنان‌که از هوای نفس خود پیروی کردند؛

وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطا.

۱ . سوره صَفّ، آیه ۵.

و آنان که شیوه کارشان افراط‌کاری است و به آفت اسراف و زیاده‌روی گرفتار شده‌اند، آری از اینان پیروی مکن.

به باور «اَخْفَش»، منظور کسی است که از مرز خود تجاوز کرده است.

امّا به باور «مُجاهِد» و «جُبّائی»، منظور کسی است که زندگی و سعادت خود را تباه می‌سازد.

«زَجّاج» می گوید: منظور کسی است که در کار خود ناتوان است؛ با این بیان منظور این است که از کسی که ایمان و دل‌سپردن به آیات خدا را رها کرده و پیروی هوای نفس را برگزیده است، پیروی مکن.

(۲۰۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مـال و فرزندان مایه آزمایش هستند

اَلْمـالُ وَ الْبَنُـونَ زینَـةُ الْحَیـوةِ الـدُّنْیـا وَ الْبـاقِیـاتُ الصّالِحـاتُ خَیْـرٌ عِنْدَ رَبِّـکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند و باقیات صالحات(ارزش‌های پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است. (۴۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اموال و فرزندان شکوفه‌ها و گل‌هایی می‌باشند که بر شاخه‌های این درخت آشکار می‌شوند ، زودگذر هستند ، کم دوام هستند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر « اللّه » رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی‌اعتبارند. در حقیقت در آن آیه انگشت روی دو قسمت از مهم‌ترین سرمایه‌های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیّه به آن وابسته است ، « نیروی اقتصادی » و « نیروی انسانی » چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادّی حتما این دو نیرو لازم است و به همین دلیل آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشینند سعی در جمع‌آوری این دو نیرو می کنند ، مخصوصا در زمان‌های گذشته هرکس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می کرد ، چرا که آن‌ها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می‌دادند، در آیه ۳۴ همین سوره نیز دیدیم که آن مرد ثروتمند بی‌ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می‌کشید و می گفت : « اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً ـ وَ اَعَزُّ نَفَرا ». سپس اضافه می کند : « وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً ». مفهوم این تعبیر آن‌چنان وسیع و گسترده است که هرفکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته‌ای که طبعا باقی می‌ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرارمی گیرد شامل می‌شود. اگر می‌بینیم در بعضی از روایات به نماز شب و یا مَوَدَّت اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداق‌های روشن است، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور ، به خصوص این‌که در پاره‌ای از این روایات « مِنْ » که دلالت بر تبعیض می کند به‌کار رفته است. مثلاً در روایتی از امام صادق

تفسیر مردان (۲۰۱)

می‌خوانیم که فرمود : « لا تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتَنا فَاِنَّها مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ : دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است ». و در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله می‌خوانیم که فرمود : « از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آن‌ها از باقیات صالحات است ». حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند درمسیراللّه قراربگیرند آن‌ها هم به رنگ باقیات صالحات درمی‌آیند ، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هرچیزی برای او و در راه او قرارگیرد جاودانه خواهد بود .

زرق و بــرق نـاپـایـدار دنیــا

بار دیگر در آیات فوق با نقش سازنده مثال در تجسم معانی روبرو می‌شویم که چگونه قرآن‌مجید، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان‌پذیر نیست با ذکر یک‌مثال زنده و روشن درآستانه حس آن‌ها قرارمی‌دهد. به‌انسان‌ها می گوید آغاز و پایان زندگی شما همه‌سال دربرابر چشمانتان‌تکرارمی‌شود، اگر شصت سال عمر کرده‌اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده‌اید. در بهاران گامی به‌صحرا بگذارید و آن‌صحنه زیبا و دل‌انگیز راکه ازهر گوشه‌اش آثارحیات و

زنـدگی‌نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز به همان صـحرای سـرسبز فصل‌بهار گام‌بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه‌ای نمایان است. آری شما هم یک‌روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد جوانی‌می‌شوید همچون گلی پرطراوت، سپس پیر و نـاتوان می‌شویـد، به‌ماننـد گل‌هـای پژمرده خشـکیده و برگ‌هـای زرد و افسـرده و سـپس طوفـان اجل، شـمارا درومی‌کنـد و بعـداز چندصـباحی خاک‌های‌پوسیده شـما به‌کمک‌طوفان‌ها به هرسو پراکنـده می‌گردد. ولی این ماجرا گاهی به صورت غیرطبیعی‌است و در نیمه‌راه زنـدگی، صـاعقه یا طوفانی آن‌را پایان می‌دهـد ، آن‌گونه که درآیه ۲۴ سوره یونس آمـده است: « اِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الـدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الاَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الاَنْعامُ حَتّی اِذا اَخَذَتِ الاَرْضُ

(۲۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها اَتاها اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا وَ جَعَلْناها حَصـیدا کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ‌بِالاَمْسِ: زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند می‌روید ، تا زمانی که روی زمیـن زیبـایی خـود را از آن گرفتـه و اهـل آن مطمئن می‌شونـد ، نـاگهـان فرمـان مـا شب هنگـام یـا در روز فرا می‌رسـد (سـرما یا صـاعقه‌ای را بر آن مسـلط می‌سازیم) و آن‌چنـان آن را درو می‌کنیم که گویی هرگز نبوده است ». ولی بسـیار می‌شود که حوادث نیمه راه زنـدگی بـاعث نـابودی آن نمی‌گردد و مسیر طبیعی خود را طی می‌کنـد ولی پایـان آن نیز پژمردگی و پراکنـدگی و فنـا و نیستی است ، همـان‌گونه که در آیه مورد بحث به آن اشـاره شـده است. بنـابراین زنـدگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کنـد و چه نکند ، دیر یا زود دست فنـا دامـانش را خـواهـد گرفت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به ارزیابی موقعیت ثروت و نیروی انسانی که دو پایه اساسی زندگی مادی است پرداخته و می‌فرماید:

اَلْمـالُ وَ الْبَنُـونَ زینَـةُ الْحَیـوةِ الدُّنْیا

ثروتها و فرزندان انسان وسـیله زینت و آراستگی دنیا و مایه فخر و مباهات مردم هستند و خود به خود برای سرای آخرت سودبخش نخواهند بود.

آری، دارایی و فرزند در این جهان مایه جمال و آراسـتگی انسان و نیروی دفاعی او هسـتند. از این روی این دو رکن حیات، زیور و زینت دنیا می‌باشـند و از آنجایی که فناپذیر هستند برای آخرت سودی نخواهند داشت، مگر اینکه به عنوان مقدّمه و وسیلـه‌ای برای جهــان دیگــر، مورد بهــره‌بــرداری قرار گیرند.

وَ الْبـاقِیـاتُ الصّالِحـاتُ خَیْـرٌ عِنْـدَ رَبِّـکَ ثَـوابـا وَ خَیْرٌ اَمَلاً.

کارهـای شایسـته و فرمانبرداری از خـدا و هر کار نیکی، «باقیات صالحات» گفته می‌شود، چراکه این ارزش‌ها، به بیان «ابن عَبّاس» و «قَتادَه» جاودانه و ماندگارند و پاداش آنها برای انسان از زر و زیور دنیا و فرزندان آن بهتر است. این بدان دلیل است

تفسیر مردان (۲۰۳)

که پاره‌ای از ارزش‌ها و دلبسـتگی‌های انسان پنداری و دروغین هسـتند و بسیار ناپایدار؛ امّا ارزش‌ها و دلبستگی‌های سرای آخرت و آرمان‌های آن حقایقی راستین و پایدارند، چراکه هرکسـی کار شایسته‌ای را به امید پـاداش انجـام دهـد، بی‌تردید به پــاداش در خـــور و آرزوی شــایستـــه خـــود مـــی‌رســـد.

بـه بـاور پـاره‌ای «باقیـات صالحـات» کارهـای شایسـته‌ای است که چهره‌هـای ارزشـمندی چـون: «بِلال»، «سَلْمان»، «حَبیب» و دیگر مسلمانان تهی‌دست انجام می‌دادند و می‌گفتند: «سُبْحانَ‌اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ...».

از پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌انـد که به پیروان خویش فرمود: هان ای بنـدگان خداجو! ای تـوحیـدگـرایان با اخـلاص! سپــر خــویشتــن را برگیــریــد.

گفتند: ای پیامبر خدا برای چه؟ برای اینکه به وسیله آن از دشمن و هجوم آن از خـود دفـاع کنیـم؟

فـرمـود: هـان ای مـردم! سپـر خـود را برگیرید تا شما را از آتش دنیا و آخـرت حفـظ کنـد.

پرسیدند: چگونه؟

فرمود: بگویید: «سُبْحـانَ اللّهِ وَ الْحَمْـدُ لِلّهِ وَ لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ».

خدا، پاک و منزه است و ستایش تنها از آن اوست و خدایی جز خدای یکتا نیست و او بـزرگ‌تـر است.

آنگاه فرمود: هان بدانید که این کلمات و عقیده به اینها و عمل بر اساس اینها وسیله پیشرفت انسان، باعث پذیرفته شدن او و دعایش در پیشگاه خدا، نگهبان انسان در بـرابـر بـلاهـا و آفـت‌ها و «باقِیـات صـالِحات» او هستند.(۱)

ایـن روایـت را دانشـمنـدان مـا نیز از امامـان نور و آنان از پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌انـد کـه ایـن جملـه نیـز ادامـه آن اسـت کـه:

«وَ لَذِکْرُ اللّهِ اَکْبَرُ» و یاد خدا بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر است.

گفتنی است که یاد خدا آن است که انسان در برخورد با هرکار روا و حلال و یا ناروا

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۷.

و حرامی به یاد خـدا باشد و خداپسندانه رفتار کند؛ قالَ: ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما اَحَلَّ اَوْ حَرَّمَ.(۱)

و نیز از پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اگر از شب زنده‌داری و عبادت خدا و جهـاد در روز ناتـوان هستیـد از این کار ناتـوان نیستیـد که با همه وجود بگویید:

«سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْـدُ لِلّهِ وَ لا ـ اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ» و آنگاه یادآوری فرمود که اینها «باقیـات صـــالحات» هسـتنـد، پس فـرامـوش نکنید(۲).

به بـاور گروهی از جمله «اِبن مَسْـعود» و «سَـعید بن جُبَیْر»، نمازهـای پنجگـانه انسان کارهای شـــایسته‌ای هستند که مانـدگـارنـد و براستـی «باقِیات صـالِحــات» هستند.

از امـام صــادق علیه‌السلام نیز از نمازهای شبانه‌روزی به ارزش‌های شایسته و ماندگار تعبیـر شـــده است.

و نیز از آن حضرت آورده‌اند که: نمازهای نافله شب کارهای شایسته و ماندگارند.

پـاره‌ای برآننـد که تـربیـت دختـران شایسته‌کردار «باقیات صالحات» هستند.

و به باور ما آیه شریفه همه اینها را شامل می‌گردد، چرا که همه اینها در قلمرو فرمانبردای خداست.

و نیز در کتاب «اِبن عُقْدَهْ» است که حضـرت صادق علیه‌السـلام فرمود: هان ای «حُصَیْن»! دوستـی ما خـانـدان رسالـت را کوچک مپندار که این از ارزش‌های همراه جاودانه است: لا تَسْتَصْغِـرْ مَـوَدَّتَنـا فَاِنَّهـا مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ.

او گفت: ای پسر پیامبر! من به آن مباهات می‌کنم و خدای را بر این نعمت‌گران می‌ستایم.

یـادآوری می‌گـردد کـه بـدان دلیـل فـرمـانبـرداری خــدا و انجـام کارهـای شایسـته را «صالحات» و یـا ارزش‌هـای پایـدار نامیده‌انـد که اینها شایسته‌ترین کارهاینـد، چراکه خـدا به انجام آنها فرمان داده و در برابر آنها نویـد پاداش و بهشت پر طـراوت و زیبـا داده و از تـرک آنهـا هشـدار می‌دهد.

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۳۲.

۲ . همان مدرک.

کوروش بزرگ مرد تاریخ ایران

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرا

و از تو درباره « ذوالقرنین » سؤال می کنند ، بگو به زودی گوشه‌ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد. (۸۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ذوالقرنین که بود ؟

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می‌شود ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم‌ترین آن‌ها سه نظریه زیر است .

اول : بعضی معتقدند او کسی جز « اسکندر مقدونی » نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌خوانند.

دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُبَّع » خوانده می‌شدند که جمع آن « تَبابِعَة » است) .

سومین : نظریه که ضمنا جدیدترین آن‌ها محسوب می‌شود همان است که دانشمند معروف اسلامی « ابوالکلام آزاد » که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود ، در کتاب محققانه‌ای که در این زمینه نگاشته است آمده است .(۱) طبق این نظریه ذوالقرنین همان « کورش کبیر » پادشاه هخامنشی است. از آن‌جا که نظریه اوّل و دوّم تقریبا هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوّم متمرکز می کنیم و در این‌جا لازم می‌دانیم به چند امر دقیقا توجه شود:

الف : نخستین مطلبی که در این‌جا جلب توجه می کند این است که « ذوالقرنین » (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است ؟

بعضی معتقدند این نام‌گذاری به خاطر آن است که او به شرق و غرب عالم رسید

۱- این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام « ذوالقرنین یا کورش کبیر » انتشار یافته است .

(۲۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

که عرب از آن تعبیر به قَرْنَیِ‌الشَّمْسِ (دو شاخ آفتاب) می کند. بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در این‌که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند. بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .

ب : از قرآن مجید به‌خوبی استفاده‌می‌شود‌که ذوالقرنین دارای صفات ممتازی بود:

ـ خداوند اسباب پیروزی‌ها را در اختیار او قرار داد .

ـ او سه لشگرکشی مهم داشت : نخست به غرب ، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌ای که در آن‌جا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آن‌ها در تفسیر آیات می‌آید .

ـ او مردمؤمن و موحّد و مهربانی‌بود و ازطریق عدل و داد منحرف نمی‌شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه‌ای نداشت .

ـ او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

ـ او سازنده یکی از مهم‌ترین و نیرومندترین سدها است ، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر

مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت‌الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یأجوج و مأجوج بوده است .

ـ او کسی‌بوده که قبل از نزول قرآن نامش درمیان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : «یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی‌شود هرچند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنان‌که در تفسیر آیات آینده می‌آید. از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام

نقل شده نیز می‌خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » .(۱)

ج ـ اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :

نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده‌اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد. از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی‌گردیم ، در آن‌جا چنین می‌خوانیم : « در سال سلطنت " بَلْ شَصَّر " به من که دانیالم رؤیایی مرئی شد بعد از رؤیایی که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر " شوشان " که در کشور " عیلام " است بودم و در خواب دیدم که درنزد نهر" اُولای "هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ‌هایش بلند ... و آن قوچ را به سمت " مغربی " و " شمالی " و " جنوبی " شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد و از این‌که احدی نبود که از دستش رهایی بدهدلهذاموافق رأی‌خودعمل‌می‌نمود و بزرگ‌می‌شد...».(۲) پس از آن در همین کتاب از « دانیال » چنین نقل شده : جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود : قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و فارس است (یا ملوک ماد و فارس). یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آن‌ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد. چیزی نگذشت که « کورش » در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان‌گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ‌هایش را به غرب و

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

۲- کتاب « دانیال » ، فصل هشتم ، جمله‌های ۱ ـ ۴ .

شرق و جنوب می‌زندکورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد. یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن‌ها داد. جالب این‌که در تورات درکتاب « اشعیا » فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می‌خوانیم : « آنگاه در خصوص کورش می‌فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیّتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد ». این جمله نیز قابل‌توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم : این‌که‌در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر « مُرْغاب » مجسمه‌ای از کورش کشف شد که تقریبا به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود. این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن‌چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفرکردند. از تطبیق مندرجات تورات با

مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن « کورش » به « ذوالقرنین » (صاحب دو شاخ) از چه ریشه‌ای مایه می‌گرفت و همچنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال‌هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلّم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاًـ آشکار شده است. آن‌چه این نظریه‌را تأییدمی‌کند اوصاف‌اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته‌اند. هِرُدُوت مورخ یونانی می‌نویسد : « کورش » فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند. و نیز « هِرُدُوت » درباره او می‌نویسد : کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود ،

تفسیر مردان (۲۰۹)

مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود ، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می‌داشت. و نیز مورّخ دیگر « ذی نوفن » می‌نویسد : کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوك با فضایل حكماء در او جمع بود ، همّتی فائق و جودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیّت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود. جالب این‌که این مورّخان که کورش را این چنین توصیف کرده‌اند از تاریخ‌نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می‌دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی‌کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به‌دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم‌گشت. طرفداران این عقیده می‌گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می‌کند. ازهمه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که درتاریخ زندگانیش به‌طور مشروح آمده است و با سفرهای سه‌گانه‌ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می‌باشد: نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت. هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم‌دید که قسمت‌اعظم ساحل در خلیجك‌های کوچك غرق می‌شود ، مخصوصا درنزدیکی « اِزْمیر » که خلیج صورت چشمه‌ای به خود می‌گیرد. قرآن می‌گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل‌آلودی فرومی‌رود. این صحنه همان صحنه‌ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجك‌های ساحلی مشاهده کرد. لشگرکشی دوّم کورش به جانب شرق بود ، چنان‌که « هِرُدُوت » می‌گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح « لیدیا » صورت گرفت ، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت. تعبیرقرآن «حَتّی اِذابَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ

(۲۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا» اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این‌که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند. کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه‌های قفقاز بود ، تا به تنگه میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آن‌جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد. این تنگه در عصر حاضر تنگه « داریال » نامیده می‌شود که در نقشه‌های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تِفْلیس » نشان داده می‌شود ، در همان‌جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سدّ ذوالقرنین بیان کرده کاملاً بر آن تطبیق می‌کند. این بود خلاصه آن چه در تقویت نظریه سوم بیان شده است . (۱)

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاریخچه اصحاب کهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنین که پاسخ مسأله روح در سوره اِسْراء آمده

و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره کهف. اکنون نوبت داستان ذوالقرنین است: سوره کهف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهرا با هم مختلف هستند اما دارای یک قدر مشترک می‌باشند ، (داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذوالقرنین) این هر سه مشتمل بر مسایلی است که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می‌برد و نشان می‌دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آن‌چه می‌بینیم و به آن خو گرفته‌ایم نیست. داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیرزمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده‌اند. ما

۱- به کتاب « ذوالقرنین یا کورش کبیر » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعا ۱۶ آیه است می‌پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته‌ها. سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می‌شویم. و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می گوییم و آن‌چه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است. نخستین آیه می گوید : « وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ ...». تعبیر به « سَاَلُوا » با توجه به این‌که « سین » معمولاً برای آینده نزدیک است ، درحالی که در این مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد ، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب‌زدگی است ، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است. آغاز این آیه نشان می‌دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود ، به همین دلیل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توضیحات لازم را در این زمینه خواستند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَرْن»: شاخ گوسفند و دیگر حیوانات.

«ذِکْر»: به خاطر داشتن و یا به زبان آوردن.

سرگذشت‌شگفت‌انگیز «ذوالقَرنَیْن»

در آیات ۸۳ تا ۹۲ قرآن شریف به داستان درس‌آموز و شگفت‌انگیز دیگری پرداخته و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ

و از تو ای پیامبر، در باره «ذو القَرنَیْن» می‌پرسند.

در مورد «ذو القَرنَیْن» دیدگاه‌ها متفاوت است.

۱ ـ به باور گروهی، از جمله «مُجاهِد» و «عبداللّه بن عُمَر»، نامبرده پیامبری از پیامبران خدا بود که جهان به دست او فتح شد و او همه کشورها را زیر پا نهاد.

۲ ـ امّا به باور برخی او پادشاهی دادگر و شایسته کردار بود.

۳ ـ از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که در مورد «ذو القَرنَیْن» فرمود: او بنده شایسته‌کرداری بود که محبوب خدا و دوستدار خدا بود و مردم را به پروا‌پیشگی و درستکاری راه می‌نمود. مردم بداندیش شمشیری بر بخشی از سر او فرود آوردند و او برای مدتی از میان مردم ناپدید گردید. پس از مدّتی بازگشت دگرباره دعوت خویش را به سوی توحید و تقوا آغاز کرد. تبهکاران شمشیر دیگری به قسمت دیگر سرش زدند؛ و به همین جهت «ذو القَرنَیْن» نامیده شد.

و آنگاه افزود: در میان شما نیز همانند او هست.(۱)

چرا «ذو القَرنَیْن»؟

در این مـورد که چـرا او را «ذو القَـرنَیْن» نامیـده‌اند دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «حَسَن» بدان دلیل او را به این نام می‌خواندند، که دو گیسو داشت و مـوهـای خـود را بر دو بخش مرتب می‌کرد.

۲ ـ و بـه بـاور «ابن عُبَیْـد» بـدان دلیـل که در دو طرف سـرش برآمـدگی خاصـی بسـان دو شاخـک بـود که آنهـا را زیر کلاه نهـان می‌داشت.

۳ ـ «زُهَری» و «زَجّاج» برآنند که، بدان جهت او را به این نام می‌خواندند که فرمانروایی او شرق و غرب جهان را فرا گرفت.

۴ ـ و «وَهَب» می‌گوید: بدان سبب به این نام خوانده شد که در عالم رؤیا به گونه‌ای به خورشید نزدیک گردید که دو شاخ شرقی و غربی آن را فراگرفت؛ و هنگامی که داستان خواب خود را برای یاران خود بازگفت، او را «ذو القَرنَیْن» یا کسـی که شرق و غـرب گیتـی را گـرفتـه است نـامیـدنـد.

۱. منظور، خود آن حضرت است که بسان «ذو القَرنَیْن» مردم را به توحید و تقوا فرا می‌خواند و به سوی عدل و آزادی راه می‌گشود و در این راه رنج‌ها کشید.

تفسیر مردان (۲۱۳)

به باور پاره‌ای از تاریخ‌نگاران، او به مدت دو قرن زندگی کرد و از سوی پدر و مادر اصیل و بزرگ و ریشه‌دار بود.

و به بـاور «مُعـاذ» او همـان «اسکندر رومی» است که «اسکندریه» را بنیاد کرد.

به هرحال در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً.

هان ای پیامبر! بگو: به زودی فشرده‌ای از داستان او را برای شما بازخواهم گفت.

سنجیـده و حسـاب شده سخن گفتن(۱)

بسیارند که خود را در همه رشـته‌ها و حرفه‌ها صاحب‌نظر می‌پندارند و به هنگام گفتن، بدون تعمّق و احساس مسؤلیّت در برابر خدا و خلق و تاریخ، رطب و یا بسـی و لاف و گزاف و سـخنان ناسنجیده و بدون سند و دلیل می‌بافند و به کسی نیز اجازه چون و چرا و یا دلیل‌خواهی نمی‌دهند و این از آفت‌های رشد فرد و جامعه و تمدن است و روسیـاهی رستاخیز به بار می‌آورد.

این داسـتان در نخستین آیه‌اش این درس را می‌دهـد که انسان بایـد سـنجیده بگویـد و اگر نمی‌داند شـکیبایی پیشه سازد تا از راهی مطمئن بداند و لب به گفتـار بگشـاید: وَ یَسْئَلُـونَکَ عَنْ ذِی الْقَـرْنَیْنِ قُـلْ سَـأَتْلُو...

۱. مترجم .

(۲۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنّامَکَّنّالَهُ فِی‌الْاَرْضِ‌وَاتَیْناهُ مِنْ کُلِ‌شَیْ‌ءٍسَبَبا

مـا به او در روی زمین قـدرت و حکـومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم.

(۸۴ / کهف)

فَـاَتْبَـعَ سَبَبا

او از ایـن اسبـاب پیروی (و استفـاده) کـرد. (۸۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم « سَبَب » را که در اصل به معنی طنابی است که به وسیله آن از درختان نخل بالا می‌روند و سپس به هرگونه وسیله اطلاق شده، در مفهوم خاصی محدود کنند ، ولی پیدا است که آیه کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که خداوند اسباب وصول به هرچیزی‌را دراختیار ذوالقرنین گذارده‌بود : عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشگر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن‌چه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف‌ها لازم بود در اختیار او نهادیم .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِنّا مَکَّنّا لَـهُ فـــِی‌الْاَرْضِ

ما در روی زمین به او قدرت و امکانات و حکومت و توانمندی بخشیدیم و او نیز با بهره‌وری شایسته از نعمت خـدا، به سـازندگی و آبـادانی زمین و زمان و به سامان درآوردن نـا بـه سـامـانـی‌ها پـرداخـــت.

از امیــر مـؤمنـان علیه‌السلام آورده‌انـــد کــــه در ایـــن مـــورد فـــرمـــود:

آفریـدگار هستی «ابر» را برای او رام سـاخت و او بر آن سوار گردیـد؛ و افزون بر آن، همه وسایـل و اسبـاب قـدرت را به او ارزانی داشت؛ و همه‌جا را برای او روشن ساخت، به گـونه‌ای که شب و روز برای او یکسان گردید.

و این مفهـوم اقتـدار و امکاناتی بود که خـدا در روی زمین به او ارزانی داشت.

وَ اتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً.

و بـه او دانشـی ارزانی داشـتیم کـه در پرتـو آن بتوانـد هر چیزی را از راه سبب آن بخـواهـد و اسبـاب هر چیزی را در اختیـارش نهادیم تا به هدف خود دست یابد.

تفسیر مردان (۲۱۵)

به باور پاره‌ای منظور این است که: هرآنچه را که فرمانروایان بزرگ برای آفریدن پیـروزی و سـرافـرازی لازم دارنــــد، همــــه را در دستـــرس او قـــرار دادیـــم.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که، ما راه رسیدن به هرچیزی را به او نشان دادیم؛ درست نظیر پیام این آیه که می‌فرمایـد:

لَعَلّی اَبْلُغُ الْاَسْبابَ اَسْبابَ السَّماواتِ...(۱)

و فرعـون گفـت: هــان ای هــامــان! بــرای مـن آسمانخراشــی بسـاز تـا شایـد بـه آن راه‌هــا بــرســـم؛ یـا بـه راه‌هــای دسـتیـابی به آسمان‌ها...

فَـــاَتْبَـــعَ سَبَبــــــــاً

و او نیز از اسبـاب و راه‌هـایی کـه بـه او آمـوخته بـودیم برای رسیـدن بـه هـدف بهره گرفـت و آنهـا را دنبـال کرد و از آن جمله راه فرودگاه‌خورشید و جایگاه‌غروب‌آن‌راپیش گـرفت و بـه آنجـا رفــت.

هرجـــایی راهـــی و هر پیروزی وسیله‌ای می‌طلبد(۲)

این دومین درس این سـرگذشت درس‌آموز است که نظـام این جهان نظام حساب و کتاب است و هرجایی راهی دارد و هر موفقیت و پیروزی و سرفرازی در این جهان و سرای آخرت، وسیله‌ای می‌طلبد. وَ اتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً.

راز مـــوفقیـــت و پیروزی

راز موفقیت «ذو القَرنَیْن» در بال گشودن به شـرق و غرب گیتی و فتـح سبز تاریـخ، سازنـدگی گروهها و جامعه‌ها، ایجاد سـدّ دفاعی

عظیم و به یاد ماندنی، رسیدگی به خواسته‌ها و درمان دردهای توده‌ها، تأمین امنیّت، استقلال، آزادی و آسایش واقعی برای مردم، در گرو این حقیقت سرنوشت‌ساز بود که او هر کاری را از راه شایسته و بایسته آن پی‌می‌گرفت و خود و دیگران را با سخنان پرزرق و برق و ادعای پرطمطراق سرگرم نمی‌ساخت. فَاَتْبَعَ سَبَباً. و شگفت این است که این اصل و این درس را بارها در این سرگذشت تکرار می کند.

۱. سوره غافر، آیه ۳۶ ـ ۳۷.

۲. مترجم .

(۲۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

حَتّی اِذابَلَغَ مَغْرِبَ‌الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماقُلْنا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِمّا اَنْ‌تُعَذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْنا

تا به غروبگاه آفتاب رسید (درآن‌جا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی‌تیره و گل‌آلودی فرومی‌رود و درآن‌جا قومی را یافت، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیامی‌خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را درباره آن‌ها انتخاب نمایی؟ (۸۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حَمِئَةٍ » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن » است و این نشان می‌دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگام غروب آفتاب احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرومی‌رود ، همان‌گونه که همه‌مسافران دریا و ساحل‌نشینان چنین‌احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سربرمی‌آورد. بعضی‌از مفسران از تعبیر « قُلْنا » (ما به ذوالقرنین گفتیم) می‌خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی‌توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَمِئَةٍ»: گل سیاه یا لجن بدبو.

در آیه مورد بحث، در ادامه سرگذشت او می‌افزاید:

حَتّی اِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ

او در این سیر علمی و اکتشافی‌اش به جایی رسید که پایان آبادی‌ها و آبادانی‌ها بود و پس از آن جای آبادی به چشم نمی‌خورد.

با این بیان منظور از غروبگاه خورشید، پایان آبادی و آبادانی‌های روی زمین است و نه جایگاه غروب خورشید؛ چرا که کسی به آنجا نمی‌رسد.

تفسیر مردان (۲۱۷)

هنگامی که به آنجا رسید، چنین احساس کرد که گویی خورشید در چشمه‌ای گل‌آلود و تیره‌رنگ فرو می‌رود؛ و این در حالی بود که خورشید در حقیقت در پشت آن چیزی که احساس می کرد نهان می‌شد و نه در چشمه‌ای فرو می‌رفت؛ چرا که خورشید در آب غروب نمی کند و در آن فرو نمی‌رود، بلکه آن مشعل فروزان در آسمان است و انسان هنگامی که در کنار دریا و یا در روی امواج آبها باشد چنین می‌پندارد که خورشید در درون آبها غروب می کند و زمانی که در خشکی باشد این احساس به او دست می‌دهد که خورشید در خاک غروب می‌نماید، درحالی که هیچ یک از این دو احساس حقیقت ندارد.

منظور از «عَیْنٌ حَمِئَةٌ»، چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه‌رنگ است؛ و اگر «عَیْنٌ حامِیَةٌ» خوانده‌شود به مفهوم چشمه‌ای از آب گرم می‌باشد. «کَعْب» در مورد این داستان می گوید: در تورات دیده‌ام که می گوید: در آنجا احساس کرد که خورشید در آب و گل می‌نشست.

وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوماً

و در آنجـا به گـروهـی از انسـان‌هـا بـرخـورد و مـردمـی را یافت که بر سر آن چشمـه بـودند.

قُلْنـــا یا ذَا الْقَــرْنَیْنِ اِمّا اَنْ تُعَـــذِّبَ وَاِمّا اَنْ تَتَّخِـذَ فیهِـمْ حُسْنـاً.

به او گفتیم: هـان ای «ذو القَرنَیْن» تو در مورد آنـان آزاد هستی، می‌خواهی آنان را کیفر کن و یا راه و روشـی نیکو در میانشان قرار ده و آنان را تربیت نما.

از ایـن فراز این نکته دریـافت می‌گردد که آن مردم، کفرگرا و بیـدادپیشه بودنـد، چرا که خـدا به او فرمـان داد که آنـان را به کیفر کارشان کیفر کند و نابود سازد و یا به بند اســارت کشــد و آنان را بر اساس ادب و اخلاق انسانی تربیت نماید و عدالت و آزادی و ارزش‌هـــای الهـــی را در میـــانشـان رواج بخشــد.

(۲۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیا او پیامبر بود؟

و در این مــورد پـاسـخ‌ها یکسـان نیست.

کسانی که «ذو القَرنَیْن» را پیامبر می‌دانند، به همین آیه استدلال می‌کنند و بر آنند که خدا به او اختیار داد که آنان را به کیفر کفر و بیدادشان بکشد و یا ببخشاید و تربیت کند؛ و روشن است که دریافت خواست خدا و فرمان ا و از راه وحی و رسالت ممکن است و آن هــم ویـژه پیـامبـران خـداست.

«کَعْبی» برآن است که خدا به او الهام‌فرمود.

«ابن اَنْباری» می‌گویـد: ممکن است او پیامبر خـدا باشـد و خدا به او وحی نماید و یا انسان شایسته‌کرداری باشد و به او الهام گردد؛ درست همان‌گونه که به مام پرفضیلت مـوسی الهـام گردید: وَاَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی...(۱) و ما به مادر موسی الهام نمودیم که...

و «قَتاده» می‌گوید: سیاست و تدبیر «ذو القَرنَیْن» هماهنگ با خواست خدا و فـرمـان او بـــود.

۱. سوره قَصَص، آیه ۷.

تفسیر مردان (۲۱۹)

قالَ اَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ اِلی رَبِّه فَیُعَذِّبُهُ عَذابا نُکْرا

گفت : اما کسانی که ستم کرده‌اند آن‌ها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی پروردگارشان بـازمی‌گـردند و خـدا آن‌هـا را مجـازات شـدیـدی خـواهـد نمود. (۸۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُکْر» از ماده « مُنْکَرْ » به معنی ناشـناخته است ، یعنی عـذاب ناشناخته‌ای که هرگز آن را باور نمی‌کرد. این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می‌چشند و هم عذاب آخرت را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«نُکْر»: از ماده «مُنْکَر» به مفهوم ناشناخته است که در آیه شریفه منظور عذابی سخـــت و هـــراس‌انگیــــز اســت.

پس از دریـافت پیـام خـدا گفت:

قـالَ اَمّا مَـنْ ظَلَـمَ فَسَـوْفَ نُعَـذِّبُهُ

امّا آن کسانی را که به خود و دیگران ستم روا داشته‌اند، آنان را کیفر خواهیم نمود.

«ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که هر کس شرک ورزد و راه بیداد در پیش گیرد، او را خواهیم کشت، مگر اینکه روی توبه

به بارگاه خدا بیاورد و توبه نماید و راه و روشی عادلانه و انسانی در پیش گیرد.

ثُـمَّ یُـرَدُّ اِلی رَبِّـه فَیُعَـذِّبُـهُ عَذاباً نُکْراً.

آنگاه به سوی پروردگارش بازگردانیـده می‌شود و خدا نیز او را به عذابی سـخت و ناشـناخته کیفر خواهد کرد که از عذاب و کیفر این جهان سخت‌تر است.

(۲۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

دو اصـــل تشویق و کیفر عادلانه و بجا(۱)

تشویـق درست و بجـا و عادلـانه زبـانی و عملی، معجزه می‌کنـد؛ از سـویی فرد شایسـته‌کردار را انرژی و همت بلنـد و توان ادامه راه می‌بخشد و از دگرسو توانایی‌ها و توانمندی‌های خفته را برمی‌انگیزد، خوبان را در خوبی‌هایشان دلگرم و زشتکاران را در زشتکاری دلسـرد می‌سـازد، همـان‌گونه که تشویق نادرست و نابجا و ظالمانه نیز فاجعه‌ها به بار می‌آورد و عناصـر و جریانات خمود و گمراه و نادان را در حماقت و شرارت و زشتکاری و بیداد جسارت می‌دهد.

امیـر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرمایـد: وَ لاتَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَةٍ سَواءٍ...(۲)

هـان ای مالـک! مبـاد که شایسته‌کردار و زشـتکار در نظرگـاه تو یکسـان جلوه کننـد و در تشویق اینان و کیفر آنان رسالت خود را وانهی کـه در آن صـورت شایســته‌کرداران جــامعــه در کــار خــویش بی‌انگیــزه و بی‌رغبـت می‌گردنـد و زشـتکاران در زشـتی و بیـداد خـود جسـورتـر و درنـدهخـوتـر.

و ایـن درس دیگـر داسـتـان «ذو القَـرنَیْن» اسـت: اَمّا مَـنْ ظَلَـمَ ... و اَمّا مَنْ آمَنَ...

۱. مترجم .

۲. نَهْجُ البَلاغَه، نامه ۵۳.

تفسیر مردان (۲۲۱)

وَ اَمّا مَنْ امَـنَ وَ عَمِلَ صالِحـا فَلَـهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنا یُسْرا

و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و مادستور آسانی به او خواهیم داد. (۸۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سـخت و سـنگین بر دوش او نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت. گویا هـدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحیـد و ایمان و مبارزه با ظلم و شـرک و فساد ، به دو گروه تقسیم خواهنـد شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد. اما آن‌ها که در برابر این دعوت موضع‌گیری خصـمانه داشته باشنـد و به شـرک و ظلـم و فســاد ادامه دهنـد مجازات خواهنـد شـد. ضـمنا از مقابله «مَنْ ظَلَمَ» با « مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا » معلوم می‌شود که ظلم در این‌جا به معنی شـرک و عمـل ناصالح است که از میـوه‌های تلـخ درخت شـوم شرک می‌باشد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اصل برخورد سهل و آسان با مردم(۱)

راز دیگر سـرفرازی و مـوفقیت آن جهانگشـای بزرگ و عـدالت‌پیشه ایـن بـود کـه در اوج نظـم و برنـامه و دقّت و سـنجیده بـودن کارهـایش بـا مردم بر اساس سـهولت و آسانی برخورد می‌کرد و از سـختگیری و بـدبینی و بـدرفتاری ـ که وجود او و حکومتش را

بـــاری گران احســاس کنند ـ سخت دوری مـی‌جسـت و با همه وجود یار آنان بود.

وَ سَنَقُــولُ لَــهُ مِــنْ اَمْـرِنـا یُسْـراً.

۱. مترجم .

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت.(۸۹ / کهف)

حَتّی اِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا

تـا به خاسـتگاه خورشید رسـید (در آن‌جـا) مشاهـده کرد که خورشـیـد بر جمعیتی طلوع‌می‌کنـد که جـز آفتـاب بـــرای آن‌هـــا پــوششی قــرار نداده بودیم.(۹۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« ذوالقرنین » سـفر خـود را به غرب پایـان داد سپس عزم شـرق کرد. «درآن‌جامشاهـده‌کردکه خورشـید برجمعیتـی طلوع‌می‌کنـدکه جزآفتـاب برای آن‌هـا پوششـی قرار نـداده بـودیم». احتمـالی کـه در تفسـیر ایـن جمله گفته‌انـد این است که ســـرزمیــن آن‌هـا یک بیـابـان فاقد کوه و درخت‌بود و چیزی که آن‌ها را از آفتاب بپوشـــاند و سایــه دهد در آن بیابان وجود نداشت .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامـه سخـــن در ایــن مـــورد می‌فـرمـــایـد:

ثُــمَّ اَتْبَــعَ سَبَبـاً.

ذو القَرنَیْن سـفر خود به غرب را پایان داد و آنگاه در راه دیگری گام سپرد تا به مشـرق بازگردد. و بـدین‌سان راهی جدیـد در پیش گرفت و از اسباب و وسایل دیگری کـه در اختیــار داشــت در راهــی دیگــر بهـره گــرفـت.

حَتّی اِذا بَلَـغَ مَطْلِـعَ الشَّمْسِ وَجَـدَها تَطْلُـعُ عَلـی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَـلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً.

و همچنان به راه خویش ادامه داد تا در خاور زمین به آخرین نقطه آبادی و آبـادانی رسیـــد؛ به جـایی که دیگــر کوه و درخت و ساختمانی برروی زمین نبود.

۱- « فــی‌ظـلال » و « فخـــر رازی » ذیـــل آیــه مـــورد بحـث .

در آنجـا به مردمی برخورد نمود که جز نور خورشید برای آنـان پوششـی قرار نـداده بودیم. هنگامی که خورشید طلوع می‌کرد، به درون آبهـا و پناهگاه‌ها پناه می‌بردنـد تا از گــرمــای ســـوزان آن انـدکی بیــاســـایند و از آب و سایه آرامش‌بخش بهره‌گیرنـد و زمــانی که خــورشیــد غــروب می‌کـــرد از آبهــا و پناهگاه‌ها بیرون می‌آمدند و بــه کــار و تــلاش می‌پرداختند.

از حضـرت باقر علیه‌السلام در این مورد آورده‌اند که فرمود: آنان به صـنعت خانه‌سازی و ساختمان‌سازی آشـنا نبودند؛ از این‌رو در برابر گرمای سوزان خورشید به آبها و پناهگاه‌های طبیعی پناه می‌بردند.

کَـذلِـکَ وَ قَـدْ اَحَطْنـا بِمـا لَـــدَیْـــهِ خُبْــــرا

(آری) این چنیـــن بود (کار ذوالقرنین) و ما به‌خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم.

(۹۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده‌اند که جمله فوق اشاره‌ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه‌ها و تلاشهایش .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ترسیم ادامه داستان در این آیه شریفه می‌افزاید:

کَذلِکَ

آری، اینان نیز بسان مردمی بودند که در مغرب زمین زندگی می کردند.

به باور پاره‌ای منظور این است که، آری، «ذو القَرنَیْن» همچنان که راه دیار غرب را پیش گرفت و به آنجا رفت، پس از آن راهی دیار شرق گردید و تا خاستگاه خورشید پیش رفت.

وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً.

و ما به خوبی می‌دانیم که چه نیرو و سلاح و سپاهی در اختیار ذو القَرنَیْن بود و ما به همه این کارها و امکانات او آگاهی کامل داشتیم.

به باور پاره‌ای منظور این است که: ما از کارهای او آگاه بودیم و پیش از آنکه او به‌جای برسد و دست یابد به سرنوشت او دانا بودیم؛ درست همان‌گونه که او را در کارهایش آموزش می‌دادیم و همراه راهنمایی‌اش می‌نمودیم.

و بدین‌سان آفریدگار هستی کارهای او را می‌ستاید و خشنودی خودش را از او و اندیشه و عقیده و عملکردش اعلان می کند.

۱- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۹۱ .

تفسیر مردان (۲۲۵)

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد.(۹۲ / کهف)

حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْما لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً

(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و درآن‌جا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. (۹۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این‌که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن‌جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظرتمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که یکی از روشن‌ترین نشانه‌های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است. بعضی نیز این احتمال را داده‌اند که منظور از جمله « لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً » این نیست که آن‌ها به زبان‌های معروف آشنا نبودند ، بلکه آن‌ها محتوای سخن را درک نمی کردند ، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً

و آنگاه از راه دیگری به حرکت درآمد و راه جدیدی را در پیش گرفت تا بر منطقه‌ای تازه دست یابد.

از این آیه شریفه چنین دریافت می گردد که زمین کروی شکل است، چرا که می‌فرماید: او از همان راهی که آمده بود باز نگشت، بلکه از همانجا راهی سمت و سوی دیگری گردید.

«سَدّ»: بستن؛ و مانعی بزرگ پدیدآوردن میان دو چیز.

(۲۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و اینک داستان سدّ «ذو القَرنَیْن»

در آیات ۹۳ تا ۹۷ قرآن شریف به بخش دیگری از سفر تاریخی و سازنده آن مرد خدا پس از بازگشت از شرق و غرب زمین پرداخته و روشنگری می‌کند که او چگونه در میان آن دو کوه بلند که گذرگاه و راه نفوذ تبهکاران بود سدّی استوار ایجاد کرد و چگونه درس توحید و معاد داد و مردم را به سوی خدای یکتا فراخواند و با سپاس نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بود، راه سپاس نعمت‌ها را به آنان آموخت.

در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید:

حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ

تا آنگاه که «ذو القَرنَیْن» میان دو کوه رسید.

گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «قَتاده» و... بر آنند که، اینک آفریدگار هستی به ترسیم جریان بازگشت او از شرق، حرکت او از میان دو کوه و پدید آوردن سدّی استوار در میان آنها به منظور جلوگیری از نفوذ یأجوج و مأجوج و دار و دسته تبهکار آنان پرداخته و می‌فرماید: حَتّی اِذا...

او راه خود را همان‌گونه ادامه داد تا به میان دو کوه رسید.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَولاً.

در آنجا به مردمی برخورد که زبان و لغتی را نمی‌فهمیدند و خود به شیوه‌ای خاصّ سخن می گفتند.

«ابن عبّاس» می‌گوید: آنان به گونه‌ای بودند که به سختی مطالب دیگران را می‌فهمیدند و دیگران نیز به دشواری می‌توانستند زبان و خواسته آنان را دریابند و با آنان همنشین و همسخن گردند.

تفسیر مردان (۲۲۷)

قالُوا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ‌خَرْجا عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّا

(آن گروه به او) گفتند : ای ذوالقرنین یأجوج و مأجوج دراین سرزمین فساد می کنند آیاممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ (۹۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این جمله استفاده می‌شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند ، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند ، لذا حاضر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد .

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند ؟

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده ، یکی در آیه مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶. آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته‌اند. در تورات در کتاب « حِزْقِیل » فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای « یُوحَنّا » فصل بیستم از آن‌ها به عنوان « گوگ » و « مأگوگ » یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می‌باشد. به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در « المیزان » از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه‌های بزرگی بودند

که در دوردست‌ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارت گر بودند .(۱) دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان‌های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر

۱- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۱۱ .

(۲۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌شدند و همچون سیل روانی این سرزمین‌ها را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و تدریجا درآن‌جا ساکن می گشتند. برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دوران‌های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن‌ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری « آتیلا » بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند. و دوران دیگر که ضمنا آخرین دوران هجوم آن‌ها محسوب می‌شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند. در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آن‌ها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حکومت متحد ماد و پارس به وجودآمد و اوضاع تغییرکرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد. به این ترتیب نزدیک به نظر می‌رسد که یأجوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده‌اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آن‌ها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود (۱).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان پس از آگاهی از اقتدار و امکانات و دانش وصف‌ناپذیر «ذو القَرنَیْن»، به او نزدیک شدند و گفتند:

قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الاْرْضِ

هان ای «ذو القَرنَیْن»! «یَأجوج» و «مَأجوج» در روی زمین تبهکاری می کنند.

ممکن است خدا زبان آنان را به «ذو القَرنَیْن» الهام فرمود، درست همان‌گونه که به «سلیمان» زبان پرندگان را آموخت.

و نیز می‌توان گفت که فرد زبان‌شناس و زبان‌دانی حضور داشت و تقاضای آنان را

۱- برای‌توضیح بیشتر به‌کتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» و «فرهنگ قصص‌قرآن» مراجعه نمایید.

تفسیر مردان (۲۲۹)

برای آن حضرت ترجمه کرد و روشن ساخت که دار و دسته تبهکار و بیدادگر «یَأجوج» و «مَأجوج» به آنان یورش می‌آورند و به کشتار آنان و تاراج دارایی و ثروتشان می‌پردازند و آنان تقاضای یاری دارند.

«کَلْبی» در این مورد می گوید: آنان در بهاران هجوم می‌آوردند و همه ذخایر و امکانات غذایی و کشت و زرع آنان را می‌خوردند و می‌بردند.

و به باور برخی منظور این است که آنان از «یأجوج» و «مأجوج» و دار و دسته آن دو، احساس خطر می کردند و پیش‌بینی می‌نمودند که آنان در آینده دست به تبهکاری و تجاوز خواهند زد.

یَأجوج و مَأجوج

در این مورد که یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند؟ دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ «حُذَیْفِه» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که در پاسخ پرسش وی در مورد این دو تن و دار و دسته آنان، فرمود:

آنان هرکدام مردمی هستند که به چهارصد قبیله و تیره تقسیم می‌گردند و مردان آنان در دوران زندگی هزار مرد پیکارگر از نسل خـــود را می‌بیننـــد.

۲ـ و «وَهَب» و «مُقاتِل» آورده‌اند که آنان از نسل و تبار «یافث»، فرزند «نوح» بودند که پـدر تـرک‌هـاست.

۳ـ به باور «سُدی» ترک‌ها گروهی از تیره‌های «یَأجوج» و «مَأجوج» بودنـد که از منطقه جغرافیایی و سرزمین خود حرکت کردند و ذو القَرنَین با ایجاد سدّی عظیم راه را بر آنـان بست و دیگر نتوانستند به سرزمین خود بازگردند.

امّا به باور «قَتاده» آنان از سرزمین خویش حرکت کردند و «ذو القَرنَین» با بستن سدّی عظیم بر سر راه آنان از حرکت بیست و یک قبیله جلوگیری کرد و تنها یک گروه از آنـان از سرزمین خود بیرون آمده بودند که دیگر نتوانستند دگربـاره بازگردنـد؛ و آنان همین ترک‌زبان‌هاهستند.

(۲۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَهَلْ نَجْعَـلُ لَکَ خَـرْجاً عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّاً.

پس آیا هزینـه و بـودجه‌ای از خـود، بر این اسـاس در اختیـار شـما قرار بـدهیم که میان مـــا و آنـــان ســـدی عظیـــم پـدیـد آوری؟

در آیه شریفه به جای واژه «خَرْج»، «خَراج» نیز آمده است؛ و تفاوت میان این دو واژه در این است که «خَراج» به مفهوم چیزی است که از زمین خارج می‌گردد، امّا «خَرْج» چیزی‌است که از ثروت و دارایی جدا می‌شود.

بـرخـی بر آننـد که «خَراج» به «غلّه» گفته می‌شود و «خرج» به مزد و اجرت کار.

امّیا به بـاور برخی دیگر «خَراج» به مفهوم مالیـات زمین است و خرج به مالیات سرانه گفته می‌شود و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌انـد که خراج به مفهوم مالیات سالانه است و «خَرج» چیـزی است که یک‌بار گرفته می‌شود.

تفسیر مردان (۲۳۱)

قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ فَاَعینُونی بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْما

(ذوالقرنین) گفت : آن‌چه را خدا در اختیار من گذارده بهتراست (از آن‌چه شـما پیشـنهادمی‌کنید) مرا با نیـرویی یـاری کنید ،تا میـان شمـا و آن‌ها سد محکمی ایجاد کنم. (۹۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَدْم » دراصل به معنی پرکردن شکاف به‌وسیله سنگ است ، ولی بعـدا به معنی وسیع‌تری که شـامل هـرگونه سـد و حتی شامل وصـله کردن لباس می‌شود گفته شـده است. جمعی از مفسـران معتقدند که « رَدْم » به سد محکم و نیرومند گفته می‌شود (۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آن‌ها قول داد که بیش از آن‌چه انتظار دارند بنا کند. ضمنا باید توجه داشت که سَدّ و سُدّ به یک معنی است و آن حـایلی است که میـان دوچیز ایجاد می‌کننـد، ولی به گفته « راغب » در مفردات بعضـی میان این دو فرق گذاشـته‌اند ، اولی را مصنـوع انسـان و دومـی را حایـل‌هـای طبیعـی دانسـته‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رَدْم»: بـه سـدّ نیـرومنـد گفتـه می‌شـود.

امّا «ذو القَرنَین» پس از شنیدن پیشنهاد آنان و تقاضای یاریشان برای آزاد زیستن و تأمین امنیت و دفاع از حقوق و حدودشان، گفت:

قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ

ثروت و قدرتی را که خدای توانا به من ارزانی داشته است، از آنچه شما به من پیشنهاد می‌کنید و وامی‌گذارید بهتر و بالاتر است.

فَاَعینُونی بِقُـوَّةٍ اَجْعَلْ بَیْنَکُـــمْ وَ بَیْنَهُـــمْ رَدْمـــاً.

شمـا مرا با تأمین نیروی انسانی و فراهم آوردن ابزار کار یاری کنیـد تا به خواست خـدا میان شـما و آنان سـدّی عظیم پدیـد آورم تا دیگر آنان نتوانند دست تجاوز به سوی

۱- « روح‌المعانی » ،« تفسیرصافی » و « تفسیر کبیر » .

(۲۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شمــا بگشــاینــد و از دهــانــه این کــوه عبـور کنند.

تأمین حقوق و امنیّت مردم(۱)

فلسـفه وجودی دولت در جامعه‌های مترقّی و پیشـرفته به منظور سامان دادن به نابسامانی‌ها، گشودن راه‌های تعالی و ترقی برای همه، توزیع امکانـات مـادّی و معنوی به صورت عادلاـنه و تـأمین حقوق و آزادی و امنیّت انسان‌هـاست؛ در غیر این صورت عـدمش به ز وجود آن است، تا چه رسد که خــود آن، آفــت آزادی و امنیّــت و پایمال کننده حقوق انسان‌ها گردد.

هر چهره و تشکیلاتی در صورت اوّل مانـدنی و شـرافتمند و در نظرگاه افکار عمومی و مردم روشن و آگاه، در خور احترام است و در صورت دوّم منفور و مردود، گرچه روزگاری با زور عریان و نیمه‌عریان خود را تحمیل کند.

راز دیگر موفقیت «ذو القَرنَیْن» در بـال گشودن به شـرق و غرب گیتی یکی هم همین اصــل ظـریف و دقیـق و اســاسـی بـود؛ به همین جهت برای تأمین حقوق انسان‌ها و ارزانی داشـتن امنیّت برای آنان تـدابیری می‌اندیشد و از آن جمله آن سدّ عظیم دفــاعــی را پــدیــد مــی‌آورد.

و بدین‌سان این درس را می‌دهد که نه خود حقوق و امنیّت شهروندانش را بازیچه خــودسری‌ها و خــودکــامگی‌ها می‌سازد و نه به دیگران اجازه این کار را می‌دهد. ...اَجْعَــلْ بَیْنَکُــمْ وَ بَیْنَهُــمْ رَدْمــــاً.

اصل مشارکت ملّی

راز دیگر موفقیت ذو القَرنَیْن این واقعیت است که خود را برنـامه‌ریز و طراح و مبتکر کارها می‌نگرد و راه را نشان می‌دهـد و پیشـتاز است و از خود مـایه می گـذارد، امّـا به راستی به اصـل مشـارکت ملّی در رونـد جامعه و اداره امور و پیشرفت کارها می‌انـدیشــد. فَاَعینُــونی بِقُـوَّةٍ...

۱. مترجم .

تفسیر مردان (۲۳۳)

اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ حَتّی اِذا سَاوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُنارا قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آن‌ها رابه روی هم‌چید) تا کاملاً میان دو کوه راپوشانید ، سپـس گفت : (آتش‌در اطراف آن بیافروزیـد و) در آتش بدمید ، (آن‌ها دمیدند)تا قطعات آهن‌را سـرخ و گداخته کرد، گفت: (اکنون) مس ذوب شده برای من بیـاورید تا بــه روی آن بریزم.(۹۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زُبَر » جمع « زُبْرَة » به معنی قطعات بزرگ و ضـخیم آهن است. « صَدَف » در این‌جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشـن می‌شود که میـان دو کنـاره کوه شـکافی بوده که یـأجوج و مـأجوج از آن وارد می‌شدنـد ، ذوالقرنین تصـمیم داشت آن را پر کنـد. هنگامی که قطعات آهن آماده شـد ، دسـتور چیدن آن‌ها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند : حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ ». به هر حال سومین دسـتور ذوالقرنین این بود که به آن‌ها گفت مواد آتش‌زا (هیزم و ماننـد آن) بیاورید و آن

را در دوطرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُ نارا ». در حقیقت او می‌خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه‌ای بسازد و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به‌وسیله جوشکاری انجام می‌دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن‌ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند. سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من‌بیاورید تا به‌روی این سد بریزم: قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا ». و به این ترتیب مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه‌ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد. بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند ،

ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُبَر»: قطعه‌های آهن و یا مس. این واژه جمع «زُبْرَه» بر وزن «غرفه» می‌باشد.

«قِطْر»: آهن و یا مس گداخته و مذاب.

«صَدَف»: کناره کوه.

آنگاه برای آغاز عملیات بزرگ سدسازی به آنان دستور داد:

اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ

اینک قطعات آهن را نزدیک بیاورید و به من بدهید تا کار را به یاری خدا آغاز نمایم.

حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ

پس از آماده شدن قطعات بزرگ آهن، «ذو القَرنَیْن» میان دو کوه را با چیدن آنها هموار گردانید، به گونه‌ای که میان دو کوه پوشانده شد.

«اَزْهَری» می گوید:بدان دلیل به دو سوی کوه «صَدَف» گفته می‌شود که از دو سو با هم برابرند و در یک خط مستقیم به یکدیگر می‌رسند.

و پس از چیده شدن قطعات آهن بود که سومین دستور را صادر کرد و گفت:

قالَ انْفُخُوا

اینک به وسیله دم آهنگران در آتشی که بر روی آنها افروخته بود، بدمند.

حَتّی اِذا جَعَلَهُ ناراً

تا بر اثر آن دمیدن پیاپی و بسیار در آن آتش، قطعات آهن بسان آتش سرخ گداخته شد و همه آنها به هم جوش خوردند و به هم پیوستند.

قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً.

و سرانجام دستور داد که: مس ذوب شده یا آهن مذاب بیاورید تا برروی آنها بریزم و روی آنها را بپوشانم. این کار نیز انجام شد و

همه روزنه‌ها مسدود گردید و سدّ پولادین، بسان دیواری استوار و تزلزل‌ناپذیر که مصالح ساختمانی آن به جای آجر و گل از آهن و مس ذوب شده بود، راه را بر تجاوزکاران مسدود ساخت.

اصل استحکام در کارها(۱)

این آیات نشانگر این نکته است که «ذو القَرنَیْن» کار خود را با تدبیر و دقّت آغاز می‌کرد و هماهنگ با دقیق‌ترین شیوه‌های مهندسی، آن را پیش می‌برد و به بهترین صورت به انجام می‌رسانید و در همه مراحل، اصل استحکام در کارها و محکم‌کاری راه و رسم او بود. اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ...

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که ضمن داستان درس‌آموزی فرمود: ...وَ لکِنَّ اللّهَ یُحِبُّ عَبْداً اذا عَمِلَ عَمَلاً اَحْکَمَهُ.(۲)

امّا خدای فرزانه بنده‌ای را دوست می‌دارد که وقتی انجام رساندن کاری را به عهده گرفت، آن را به بهترین و شایسته‌ترین صورت ممکن به انجام رساند.

۱. مترجم .

۲. اَمالی صَدُوق، ص ۴۴۳.

(۲۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَمَا اسْطاعُوا اَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَااسْتَطاعُوا لَهُ نَقْبا

(سرانجام آن‌چنان سد نیرومندی ساخت) که آن‌ها قادر نبودند ازآن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.(۹۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام این سد به قدری نیرومند و مستحکم شد که « آن گروه مفسد ، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتَطاع»: این واژه به سه صورت آمده است: «اِسْتَطاعَ، یَسْتَطیعُ» و «اِسْطاعَ ، یَسْطیعُ» و «اِسْتاعَ ، یَسْتیعُ».

در آیه مورد بحث در اشاره به پایان یافتن عملیات سدسازی و ترسیم پاره‌ای از ثمرات آن می‌فرماید:

پس از ایجاد آن سدّ نیرومند و تسخیرناپذیر، دارو دسته تبهکار «یأجوج» و «مأجوج»، دیگر نتوانستند از آن سدّ بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند و راه نفوذی پدید آورند، چرا که آن سدّ، هم بسیار پولادین و نفوذناپذیر ساخته شده بود و هم ارتفاع زیادی داشت.

به‌باور برخی‌این «سدّ» در پشت‌دریای «روم» درمیان دوکوه قرارداشت و این‌دو کوه به اقیانوس امتداد می‌یافت.

امّا به باور برخی دیگر در پشت دربند و نزدیکی‌های ارمنستان و آذربایجان بود.

و برخی نیز عرض آن را پنجاه و ارتفاع آن را دویست متر خاطرنشان ساخته‌اند.

تفسیر مردان (۲۳۷)

قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبّی حَقّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن‌رادرهم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است. (۹۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا ذوالقرنین با این‌که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران می‌بایست به آن مباهات کند و بر خود ببالد و یا منتی بر سر آن گروه بگذارد ، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است :

قالَ هـذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی». اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می‌توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده‌ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم. سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد آن را درهم می‌کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می‌سازد ». ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، قرآن ادب انسانی و مراتب حق‌شناسی و سپاس او به بارگاه خدا را به تابلو می‌برد، که در برابر قدردانی و ستایش مردم به خاطر کار بزرگ و ارزنده‌اش خاضعانه گفت:

قالَ هـذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی

این «سدّ» عظیم، رحمت و بخشایشی از پروردگار من است که آن را برای دفع شرارت تبهکاران به بندگان خود ارزانی داشته است.

(۲۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ

و هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد و نشانه‌های رستاخیز پدیدار گردد، خدا این «سدّ» و هر بنای استواری همانند آن را نیز با زمین یکسان می‌سازد؛ و این پس از فرود «عیسی» و کشته شدن «دَجّال» به دست او خواهد بود.

وَ کانَ وَعْدُ رَبّی حَقّاً.

و وعده پروردگار من درست و تخلّف‌ناپذیر است.

پرتوی از آیات(۱)

هدف‌های تربیتی و اخلاقی داستان «ذو القَرنَین»

قرآن را نباید یک کتاب تاریخی پنداشت که در پی ترسیم رویدادها، رخدادها، جریانات، حوادث و فراز و نشیب‌های زندگی و جامعه‌ها و یا در اندیشه وقایع‌نگاری است، بلکه یک کتاب فکری، فرهنگی، عقیدتی، خانوادگی، معنوی، حقوقی، تربیتی و کتاب نوید و هشدار است که انسان را به زندگی پرافتخار انسانی و خداپسندانه فرامی‌خواند؛ و در این راه و این هدف بزرگ است که به ترسیم سرگذشت پیامبران، شایسته‌کرداران، آزادیخواهان، تعالی‌جویان و انسان‌ها و جامعه‌های مترقّی و بلندهمت می‌پردازد و گاه فرازهای شگفت‌انگیز و درس آموزی به تابلو می‌برد تا بدین وسیله پیروانش را به اندیشیدن و اندیشاندن برانگیزد و ترسیم فرازهایی از سرگذشت ذوالقَرنَیْن با نکات آموزنده تربیتی و اخلاقی‌اش باید در این راستا مورد نگرش قرار گیرد.

هشدار از آفت غرور و خودکامگی

«ذو القَرنَیْن» با اینکه خاور و باختر گیتی را می‌گشاید و همه جا را زیر پا می‌نهد و همه قدرت‌ها در برابرش سر تسلیم‌فرود می‌آورند، نه به آفت غرور گرفتار می‌شود و نه

۱. مترجم .

تفسیر مردان (۲۳۹)

به بلای خودسری و خودکامگی و بـدمستی. و شـگفت‌انگیز است که هماره به قدرت بی‌کران خدا توکّل و اعتماد می‌کند و هرچه دارد همه را پرتوی از رحمت و بخشایش او عنـوان می‌سـازد. هـذا رَحْمَـةٌ مِـنْ رَبّی.

فنـاپذیری دنیـا

درس دیگر این داستان آن است که هشدار می‌دهد که در غوغای زندگی و در اوج ساختن و آراستن و آباد کردن زمین و زمان و آراستن چهره زندگی، این جهان، زودگذر و فناپذیر است تا مباد انسان‌ها آن را به جای سرای ماندگار برگیرند...فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ...

و دیگر معادشناسی و ایمان به جهان دیگر

و در فرجام داستان نیز همین فرمانروای پراقتدار و همین فاتح سبز تاریخ درس معادشناسی می‌دهد و روشنگری می‌کند که رستاخیز فرا می‌رسد و وعده خدا تخلف‌ناپـذیر است.(۱) وَ کـانَ وَعْدُ رَبّی حَقّاً.

و بدین‌سان می‌نگریم که قرآن در ترسیم سرگذشت شایسته‌کرداران هدف‌های تربیتی را پی‌می‌گیرد.

درس یکتـاپـرستـی و توحیدگرایی

درس دیگر این سرگذشت انسانساز این است که از آغاز تا فرجام، آفریدگار هستی را حـاکم بر کـران تا کران هستـی و حـاکـم بر جـامعـه و تـاریـخ می‌نگـرد.

در آغـاز داسـتان روشـنگری می‌کنـد که، همه قـدرت‌ها و عزّت‌هـا و اقتـدارها و امکـانـات و نعمت‌ها، از اوست و او سرچشـمه همه اینهاست، اِنّا مَکَّنّا لَـهُ فِی الْاَرْضِ...

و در ادامه سرگذشت، این واقعیت را ترسیم می‌کند که باید بر اساس مقررات و

۱. دریافت از تفسیر نمونه ـ نگارنده.

(۲۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قـوانیـن خـدا تدبیـر امـور کـرد، نه بـه دلخـواه: قُلْنـا یا ذَا الْقَـرْنَیْنِ اِمّا اَنْ تُعَـذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِـذَ فیهِـمْ حُسْنـاً.

در گام سوّم یادآوری می‌کند که خدا بر همه رویدادها آگاه است و بر همه چیز احاطه دارد؛ کَذلِکَ وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً.

و در مراحـل بعد نشـان می‌دهد کـه، آنچه پروردگار انسان به او ارزانی دارد، بهتر و ماندگارتر است. ما مَکَّنّی فیـهِ رَبّی خَیْرٌ ...

و در پـایـان داسـتان نیز همه دل‌های حق‌پذیر را متوجه رحمت و بخشایش خـدا می‌سـازد. هـذا رَحْمَـةٌ مِنْ رَبّی...

تفسیر مردان (۲۴۱)

تذکر پسر به پدر

وَ اذْکُـرْ فِی الْکِتـابِ اِبْـراهیمَ اِنَّهُ کـانَ صِـدّیقـا نَبِیّـا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (۴۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدّیق» صیغه‌مبالغه‌از صدق و به‌معنی کسـی‌است‌که بسـیار راسـتگواست، بعضـی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گویـد. این صـفت به قـدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبـل از صـفت « نبوت » بیان شـده ، گویی زمینه‌ساز شـایستگی برا...پـذیرش نبوت است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صِدّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات ۴۱ تا ۵۰ پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِبْرهیمَ

هان ای پیامبر! در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن...

روشن است که این یادکرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید: اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً.

چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جُبّائی» در تفسیر آیه‌است.

امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود.

(۲۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ویژگی راستگویی و راستی پیشگی(۱)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی‌پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است.

بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند همواره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست بشنوند و دروغگویی و دروغبافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها،

لرزش ناخواسته اندام‌ها،

به خشکی گراییدن آب دهان،

ضربان تند و نامنظم قلب،

صدای بریده بریده و غیر طبیعی،

و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی‌پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا درمی‌آورد.

و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود...(۲) وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِبْرهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً...

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد می‌فرماید:

اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدیثِ وَ اَدّاکُمْ لِلْاءمانَةِ وَ اَوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ اَحْسَنُکُمْ

۱. مترجم .

۲. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۰.

تفسیر مردان (۲۴۳)

خَلْقاً وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ.(۱)

در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود:

۱ ـ کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛

۲ ـ در ادای امـانت‌ها بیشتـر درستکـاری و جـدیّت نشان دهند؛

۳ ـ در پیمـانهای خـویش باوفـاتـر باشند؛

۴ ـ در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛

۵ ـ و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پرمهر و دگر دوست‌تر باشند.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰.

(۲۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِذْ قالَ لِاَبیـهِ یا اَبَتِ لِـمَ تَعْبُدُ مـا لا یَسْمَـعُ وَ لا یُبْصِـرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنـی که نمی‌شنود ونمـی‌بیند و هیـچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟ (۴۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم

«اَب» در لغت عرب گاهی به معنی پـدر و گاه به معنی عمو آمـده‌است. این بیان کوتاه و کوبنـده یکی ازبهترین دلایل نفی شـرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شـناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله « دفع ضـرر محتمل » کرده‌انـد. او به عمویش آزر می گوید: «چرا تو به‌سـراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشایـد ، بلکه اصـلاً قدرت شـنوایی و بینـایی نـدارد». درحقیقت‌ابراهیم دراین‌جا دعوتش‌را از عمویش شـروع می کند ، به این دلیـل که نفـوذ در نزدیکـان لازم‌تر است ، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نخست مـأمـور شــد که اقـوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند ، همان گونه که در آیـــه ۲۱۴ ســوره شعـــراء می‌خـوانیـم : « وَ اَنْـذِرْ عَشیـرَتَـکَ الاَقْـرَبیـنَ »

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیــه مــورد بحث می‌فرماید:

اِذْ قالَ لِاَبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ

آنگاه که «ابراهیم» به پدرش «آزر» گفت: پدرجان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پـرستـی که نـدایی را نمی‌شنود؟

وَ لا یُبْصِرُ

و پــرستشگران خود را نمی‌بیند...

وَ لا یُغْنـــی عَنْـــکَ شَیْئـــاً.

و در زنــدگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چـرا چنیـن چیـزی را می‌پـرستی؟!

تفسیر مردان (۲۴۵)

یــا اَبَتِ اِنّـی قَـدْ جـاءَنی مِنَ الْعِلْـمِ ما لَـمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی اَهْدِکَ صِراطا سَوِیّا

ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تونشده ، بنابراین از من پیروی کـن تـا تـو را بـــه راه راست هـــدایـت کنـم. (۴۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دلیل پیروی از عـــالِم

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند ، با این‌که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِک). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آن‌ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت ، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد ، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان « صراط مستقیم » است ، حاصل گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ترسیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتاآفریدگار هستی و هشدار از شرک ادامه می‌دهد که گفت:

یا اَبَتِ اِنّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ

پدرجان! من به خاطر لطف خدا و دریافت پیام او به شناخت و معرفت روشنی از ذات پاک و صفات او نایل آمده‌ام که چنین دانش و بینشی برای تو حاصل نیامده است، پس بیا و از من پیروی نما...

فَاتَّبِعْنی اَهْدِکَ صِراطاً سَوِیّا.

تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

(۲۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.

(۴۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

البته پیدا است که منظور از عبادت در این‌جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به‌جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن‌قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله چنین نقل شده : « مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ انْ کانَ النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ : کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده » .(۱) به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خودرا دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

۱- « سفینة البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ (ماده عبد) .

تفسیر مردان (۲۴۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هشـــدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت:

یـا اَبَـتِ لا تَعْبُـدِ الشَّیْطـانَ

پدرجان! شیطـان را فـرمـانبرداری مکـن، که بسـان پرستشگر او خواهی بود.

روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی مـی‌کنـد و فـرمـانبـرداری و پیـروی، در نگـرش قـرآنی بسـان پـرستـش و مـرحلـه‌ای از آن اسـت.

اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا.

چـرا که شیطـان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است.

(۲۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یـا اَبَتِ اِنّـی اَخـافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَـذابٌ مِـنَ الـرَّحْمــنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیّا

ای پـدر ، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیـه خـداونـد رحمـن به تـو رسـد در نتیجـه از دوستـان شیطـان باشـی. (۴۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این‌جا بسیار جالب است از یک‌سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله « اَنْ یَمَسَّکَ » نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر نـاراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به « عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ » اشـاره به این نکته می‌کنـد کـار تـو به واسطه این شـرک و بت‌پرستی به‌جایی رسیده که خداونـدی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازاتت می‌کنـد ، ببین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است .

راه نفوذ در دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم بـا آزر که طبق روایـات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یـک عامـل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شـده ، به ما نشان می‌دهـد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت ، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده‌ای در برابر ایـن روش بـاز هم مقـاومت نشـان می‌دهنـد که البته حساب آن‌ها جدا است و بایـد برخـورد دیگری با آن‌ها داشت .

تفسیر مردان (۲۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیـم به روشنگـری خـود ادامـه می‌دهـد که:

یـا اَبَـتِ اِنّی اَخـافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَـذابٌ مِـنَ الَّرحْمــانِ

پـدرجان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خـدای بخشاینـده عـذابی به سـراغ تو بیایـد، چرا که تو بر کفرگرایی خویش اصـرار می‌ورزی.

فَتَکُـونَ لِلشَّیْطــانِ وَلِیّــا.

به باور «جُبّائی» منظور این است که: در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد.

امّا به بـاور «مُسْلِم» منظـور ایـن است که: در آن صـورت، در خواری و لعنت پیـرو شیطـان خـواهـی شد.

از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: آنگاه است که در آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خـواهی شد.

و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وانهاده شده و او بر تـو ولایت خـواهد کرد.

این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خوانـد و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشـد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که: در آن صورت به عـذاب خـدا گرفتار می گردی و شیطـان نیـز تـو را یـاری نخـواهـد کـرد و خـوار و نگـونسـار خـواهی شد.

(۲۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قـالَ اَراغِبٌ اَنْـتَ عَنْ ءَالِهَتـی یا اِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیّا

گفـت: ای‌ابراهیم‌آیـا تـو ازخـدایان من روی گردانی؟ اگر (ازاین کـار) دست برنـداری تـو را سـنگسار می کنم ، از من برای مـدتی طولانی دورشو. (۴۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه « مَلِیّا » به گفته « راغب » در « مفردات » از ماده اِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمـده است و در این‌جا مفهومش آن اسـت که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو. نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنـان ، سـخت برآشـفت. جالب این‌که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بـدگویی نسبت به آن‌ها را بر زبـان آورد ، بلکه به همین انـدازه گفت : « آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی » مبادا به بت‌ها جسارت شود ، ثانیا : به هنگام تهـدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از « لام » و « نون تأکید ثقلیه » در « لَأَرْجُمَنَّکَ » استفاده می‌شود و می‌دانیم سـنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشـتن است . ثالثا : به این تهدید مشـروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجـودی غیر قابـل تحمـل شـمرد و به او گفت : برای همیشه از نظرم دور شـو. این تعـبیر بسـیار توهین‌آمیزی است که افراد خشـن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برنـد و در فارسـی گاهی به جای آن « گورت را گم کن » می گوییم ، یعنی نه تنها خـودت برای همیشه از من پنهـان شـو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَلرَّغْبَةُ عَنِ الشَّیْء»: به مفهـوم روی گـردانیـدن از چیـزی آمـده اسـت.

«اِنْتِهـــــــاء»: خـــــودداری.

«رَجْم»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است.

«مَلِیّ»: روزگاری طولانی؛ دیرزمان.

پدر ابراهیم که بود؟

همـان گونه که پیشتر اشـاره رفت، «آزر» پـدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیـای مـادری او بود و نام پـدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند.

تفسیر مردان (۲۵۱)

از خـــود پیـامبر گـرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌انـد کـــه فـرمـــود:

لَـمْ یَـزَلْ یَنْقُلُنِـی اللّهُ مِـنْ اَصْلابِ الطّاهِرِینَ اِلی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنی فی عـالَمِکُـمْ هـــذا...(۱)

خـدای پرمهر همـاره مرا از راه پـدران و مادران پاك و پاکیزه و درست‌انـدیش، پیش آورد تا به دنیـای شـما و در عصـــر و زمـان شمــا به دنیـا آورد.

و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی کند و می‌فرماید: اِنَّما الْمُشْـرِکـوُن نَجِـسٌ...

جز این نیست که شرک گرایان ناپاکند.

امّا آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان‌داد و باخشونت و تندی به تهدید او پرداخت که:

قـالَ اَراغِـبٌ اَنْـتَ عَـنْ الِهَتـی یا اِبْرهیمُ

هان ای ابراهیم! آیاتو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّکَ

اگر دست از ایـن انـدیشـه و رفتـارت برنـداری تـو را سنگباران خواهم کرد.

به‌باورپاره‌ای‌منظوراین‌است‌که:اگردست‌ازتوحیدگرایی‌واعلان بیزاری از شرك و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم.

و به‌باور پاره‌ای‌دیگر تورا خواهم‌کشت.

وَ اهْجُـرْنی مَلِیّـا.

در مـورد این فـراز نیز دو نظر است:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «مُجاهِد»، «سعید بن جُبَیر» و... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دورشو.

۲ ـ امّا به بـاور گروهی دیگر از جمله «ابن عبـاس» منظور این است که: از من دور شو تااز کیفرم درامان باشـی و به سـلامت بمانی، چرا که واژه «مَلِیّ» به مفهوم «سالم» است.

۱. اعتقادات صَدُوق، ص ۱۱۰.

(۲۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّا

(ابـراهیـم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم ، چرا که او نسبت به من مهربان است. (۴۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد ، ابراهیم ، « آزر » را ترك گفت. در واقع ، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر ، مقابله به ضد نمود ، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد ، با این‌که می‌دانیم آزر ، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است. پاسـخ این سـؤال به طـور مشــروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر شده است (تفسیر نمونه ، جلد ۸ صفحه ۱۰۶) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَفِیّ»: پر مهـر و لطفـی که همـه نعمت‌هـا را به بنـدگـان ارزانـی مـی‌دارد.

امّا ابـراهیـم در بـرابـر آن تنـدی و خشـونـت بسیـار «آزر» بـا منطـق قـانع کننـده و مهـر بسیـار بـه او نـزدیـک شـد و گفـت: سـلام بـر تـو بـاد!

قَـــالَ سَـــــلاَمٌ عَلَیْـــکَ

به باور «جُبّائی» و «ابـو مُسْلِم»، این درود و سلام، نشان فراق و خداحافظی است.

امّا به بـاور پـاره‌ای، درود و سـلام احترام و نیکی است و منظور این است که: پـدرجان! بـا اینکه من درست می گویم و شـما خوب نمی‌اندیشـی، بـا این وصـف به منظور ادای حقـوق پـدری و بزرگی به گفتـارت بهـا می‌دهم و تو را نافرمـانی نمی‌کنم و از نـزدت می‌روم، چشـم خداحافـظ.

آنگـاه افـزود: سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی

مـن بـه زودی از پـروردگـارم بـرای تـو آمرزش و هدایت خواهم خواست...

تفسیر مردان (۲۵۳)

در تفسیـر این جملـه دیـدگـاه‌ها متفـاوت است:

۱ ـ به باور پاره‌ای «ابراهیم» به حکم خرد و انـدیشه خویش و تشویق او به تفکّر، به او نویـد آمرزش خواستـن از بارگاه خدا داد، چرا که تا آن زمان پیامی از سوی خدا در مـورد زشتـی و نـادرستـی آمـرزش خـواهی بـرای کافران دریافت نداشته بود.

۲ ـ امّا به بـاور «جُبّائی» منظور این است که اگر پرسـتش‌های ذلت‌بار را وانهی، من نیز برای تو از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.

۳ ـ و از دیـدگاه «اَصَمّ» منظور این است که: اگر دست از شـرک برداری و به راه توحیـدگرایی گـام سپاری، از پروردگـارم خواهم خواست که در دنیا گرفتار عــذاب نگــردی.

اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّا.

به باور «ابن عبّاس» و «مُقاتِل»، منظور این است که: چرا که خدا نسبت به من هماره پـرمهــر اسـت.

امّا به بــاور پاره‌ای، خـدا همـاره به من نیکـی نمــوده و نیکی خواهد نمود.

و بـه بـاور پــاره‌ای دیگــر منظور این است که: چرا که خدا به گفتگوی من و تو آگاه و داناست.

(۲۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ اَدْعُوا رَبّی عَسی اَلاّ اَکُونَ بِدُعاءِ رَبّی شَقِیّا

و از شـما و آن‌چه غیر از خـدا می‌خوانیـد کنـاره‌گیری می‌کنـم و پروردگـارم را می‌خـوانم و امیـدوارم دعـایـم در پیشـگـاه پـروردگـارم بی‌پـاسـخ نمـاند. (۴۸ / مریم)

فَلَمّا اعْتَـزَلَهُـمْ وَ مـا یَعْبُـدُونَ مِـنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنـا لَـهُ اِسْحـقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلاًّ جَعَلْنا نَبِیّا

هنگـامی که از آن‌هـا و از آن‌چه غیر خـدا می‌پرستیدنـد، کنـاره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را بــه او بخشیــدیم و هــر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم.(۴۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به‌گفته خود وفا کرد و بر سر عقیـده خویش با اسـتقامت هر چه تمام‌تر باقی مانـد ، هماره منادی توحیـد بود ، هر چند تمام اجتماع فاسـد آن روز بر ضـد او قیام کردنـد ، اما او سـرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرسـتان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشـید که خداوند اسـحاق و سـپس یعقوب (فرزند اسـحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند ، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خـود نشان داد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابـراهیـم پـس از ایـن روشنگـری و ادب‌آمــوزی و امیـدبخشـی افــزود:

وَ اَعْتَــزِلُکُــمْ وَ مـا تَــدْعُــونَ مِــنْ دُونِ اللّــهِ

و من‌از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم.

وَ اَدْعُــــوا رَبّــی

و یکتـا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم.

عَســــــی اَلّا اَکُـــــونَ بِـــــدُعـــــاءِ رَبّی شَقِیّـــا.

تفسیر مردان (۲۵۵)

امید که در خواندن پروردگارم ـ بسان شما بت‌پرستان تیره‌بخت ـ بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم.

به باور پاره‌ای منظور این است که: امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپـذیـرد و با نپـذیرفتن آن تیـره‌بختـم نسازد، چرا که انسان با ایمان هماره میان بیم و امیـــد اســت.

و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحیدگرایی و استواری او در دعوتش، بـه پـرتـوی از پـاداش پـرشکـوه خـدا به او اشـاره نـموده و می‌فـرمـایـد:

فَلَمَّا اعْتَـزَلَهُـمْ وَ مـا یَعْبُـدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیّا.

پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدنـد کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقـدس رفت، ما نیز فرزندی بسان «اسحاق» و فرزنـد زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بـدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاونـدان را بـا ارزانی داشتـن فرزندانی شایسته‌کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندانش را نیز به افتخار رسالت مفتخـر ساختیم.

(۲۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا

و از رحمـت خـود بـه آن‌هـا ارزانـی داشـتیـم و بـرای آن‌هـا نـام نیـک و مقـام مقبـول و بـرجســـتـــه (در میـان همـــه امـت‌هـا) قـرار دادیـم. (۵۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است : « وَاجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْاَخَرینَ : خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده » در واقع آن‌ها می‌خواستند آن‌چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنـان بـاقی نمانـد و برای همیشه فراموش شونـد ، امّا بر عکس ، خداونـد به خاطر ایثارها و فـداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند ، آن‌چنان آن‌ها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارنـد و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسـی و جهـاد و پـاکی و تقوا و مبـارزه و جهـاد شـناخته می‌شونـد. « لِسان » در این‌گونه موارد به معنی یـادی است که از انسـان در میـان مردم می‌شود و هنگـامی که آن را اضافـه به « صِدْق » کنیم و لِسانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره‌خوب در میان‌مردم‌است و هنگامی‌که باکلمه «عَلِیّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهـد بود که خاطره بسیار خوب از کسـی در میان مردم بمانـد. ناگفته پیـدا است ابراهیم نمی‌خواهـد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را برآورد ، بلکه هـدفش این است که دشـمنان نتواننـد تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته فراموشـی بیفکننـد و او را که می‌توانـد الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم : « لِسـانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی‌النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمـالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ : خاطره خوب و نام نیکی که خداونـد برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره

تفسیر مردان (۲۵۷)

می‌گیرد و هـم به ارث می‌گـذارد ، بهـتر و برتر است » .(۱) اصولاًـ قطع نظر از جنبه‌هـای معنوی گاهی حسن شـهرت در میان مردم ، می‌تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم. در این‌جا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسـماعیل ، نخستین فرزنـد بزرگوار ابراهیم اصـلاً مطرح نشـده ، با این‌که نام یعقوب که نوه ابراهیم است ، صریحا آمده است ؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده ، آن‌جا که از زبان ابراهیم می‌گوید :

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ اِسْماعیلَ وَ اِسْحاقَ : شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم). پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این‌که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است ، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند ، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به‌وجود آمده‌اند، هرچنداز دودمان اسماعیل‌نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله قدم به عرصه هستی گذارد ، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم : « وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْکِتابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قراردادیم ».

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۹ .

(۲۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لِسان»: زبان ستایش و نکوهش.

و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا

و فراتر از فرزند و افزون بر مقام والای رسالت، نعمت‌های دیگری نیز به آنان ارزانی داشتیم که از آن جمله رحمت ویژه است که تنها از آن بندگان خالص و بزرگمردان مجاهد فداکار است.

وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًا.

و آنان را در میان عصرها و نسل‌ها بلندآوازه و پرشکوه گردانیدیم و برایشان نام نیک و جاودانه ارزانی داشتیم، به گونه‌ای که همگان او و فرزندانش را دوست می‌دارند و می‌ستایند و آنان را از خود و راه و رسم خود را از آنان می‌دانند.

به باور پاره‌ای منظور این است که: ما نام آنان را جاودانه و بلند آوازه ساختیم، چرا که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیروانش تا روز رستاخیز از آنان به عظمت یاد می‌کنند و در نماز و تشهد نماز به آنان درود و سلام نثار می‌کنند و می گویند: خداوندا به محمد و خاندانش درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و خاندانش درود فرستادی... کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ...

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات

از آیات ۴۰ تا ۵۰ که پرتوی از سرگذشت درس‌آموز ابراهیم پدر توحیدگرایان را به تابلو می‌برد، این نکات ارجدار و ارزشمند نیز، بسیار در خور تعمّق و تفکر است:

۱. مترجم .

تفسیر مردان (۲۵۹)

از خود و نزدیکانمان آغاز کنیم

دومّین درس انسانسازی که از این آیات دریافت می گردد این است که مربیان و اصلاحگران و آموزگاران ارزش‌ها و والایی‌ها باید

از خود و نزدیکانشان اصلاح و سازندگی و آراستگی را آغاز کنند؛ درست همان گونه که ابراهیم از خاندان خویش روشنگری و اصلاح را شروع کرد... اِذْ قالَ لِأَبیهِ وَ قَوْمِهِ...(۱)

و خدا به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همین فرمان را می‌دهد:

وَاَنْـذِرْ عَشیـرَتَــکَ الاْقْـرَبیـنَ. (۲)

هــان ای پیــامبـر! نخست بستگــان و نزدیکانت را هشدار ده و پیام آسمــانی‌ات را بــه آنــان بــرســان.

و امیـر مـؤمنان علیه‌السلام می‌فـرمـود:

مَنْ نَصَّـبَ نَفْسَــهُ لِلنّاسِ اِمـاماً فَلْیَبْدَءْ بِتَعْلیمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلیمِ غَیرِهِ وَلْیَکُنْ تَأْدیبُهُ بِسیـرَتِـهِ قَبْـلَ تَـأدیبِــهِ بِلِسـانِهِ...(۳)

دعوت تنها بر اساس آگاهی و بینش

چهــارمین درســی که پــدر توحیدگــرایــان به فرزندان فراموشکارش می‌دهد این است که او تنها در پرتو دانش و آگاهی و بینش و یقیـن دعوت می‌کنـد و لـب بـه سـخــن می‌گشـــایـد، نـه بر اساس پنـدارها، اوهـام، خــرافــات، بـافتــه‌هـای میان تهـــی و وعـــده‌هـای غیـر عملــی.

از این رو باید دعوت‌ها و فراخوان‌ها به راستی بر اساس آگاهی و یقین باشد و اظهـار نظـرها مسئـولانه انجـام گیـرد تا حقـوق و کـرامت‌ها پـاس داشته شود.

۱. سوره شُعَراء، آیه ۷۰.

۲. سوره شُعَراء، آیه ۲۱۴.

۳. نَهْجُ البَلاغَه، قصار ۷۳.

واکنش‌ها

از دگرسو بایـد پذیرش‌ها و حرکت‌ها و نفی و اثبات‌ها و واکنش‌ها نیز بر اساس دانش و آگاهی و بینش و اندیشوری صورت گیرد، درست همان گونه که ابراهیم می‌گوید و می‌خواهد.

و درســت همــان گــونــه کـه قــرآن در آیـه دیگــری بر چنیـن حرکـت و پـذیرش و گـزینش و انتخـابی درود می‌فـرسـتـد و نــویـد نجـات و سرفـرازی می‌دهد.

فَبَشِّـرْ عِبـادِ الَّــذیـنَ یَسْتَمِعُـونَ الْقَـوْلَ فَیَتَّبِعُـونَ اَحْسَنَـهُ اُولئِـکَ الَّـذیـنَ هَـــدیهُـمُ اللّـــهُ...(۱)

۱. سوره زمر، آیه ۱۸.

گمراهی پدران جواز گمراهی پسران نیست

وَ لَقَـــدْ اتَیْنـــا اِبْـراهیـــمَ رُشْـــدَهُ مِـنْ قَبْـلُ وَ کُنّا بِـه عـالِمیــنَ

مــا وسیلــه رشــد ابـراهیــم را از قبـل به او دادیم و از (شــایستگــی) او آگــاه بــودیم.

(۵۱ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رُشْدَ » در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در این‌جا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هرگونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. تعبیر بـه « مِنْ قَبْلُ » اشاره به قبل از موسـی و هـارون است. جمله « کُنّا بِهِ عـالِمینَ » اشاره به شایسـتگی‌های ابراهیم برای کسب این مواهب است ، درحقیقت خـدا هیچ موهبتی را به کسـی بدون دلیل نمی‌دهــد، این شایستگی‌ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هـرچنـد مقـام نبوت یک مقام موهبتی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر توحیدگــرایان و رشد و برازندگی او

پس از ترسیم پرتوی از داستان «موسی» و «هارون»، در آیات ۵۱ تا ۶۰ به ترسیم پرتوی از سرگذشت «ابراهیم»، پدر توحیدگرایان و تدبیر او در مبارزه با پرستش‌های ذلّت‌بـار و ارتجـاعی پـرداخته و می‌فرماید:

وَ لَقَــدْ آتَیْنـا اِبْـراهیـمَ رُشْــدَهُ مِـنْ قَبْـلُ

و به یقین ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم رشد فکری شایسته و زیبنده او را ارزانی داشتیم.

در مـورد «پیشتر» دیـدگاه‌ها متفاوت است:

(۲۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ ـ به باور پـاره‌ای منظـور پیش از رســالت «مـوسـی» می‌باشد.

۲ ـ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پیش از رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

۳ ـ و از دیدگاه برخی منظــور پیش از رسیدن خود «ابراهیم» به سن بلوغ می‌باشد.

با این بیان منظور این است که: ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم، دلیل و برهان شـناخت خـدا و توحیـدگرایی و یکتـاپرسـتـی را ـ کـه راه رشد و تکامل است ـ ارزانـــی داشتیـــم.

وَ کُنّا بِـــهِ عـالِمینَ.

و ما می‌دانستیم که او برای رشد و رساندن پیام خدا در پرتو گفتار و کردار، بسیار شایسته و برازنده است.

تفسیر مردان (۲۶۳)

اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ

آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ (۵۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« ابراهیم » بـا این تعبیر بت‌هـایی را که در نظر آن‌هـا فوق العاده عظمت داشت شدیـدا تحقیر کرد . اولاً : با تعبیر « ما هـذِهِ » (این‌ها چیست؟) ثانیـا : بـا تعبیر به « تَماثیـل » زیرا « تَماثیـل » جمع « تِمْثال » به معنی عکس یا مجسـمه بی‌روح است (تاریخچه بت پرستی می‌گویـد : این مجسـمه‌ها و عکس‌هـا در آغـاز جنبه یـادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی تـدریجا صورت قـداست به خود گرفته و معبود واقع شـده است). جمله «اَنْتُمْ لَهـا عـاکِفُونَ» بـا توجه به معنی « عُکُوف » که به معنی‌ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آن‌ها آن‌چنان دلبستگی به‌این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر برآستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آن‌ها بودنـد. این گفتار ابراهیم در حقیقت استـدلال روشـنی است برای ابطال بت پرستی ، زیرا آن‌چه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسـمه و تمثال است ، بقیه تخیل است و توهم و پنـدار است ، کـدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهـد ، که برای مشتی سـنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد ؟ چرا انسانی که خود اشـرف مخلوقات است ، در برابر مصنوع‌خویش، این چنین

خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به یکی از فرازهای درس‌آموز و الهام‌بخش زندگی او پرداخته و می‌فرماید: این رشادت و برازندگی ابراهیم هنگامی جلوه کرد که به پدر و جامعه‌اش گفت: این پیکره‌هایی که آنها را می‌پرستید، چیست؟

واژه «تِمْثال» به‌مفهوم چیزمصنوعی می‌باشد که به یکی از مخلوقات شباهت دارد.

و پاره‌ای برآنند که بت‌ها پیکره دانشمندان و علمای گذشته بود. اما پاره‌ای بر این باورند که آنها پیکره و مجسّـمه پدیده‌های کیهانی بودند و نه زمینی.

(۲۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالُوا وَجَدْنا اباءَنا لَها عابِدینَ

گفتند : ما پدران خود را دیدیم که آن‌ها را عبادت می‌کنند. (۵۳ / انبیاء)

قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ اباؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ

گفت: مسلماشما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.(۵۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کثرت طرفداران و دوام یک فکر

از آن‌جا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند ، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود ، ابراهیم بلافاصله به آن‌ها « پاسخ گفت : هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید ». جالب این‌که بت‌پرستان درجواب‌ابراهیم، هم‌روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان ، گفتند : « ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم ». ابراهیم هم در هر دو قسمت به‌آن‌ها پاسخ گفت، که هم‌شما و هم پدرانتان، همیشه درضلال مبین بودید. یعنی انسان عاقل‌که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند، نه‌کثرت طرفداران طرح‌وسنتی‌را دلیل‌اصالت‌آن می‌داند و نه‌دوام‌وریشه‌داربودن‌آن را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بت‌پرستان و شرک‌گرایان به جای پاسخ درست به دنباله‌روی از پدران و نیاکان خویش چسبیدند و گفتند: ما پدران خویشتن را پرستشگر آنها یافتیم و به راه آنان گام سپردیم. و بدین‌سان هم نشان دادند که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسگرایانه که در پیش گرفته‌اند، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌ها و رشد و شکوفایی تمدّن‌ها و سدّ راه اصلاح و اصلاحگران عصرها و نسل‌هاست.

«ابراهیم» شجاعانه و خیرخواهانه به روشنگری پرداخت و آنان را سرزنش کرد که:

واقعیت این است که هم خودتان و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید.

تفسیر مردان (۲۶۵)

قالُوا اَجِئْتَنا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللاّعِبینَ

گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟ (۵۵ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

زیرا آن‌ها که به پرستش بت‌ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می‌پنداشتند، باور نمی‌کردند کسی جدا با بت

پرستی مخالفت کند ، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابـراهیم کردند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان با شنیدن منطق توحیدگرایانه «ابراهیم» و سخن قاطعانه و روشنگرانه و جدی او گفتند: آیا تو به راستی حق را برای ما آورده‌ای و دعوتت به یکتاپرستی و نکوهش بت‌ها حقیقت دارد یا از بازیگرانی و به شوخی چنین می گویی؟

آنـان بـدان دلیـل ایـن پـرسـش را از آن حضـرت کـردنـد کـه انکـار بـت و بتکـده و بـت‌پـرسـتـی را از او بسـیـار دور می‌پنـداشـتـنـد، چـرا کـه او را انســانی شـایسته و حـق‌جـو می‌پنـداشتـنـد و چون خود به بت‌پرستی خو گرفته بـودنـد، آن را شیوه درستی می‌پنـداشتنـد.

(۲۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ

گفت : (کاملاًـ حق آورده‌ام) پروردگـار شـما همان پروردگارآسـمان‌ها و زمین است که آن‌ها را ایجاد کرده و من از گواهان این مـوضـوع هستـم. (۵۶ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آن‌ها و زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ، ارزش پرستش را ندارند ، مخصوصا با جمله « وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ » اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم ، بلکه همه آگاهان و فهمیـده‌ها همان‌ها که رشته‌های تقلیـد کورکورانه را پاره کرده‌اند گواه بر این حقیقتند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابـراهیـم در بـرابـر پـرسش آنـان گفـت:

قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ

نه، من از بازیگران نیستم و به شوخی سخن نمی گویم، بلکه پروردگارتان، همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است و بایـد او را از راه نگرش بر کران تا کران هستی و پـدیـده‌هـای گـونـاگـون و نظـام حیـرت‌انگیـــز آفـرینـش شنـاخـت.

وَ اَنَـــا عَلـــی ذلِکُـــمْ مِـــنَ الشّاهِـدیـــنَ

واژه «شاهِد» به مفهوم دلیل و راهنماست و بر این اساس «ابراهیم» خود را گواه معرفی می کند، چرا که با گفتار و عملکرد خود مردم را راه می‌نماید و به گواهی و ارشاد خود اطمینان دارد و می گوید: من بر این گفتار و دعوت خویش گواه می‌باشم.

تفسیر مردان (۲۶۷)

وَ زَکَرِیّا اِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنی فَرْدا وَ اَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ

و زکریا را (به‌یادآور) در آن هنگام که پروردگارش‌را خوانـد (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگـذار (و فرزنـد برومنـدی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی. (۸۹ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سال‌ها بر عمر زکریا گذشت و برف پیری بر سرش نشست ، اما هنوز فرزندی نـداشــت و از سـوی دیگـر همسـری عقیـم و نـازا داشت .

او در آرزوی فرزنـدی بود که بتواند برنامه‌های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغش نیمه تمام نماند و فرصت‌طلبان بعد از او بر معبـد بنی اسـرائیل و اموال و هـدایای آن که بـایـد صـرف راه خـدا می‌شـد ، پنجه نیفکننـد. در این هنگام با تمام قلب به درگاه

خـدا روی آورد ، تقاضـای فرزنـد صالـح و برومنـدی کرد و با دعایی که توأم با نهایت ادب بود خـدا را خوانـد ، نخست از « رَبّ » شروع کرد ، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زنـدگی لطفش شامل انسان می‌شود ، سپس با تعبیر « لا تَذَرْنی » که از ماده « وَذْر » به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی‌اعتنایی آمده ، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد ، نه من که برنامه‌های من نیز به دست فراموشـی سپرده می‌شود و سرانجام با جمله « وَ اَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ » این حقیقت را بازگـو کـرد که من می‌دانم این دنیا دار بقاء نیست و نیز می‌دانم تو بهترین وارثانی ، ولی از نظر عالَم اسباب دنبال سببی می گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد .

(۲۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تذرنی»: این واژه از ریشه «وذر» به مفهوم واگذاردن چیزی به خاطر بی‌اعتنایی به آن آمده است.

پـرتـوی از سرگذشت «زَکَـرِیّـا»

پـرتـوی از سرگذشت «زَکَـرِیّـا»

در آیــه ۸۹ سـوره انبیاء ضمـن اشــاره به پـرتوی از سرگذشت «زکریّا» می‌فرماید:

وَ زَکَرِیّا اِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لاتَذَرْنی فَرْداً

و «زکریّا» را به یاد آور آن گاه که پروردگارش را در تنهایی نـدا داد که: پروردگارا! مرا بی‌وارث، بی‌فرزنـد و تنها مگـذار و به من فرزندی ارزانی دار تا در کارهای دین و دنیا یـاورم و پس از مــرگ وارثــم گـردد.

وَ اَنْــــتَ خَیْـــــــرُ الْــوارِثیــنَ

و مــن بــر این عقیــده‌ام که تو بهتـرین ارث بــرانــی، اما از بارگاه تو فرزند شـایستـــه‌کـــردار مـی‌خــواهــم.

و بدین‌سان او، هم دعا می‌کند و هم پروردگارش را با همه وجود و به زیبایی می‌ستاید و روشنگری می‌کند که او تنها زنده و پاینده است، او بهترین بازمانده مردگان است و جز او همه خواهند مرد.

تفسیر مردان (۲۶۹)

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنــا لَــهُ یَحْیــی وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی‌الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنارَغَبا وَ رَهَبا وَکانُوا لَناخاشِعینَ

مـا دعـای او را مسـتجاب‌کردیم و «یحیی» را به او بخشـیدیمو همسـرش را برای او اصـلاح کردیم ، چراکه آن‌ها در نیکی‌ها سـرعت می‌کردنـد و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (ازعـذاب) مارامی‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (۹۰ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نجات زکریا از تنهایی

« رَغَبا » به معنی رغبت و میل و علاقه است و « رَهَبا » به معنی ترس است. خداونـد این دعای خالص و سـرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسـته او را تحقق بخشـید . سـپس اشاره‌به سه قسـمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها به هنگام رسـیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به‌هنگام وصول به‌نعمت می گیرد نمی‌شدنـد ، آن‌ها در همه حال نیازمنـدان را فراموش نمی‌کردنـد و در خیرات ، سـرعت

داشتند ، آن‌ها در حال نیاز و بی‌نیازی ، فقر و غناء ، بیماری و سلامت ، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آن‌ها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی‌شدند ، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رَغَباً»: به مفهوم شور و شوق و تمایل آمده است.

«رَهَباً»: به مفهوم بیم و ترس است.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

فَاسْتَجَبْنا لَهُ

و ما نیز دعای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم.

وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی

(۲۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم.

وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ

و ما همسر «زکریّا» را که زنی نازا و سالخورده بود به جوانی و شایستگی باروری و آوردن فرزند بازگردانیدیم و کارش را اصلاح کردیم.

پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: ما همسر او را از سالخوردگی به جوانی، از ناباروری به باروری و از تندخویی و بداخلاقی به خوش‌اخلاقی دگرگون ساختیم و اصلاح کردیم.

اِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی‌الْخَیْراتِ

چرا که خاندان «زکریّا» مردمی بودند که به سوی انجام کارهای نیک و شایسته شتاب می‌گرفتند و به بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او شور و شوق نشان می‌دادند.

وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً

و ما را به امید پاداش و از بیم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می‌کردند.

وَ کانُوا لَنا خاشِعینَ

و در بارگاه ما فروتن و بیمناک بودند.

برخی آورده‌اند که آنان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می‌گفتند: پروردگارا! ما را غافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می‌گفتند: خداوندا! مباد که این گرفتاری کیفر گناه ما باشد.

از آیه شریفه دریافت می‌گردد که شتاب در فرمانبرداری خدا و نیایش و نماز پسندیده‌تر و شایسته‌تر است.

تفسیر مردان (۲۷۱)

صفات برجسته مردان شایسته

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

مؤمنان رستگار شدند. (۱ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

انتخاب نام « مُؤْمِنُونَ » برای این سوره ، به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگی‌های مؤمنان را در عباراتی کوتاه ، زنده و

پرمحتوا تشریح می کنـد. « اَفْلَحَ » از مـاده « فَلَح » و « فَلاح » در اصل به معنی شـکافتن و بریـدن است ، سـپس به هر نوع پیروزی و رسـیدن به مقصد و خوشـبختی اطلاق شده است. در حقیقت افراد پیروزمند و رسـتگار و خوشـبخت موانع را از سر راه برمی‌دارند و راه خود را به سوی مقصد می‌شـکافند و پیش مـی‌روند. البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی‌های مادی را شامل می‌شود و هم معنوی را و در مورد مؤمنان هر دو بُعْد منظور اســت. پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند و عزیز و بی‌نیاز زنـدگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان‌پذیر نیست و رسـتگاری آخرت در این است که در جــوار رحمت پــروردگــار در میــان نعمت‌های جـاویـدان در کنار دوسـتـــان شــایستـه و پـــاک و در کمـال عـــزت و سربلنـدی به ســر بــرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرنوشت شوق آفرین و دوست داشتنی مردم با ایمان

در آغازین آیات این سوره، آفریـدگار هستی سـخن را با سـرنوشت شوق‌آفرین و پرشـکوه مردم با ایمان آغاز می کنـد و در پی آن اساسـی‌ترین ویژگیهـای ایمان‌آوردگـان راستیــن را به تـابلـو می‌بـرد و روشـنگــری می کنـد که فـرد و خانواده و تشکیــلات و جـامعه با ایمان، فراتر از قلمرو گفتار و ادّعا و نوشتار، در میدان اندیشه و عقیده و عملکرد چگونه است.

(۲۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در آیــه مورد بحث می‌فرماید:

قَـــدْ اَفْلَـــحَ الْمُـــوءمِنُـــوْنَ

راستی که مردم با ایمان به اوج فلاح و رستگاری پر کشیدند؛ چرا که آنان به خدا و پیامبران و برنامه‌های آسمانی‌شان ایمان آورده و آنها را راه و رسم زندگی ساختند و در نتیجـــه رستگــار شـدنـد.

و پــاره‌ای نیــز بر آننــد که منظــور این است کـه: کـارهای شایستـه مـردم بـا ایمـــان مـانـدگــار است.

و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که مردم با ایمان نیکبخت و شاهد سعادتند.

«فَــرّاء» می‌گــویـد: واژه «قَـدْ» در آغـاز آیه ممکن است به خـاطـر یکی از دو جهـــت آمــــده بــاشـــد:

۱ ـ یا به خـاطر تأکید بر رستگاری و فلاح مردم با ایمان که کسی در آن تردید روا نــدارد و تـردیـدافکنــی نکند.

۲ ـ و یا به خـاطـر نزدیک ساختـن گذشته به حـال، چرا که وقتی گفته می‌شود:

«قَـدْ قـامَـتِ الصَّلـوةُ» نشـانگر آن است که هـم‌اکنـون نمـاز برپـا می گردد.

بـا این بیـان مفهوم آیه شـریفه این است که: ایمان‌آوردگـان راستین در گذشـته زنـدگی خویش به برکت درست‌اندیشـی و ایمان و عملکرد شایسته رستگار شدند و این رستگاری آنان همچنان ادامه دارد.

تفسیر مردان (۲۷۳)

نوید رستگاری و نجات(۱)

آیه موردبحث ، قرآن شـریف این نویـد و این مژده را می‌دهـد که: مردم توحیدگرا و با ایمان رسـتگارند؛ و در همه ابعاد و راهها به فلاـح و نجـات و رستگاری پر کشیده و بـه هــدفهــای دنیــوی و اخروی، مـادی و معنـوی و الهی و انسـانی خـویش نایـل آمـده و شــاهــد نیـک‌بختی را در آغــوش کشیـده‌اند.

اینان در زنـدگی، در پرتو ایمان آگاهانه و خالصانه و راستین، از همه اسارتها آزاد، از همــه خـرافـه‌ها برکنار و از همه ذلّتها رها و

به اوج عزّت و سرفرازی، آزادی و استقلال و پـاکی و عـدالت اوج گـرفته‌اند؛

و در سـرای آخـرت نیـز به بهشـت پـرطـراوت و زیبا و نعمتهای بی‌شـمار خدا و خشـنودی او و همنشینیِ پیامبران و امامان نـور نائل آمده‌اند و چه رستگاری بـرتـر و بهتـر از اینهـا!

۱ . مترجم .

(۲۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَلَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ

آن‌ها که در نمـازشـان خشـوع دارند. (۲ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این آیه تا آیه ۹ ، صفات برجسته مؤمنان تشریح شده است. « خاشِعُونَ » از ماده « خُشُوع » به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد. این‌جا قرآن « اِقامَه صَلوة » (خوانـدن نمـاز) را نشـانه مؤمنـان نمی‌شـمارد، بلکه خشوع در نمـاز را از ویژگی‌های آنان می‌شـمارد، اشاره به این‌که نماز آن‌ها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقـد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آن‌چنان حالت توجه به پروردگار در آن‌ها پیـدا می‌شود که از غیر او جدامی گردنـد و به او می‌پیوندنـد ، چنـان غرق حـالت تفکر و حضور و راز و نیـاز بـا پروردگار می‌شونـد که برتمام ذرات وجودشان اثر می‌گذارد، خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند ، فرمود : « اَمّا اَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ : اگر در قلبش خشوع بود ، اعضـای بدنش نیز خـاشع می‌شد » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مردم با ایمان و شایسته کردار کسانی هستند که در نماز خویش خاشع و فروتن هستند و دیـده بر سجده‌گاه خود دارند و به این سو و آن سو نمی‌نگرند و دلشان در گـرو مهـر و عشـق بـه خـداست.

در روایـت اسـت کـه پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله بنـده خـدایی را در حـال نمـاز نگریست که بـا ریش خـود بـازی می‌کرد؛ آن حضرت فرمود: اَما اِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ.(۲)

اگر این بنده خدا در نماز خویش دل و قلبی فروتن و ترسان داشت، دیگر اعضا و

۱- « مجمـع البیـان » ، ذیـل آیـه مـورد بحث .

۲ . مَعالِم التّنزیل، بَغَوی، ج ۴، ص ۱۳۸؛ کَشّاف، ۳، ص ۲۵.

تفسیر مردان (۲۷۵)

اندامهای بدنش نیز فروتن بود.

از این بیـان ارزنـده چنین دریافت می‌گردد که ویژگی خشوع در نماز و نیایش با خـدا بایـد از قلب سرچشـمه گیرد و کران تا کران سازمان وجود انسان و از آن جمله اعضا و اندامها را فرا گیرد. و خشوع راستین دل نیز آن است که انسان از همه چیز روی گرداند و با همه وجود به بارگاه آن گرداننده فرزانه هستی روی آورد و آنگونه با او به نیایش بپـردازد و او را بپـرسـتـد.

فروتنی و خشوع اعضا و انـدامها نیز این‌گونه است که دیـده را فرو نهـد و با پرهیز از بیهـوده‌کـاری و بیهـوده‌اندیشی، جز به ذات پاک و بی‌همتای خدا به هیچ چیز و هیـچ کـس تـوجـه نکنـد.

«ابن عبّاس» می‌گوید: مفهوم خشوع دل این است که انسان به گونه‌ای دل به خدا دهـد که در ایـن سـو و آن سـوی او، کسـانی را که ایستـاده‌اند نشناسد.

در مـورد پیشـوای گـرانقـدر تـوحیـد آورده‌انــد کــه: «کانَ یَرْفَعُ بَصَرَهُ اِلَی السَّمـاءِ فـی صَلـوتِـهِ»(۱)

آن حضرت به هنگام نماز خویش چشم به سوی آسمان می‌دوخت و دیگر جز به خدا، به هیچ چیز و هیچ کس و هیچ رویدادی فکر نمی‌کرد؛ امّا پس از فرود این آیه شریفه، دیگر در نمازها سر را به حالت فروتنی و خضوع پایین می‌افکند و دیدگان را بر سجده‌گاه می‌دوخت و دل به خدا می‌سپرد و زبان به نیایش می گشود.

۱ . تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۳؛ الوسیط واحدی، ج ۳، ص ۲۸۴؛ تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۴۶؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج ۲، ص ۳۹۳.

(۲۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّــذینَ هُــمْ عَـنِ اللَّغْـوِ مُعْـرِضـُونَ

و آنها که از لغو و بیهودگی روی گـردان هستنـد. (۳ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقـع تمـام حـرکـات و خطـوط زنـدگی آنـان هـدفی را دنبـال می‌کنـد ، هـدفی مفیـد و سازنـده چرا کـه « لَغْو » بـه معنی کـارهـای بی‌هـدف و بـدون نتیجه مفید است. در حقیقت لغو همان‌گونه که بعضـی‌از مفسران بزرگ گفته‌اند ، هر گفتار و عملی است که فایـده قابـل ملاحظه‌ای نداشته باشـد و اگر می‌بینیم بعضـی از مفسـران آن را به بـاطـل ، بعضــی به معنی همه معاصی ، بعضـی به‌معنی دروغ ، بعضـی به معنی دشـنام یـا مقابله دشنام به دشـنام ، بعضـی به معنی غنا و لهو و لعب و بالاخره بعضـی به معنی شرک ، تفسیر کرده‌اند ، همه این‌ها مصداق‌های آن مفهوم جامع و کلی است. البته لغو تنها شامل سـخنان و افعال بیهوده نمی‌شود ، بلکه افکار بیهوده و بی‌پایه‌ای که انسـان را از یاد خـدا غـافـل و از تفکر در آن‌چه مفید و سازنده است ، به خود مشغـول می‌دارد ، همه در مفهوم لغو جمع است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

مردم با ایمان کسانی هستند که از هر گفتار و نوشتار و عملکرد بیهوده و بی‌ثمر و بی‌اهمیت روی می‌گـرداننـد؛ چـرا کـه به باور آنان چنین گفتار و کردار بیهوده‌ای، زشت و ناپسنـد است و بـاید از آن دوری جست .

در مـورد مفهـوم «لَغْـو» و بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی، دیدگاهها متفاوت است:

۱ـ به باور «ابن عبّاس» منظـور از «لَغْو» هر کار باطـل و ظـالمانه و بی‌ثمر است؛

۲ـ امّا به باور «حَسَن» منظور، هرگونه گناه و نافرمانی خداست؛

۳ـ از دیدگاه «سُدی» منظور، پرهیز از دروغ و دروغگویی است؛

۴ـ امّا از دیدگاه «مُقاتِل» منظور، رویگردانی از بدگویی و فحّاشی است؛ چرا که

تفسیر مردان (۲۷۷)

کفرگرایـان و ظالمـانِ حـاکم بر مکّه به پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله و یـارانش ناسـزا می‌گفتنـد؛ از این‌رو قرآن به مردم بـا ایمان دستور می‌دهد که از پاسخ‌گویی به یاوه‌سراییهای آنان بپرهیزند.

۵ـ از پنجمیـن امـام نـور آورده‌اند کــه در تفسیـر آیـه فـرمـود:

هُوَ اَنْ یَتَقَوَّلَ الرَّجُلُ عَلَیْکَ بِالْباطِلِ، اَوْ یَأْتِیَکَ بِما لَیْسَ فیکَ فَتُعْرِضَ عَنْهُ لِلّهِ.(۱)

کـار لغـو و بیهـوده آن اسـت که فردی در مـورد تـو به نـاروا سـخن گویـد و یـا به تـو نسبت بی‌اســاسی دهـد و تـو برای خـدا و خشنـودی او، با کـرامــت و سعه صدر از او روی بگردانی.

و در روایــت دیگــری از آن حضــرت آورده‌اند که فـرمـود: اِنَّهُ الْغِناءُ وَالْمَــلاهی.(۲)

منظـور از بیهـوده گویی، غنا و گفتار و کردار بیهوده و بی‌فایده است.

۱ . بِحار الاَنوار، ج ۶۹، ص ۴۰.

۲ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۸۸.

(۲۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّـذینَ هُمْ لِلـزَّکوةِ فاعِلُونَ

و آن‌ها که زکات را انجام می‌دهند. (۴ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زکات » منحصـرا به معنی زکات واجب نیست ، بلکه زکات‌های مستحب در شـرع اسلام فراوان است ، آن‌چه در مدینه نازل شد ، زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلاً نیز بوده است. بعضـی‌از مفسـران نیز این‌احتمال را داده‌اندکه زکات به‌صورت یک حکم وجوبی اما بـدون حد و حدود در « مکه » بوده است ، یعنی مسـلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند ، ولی بعد از تشـکیل حکومت اسـلامی و تأسیس بیت‌المال زکات تحت برنامه مشخصـی قرار گرفت و نصاب‌ها و مقـدارهای معینی برای آن قرار داده شد و مأمورین جمع زکات از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هرسو اعزام شدند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به جـای پرداخت و ادای زکات و حقوق مالی، واژه «فاعِلُون» به کار رفته چرا که آمـده: آنان کسانی هسـتند که زکـات را انجـام می‌دهنـد؛ و این تعبیر بـدان دلیـل است که پرداخت زکـات و ادای حقوق مالی، در حقیقت، انجام کار است؛ و این شیوه سخن در نثر و شعر عرب رواج دارد؛ چنانکه در مورد گروهی گفته‌اند: «اَلْمُطْعِمُونَ الطَّعامَ فی سَنَةِ الاْزْمَةِ وَ الْفاعِلُونَ لِلزَّکَواتِ»؛ آنان کسانی هسـتند که در سال قحطی و خشکســالی، گـرسنگـان و محـرومان را تغذیه می‌کنند و زکات و حقوق مالی خـود را می‌پـردازند.

تفسیر مردان (۲۷۹)

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوُجِهِمْ حافِظُونَ

و آنهـا که دامان خود را از آلودگی به بی‌عفتـی حفـظ می‌کنند. (۵ / مؤمنون)

اِلّا عَلی اَزْواجِهِمْ اَوْ مـا مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ

تنهـا آمیـزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره‌گیری از آن‌ها ملامت نمی‌شوند.

(۶ / مؤمنون)

فَمَنِ ابْتَغـی وَراءَ ذلِـکَ فَاوُلئِکَ هُمُ الْعادوُنَ

و هرکس غیر این طریق را طلب کند ، تجاوزگر است. (۷ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فُروُج » جمع « فَرْج » کنـایه از دسـتگاه تناسـلی است. چهـارمین ویژگی مؤمنـان را مسأله پاکـدامنی و عفت به‌طورکامل و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسـی قرار داده است. تعبیر به « محـافظت فروج » گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مسـتمر و پی‌گیر در این زمینـه نباشـد ، بیم آلودگی فراوان است. تعبیر به « همسـران » شامـل همسـران دائم و موقت هردو می‌شود. تعبیر به « غَیْرُ مَلُومینَ » (آن‌ها مورد ملامت قرار نمی‌گیرنـد) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشـد که برای مسـیحیت انحرافی پیـدا شده‌است که آن‌ها هرگونه آمیزش جنسـی را خلاـف شـأن انسـان می‌پندارنـد و ترک مطلق آن را فضـیلت می‌داننـد تـا آن‌جا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنـان و مردان تـارک دنیـا ، در تمـام عمر مجرد زنـدگی می‌کننـد و هرگـونه ازدواج را مخـالف این مقـام روحـانی تصـور

می کنند (هرچند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا بعضی از آن‌ها طرقی برای‌اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتاب‌های نویسندگان خودشان پر است از داستان‌هایی که در این زمینه نوشته‌اند) .(۱) به‌هرحال امکان ندارد خداوند غریزه‌ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن‌را به‌کلی تحریم

۱- « تاریخ ویل دورانت » .

(۲۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یا مخالف مقام انسانی بداند. این نکته چندان نیاز به یادآوری نداردکه حلال‌بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست ، مانند حالت عادت ماهیانه و امثال آن. همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرایط متعددی‌است که درکتب فقهی آمده و چنان نیست که هرکنیزی به صاحب آن حلال باشد و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط ، همان شرایط همسران را دارد .

همسر دائم و موقت

اشاره

از آیات فوق استفاده می‌شودکه تنها دوگروه از زنان بر مردان حلال هستند؛ نخست همسران و دیگر کنیزان (باشرایط خاص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحث‌های نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است. جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته‌اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقت بیاورند و بگویند آن هم در حکم زنا است. اما باتوجه به‌این حقیقت‌که « ازدواج موقت » (متعه) به‌طور مسلم در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال بوده‌است و اَحدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند ، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده‌اند ، سپس نسخ شده و بعضی می گویند : عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد. باتوجه به این واقعیت‌ها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله العیاذ باللّه زنا را حداقل برای مدتی مجاز شمرده و این غیرممکن است. از این گذشته متعه برخلاف پندار این گروه یک‌نوع ازدواج است ، ازدواجی‌است موقت و دارای شرایط ازدواج دائم، بنابراین قطعا در جمله « اِلّا عَلی اَزْواجِهِمْ » داخل است و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت ، از همان صیغه‌های ازدواج دائم (اَنْکَحْتُ و زَوَّجْتُ) با قیدمدت استفاده می‌شود و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن‌است. درباره ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این‌حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مشروحا بحث شده است .

تفسیر مردان (۲۸۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از حفظ دامان خویش، این است که رابطه جنسی آنان تنها در قلمرو خانه و خانواده و در چارچوب مقررات شرعی و اخلاقی و انسانی است و هرگز خود را به پستی و زشتی گناه آلوده نساخته و دامان به حرام و گناه نمی‌آلایند و چشم و دل و جسم از حرام حفظ می کنند.

اگر جز این باشد و دامان عفت از حرام حفظ نکنند، در خور نکوهش بوده و مورد سرزنش قرار می گیرند؛ آری آنان تنها با همسران و کنیزان خویش رابطه قانونی جنسی دارند که در این مورد هیچ سرزنش و نکوهشی بر آنان نخواهد بود.

منظور از «ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ»، «کنیز» است؛ چرا که به باور همه مفسران، رابطه جنسی با کنیز حلال و رواست؛ امّا با «غلام» حرام

است و باید در مورد او دامان را پاک و پـاکیـزه نگـاه داشـت.

چرا از «کنیز» به «مِلْکِ یَمین» تعبیر شده است

در این مورد گفته‌اند: «مِلْکِ یَمین» تنها در مورد «کنیز» کاربرد دارد امّا در مورد خانه و دیگر چیزها نمی‌توان این اصطلاح را به کار برد زیرا اینها را می‌توان به دیگران به عنـوان عـاریـه داد، امّـا کنیـز را نمی‌توان برای بهره برداری جنسی عاریه داد.

نکته دیگر این است که در آیه شریفه اگرچه روا و حلال بودن رابطه جنسی با همسر و کنیز خود، بدون قید و مطلق آمده است امّا روشن است که منظور، شـرایط عـادی و حلالِ آن است و چون آیـه شـریفه در مقام بیـان همـه حالات نیست، از ایـن رو به ممنوع‌بودن‌آن درحال حیض‌ویاعدّه‌کنیزی ـ که‌درعدّه‌دیگری است ـ اشاره‌نرفته است.

کســانـی کـه جـز ایـن راه درست و قـانـونی، راهـی دیگـر در رابطه جنسـی پیش گیرنـد و جز همسـران و کنیزان خـود را بجـوینـد، آنان تجاوزکار و بیداد پیشه‌اند و از مرز مقررات خدا گذشته و به‌سوی حرام می‌روند.

(۲۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِاَمـانـاتِهِمْ وَ عَهْـدِهِمْ راعـُونَ

و آنها که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند. (۸ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حفـظ و ادای امـانت به‌معنی وسیع کلمه و نیز پایبنـد بودن به عهـد و پیمـان در برابر خـالق و خلق ، از صـفات بارز مؤمنان است. در مفهوم وسیع امانت ، امانت‌های خدا و پیامبران الهی و همچنین امانت‌های مردم جمع است ، نعمت‌های مختلف خدا هریک امانتی از امانات او هستند ، آیین حق ، کتب آسمانی، دستورالعمل‌های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست‌ها و مقام‌ها، همه امانت‌های او هستند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آن‌ها می‌کوشند ، تا در حیاتند ، از آن پاسداری می‌کنند و به هنگام ترک دنیا آن‌ها را به نسل‌های برومنـد آینده خودمی‌سپارند و چنین نسلـی‌را برای پاسداری آن تربیت می‌کنند. دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در این جا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ ، روایات متعددی اسـت که در تفسیر امانت وارد شده ، گاهی امانت به معنی " امامت امامان معصوم "که هر امام آن را به امام بعـد از خود می‌سپارد ، تفسیر شده (۱) و گـاه به مطلق ولایـت و حکومت. جالب این‌که « زراره » که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام‌صادق علیهماالسلام است ، چنین می‌گویـد : « منظور از جمله " اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلی اَهْلِهـا (" ۵۸/نسـاء) این‌است کـه ولاـیت و حکـومت را به اهلش واگذاریـد » .(۲) و ایـن نشان می‌دهـد کـه حکـومت از مهم‌ترین ودیعه‌هـای الهی اسـت که بایـد آن را به اهلش سپرد. به‌هرحـال مسلّم است که پایبنـد بـودن به تعهـدات و حفـظ و ادای امانـات از مهم‌ترین پایه‌های نظام اجتماعی بشر است و بدون آن‌ها هرج و مرج در سراسر جامعه به‌وجود خواهد آمد ، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هـایی که اعتقاد الهی و مـذهبی ندارنـد ، برای مصون مانـدن از این هرج و مرج اجتماعی ناشـی از خیانت در عهـد و امانت ، خود را موظف به انجام این دو برنـامه حـداقل در مسائل کلی اجتماعی می‌داننـد. در زمینه اهمیت امانت در جلـد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۸ سوره نساء و در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲ سوره انفال و در زمینه وفاء به‌عهد در جلد چهارم

۱- « تفسیـر بـرهـان » ، جلـد ۱ ، صفحـه ۳۸۰ .

۲- « تفسیـر بـرهـان » ، جلـد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

تفسیر مردان (۲۸۳)

تفسیرنمونه ذیل آیه ۱ سوره مائده و جلد ۱۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۱ سوره نحل مشروحا بحث شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

امانتهای خدا و مردم

امانتهایی که آیه شریفه به آنها اشاره دارد و مردم با ایمان را بدین وسیله به رعایت آنهـا بر می‌انگیـزد، بر دو بخش قابل تقسیمند:

۱ ـ امانتهـای خـدا

۲ ـ امانتهـای مـردم

منظور از امانتهای خدا، عبارت از کارهای عبادی است که در راه پرستش او و در جهت به دست آوردن خشنودی او انجام می‌شود که از جمله آنها نمازهای گوناگون، روزه‌ها، غسلها و رعایت دیگر مقررات خداست.

و امانتهای مردم نیز آن کارهایی است که در درجه نخست، انسان با آنها و حقوق و حدودشـان روبـروسـت؛ کارهـایی چـون: امـانتهـا، عاریـه‌هـا، گواهـی‌هـا، تـوزیـن کالاها،کیل اجناس، روابط تجاری و داد و سـتـدها،

و انواع قراردادها، که رعایت حرمت آنها بر انسان توحیدگرا و شایسته‌کردار کاری لازم و بـایستـه اسـت.

اقسام پیمانها

امّا پیمانهـایی که آیه شـریفه، مردم را به رعـایت آنهـا برمی‌انگیزد و وفـاداری و رعـایت آنهـا را از ویژگیهـای مردم بـا ایمان عنوان می‌سازد، بر سه بخش قابل تقسیم‌اند:

۱ ـ فـرمـانهـا و مقـرّرات خـــدا.

۲ ـ قـراردادهـا و پیمـانهایی که میـان مردم در ابعاد گوناگون به امضا می‌رسد.

۳ ـ دیگـر نـذرهای گوناگونی که انسان انجـام آنهـا را بر خـود لازم می‌سـازد.

همه اینهـا امانتها و پیمانهـایی هسـتند که انسـان توحیـدگرا و بـا ایمـان بایـد آنهـا را رعـایت نمـایـد؛ چـرا که رعـایـت آنهـا از ویـژگیهای مـردم با ایمـان است.

(۲۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ

و آنها که از نمازها مـواظبت می‌نمـاینـد. (۹ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بالاـخره نهمین آیـه ، آخرین ویژگی مؤمنـان را که محـافظت بر نمازهـا می‌باشـد ، بیـان کرده است. جـالب این‌که نخسـتین ویژگی مؤمنـان را « خشـوع در نمـاز » و آخرین صـفت آن‌هـا را « محـافظت بر نمـاز » شـمرده است ، از نمـاز شـروع می‌شود و به نماز ختم می‌گـردد ، چـرا که نمـاز ، مهـــم‌ترین رابطه خالق و خلق است. نماز برترین مکتب عالی تربیت است ، نماز وسیلـه بیـداری روح و جـان و بیمه‌کننـده انسان در برابر گناهان است ، خلاصه نماز هرگاه با آدابش انجام گیرد ، زمینه مطمئنی برای همه خـوبـی‌هـا و نیکـی‌ها خـواهـد بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ویژگی دیگر مردم بـا ایمـان که پیونـد ناگسـستنی و ارتبـاط شورانگیز و خالصـانه بـا آفریـدگار هسـتی است پرداخته و می‌فرماید:

آنان کسانی هستند که در حفظ حرمت نمازهای خویش و درست و به هنگام خوانـدن آنها می‌کوشـند و مراقبت می‌نمایند و آن را تباه نمی‌سازند.

قرآن شریف در این آیات که مردم با ایمان را وصف می‌کند، از بزرگداشت نماز و رعایت حرمت آن و انجام شایسته و بایسته‌اش دوبار سخن به میان آورده است تا شکـوه و عظمت آن را بیشتر روشن سازد.

ویژگیهای ایمان‌آوردگان(۱)

در آیات ۲ تا ۹ قرآن کریم به ترسیم اساسیترین ویژگیهای آنان پرداخته و روشنگری می‌کند که فرد و جامعه و خانواده و حکومت و نظام و تمدّن با ایمان، آن فرد و نظام و جامعه و تمدّنی است که رابطه‌اش با خدا، خالصانه و دوستانه و راستین،

رابطه‌اش‌بامردم بر اساس رعایت حقوق و حرمت آزادی آنان،

رابطـــه‌اش بـا خـــودش بر اســاس پـاکی و راستـی،

۱ . مترجم .

تفسیر مردان (۲۸۵)

و رابطه‌اش با هستی بر اساس هدفداری باشد؛

و آنگـاه این ویژگیهای را برای آنان می‌شمارد:

۱ـ خشـــوع در نمـاز یـا پیـوند بـا خـــدا

۲ـ دوری گزیدن از اندیشه، گفتار و عملکرد بیهوده و ظالمانه،

۳ـ ادای حقـوق همه مردم بویـژه محـرومان و ناتـوانـان؛

۴ـ ویژگی امانت و امانتداری در همه ابعـاد گوناگون حیـات،

۵ـ پـاکی و پـاکدامنی و قـداست و عفّت،

۶ـ وفـاداری و پـای‌بندی به تعهّدات فـردی و اجتمـاعی،

۷ـ و دیگـر مـراقبـت و محـافظـت از نمـاز و یاد خـدا.

(۲۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اوُلئِـکَ هُـمُ الْـوارِثـُونَ

(آری) آن‌ها وارثـان هستند. (۱۰ / مؤمنون)

اَلَّـذینَ یَـرِثُـونَ الْفِـرْدَوْسَ هُـمْ فیهـا خـالِدوُنَ

که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند. (۱۱ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فِرْدَوْس » در اصل به گفته بعضی یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می‌دانند و به معنی " باغ " است ، یا باغ مخصوصـی که تمام نعمت‌ها و مواهب الهی در آن جمـع است و لذا می‌توان آنرا به‌عنوان « بهشت برین » (بهترین و برترین باغ‌های بهشت) نامید. تعبیر به « ارث بردن » ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می‌رسند ، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است ، درست است که نایل شدن به مقامات عالی بهشت ، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می‌خواهـد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیـز به قـدری زیـاد است که گـویی انســان بی‌زحمـت به آن رسیــده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری! کسـانی که به این ویژگیهـا آراسته و از این صـفات ارزشـمند بهره‌ور باشـند، سـراهـا و جایگاه‌هـای دوزخیـان را در بهشـت

پرطـراوت و زیبـا به ارث می‌بـرنـد.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: ما مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اِلاّـ لَهُ مَنْزِلانِ: مَنْزِلٌ فِی الْجَنَّةِ وَ مَنْـزِلٌ فِی النّارِ، فَاِنْ ماتَ وَ دَخَلَ النّارَ وَرِثَ اَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ.(۱)

هر کدام از شما دارای دو سرا و دو جایگاه است که یکی از آنها در بهشت پرطراوت و زیباست و دیگری در آتش شعله‌ور و سوزان دوزخ؛ از این رو هر کس جهان را بدرود گوید و به خاطر بداندیشی و بیداد به دوزخ رود، سرای او را در بهشت،

۱ . سُنَن ابن ماجَه، ج۲، ۱۴۵۳/۴۳۴۱ کتاب الزُّهْد؛ تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۵.

بهشتیـان بـه میـراث می‌بـرند.

امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که کسانی که دارای این صفات برجسته و ویژگیهای ارزشمند باشند، سرانجام ـ بسان وارثی که به ارث می‌رسد ـ به بهشت پرطراوت و پرنعمت خواهند رسید.

واژه «فِـرْدَوس» یکـی از نـامهـای دل‌انگیـز بهشت است.

به بـاور پاره‌ای، نام یکی از بوستانهای پرطـراوت بهشت است.

و پـاره‌ای بر آنند که منظـور، بوستـان و باغ ویـژه‌ای از بهشت زیبای خداست.

اصل واژه «فِرْدَوس» به بـاور پـاره‌ای، یـک واژه «رومی» است که به فرهنگ قرآن و عرب وارد شـده است؛ امّا به باور پاره‌ای دیگر، یک واژه عربی بوده و به مفهوم تاکستـان و بوستـان انگور است.

«جُبّائی» در مورد این میراث‌بری و ارث پرشکوه و گرانبها می‌گوید: منظور این است که بهشت پرطراوت و پرنعمت خدا، به خاطر آراستگی آنان به صفات برجسته‌ای که گذشت، بدون رنج و زحمت نصیب آنان خواهد شد.

مجازات مردان زناکار

اَلزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاجْلِدوُا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍوَ لاتَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فی دینِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

زن و مرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید و هرگز در دین‌خدا رأفت (و محبت کاذب) شما را نگیرد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن‌ها را مشـاهـده کننـد.(۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است ؛

۱ ـ حکم‌مجازات زنان‌ومردان آلوده به‌فحشاء (منظور از زنا،آمیزش‌جنسی مرد و زن غیـر همسر و بـدون مجوّز شرعی است) .

۲ ـ تأکید براین‌که در اجرای این حد الهی گرفتار محبت‌ها و احساسات بی‌مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد، منتها برای خنثی‌کردن انگیزه‌های این‌گونه احساسات ، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می‌کشد ، چراکه نشانه ایمان به مبدأ و معاد ، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است ، ایمان به خداوند عالِم حکیم سبب می‌شود که انسان بداند هرحکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی‌دلیل تشریع نشده و ایمان به معاد سبب می‌شود که انسان در برابر تخلف‌ها احساس مسؤولیت کند. در این‌جا حدیث جالبی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که توجه به آن لازم است : « روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حد الهی کم کرده‌اند ، در صحنه محشر می‌آورند و به او گفته می‌شود : چرا چنین کردی ؟ می‌گوید: برای رحمت

به بندگان تو ، پروردگار به او می گوید : آیا تو نسبت به آن‌ها از من مهربان‌تر بودی ؟ و دستور داده می‌شود او را به آتش بیفکنید ، دیگری را می‌آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده ، به او گفته می‌شود : چرا چنین کردی ؟ در پاسخ می گوید : تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند ، خداوند می‌فرماید : تو از من

آگاه‌تر و حکیم‌تر بودی؟ سپس دستور داده می‌شود: او را هم به آتش دوزخ ببرند » .(۱)

۳ـ دستور حضورجمعی‌از مؤمنان درصحنه مجازات‌است،چراکه‌هدف‌تنها این نیست‌که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود و به تعبیر دیگر ؛ باتوجه به بافت زندگی اجتماعی بشر ، آلودگی‌های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند و به جامعه سرایت می کند ، برای پاکسازی باید همان‌گونه که گناه برملا شده ، مجازات نیز برملا گردد. و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می‌دهد آبروی انسانی درجمع بریزد، روشن می‌شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است ، خداوند ستّار العیوب ، راضی به پرده‌دری نیست ، اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه ، باید به گونه‌ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین بازگردد. اصولاً در یک جامعه سالم باید « تخلف از قانون » بااهمیت تلقی شود ، مسلما اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می‌شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است. این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند و همین علنی‌شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس‌های سرکش آن‌ها است .

چرا زن زناکار بر مرد زناکار مقدم ذکر شده است؟

بدون شک این عمل منافی عفت ، از همه‌کس قبیح است ولی از زنان زشت‌تر و قبیح‌تر است ، چرا که آن‌ها از حجب و حیای بیشتر برخوردارند و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است. از این‌گذشته عواقب شوم این‌امر گرچه دامنگیر هردو می‌شود ، اما در مورد زنان ، عواقب شومش بیشتر است. این احتمال نیز هست که سرچشمه وسوسه این کار بیشتر از سوی آن‌ها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد

۱- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۳ ، صفحه ۱۴۸ .

عامل اصلی هستند. مجموع این‌جهات سبب‌شده که زن‌آلوده بر مردآلوده درآیه فوق مقدّم داشته شده است. ولی زنان و مردان پاکدامن و باایمان از همه این مسائل برکنار هستند .

مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به‌صورت « امر » است ، وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می‌رساند ، ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتما در ملأ عام این حکم اجرا شود ، بلکه برحسب شرایط و مصالح متفاوت می گردد ، حضور سه‌نفر و بیشتر کافی است ، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است. فلسفه این حکم نیز روشن است ، زیرا همان‌گونه که گفتیم ، اولاًـ درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ، ثانیا شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد ، ثالثا هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد. رابعا حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده‌روی در اجرای حد می گردد. خامسا ممکن است مجرم بعد از اجرای حد ، به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت

موضع او را روشن ساخته و جلوی فعالیت‌های تخریبی او در آینـده را می گیرد و فواید دیگر .

حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء چنین برمی‌آیـد که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بـدکار ، اگر محصـنه بوده‌انـد ، مجـازات آن‌هـا زنـدان ابـد تعیین شـده است (فَاَمْسِـكُوهُنَّ فِی الْبُيُوتِ حَتّی يَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده‌انـد ، مجازات آن‌ها ایذاء و آزار بوده است (فَاٰذوُهُما). ولی مقدار این آزار تعیین نشده است ، اما آیه مورد بحث آن رادر یک‌صد تازیانه محدود و معین نموده ، بنابراین حکم اعدام

تفسیر مردان (۲۹۱)

در مورد محصنه ، جایگزین زندان ابد و حکم یک‌صد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای کسب اطلاعات بیشتر بـه جلد سوم « تفسیر نمونه » ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء مراجعه فرمایید) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جَلْد»: نـواختن تازیانه.

«رَأْفَة»: مهر و دلسوزی.

در آیه مورد بحث، به بیان این آیات پرداخته و پیش از هر چیزی در مورد کیفر بی‌عفّتی و زشتکاری جنسی می‌فرماید:

الـزّانِيَـةُ وَ الـزّانِي فَاجْلِدُوا كُـلَّ وَاحِـدٍ مِنْهُمَـا مِئَـةَ جَلْـدَةٍ

زن و مردی را که دست به بی‌عفّتی یازنـد، در صورتی که آزاد و مجرد باشـند، به هر یک از آن دو یک صـد تازیانه بزنیـد؛ امّا اگر هر دو تن یـا یکی از آن دو دارای همسـر باشـد، آن که بـا داشـتن همسـر به این زشتی دست یازیـده است برابر مقرّرات و با در نظر گرفتن همه شرایط حقوقی و قانونی باید سنگسار گردد و این دیدگاه همه مفسّران و کـارشنـاسان فقـه اســلامـی است.

در مورد بردگان نیزدر صورتی که همسر نداشته باشند، آن یک صد تازیانه به نصف کاهش می‌یابد؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ.(۱)

و اگـر آنـان دست به بی‌عفّتـی یـازنـد، بر آنان نیمی از کیفر زنان آزاد است...

۱ . سوره نِساء آیه ۲۵؛ لازم به یـادآوری است که آیه شـریفه درباره کنیزان دارای همسـر است؛ امّا به باور همه مفسّـران، در مورد آنان میان همسردار و بی‌همسر، از نظر کیفر بی عفّتی تفاوتی نیست.

(۲۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

چـــرا نخست کیفـــر زنـــان؟

آیه شـریفه بدان دلیل نخست به بیان کیفر زنان ـ در صورتی که دست به کار زشت و بی‌عفّتی یـازنـد ـ می‌پـردازد که بی‌عفّتـی بر آنـان زشت‌تر و ناهنجـارتر و به خـاطر بـاردار شـدنشـان زیـانبارتر و فـاجعـه‌آمیزتر و به باور برخی، نیروی سـرکش جنسـی در آنان نیرومندتر است.

آری! به خـاطر همین نکـات سه‌گـانه است که نخست کیفر آنـان را بیـان می‌کنـد و از پی آن به ترسیم کیفـر مـردان آلوده دامـان می‌پردازد.

اجرای حدّ زنا بر عهده امام یا نماینده اوست

به باور مفسّران و کارشناسان فقه، زدن این تازیانه و پیاده کردن مقرّرات کیفری وظیفـه دو نفـر است و دیگـران نمی‌تواننـد دست

به چنین کار خطیـری بـزنند:

۱ ـ این کار وظیفه امام راستین و پیشوای بر حق جامعه است.

۲ ـ و دیگر کسی که از سوی او برای این کار گمارده شده است.

یـادآوری می‌گـردد که در این مـورد نظر دیگری نیامده و همه بر این عقیده‌اند.

در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

وَ لاتَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللّهِ ان كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوم الْآخِرِ

و اگر شـمایان به خـدا و روز بازپسـین ایمان آورده‌ایـد، در انجام فرمان خـدا نسبت به آن تبهکاران دلسوزی بی‌جا و بی‌مورد نشان ندهیـد؛ و کیفر را بـا قـدرت اجرا کنیـد و تازیـانه را سـخت بزنیـد و از مـرزهـای عـدل و داد بـه هـر صـــورت فراتر نرویـد و از وانهــادن مقرّرات خــدا بترسید.

منظور از «دین خدا» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای، فرمانبرداری خدا و به باور پـاره‌ای دیگـر، فرمان خداست؛ درست بسان مفهـوم این آیه شریفه که می‌فرماید:

ماكانَ لِیَأْخُذَ اَخاهُ فیدینِ الْمَلَكِ...(۱)

... این گـونه به یوسـف این تـدبیر را آموختیم؛ چرا که او در دین و آیین و طبـق فرمـان شـــاه نمی‌توانست بـرادرش را بـازداشـت نمـایـد.

۱ . سوره یوسف، آیه ۷۶.

تفسیر مردان (۲۹۳)

وَلْیَشْهَـدْ عَـذَابَهُمَــا طَـائِفَــةٌ مِـنَ الْمُـؤْمِنِیــنَ

و به هنگام اجرای «حـدّ» و کیفر آنان، بایـد گروهی از مردم با ایمان حضور یابنـد و چشـیدن طعم تلـخ کیفر کار زشت آن دو تن را بنگرند.

به باور برخی، منظور از گروهی که بایـد حضور یابند، این است که شـمارشان فراتر از سه نفـر باشد.امّا بــه بــاور بــرخــی دیگــر، دو نفــر و سه نفر نیز بسنده است.

و پاره‌ای حضــور یک تـن را نیـز کافی دانسته‌اند.

از حضرت باقر علیه‌السلام نیز همین نکتــه روایــت شــده است، چرا که قرآن در آیه دیگری می‌فرماید:

و اگر دو گروه از مردم با ایمان با هم به پیکــار برخاستند، میان آن دو صلح و آشتی پدید آورید؛

وَ انْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما...(۱)

و ما می‌دانیم که اگر دو تن از ایمان‌آوردگان نیز با هم به جنگ برخاسـتند حکم خـدا همان است که در این آیه شـریفه آمده و این دستور هم برای فرد می‌باشد و هم برای گــروه و جـامعـه.

دیدگــاه دیگر در این مورد این است که این گـروه نباید کمتــر از چهار نفر باشد.

امّا دیدگاه دیگری بیانگر آن است که برای این کار شـمار ویژه‌ای در نظر گرفته نشده و تصـمیــم در ایــن مـــــورد با امــام عــادل و پیشــوای راستیـــن امــت اســت.

فلسفه حضور تماشاگران در اجرای حدّ زنا

آیه شـریفه نشانگر آن است که مرد و یا زن زشت‌کردار باید کیفر کارش را در حضور شـماری چند و یا گروهی از ایمان‌آوردگان بچشـد و فلسـفه ایـن کـار از جملـه آن است که این تماشـاگران و حاضـران موضـوع را سربسـته و درس‌آموز به دیگران برسانند و

دیگـران را انـدرز و هشـدار دهنـد تا همگان عبرت گیرند و گرد بی‌عفّتی نگردند.

۱ . سوره حجرات، آیه ۹.

مرد زناکار فقط می‌تواند با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند

اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لا یَنْکِحُها اِلّا زانٍ اَوْ مُشْرِکٌ وَ حُـرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کنـد ، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک بـه ازدواج خـود درنمـی‌آورد و این کـار بـر مؤمنـان تحـریم شده است. (۳ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می‌خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار بازدارد ، چراکه بیماری‌های اخلاقی همچون بیماری‌هـای جسـمی غالبـا واگیردار است. و از این گذشـته این کـار یک‌نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می‌شود. به‌علاوه فرزنـدانی که در چنین دامان‌های لکه‌دار یا مشـکوکی پرورش می‌یابنـد ، سـرنوشت مبهمی دارند. روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است. شاهد این تفسیر جمله « وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ » است که در آن تعبیر به تحریم شده است. و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این زمینه به ما رسیده و آن را به‌صورت یک حکم تفسیر کرده‌اند. حتی بعضی‌ازمفسـران‌بزرگ‌درشأن نزول‌آیه چنین‌نوشته‌اند: « مردی از مسلمانان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجـازه خواست که با " اُمّ مهزول "زنی که در عصـر جاهلیت به‌آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شـناسایی بـر درِ خـانه خود نصب کرده بود ، ازدواج کنـد ، آیه فوق نازل شـد و به آن‌ها پاسـخ گفت » .(۱) در حـدیث دیگری از امام باقر و امـام صادق علیهماالسـلام می‌خوانیـم : « این آیــه در مــورد مــردان و زنــانی اســت کــه در عصـــر رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله آلوده زنا بودند ، خداوند مسـلمانان را از ازدواج با آن‌ها نهی کرد و هم‌اکنون نیز مردم مشـمول این حکمند ، هرکس مشهور به این عمل شود و حد

۱ - « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

الهـی بر او جـاری گردد ، با او ازدواج نکنیـد تا توبه‌اش ثابت شود » .(۱) ضـمنا باید توجه داشت که عطف « مشرکان » بر « زانیان » درواقع برای بیان اهمیت مطلب است ، یعنی گناه « زنا » هم‌طراز گناه « شرک » است ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « لا یَزْنِ الزّانی حینَ یَزْنی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لا یَسْرِقُ السّارِقُ حینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاِنَّهُ اِذا فَعَلَ ذلِکَ خُلِعَ عَنْهُ الْایمانُ کَخَلْعِ الْقَمیصِ : شخص زناکار به هنگـامی که مرتکب این عمل می‌شود ، مؤمن نیست و همچنین سارق به هنگامی که مشـغول دزدی است ایمـان نـدارد ، چـراکه به هنگام ارتکـاب این عمل ، ایمان را از او بیرون می‌آورند ، همان‌گونه که پیراهن‌رااز تن » .(۲)

شـــرایط تحریم ازدواج با زانـــی و زانیهٔ

اشاره

ظاهر آیه فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است ، البته این حکم در روایات اسلامی مقیّد به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمـل بوده و توبه نکرده‌انـد ، بنـابراین اگر مشـهور به این عمل نباشـند ، یا از اعمال گذشـته خود کناره‌گیری کرده و تصـمیم بر

پاکی و عفت گرفته و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده‌اند ، ازدواج با آن‌ها شرعا بی‌مانع است. در حدیث معتبری از امام صادق می‌خوانیم که : فقیه معروف « زراره » از آن حضرت پرسید : « تفسیر آیه " اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً " ...چیست »؟ امام فرمود : « این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود ، یا مشهور به این عمل شنیع گردد ، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود » .(۳)

۱ - « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۶ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۳۳۵ .

(۲۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مواردی که حکم زنا اعدام است

آن‌چه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده ، یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله « زنای مُحْصِن و مُحْصِنَة » است که حد آن با تحقق شرایط، اعدام است. منظور از « مُحْصِن » مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است و « مُحْصِنه » به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است ، هرگاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا شود ، حد او اعدام می‌باشد ، شرایط و کیفیت‌اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است. و نیز حکم زنا با محارم ، اعدام است. و همچنین حکم زنا به عنف و جبر نیز اعدام است. البته در بعضی از موارد علاوه بر مسأله تازیانه ، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازات‌ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهی خواند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

الزَّانِی لَا یَنْکِحُ اِلاّ زَانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً

مرد آلوده دامان جز با زنی بسان خود و یا زنی شرک گرا و بی‌ایمان، پیمان زندگی مشترک نمی‌بندد و جز آنها را به همسری نمی‌برد.

وَ الزَّانِیَةُ لَا یَنْکِحُهَا اِلاّ زَانٍ اَوْ مُشْرِکٌ

و زن آلوده دامان را، جز مرد آلوده و یا شرک گرا به همسری نمی گیرد.

آنچه آمد ترجمه ظاهری آیه است و در تفسیر آن دیدگاهها یکسان نیست:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «مُجاهِد»، «قَتادَه» و...، منظور از واژه «نِکاح» در این آیه، عقد است و نه آمیزش؛ با این بیان منظور این است که: مرد آلوده به بی‌عفّتی تنها می‌تواند زنی بسان خویش و یا زنی شرک گرا را به عقد خود درآورد.

و برآنند که یکی از مسلمانان ازپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه خواست تا با زنی که آلوده دامان بود ازدواج کند که در آن هنگام این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد و او را از این کار بازداشت.

تفسیر مردان (۲۹۷)

با این بیان منظور، تحریم عقد است گرچه به صورت خبر آمده است.

روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام و فرزند گرانقدرش امام صادق علیه‌السلام در این مورد رسیده است که این دیدگاه را تأیید می کند؛ آن دو بزرگوار می‌فرمایند: در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان و مردانی بودند که بقایای خلق و خوی جاهلیت و زنگارهای آن هنوز بر دلهایشان حاکم بود و به بی‌عفّتی شناخته شده بودند؛ و خدای فرزانه بدین وسیله از ازدواج با چنین عناصر

آلوده‌ای هشدار داد تا آنان به خود آیند و راه پاکی پویند.

از این رو اگر کسی به بی‌عفّتی شناخته شد و در یک داوری و دادگاه عادلانه و شایسته بر او کیفر مقرّر شد باید از ازدواج با او خودداری گردد تا توبه و تجدیدنظر او در رفتارش پدیدار گردد.

۲ ـ امّا به باور گروهی دیگر همانند «ضحّاک»، «ابن زید»، «سعید بن جُبَیر» و «ابن عبّاس» در روایتی دیگر، منظور از واژه «نِکاح» در آیه مورد بحث، «آمیزش» است؛ و تفسیر آیه این است که: زن و مرد زناکار، هردو در این کار زشت و کیفر و عذاب آن شریک و مسؤولند؛ چراکه بیشتر زنان و مردان آلوده‌دامان با توافق همدیگر به این گناه و به این کار ننگبار دست می‌یازند.

۳ ـ گروهی از جمله «سعید بن مُسَیِّب» بر آنند که: آیه شریفه، در حقیقت ازدواج مردم با ایمان با چنین زنان و مردان آلوده‌ای را تحریم می‌کند؛ امّا این حکم به وسیله آیه دیگری نسخ شده است که می‌فرماید: وَ اَنْکِحُوا الْاَیامی مِنْکُمْ...(۱)

بی‌همسران خود و بردگان درستکارتان را همسر بدهید...

۴ ـ و از دیدگاه گروهی از صحابه نیز منظور از واژه «نکاح» در آیه مورد بحث، «عقد» می‌باشد و تفسیر آیه این است که: اگر مردی با زنی زنا کرد دیگر نباید با او ازدواج نماید.

گفتنی است که آیه شریفه بدان دلیل مرد و یا زن آلوده دامان را در کنار زن و مرد

۱ . سوره نور، آیه ۳۲.

شرک‌گرا قرار داده است که بدین وسیله زشتی و پلیدی بی‌عفّتی را به نمایش نهد و مردم را از این گناه که گویی همسنگ و هموزن شرک و کفر است هشدار دهد.

و به باور مفسران، آیه شریفه در مقام بیان یک خبر و گزارش نیست که زن و مرد آلوده‌دامان و یا شرک‌گرا، باهم ازدواج می‌کنند؛ بلکه منظور نهی مردم با ایمان از ازدواج با چنین عناصر آلوده‌ای است گرچه به صورت خبر آمده است؛

و واژه «نِکاح» نیز اگرچه در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم آمیزش است، امّا در آیه شریفه منظور، نفی و تحریم «عقد» و آمیزش است.

وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ.

و ازدواج با عناصر بی‌عفت، بر مردم با ایمان تحریم شده است.

به باور گروهی منظور این است که: و کار زشت و ننگین بی‌عفّتی بر مردم با ایمان حرام شده است.

با این بیان مردان با ایمان نباید با زنان آلوده ازدواج کنند و یا با آنان طرح دوستی ناروا بریزند و تن به زشتی دهند و تنها مردان آلوده یا شرک‌گرا هستند که با چنین زنان بی‌عفّتی ازدواج می‌کنند و یا به گناه و زشتی دست می‌یازند.

تدابیری برای پاکی و پاکدامنی(۱)

اگر اسلام را دین پاکی و پاکدامنی و عفّت نام نهیم و قرآن را کتاب پاکدامنی و امانتداری و پرواپیشگی و شایسته‌کرداری و کتاب عدالت و آزادگی بخوانیم سخنی درست و به حق گفته‌ایم؛ چراکه این دین و این کتاب یکی از ویژگیهای اساسی مردم توحیدگرا و با ایمان را عفت و پاکدامنی می‌نگرد و می‌فرماید:

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ...(۲)

مردم با ایمان و توحیدگرا آنانی هستند که دامان خویش را از بی‌عفّتی و حرام

۱ . مترجم .

۲ . سوره مؤمنون، آیه ۵.

پـــاك و پـاكیـــزه نگـــاه دارنــــد...

و نیز یكی از سوره‌های قرآن به گونه‌ای در انـدیشه پاسـداری شایسـته و بایسـته و عمل به عفت عمومی و گوهر نجابت و پاكـدامنی است كه آن را سوره عفت و پاكدامنی و پیكـار شایسـته با آفتهای عفّت می‌توان نام نهاد.(۱)

در این سوره مبـاركه قرآن، برای ایجـاد حال و هوا و فضای درستی كه در آن گل‌ها و گل بوته‌های شـرافت و عفّت پرورش یافته و شكوفا گردد و همه آفت‌های پاكـدامنی و خارهای بی‌مقـدار آن محو و راههای آلودگی مسـدود شونـد تدابیری سازنده و عملی به تـابلـو رفتـه است كه اهـم آنهــا عبــارتنـــد از:

۱ ـ دستـــور تشكیـــل خـــانــــواده.

۲ ـ موظّف ســاختــن جامعــه و حكــومت به آسان و هموار ساختن راه ازدواج.

۳ ـ تحریم چشـم چـرانی و هـــرزگی.

۴ ـ تحریم آفت برهنگی و بی‌بند و باری در پوشش.

۵ ـ هشــــدار از جلـــوه گـــریها.

۶ ـ تحـریم بی‌عفّتـی و آلـوده‌دامنی.

۷ ـ مقــــــرّرات كیفـــــــــری.

۸ ـ هشــــــــدار از ســوء ظـــــنّ.

۹ ـ كیفر دردناك اخروی برای بی‌عفّتی.

۱۰ ـ تحـریـم اشـاعـه فحشـــاء...

آری! اینهـا تدابیری است كه اگر به درستـی به كار بسته شود عفّت عمومی تضمیــن و راه تبــاهی مســـدود می‌گردد.

۱ . سوره نور را می‌توان به این نام خواند.

مــجازات تهمت اخلاقی مرد به همسر

وَالَّذینَ یَرْمُونَ اَزْواجَهُمْ وَ لَمْ‌یَكُنْ‌لَهُمْ‌شُهَداءُ اِلّااَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ اِنَّهُ لَمِـنَ الصّادِقینَ

كسانی كه همسـران خود را متهم به (عمل منافی عفت) می‌كننـدو گواهانی جز خودشان ندارند، هر یك از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد كه از راستگویان است. (۶ / نور)

وَ الْخـامِسَـةُ اَنَّ لَعْنَـتَ اللّـهِ عَلَیْـهِ اِنْ كـانَ مِـنَ الْكـاذِبینَ

و در پنجمین بـار بگوید: لعنت خدا براوباد اگر ازدروغگویان باشد. (۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیــات ۶ تــا ۱۰ از ســـوره نــور در حكم استثناء و تبصره‌ای بر حكم قذف است ، به این معنی كه اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت كنـد و بگویـد : او را در حـال انجـام این كار خـلاف با مـرد بیگــانه‌ای دیـدم ، حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود و از سوی دیگر ادعای او بـدون دلیل و شاهـد نیز در مورد زن پـذیرفته نخواهد شد ، چراكه ممكن اسـت راست‌بگویـد و نیز ممكن است دروغ بگوید. در این‌جا قرآن راه حلی پیشـنهاد می‌كند كه مسأله به بهترین صورت و عــادلانــه‌ترین

طریق حل می گردد. و آن این که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است .
به‌این‌ترتیب شوهر برای اثبات ادعای خود از یک‌سو و دفع حد قذف از سوی دیگر ، چهار بار این جمله را تکرار می کند ؛ « اُشْهِدُ بِاللّهِ اِنّی لَمِنَ الصّادِقینَ فیما رَمَیْتُها بِهِ مِنَ الزِّنا » (من به خدا شهادت می‌دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم ، راست می گویم). و سپس در مرتبه پنجم می گوید : « لَعْنَتُ اللّهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکاذِبینَ » (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم)
تفسیر مردان (۳۰۱)
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مورد شأن نزول و داستان فرود آیات ۶ تا ۱۰ دو روایت آمده است:
۱ ـ گروهی از مفسّران از «ابن عبّاس» در این مورد آورده‌اند که:
پس از دو آیه پیش، در تحریم تهمت به زنان پاکدامن و شوهردار و مقرّر شدن کیفر شدید برای کسانی که نتوانند چهار گواه بر ادّعای خویش بیاورند، یکی از مسلمانان به نام «عاصم بن عُدَیّ» به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب گردید و گفت:
ای پیامبر خدا! اینک پس از فرود این آیات، براستی اگر کسی همسر خویش را با مردی بیگانه یافت و از خیانت او خبر داد و به شما شکایت آورد و نتوانست چهارگواه برای خود حاضر سازد، باید تازیانه بخورد؟!
آنگاه افزود: ای پیامبر خدا! شما خود بفرمایید که اگر کسی به خیانت همسر خویش آگاه گردید و او را با بیگانه‌ای یافت، در آن حال از کجا چهار گواه پیدا کند؟ آیا نه این است که تا او در اندیشه یافتن گواه باشد، آنچه نباید رخ دهد، رخ داده و آن بیگانه نیز پی کار خود رفته است!
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:آنچه من آورده‌ام‌وحی‌الهی‌است‌وخدا این گونه فروفرستاده است.
«عاصم» پس از شنیدن سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر چیزی نگفت و راه خانه خود را در پیش گرفت؛ امّا در میان راه به مردی به نام «هِلال بن اُمَیّه» برخورد کرد که با خشم و ناراحتی به او گفت: خود با چشم خویشتن مردنمایی پلید به نام «شریک بن سمحا» را نزد همسر خود دیده و به خیانت آن دو یقین کرده است!
«عاصم» از همانجا نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشت و جریان «هِلال» را به آن حضرت گزارش کرد.
پیامبر گرامی همسر «هِلال» را خواست و موضوع را از او جویا شد؛ امّا او جریان را انکار کرد و گفت: «شریک» با آگاهی شوهرم «هِلال» برای آموزش قرآن به خانه ما
(۳۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
می‌آمد و گاه می‌شد که حتّی «هِلال» او را با من تنها می‌گذاشت و از پی کار خود می‌رفت و او نیز پس از آموزش قرآن به من از پی کارش می‌رفت و هیچ موضوعی در مورد بدبینی همسرم نبود.
امّا در این روزها نمی‌دانم چرا او بدبین شده و غیرت کاذب او به هیجانش افکنده و یا اینکه از پرداخت هزینه زندگی وامانده و این اتّهام را ساز کرده است.
درست در این شرایط پیچیده بود که فرشته وحی فرود آمد و با آوردن آیات مورد بحث، برپیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه حلّ آورد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تلاوت آیات این پرداخت که:
وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ یَکُن لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلاَّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّهِ...(۱)
۲ ـ امّا «حَسَن» در این مورد آورده است که:

پس از فرود دو آیه گذشته(۲) و تحریم شدید تهمت به زنان پاکدامن و شوهردار، «سَعْد بن عُبادَه» به‌پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر عزیز! با این وصف اگر مرد تیره‌بختی، بیگانه‌ای را با همسر خود یافت و او را به کیفر خیانت نابود کرد، شما او را به عنوان قصاص خواهید کشت؟ و اگر نزد شما آمد و از آن خیانت شکایت کرد و چهار گواه نداشت شما او را هشتاد تازیانه خواهید زد؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من به حکم خدا عمل خواهم نمود.

نامبرده افزود: ای پیامبر خدا! اگر کسی مردنمایی بیگانه را بر روی ران همسرش دید و به‌ناگزیر از پی چهار گواه رفت و آن خیانتکار، کار خود را انجام داد و رفت و آنگاه آن بنده خدا از آن خیانت به شما خبر آورد و شکایت کرد، باید هشتاد شلاق بخورد؟

پیامبر گرامی گویی از این سخن «سَعْد» بوی اعتراض احساس کرد، از این رو خطاب به انصار فرمود:

۱ . سوره نور، آیه ۶.

۲ . سوره نور، آیه ۴ ـ ۵.

شما درباره گفتار بزرگ و سرور قبیله خود چه می‌گویید؟

آنان با نهایت ادب گفتند: ای پیامبر خدا! شما او را ـ که مردی غیرتمند و در این مورد بسیار حسّاس و سختگیر است ـ سرزنش نفرمایید.

او در این مورد چنان است که هرگز جز با دوشیزه‌ای ازدواج نکرده و زنی را طلاق نگفته است که کسی پس از وی با او ازدواج نماید.

خود «سَعْد» گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد! من یقین دارم که آنچه شما آورده‌ای از سوی خدا و قانون اوست، امّا من در مورد این قانون خدا در بهت و حیرتم!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حکم خدا در این مورد همین است.

او گفت: صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ.

از این گفت و شنود چیزی نگذشته بود که عموزاده او «هلال بن امیّه» شب‌هنگام از بوستان خویش به خانه‌اش وارد شد و در آن ساعت شب، مرد بیگانه‌ای را در کنار همسرش دید.

فردای آن روز، او نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و جریان را باز گفت. امّا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شنیدن خبر آن خیانت خانوادگی که برای یک مسلمان پیش آمده بود سخت آزرده‌خاطر شد.

«هِلال» با دیدن آثار ناراحتی در سیمای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر خدا! می‌دانم شما از شنیدن این موضوع اندوه‌زده و ناراحت شدید، امّا به خدای سوگند که من راست می‌گویم و امیدوارم خدای پرمهر برایم گشایشی پدید آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان دلیل که او گواهانی بر ادعای خویش نداشت تصمیم گرفت او را شلّاق بزند.

«انصار» با شنیدن این جریان گرد آمدند و گفتند: سرانجام به همان چیزی گرفتار آمدیم که «سَعْد» پیش‌بینی می‌کرد و اینک «هِلال» نه تنها شکایت و گواهی‌اش بر خیانت همسرش پذیرفته نیست که هشتاد تازیانه نیز خواهد خورد...

درست در این شرایط بحرانی و سخت بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیات را بر پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد

که:

وَ الَّــذِیــنَ یَــرْمُــونَ أَزْوَاجَهُــمْ...

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از دریافت وحی رو به «هلال» نمود و در میان حاضران فرمود: «هلال»! مـژده‌ات بـاد که خدای فرزانه در کارت گشایشی پیش آورد: اَبْشِرْ یا هِلالُ فَاِنَّ اللّهَ تَعـالی قَـدْ جَعَـلَ فَـرَجـاً...

«هِلال» سپاس خدا را گفت و پس از سپاس به بارگاه او، گفت: ای پیامبر خدا! من بـه بـارگـاه او امیـدوار بـودم:

فَقالَ قَدْکُنْتُ اَرْجُو ذلِکَ مِنَ اللّهِ تَعالی.(۱)

آنگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زن او را احضار فرمود و پس از انکار او، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مراسم «لِعان»(۲) را میان آن دو پیاده کرد و آن دو بدین وسیله از یکدیگر جدا شدند وپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن سخنانی فرمود: پس از این عمل منافی با عفّت اگر فرزندی به دنیا آمد و این نشانه‌ها را داشت، آن فرزند از آن شوهر این زن می‌باشد و اگر شباهت به آن مـرد خیـانتکـار داشت، از آن اوست.

کیفر تهمت به همسر

در آیـات گذشـته، کیفر کسـی کـه بـه انسـان پاکـدامن و درسـتکاری نسـبت بی‌عفّـتی دهد بیان‌گردید؛اینک‌درباره‌کسی‌که‌به‌همسرخویش‌چنین‌نسبت‌نارواوزشتی‌دهد می‌فرماید:

آن کسانی که به همسران خویش نسبت بی‌عفّتی می‌دهند و جز خویشتن گواهانی ندارند که گفتارشان را گواهی نماید هر کدام از آنان باید چهار بار خدای را به گواهی گیرد و به نام او سوگند یاد کند که در گفتار خود از راستگویان است و همسر خود را به

۱ . تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۶۵؛ اَسباب النُّزول واحدی، ص ۱۸۱؛ مَعالِم التّنزیل، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲ . منظور، راه حل ظریف و دقیقی است که در تفسیر آیات مورد بحث، خواهدآمد.

ناروا تهمت نمی‌زند و واقعیت دردناکی را به زبان می‌آورد.

و نیز می‌افزاید:

وَ الْخَـامِسَـةُ أَنَّ لَعْنَـةَ اللّهِ عَلَیْـهِ إِنْ کَـانَ مِـنَ الْکَـاذِبِیـنَ.

و در گواه گرفتن خدا برای پنجمین بار به راستگویی خویش در نسبتی که به همسرشان داده‌اند، هر یک باید بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر دروغ می‌گوید و از دروغگـویـان است و این نسبـت را، بـه دروغ به همسـر خـویش داده اسـت.

بـا این بیان، مردی که خیانت همسرش را دیـده است، برای اثبات گفتار خویش از یک سو و برای نجات از کیفر «قـذف» یا نسبت بی‌عفّتی دادن به همسرش از سوی دیگر، نخست چهار بار سوگند یاد می‌کند که: من خدای را به گواهی می‌گیرم که در این نسبت نـاروایی که بـه ایـن زن داده‌ام راست می‌گویم.

«اِنّی اَشْهَدُ بِاللّهِ اَنّی لَمِـنَ الصّادِقینَ فیما رَمَیْتُها بِهِ مِنَ الزِّنا».

و بـار پنجم می‌افزایـد: لعنت و نفرین خـدا بر من بـاد اگر در این مـورد دروغ بگـویم و در این نسبت دادن از دروغگـویـان بـاشم.

«لَعْنَـةُ اللّهِ عَلَـیَّ اِنْ کُنْـتُ مِنَ الْکـاذِبینَ».

و بـدیـن وسیلـه هم شکایت خود را طرح نموده و هـم بـا اینکـه گـواهـان لازم را نـدارد، از حـد «قَـذْف» نجـات یـافتـه اسـت.

وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِاِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبینَ

آن زن نیز می‌توانـد کیفر (زنا) را ازخود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شـهادت طلبـد که آن مـرد (در این نسبتی که به او می‌دهـد) از دروغگویان است. (۸ / نور)

وَ الْخـامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیْهـا اِنْ کـانَ مِـنَ الصّادِقیـنَ

و در مرتبه پنجم بگوید : غضب خـدا بر او باد اگـر آن مـرد از راستگویان باشد.(۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا زن بر سر دو راهی قرار دارد ، اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی اتهام از خود (به ترتیبی که در آیات بعد می‌آیـد) نشود ، مجازات و حـد زنا در مورد او ثابت می‌گردد. اما « او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد ، از دروغگویان است » .

و به این ترتیب زن در برابر پنـج بـار گـواهی مرد دایر به آلـودگی او ، پنـج بـار گـواهی بر نفی این اتهـام می‌دهـد ، به این نحـو که چهاربـار این عبـارت را می‌گویـد؛ « اُشْـهِدُ بِاللّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبینَ فیما رَمانی بِهِ مِنَ الزِّنا » (خـدا را به شـهادت می‌طلبم که او در این نسـبتی کـه بـه مـن داده است ، دروغ می‌گویـد). و سپس در مرتبه پنجم می‌گویـد : « اِنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیَّ اِنْ کـانَ مِنَ الصّ‍ِادِقینَ » (غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید). انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه « لعن » در عبارات فوق « لِعان » نامیده‌شـده، چهـار حکـم قطعی برای این دو همسر در پی‌خواهـد داشت ؛ اول این که بـدون نیـاز به صـیغه طلاـق فـورا از هم جـدا می‌شونـد. دیگر این‌که برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردنـد یعنی امکان بازگشـتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود نـدارد. سوم این که حـد قـذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می‌شود (اما اگر یکی از آن‌ها از اجرای این برنامه سر باز زند، اگر مرد باشـد، حد قذف و اگر زن باشد، حد زنا در مورد او اجرا می‌گردد). چهارم این‌که فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده ، از مرد منتفی است،

تفسیر مردان (۳۰۷)

یعنـی با او نسبتی نخـواهــد داشــت ، اما نسبتش با زن محفـوظ خـواهــد بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگـاه نوبت دفـاع زن می‌رسـد و او ممکن است یکی از این سه راه را برگزیند:

۱ ـ ممکن است زبان به اقـرار بگشـاید و اتهام شوهر را بی‌کم و کاست بپذیرد.

۲ ـ ممکن است زبان به اقرار نگشاید، امّا سـکوت کند و حاضـر نشود به گونه‌ای که خواهد آمد از خود دفاع و کیفر بی‌عفّتی را که به او نسبت داده شده است، از خود دور ســازد و خویشتن را نجـات دهد، که در این دو صورت گناهکار و در خور کیفر شنــاخته خـواهـد شـد.

۳ـ امّا راه سوم این است که او می‌تواند کیفر بی‌عفّتی را از خود دور سازد همان گونه که قرآن می‌فرماید:

و کیفر بی‌عفّتی از آن زن برداشته می‌شود در صورتی که چهار بار به طور پیاپی بگویـد: من خدا را به گواهی می‌خوانم که شوهرم در این نسبت ناروایی که به من می‌دهـد دروغگــوست.

و نیــز می‌افـزایـد:

وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیْهَـا إِنْ کـانَ مِنَ الصَّادِقِینَ.

در پنجمین مرحلـه از گفتـار خـویش، می‌گویـد: خشـم خـدا بر مـن بـاد اگر شـوهرم در ایـن نسبت نـادرستی که به من می‌دهـد از راستگویانست.

بدین‌سان زن، در برابر پنج مرتبه به گواهی گرفتن خدا به وسیله شوهرش که بمنزله گواهان مورد نیاز به حساب آمده، می‌تواند پنج بار با نام و یاد خدا و به گواهی گرفتن او، نسبت داده شـده را نفـی کنـد و مـردود شمارد.

او نخســـت چهـــار بـــار می گــــوید:

اُشْهِدُ بِاللّهِ اَنَّهُ لَمِـنَ الْکـاذِبینَ فیما رَمانی بِهِ مِنَ الزِّنا.

من خــدای را به گــواهی می‌خــوانم که شوهرم در نسبت ناروایی که به من

می‌دهـد دروغگوست.

و بار پنجم می گوید:

اَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیَّ اِن کانَ مِنَ الصّادِقِینَ.

خشــم خـدا بر مـن بـاد، اگر شـوهـرم راست می گـویـد.

و با این برنامه که به تناسب آیات مورد بحث و واژه «لعنت» در آنها «لِعان» نامیده شـده است، هـم مـرد می‌تـواند شکایت خود را طرح نماید و دادخواهی کند و هم زن می‌تـوانـد از خود دفـاع نماید.

پس از این برنامه، حاکم شـرع بـدون نیاز به اجرای صیغه طلاق، میان آنان اعلام جدایی و گسیختن پیوند خانوادگی می کند و آن زن و مرد برای همیشه بر یکدیگر حرام می گردند و زن باید پس از انجام برنامه «لِعان»، عده نگاه دارد.

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّهَ تَوّابٌ‌حَکیـمٌ

و اگـر فضـل و رحمت خـدا شامل حال شما نبود و این‌که او توبه پذیر و حکیم است (بسیـاری از شما گـرفتـار مجـازات سخت الهی می‌شدید). (۱۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقع این آیه اشـاره اجمـالی برای تأکیـد احکام فوق است ، زیرا نشان می‌دهـد که برنامه « لِعان » یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسـر را در این زمینه به نحو صـحیحی حـل می کنـد. از یـک‌سو مرد را مجبور نمی‌کنـد که اگر کـار خلافی در مورد همسرش دید، سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شـرع نیاید. از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنای محصـنه قرار نمی‌دهد و حق دفـاع به او عطا می کند. از سوی سوم شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صـحنه‌ای روبرو شد، به دنبـال چهـار شاهـد برود و این راز دردنـاک را برملاـ سازد. از سوی چهـارم این مرد و زن را که قـادر به ادامه زنـدگی مشترک زناشویی نیستند ، از هم جـدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهـد که در آینـده باهم ازدواج کنند ، چراکه اگر این نسبت راست باشد، آن‌ها از نظر روانی قادر به ادامه زندگی زناشویی نیستند و اگر هم دروغ باشد ، عواطف زن آن‌چنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زنـدگی مجدد را مشکل می‌سازد ، چراکه نه سردی بلکه عـداوت و دشـمنی محصـول چنین امری است. و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد. این است فضل و رحمت خداوند و توّاب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکـل را گشوده است و اگر درست بیندیشیم ، حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشــده ، بلکــه هر یــک از این چهـار « شـهـادت » را در مـورد زن و شوهر ، جـانشیـن یک « شاهـد » کـرده و بخشـی از احکام آن را برای این قائل شده است .

چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده است ؟

نخستین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود ، همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم‌استثنایی درمورد اتهام آن‌ها صادر شده است؟ پاسخ این سؤال را از یک‌سو می‌توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن این‌که هرگاه مردی همسرش را با بیگانه‌ای ببیند ، اگر بخواهد سکوت کند ، برای او امکان‌پذیر نیست ، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچ‌گونه عکس‌العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد ؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فورا حد قذف درباره او اجرا می‌شود ، زیرا قاضی چه می‌داند که او راست می‌گوید ، شاید دروغ باشد و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد ، این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد ، به‌علاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان‌گیرد. از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می‌سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می‌کنند و به همین دلیل در مورد بیگانگان ، آوردن چهار شاهد لازم است وگرنه حد قذف اجرا می‌گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگی‌های آن‌ها است .

برنامه مخصوص « لِعان »

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد ، به این‌جا رسیدیم که برای دفع حدقذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته ، لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که درحقیقت هریک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهدی شده است و در مرتبه پنجم برای تأکید بیشتر ، لعنت خدا را به جان می‌خرد ، اگر دروغگو باشد. باتوجه به این‌که اجرای این مقررات ، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است ، چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد ، غالبا از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد ، این در مورد مرد. اما این‌که زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است ، به خاطر این

تفسیر مردان (۳۱۱)

می‌باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته ، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد ، از خود دفاع می‌کند و غضب خدا را بر خود می‌خرد اگر مرد راست گفته باشد ، می‌دانیم « لعنت » ، دوری از رحمت است اما « غضب » چیزی بالاتر از دوری از رحمت می‌باشد ، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی‌است بیش از دور ساختن از رحمت و لذا در تفسیر سوره حمد گفته شده است ؛ « مَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ » از « ضالّین » (گمراهان) بدترند با این‌که « ضالّین » مسلما دور از رحمت خدا می‌باشند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَلَولا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّهَ تَوَّابٌ حَکِیمٌ.

اگر فزونبخشی و بخشایش و مهر خدا بر شما نبود و اگر این نبود که خدا توبه‌پذیر و فرزانه است و شما را از بی‌عفّتی و زشتکاری نهی نمی‌فرمود و برای آن کیفری عادلانه و در خور مقرّر نمی‌داشت، هم مردم به تباهی می‌افتادند و هم نسلها تباه و نسبها گسسته می‌شد.

به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: اگر بخشایش و رحمت خدا بر شما نبود و توبه توبه‌کاران را نمی‌پذیرفت، به کسی که دروغ می‌گفت بی‌درنگ عذاب می‌فرستاد و با معرّفی او به مردم، او را کیفر می‌کرد.

و از دیدگاه برخی، منظور این است که: اگر بخشایش و مهر خدا و توبه‌پذیری و فرزانگی ذات پاک و بی‌همتای او نبود، در کیفر شما شتاب می‌کرد و شما را رسوا می‌ساخت.

(۳۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تعلّق مردان و زنان ناپاک به یکدیگر

اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَالْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ وَالطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ

زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند و مردان‌ناپاک نیز تعلق به‌زنان ناپاک دارند و زنان پاک از آن مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاکند ، اینان از نسبت‌های ناروایی که به آن‌ها داده می‌شود ، مبرّا هستند و برای آن‌ها آمرزش (الهی) و روزی پرارزش است.

(۲۶ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« خبیثات » و « خبیثون » اشاره به زنان و مردان آلوده‌دامان است ، به‌عکس « طیّبات » و « طیّبون » که به‌زنان و مردان پاکدامن اشاره می‌کند .

در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده که : « این آیه همانند " اَلزّانی لایَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً " می‌باشد ، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند بازنان آلوده ازدواج کنند ، خداوند آن‌ها را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد » .(۱)
در روایات کتاب نکاح نیز می‌خوانیم که : یاران امامان ، گاه سؤال از ازدواج با زنان « خبیثه » می‌کردند که با جواب منفی روبرو می‌شدند ، این خود نشان می‌دهد که « خبیثه » اشاره به زنان ناپاک است نه سخنان و نه اعمال ناپاک .(۲) در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی‌را می‌بینیم‌که با این قانون هماهنگ نیست ، به عنوان مثال در خود قرآن آمده که ؛ « همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آن‌ها خیانت کردند » (۱۰ / تحریم) و در مقابل « همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۳۳۷ ، باب ۱۴.

تفسیر مردان (۳۱۳)

بی‌ایمان گشته بود » (۱۱ / تحریم). در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه‌هایی‌از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می‌باشد. در پاسخ علاوه بر این که هر قانون کلی استثناهایی دارد ، باید به دو نکته توجه داشت ؛
۱ ـ درتفسیرآیه گفتیم‌که منظوراصلی‌از «خبائث» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و « طیّب » بودن نقطه مقابل آن می‌باشد ، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می‌شود ، زیرا هیچ‌یک از همسران پیامبران و امامان به‌طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند و منظور از" خیانت "در داستان نوح و لوط ، جاسوسی‌کردن به نفع‌کفار است نه خیانت ناموسی. اصولاً این عیب از عیوب تنفرآمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است، پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آیین خدا است، عقیم نماند .
۲ ـ ازاین گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی‌ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلما آن‌ها نیز روابط خود را مانند سابق با آن‌ها ادامه نمی‌دادند ، همان‌گونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد ، به موسی ایمان نیاورده بود ، اصولاً ـ موسی هنوز متولد نشده بود ، بعدا که موسی مبعوث شد ، ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت ، مبارزه‌ای که سرانجامش شهادت این زن باایمان بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَبیث»: پلید و ناپاک، که در آیه شریفه منظور، ناپاکی و پلیدی درقلمرو اندیشه، عقیده، گفتار و عملکرد است.

«طَیِّب»: پاک و پاکیزه؛ که‌منظور، پاکی‌در رفتاروگفتار یاپاکی معنوی و اخلاقی است.

کبوتر با کبوتر ...

در آیات پیش، قرآن شریف، تهمت‌تراشی و نارواگویی در مورد زنان و مردان پاکدامن را در چندین آیه و در قالبهای گوناگون، گناهی زشت و نابخشودنی خواند و برای آن کیفر دردناک دنیوی و اخروی مقرّر فرمود؛ اینک در بیان یکی از سنّتهای

(۳۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

طبیعی و تشریعی می‌فرماید:

الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ

زنان پلید و ناپاک برای مردان پلیدند و مردان پلید و زشتکار نیز برای زنان پلید.

در تفسیر این فراز، دیدگاهها یکسان نیست:

۱ ـ به باور گروهی منظور این است که سخنان زشت و پلید از آن مردان پلید است و آنان نیز برای سخنان زشت و ناروا؛ و گفتار شایسته و زیبا و نیکو برای مردان نیکوکردار و درستکار است و مردان نیک‌اندیش و شایسته‌کردار برای سخنان نیک و شایسته و این همان است که انسان وقتی از مرد بزرگ و درست‌اندیشی سخنان شایسته می‌شنود بر او دعا می‌کند و می‌گوید خدایش او را بیامرزد که این گفتار، با سبک و راه و رسم و خلق و خوی او هماهنگ است.

۲ ـ امّا به باور گروهی دیگر، منظور این است که گناهان زشت از آن مردان پلید و مردان پلید برای گناهان زشت و ناشایسته‌اند؛ و کارهای شایسته و خداپسندانه از آن مردان نیکوکردار و مردان نیکوکردار و روشنفکر و آگاه نیز برای انجام کارهای شایسته و خداپسندانه‌اند.

۳ ـ از دیدگاه پاره‌ای، منظور این است که زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و در برابر آنها زنان پاک و پاکدامن از آن مردان پاک و امانتدارند و مردان پاک برای زنان پاک و پاکیزه.

دیدگاه سوم از دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است؛ و این دو بزرگوار برآنند که آیه مورد بحث بسان این آیه است که می‌فرماید:

اَلزّانی لایَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لایَنْکِحُها اِلاّ زانٍ اَوْ مُشْرِکٌ...(۱)

مرد زشتکار جز زن زشت‌کردار و یا شرک‌گرا را به همسری نمی‌گیرد

و زن زشتکار و بی‌عفّت را نیز جز مرد زشتکار و شرک‌گرا به همسری نمی‌گیرد...

۱ . سوره نور، آیه ۳.

تفسیر مردان (۳۱۵)

آری! آیه مورد بحث، نظیر آیه‌ای است که ترسیم گردید و این آیه هنگامی فرود آمد که گروهی بر آن شدند که با زنان آلوده‌دامان پیمان زندگی مشترک ببندند و خدا با فروفرستادن آیه مورد بحث، آنان را از این کار هشدار داد و این را کاری ناپسند شمرد.

وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ

و در برابر آنها، زنان پاک و پاکدامن نیز از آن مردان پاک و مردان پاک و درستکار برای زنان پاکدامن هستند.

اُولئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ

این زنان و مردان پاک و پاکدامن از نسبتهای ناروایی که پلیدان به آنها می‌دهند برکنارند.

به باور «قَرّاء»، این فراز اشاره به جریان «اِفْک» دارد و بدین وسیله «عایشه» و «صَفْوان» را از تهمت رسوای دروغسازان، پاک و برکنار اعلان می کند.

لَهُـــمْ مَغْفِـــرَةٌ وَرِزْقٌ کَـــرِیـــمٌ.

اینـــان از ســـوی پـــروردگـارشـان آمرزش و رزق و روزی ارزشـــمندی خواهنـد داشـت و در بهشت پرطـــراوت و زیبـــا از آن بهـــره‌ور خواهند شد.

(۳۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مردها مواظب چشمان خود باشند

مردها مواظب چشمان خود باشند

قُـلْ لِلْمُـؤْمِنینَ یَغُضُّـوا مِـنْ اَبْصـارِهِمْ وَ یَحْفَظُوافُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُـمْ اِنَّ اللّـهَ خَبیـرٌ بِما یَصْنَعُونَ

به مؤمنـان بگو : چشم‌هـای خود را (از نگـاه به نامحرمـان) فروگیرنـد و فروج خود را حفظ کننـد ، این برای آن‌ها پاکیزه‌تر است ، خداوند از آن‌چه انجام می‌دهید ، آگاه است. (۳۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَغُضُّوا» از مـاده « غَضّ » در اصـل به‌معنی کم‌کردن و نقصـان است و در بسـیاری از موارد در کوتـاه کردن صـدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود ، بنابراین آیه نمی‌گویـد : مؤمنان باید چشم‌هایشان را فروبندند ، بلکه می‌گوید : باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این‌منظور که اگر انسـان به‌راستی هنگـامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود ، بخواهـد چشم خود را به‌کلی ببنـدد ، ادامه راه رفتن و ماننـد آن برای او ممکن نیست ، اما اگر نگاه را از صورت و انـدام او برگیرد و چشم خود را پایین انـدازد ، گویی از نگاه خویش کاسـته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است ، از منطقه دید خود به‌کلی حذف نموده است. از آن‌چه گفتیم ، ایـن نکتـه روشن می‌شـود که مفهـوم آیه فـوق این نیست که مردان در صـورت زنـان خیره نشونـد تـا این‌که بعضـی چنین اسـتفاده کننـدکه نگاه‌هـای غیرخیره مجـاز اسـت ، بلکـه منظـور ایـن اسـت که انسـان به هنگـام نگـاه کردن معمولاًـ منطقه وسـیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفـت ، چشم را چنـان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود ، یعنی به او نگـاه نکنـد اما راه و چاه خود را ببینـد و این‌که « غَضّ » را به معنی کاهش گفته‌انـد ، منظور همین است. دومین دسـتور در آیه فوق همـان مسأله حفـظ « فروج » است. « فَرْج » در اصـل به معنی شـکاف و فاصـله میـان دو چیز است ، ولی در این‌گونه موارد کنـایه از عـورت می‌باشـد و مـا برای حفـظ معنی کنـایی آن در فارســی کلمـه « دامـان » را به‌جـای آن می گـذاریم. منظور از « حفـظ فرج » به‌طوری‌که در روایات وارد شده‌است ،

تفسیر مردان (۳۱۷)

پوشانیـدن آن از نگـاه کردن دیگران است ، در حـدیثی از امـام صـادق می‌خـوانیم : « هر آیه‌ای در قرآن که سـخن از حفـظ فروج می گویـد ، منظور حفظ کردن از زنا است ، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است » .(۱) و از آن‌جا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است ، نهی کرده ، در پایان آیه می‌فرماید : « این برای آن‌هـا بهتـر و پـاکیزه‌تر می‌باشـد » (ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ). سـپس به‌عنوان اخطـاربرای کسـانی‌که نگـاه‌هوس‌آلود و آگاهـانه به زنان‌نامحرم می‌افکننـد و گاه آن را غیراختیاری قلمـداد می‌کنند ، می‌گوید : « خداوند از آن‌چـه انجـام می‌دهنـد ، مسلمـا آگـاه اســت » (اِنَّ اللّهَ خَبیـرٌ بِمـا یَصْنَعُـونَ) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَضّ»: این واژه در اصـل به مفهـوم کم و کوتاه کردن صـدا و نگاه آمده است.

«فَرْج»: در اصل به مفهوم «شکاف» و فاصله میان دو چیز است؛ امّا در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شأن نزول

در شـأن نـزول و داسـتـان فـرود آیـه مـورد بحث، از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که:

این آیه شریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمد؛ چراکه او روزی در سر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سیما روبه‌رو گردید که از کوچه می گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسری خویش را پشت گوشهای خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشی از سینه آنان به‌طور طبیعی نمایان می گردیـد، این جوان با دیـدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایستاد و پس از گذشتن آن زن از برابرش، با دیدگان خویش به بدرقه او پرداخت؛ درست در همان لحظاتِ چشم چرانی و بدرقه زن بود که صورتش به استخوانی که در دیواری قرار داده شده بود، خورد و خون

۱- «نورالثقلین»، جلد۳،صفحه ۵۸۷و۵۸۸ .

(۳۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سـرازیـر شـد؛ و او پس از رفتن زن، تـازه متوجّه بلایی شد که به سرش آمده بود.

بـا همـان چهره شکافته و خون آلود به‌پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله برخورد و گفت بایـد جریـان را آن‌گـونه که بـوده است به پیامبر خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بگـویم.

پس‌از بیان داستان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که:

قُـلْ لِلْمُؤْمِنِینَ...(۱)

پـدیـده برهنگی و چشم‌چرانی

در آیات ۳۰ تا ۳۱ قرآن شـریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفّت عمومی پاس دارد؛ از این رو در بیـان احکام نگـاه کـردن زن و مـرد به یکـدیگـر می‌فرمـاید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِن أَبْصَارِهِمْ

هـان ای پیـامبـر! به مـردان بـا ایمـان بگـو، دیـدگان خویشـتن را از نگاه‌هـای هـوس‌آلـود و از دیـدن آنچـه بر آنـان روا نیست، فرو بنـدند.

وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ

و هماره پاکدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفّتی نیندیشند.

«ابن زیـد» می‌گویـد:در قرآن شـریف هرکجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشـتن عورتها» سـفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری گزیدن از بی‌عفّتی است؛ و تنها در این آیـه شـریفـه است که منظور از این تعبیر، پوشیدن اعضا و اندامهای جنسی است.

از حضرت صـادق علیه‌السـلام نیز در ایـن مـورد آورده‌انـد کـه فرمـود: برای مرد روا نیست که به عـورت بـرادر خـویش بنگـرد و زنـان با ایمـان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند.

ذلِـکَ أَزْکـی لَهُـمْ

ایـن شیـوه برای دیـن و دنیـای آنـان سـودمنـدتر و بهتر و برای پـاک مانـدن از اتّهـامـات گـونـاگـون مـؤثّرتر و به پـروا

نزدیکتر است.

إِنَّ اللّـهَ خَبِیـرٌ بِمَـا یَصْنَعُـونَ.

و بی‌گمـان خـدا از آنچه آنـان انجـام می‌دهند آگاه است.

۱ . وَسائل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹ و تفاسیر ذیل آیه شریفه. (از نگارنده)

تفسیر مردان (۳۱۹)

توصیه قرآن برای ازدواج آقا پسرها با تضمین رفع فقر از سوی خدا

وَ اَنْکِحُوا الْایامی مِنْکُمْ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَاِمائِکُمْ اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُواسِعٌ عَلیمٌ

مـردان و زنـان بی‌همســر را همســر دهیـد و همچنین غلامان وکنیزان صالح و درستکارتان را اگـر فقیــر و تنگــدست باشنــد، خــداونــد آنــان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خــداونـد واســع و آگـــاه است. (۳۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَنْکِحُوا » (آن‌ها را همسـر دهیـد) با این‌که ازدواج یک امر اختیاری و بسـته به میل طرفین است ، مفهومش این است که مقـدمات ازدواج آن‌هـا را فراهم سازیـد، ازطریـق کمک‌هـای مـالی در صورت نیـاز ، پیـدا کردن همسـر منـاسب ، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست ، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قـدمی و سـخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. « اَیامی » جمع « اَیِّم » در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد ، سپس به مردی که همسر ندارد ، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند ، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم : « اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فی نِکاحٍ حَتّی یَجْمَعَ اللّهُ بَیْنَهُمـا : بهترین شـفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسـد » .(۱) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم : « ثَلاثَةٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ ، یَوْمَ لا ظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّا : سه طـایفه هسـتند که در روز قیـامت در سـایه عرش خـدا قرار دارنـد ، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست ؛ کسـی که وسایل تزویج برادر مسلمانش‌را فراهم‌سازد و کسی که به‌هنگام‌نیاز به‌خدمت، خدمت‌کننده‌ای‌برای او

۱ – « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

(۳۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فـراهــم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد » .(۱)

و بالاخره در حـدیثی از پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگویـد ، ثـواب یک سـال عبادت در نامه عمل او می‌نویسـند » (کانَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها اَوْ بِکُلِّ کَلِمَةٍ تَکَلَّمَ بِهـا فـی ذلِکَ عَمَلُ سَنَةٍ قِیامُ لَیْلِها وَ صِیامُ نَهارِهـا) .(۲)

منظوراز جمله «وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ» چیست؟

قابـل توجه این‌که در آیات مورد بحث به هنگامی که سـخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسـر به میان می‌آیـد ، به طورکلی دسـتور می‌دهـد برای ازدواج آنان اقـدام کنیـد ، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد ، آن را مقیّد به « صالح بودن » می‌کنـد. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی‌قدر « تفسیر المیزان » و همچنین « تفسیر صافی ») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند ، درحالی‌که اگر چنین باشـد ، این قیـد در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضـی دیگر گفته‌انـد که : منظور صالـح بودن از

نظر اخلاق و اعتقاد است ، چراکه صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیربردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این که ؛ در شرایط زندگی آن‌روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند ، به‌طوری که هیچ گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند ، اگر با این حال اقدام به تزویج آن‌ها می‌شد ، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند ، لذا دستور داده شده است ؛ در مورد آن‌ها که صلاحیت اخلاقی دارند ، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند ، سپس اقدام به ازدواجشان گردد .

۱ - « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَیِّم»: این واژه در اصل به مفهوم زن بی‌شوهر آمده و آنگاه به تناسب، به هر بی‌همسری از زن گرفته تا مرد گفته می‌شود و جمع آن «ایامی» می‌باشد.

«اَنْکِحُوا»: آنان را همسر دهید.

«إِماء»: کنیزان.

فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج

در آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظّف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ أَنْکِحُوا الْاَیَامی مِنْکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَإِمَائِکُمْ

هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید.

این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است امّا یک دستور واجب و بایسته نیست.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:

مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتی فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِنْ سُنَّتِی النِّکاحُ(۱)

ص هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنّت و روش من می گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است.

۱ . سُنَن کُبری، بیهقی، ج۷، ص۷۸ ؛ الوسیط، واحدی، ج۳، ص۳۱۸ ؛ کافی، ج۵، ص۳۲۹.

و نیز فرمود:

یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْکُمُ الْباهَ فَلْیَتَزَوَّجْ فَاِنَّهُ اَغْضی لِلْبَصَرِ وَ اَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْمِ(۱)

ص هان ای جوانان! هر کدام از شما از شرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشکیل خانواده دهد؛ چراکه ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را ندارد و در فشار غریزه جنسی است برای چیره‌شدن بر آن، روزه بدارد؛ چرا که روزه، شکننده نیروی جنسی و آرام‌بخش آن است.

از «سعید بن جُبَیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عبّاس» برخورد نمودم و ضمن گفتگو از من پرسید ازدواج کرده‌ای؟

پاسخ دادم: نه؛

گفت: برو ازدواج کن.

سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟

پاسخ دادم: نه؛

گفت: «سعید»! برو ازدواج کن چراکه بهترین و والاترین انسانهای عصرها و نسلهاپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که ازدواج کرد...

و در ادامه آیه شریفه می‌افزاید:

وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ

و نیز به بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش همسر دهید.

به باور پاره‌ای، منظور، غلامان و کنیزان با ایمان است که باید وسیله ازدواج آنان را فراهم آورند.

۱ . صحیح بُخاری، ج ۷، ص ۲ ؛ صحیح مُسلِم، ج ۲، ص ۱۰۱۸ ؛ سُنَن تِرْمِذی، ج۳، ۳۹۲، ۱۰۸۱.

تفسیر مردان (۳۲۳)

آنگاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرماید:

إِنْ یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ

اگر این جوانانی که تشکیل خانواده می‌دهند مردمی تنگدست و بینوا باشند، خدای بخشاینده از فزونبخشی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت.

وَ اللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ.

و خدا گشایشگر و داناست.

هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بندگانش آگاه بوده و بر اساس حکمت و مصلحت با آنان رفتار می‌کند.

ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: کسی که از بیم تنگدستی و نیازمندی تشکیل خانواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظنّ است؛ چراکه قرآن می‌فرماید: به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنان را از فزونبخشی خود بی‌نیاز خواهد ساخت...

(۳۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تجارت و کسب و کار مردان خدا را از انجام وظایف دینی غافل نمی‌سازد

رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ اِقامِ‌الصَّلوةِ وَ ایتاءِ الزَّکوةِ یَخافُونَ یَوْما تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ

مردانی که نه‌تجارت و نه معامله، آنها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند، آنها از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن زیر و رو می‌شود. (۳۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که این بیوت ، همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می‌یابد و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد ، خانه‌های انبیاء و اولیاء ، مخصوصا خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خانه علی جمع است. و این‌که برخی مفسران آن‌را منحصرا به‌مساجد و یابیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده‌اند ، دلیلی بر این انحصار نیست و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات مانند روایتی از امام باقر نقل شده که فرمود : « هِیَ بُیُوتُ الاْنْبیاءِ وَ بَیْتُ عَلِیٍّ مِنْها: این آیه اشاره به‌خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می‌شود » (۱)

، یا در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند : « منظور چه بیوتی است » ؟ فرمود : «بُیُوتُ الاْنْبِیاء» است ، ابوبکر پرسید : « این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است » ؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها : آری این از برترین آن‌ها است » .(۲)

همه این‌ها اشاره به مصداق‌های روشن است ، زیرا می‌دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر ، مصادیق روشن را بیان می‌کند. آری هر کانونی که به فرمان خدا برپا شده و نام خدا در آن برده

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۰۷ .

۲- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۳۲۵)

می‌شود و هر صبح و شام مردان باایمانی که زندگی مادی آن‌ها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌کند ، به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند ، چنین خانه‌هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است. در این آیه هم « تجارت » آمده است و هم « بیع » با این‌که به نظر می‌رسد هر دو یک معنی داشته باشد ولی ممکن است تفاوت این‌دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است ، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است. توجه به‌این‌امر نیز ضروری‌است که نمی‌فرماید : آن‌ها مردانی هستندکه به‌سوی تجارت و بیع نمی‌روند، بلکه می‌گوید: تجارت و بیع آن‌ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَإِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیْتاءِ الزَّکوةِ

در این خانه‌ها مردانی خدا را به پاکی و شکوه می‌ستایند که نه تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و فرهنگ انسانساز آن بازمی‌دارد و نه خرید و فروش و تلاشهای اقتصادی.

منظور از تسبیح خدا در آیه شریفه، خواندن نماز است؛ چراکه هر تسبیحی در قرآن به مفهوم نماز آمده است.

امّا به باور پاره‌ای، منظور، منزّه و پاک شمردن ذات بی‌همتای او از هر عیب و کاستی در قلمرو اوصاف و تدبیر امور است.

از دو امام راستین حضرت صادق و پدرگرانقدرش علیهماالسلام آورده‌اند که:

«اِنَّهُمْ قَوْمٌ اذا حَضَرَتِ الصَّلوةُ تَرَکُوا التِّجاراتَ وَ انْطَلَقُوا اِلَی الصَّلوةِ وَ هُمْ اَعْظَمُ اَجْراً مِمَّنْ یَتَّجِرُ»(۱)

۱ . تِبْیان، ج ۷، ص ۴۴۱.

(۳۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اینان مردان توحیدگرا و شایسته‌کرداری هستند که به هنگام فرارسیدن وقت نماز، تجارت و داد و ستد را وانهاده و به سوی نماز می‌روند و روشن است که پاداش آنان از کسی که تجارت می‌کند پرشکوه‌تر است.

یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالاْءَبْصارُ.

آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز که روز دگرگونی‌دلها و دیدگان و روز سوختن و پخته شدن اعضا و اندامهاست، می‌ترسند.

امّا به باور برخی، منظور این است که: آنان از روزی می‌ترسند که دلها در بیم و امید است و چشمها گاه به سوی راست توجّه می‌یابند و گاه به طرف چپ؛ تا بنگرند که نامه عمل انسانها از کدامین سمت به دست آنان داده می‌شود، سمت راست یا چپ؟

دیدگاه سوّم در تفسیر آیه بر آن است که: آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز ـ که دلها جابه‌جا گردیده و به گلوگاه‌ها می‌رسند و دیدگان نابینا می‌گردند ـ می‌ترسند.

و دیدگاه دیگری بر آن است که: آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز ـ که دلها از تردید به ایمان و یقین می‌گرایند و دیدگان از بهت و حیرت به رشد و هدایت می‌رسند و کسانی که در دنیا در تردید بودند به اوج یقین می‌رسند و بر دانش و بینش آنان افزوده می‌شود ـ می‌ترسند؛ درست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

«فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ(۱)

»براستی که تو از این حال در غفلت بودی امّا ما پرده‌ات را از برابر دیدگانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.

۱ . سوره ق، آیه ۲۲.

تفسیر مردان (۳۲۷)

پاداش ویژه مردان خدا

پاداش ویژه مردان خدا

لِیَجْزِیَهُمُ اللّهُ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِوَ اللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

هدف این است که خداوند آن‌ها را به بهترین اعمالی که‌انجام داده‌اند ، پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آن‌ها بیفزاید و خداوند هر کس را بخواهد ، بی‌حساب روزی می‌دهد (و از مواهب بی‌انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد). (۳۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان‌حق و حقیقت اشاره می کند. در این‌که منظور از « اَحْسَنَ ما عَمِلُوا » در این آیه چیست ؟ بعضی معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر پاداش می‌دهد ، چنان که درآیه ۱۶۰ سوره‌انعام می‌خوانیم: « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها: کسی که کار نیک کند ، ده برابر پاداش می گیرد » و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق‌کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است. این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است که خداوند تمام اعمال آن‌ها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد ، حتی اعمال کم‌اهمیت و متوسطشان هم‌ردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود.

و این از فضل خداوند دور نیست ، چراکه در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می‌رسد ، مواهب و بخشش‌ها بی‌حساب است ، چرا که ذات پاکش نامحدود است و « نعمتش نامتناهی و کرمش بی‌پایان » .

(۳۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

لِيَجْـزِيَهُـمُ اللّهُ أَحْسَـنَ مَـا عَمِلُوا

آنان در زندگی، این کارهای شایسته را بدان جهت انجام می‌دهند که خدا آنان را نیکوتر و پرشکوه‌تر از کارهایی که انجام داده‌اند پاداش دهد.

وَ يَـزِيـدَهُـمْ مِـنْ فَضْلِـهِ

و از فزونبخشی خویش بر پاداش آنان بیفزاید.

وَاللّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

و این شگفت‌انگیز هم نیست؛ چراکه پاداش به حساب و حسابرسی است و بخشایش و کرامت بدون حساب است و خدا هر کسی را بخواهد و شایسته بداند از راه فزونبخشی و کرامت خویش بی‌حساب روزی می‌بخشد و از نعمتها و موهبتهای خود بهره‌ورش می‌سازد.

تفسیر مردان (۳۲۹)

صفات دوازده‌گانه مردان شایسته

وَ عِبـادُ الرَّحْمـنِ الَّـذينَ يَمْشُـونَ عَلَـى الاَْرْضِ هَـوْنـا وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما

بندگان خاص خداوند رحمن آن‌ها هستند که با آرامش وبی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند به آن‌ها سلام می گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می گذرند).(۶۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« هَوْنَ » مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می‌باشد. آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی ، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی‌هم رفته مجموعه‌ای است از والاترین ارزش‌های انسانی. نخستین توصیفی که از « عِبادُ الرَّحْمنِ » شده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که درتمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی‌برد. در حدیث جالبی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که روزی از کوچه‌ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند ازعلت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه‌ای است که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش مردم را متوجه خود ساخته آن‌هارا به سوی خود فراخواند و فرمود : می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می‌دادند. فرمود : « اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْيِه ، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَيْهِ ، اَلْمُحَرِّكُ جَنْبَيْهِ بِمِنْكَبَيْهِ الَّذى لايُرْجى خَيْرُهُ وَ لا يُؤْمَنُ شَرُّهُ ، فَذلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًى : کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دوطرف خود نگاه می کند ، پهلوهای خود را با شانه خودحرکت می‌دهد (غیر از خود نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود)

(۳۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او درامان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است ». دومین وصف آن‌ها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید : « وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما ». سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است ، نه ناشی از ضعف ، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است ، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آن‌ها است ، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است ، خلاصه سلامی که

نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«هَوْن»: وقـــار و فـروتنی و در برابر تکبّر است.

در آیه شـریفه از این انسان‌هـای شـریف و فروتن به بنـدگان خـدا تعبیر می‌کنـد و این بیـان به منظور گرامیـداشت آنان است؛ بـدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می‌کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری نـدارد و باید چنین باشند.

این تعبیر تشویق آمیز بسان بیان پـدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسـته کردارش می‌گوید: فرزند من، آن کسـی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری درپیش گیرد که من‌از او خشنودگردم‌ورفتاری‌درست و خداپسندانه‌داشته باشد.

او بـدین صورت فرزنـد درست کردار و خردمنـد خویش را تشویق می‌کنـد و به فـرزنـدان وظیفـه ناشـناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند.

از حضـــرت صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد کـــه فـــرمـــود:

هُوَ الرَّجُلُ یَمْشی بِسَجِیَّتِهِ الَّتی جُبِلَ عَلَیْها لایَتَکَلَّفُ وَ لایَتَبَخْتَرُ.(۱)

ص

۱ . بِحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ و ج ۶۹، ص ۲۶۰.

منظـور از این انسـان شایسـته کردار آن کسـی است که بر اسـاس فطرت انسـانی و وجـدان اخـلاـق خـویـش زنـدگی کنـد و از خـود بـزرگی بینـی و تکبـر و خودکامگی بپرهیزد.

پـاره‌ای می‌گـوینـد: منظور آیه شـریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردبـاری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره سری و گسـتاخی دیگـران وقـار و شکـوه معنـوی خـویشتـن را از دست نمـی‌دهنـد.

وَ اِذا خـاطَبَهُـمُ الْجـاهِلُـونَ قـالُـوا سَـلاماً.

و هنگـامی کـه که عنـاصـــر و جـریـان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنـان سخن ناپسنـدی نثـار کنند، پـاسخ آنان را بـه زشتی نمی‌دهنـد و دهـان بـه سـخنان نـاروا نمی‌آلایـنـد و بـه گنـاه نمی‌افتنـد، بلکـه خـدا پسندانه و انسانی بـه روشـنگـری و پـاسخگـــویی می‌پــردازنــد.

به بـاور پـاره‌ای منظـور ایـن است که در بـرابـر نادانی و گستاخی‌نادانان، به آنان سلام می‌گویند.

قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید:

وَ اِذا سَمِعُـوا اللَّغْوَ اَعْـرَضُـوا عَنْـهُ وَ قـالُـوا لَنا اَعْمالُنا وَ لَکُمْ اَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.(۱)

و هنگـامی کـه سـخــن بیهـوده‌ای بشـنـونـد از آن روی بـر می‌تـابنـد و می‌گوینـد: عملکرد مـا از آن مـا و عملکرد شـما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معـاشـرت و درگیـری با نـادانـان نیستیـم.

«قُتـادَة» در ایــن مـورد آورده است کــه: شیـوه اخـلاقی مردم توحیدگرا این بـود که با عنـاصر نادان کشمکش نمی‌کردنـد.

و «اِبْن عَبّاس» می‌گوید: آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی‌کـردند و بسـان آنان رفتـار نمی‌نمـودند.

۱ . سوره قَصَص، آیه ۵۵.

وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدا وَ قِیاما

آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.
(۶۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سُجَّد » جمع « ساجِد » و « قِیام » جمع « قائِم » است. در این آیه به سومین ویژگی آن‌ها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند ، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند.

تفسیر مردان (۳۳۳)

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها کانَ غَراما

آن‌ها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. (۶۵ / فرقان)

اِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

آن بدجایگاه و بدمحل اقامتی است. (۶۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غَرام» در اصل به‌معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سرانسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید ، پی گیر و پردوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این‌که آن‌ها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، همان ترسی که به‌سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا برداشته و هماره می گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی‌ناپذیر است .

چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است.

(۳۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما

آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری ، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (۶۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «قَوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که

مـایـه قیام و استقـرار بوده باشد.

در تفسـیر « اِسْراف » و « اِقْتـار » کـه نقطـه مقابـل یکدیگرنـد مفسـران سـخنان گونـاگونی دارنــد کــه روح همــه بـه یــک امر بازمی‌گردد و آن این که « اسراف » آن است که بیش از حد و در غیـر حـق و بیجـا مصـرف گــردد و « اقتار » آن است که کمتر از حــق و مقــدار لازم بــوده بــاشـد.

در یکی از روایات اسـلامی تشبیه جالبی برای « اسـراف » و « اقتار » و حد اعتدال شده است و آن این‌که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سـنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان « اقتار » و سـخت‌گیری است ، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خـود را گشـود کـه همه آن به روی زمین ریخت و فرمـوداین«اسـراف»است، بـارسوم مشت‌دیگری برداشت وکمی دست خود راگشود به‌گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان « قَوام » است.(۱)

ص

۱- « تفسیر نـورالثقلین » ، جلــد ۴ ، صفحـه ۲۹ .

تفسیر مردان (۳۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بـه بــاور پــاره‌ای «اِسْـراف» بـه مفهـوم هزینـه کردن مـال و ثروت در راه گنـاه و نافرمـانی خـداست و واژه «اِقْتار» بـه معنـای خـودداری از هـزینــه درست و شایسته در راه حـق و عـدالت اسـت.

بـا این بیـان تفسیر آیه این است که: بنـدگان خاصّ خـدا کسانی هسـتند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیـداد مصرف می‌کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عـدالت خـودداری می‌ورزنـد، بلکــه آن را در راه حـق هـزینـه می‌نمـاینـد.

و پاره‌ای بر آنند که، واژه «اِسْراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اِقْتار» به معنای خودداری از ادای حق خداست که در این صورت تفسیر آیه این است که: و بندگان خاص خدا، کسانی هستند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیـری، بلکه به طـور درست و بجـا هـزینه می‌نمـایند و از آن بهره می‌برند.

«مُعــــاذ» در ایـــن مـــورد آورده اســـت کـــه:

سَـأَلْتُ رَسُـولَ اللّهِ عَـنْ ذلِکَ

از پیـامبر گـرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیه پرسیدم، که فرمود:

مَنْ اَعْطی فی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْاَسْرَفَ، وَ مَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ.(۱)

ص هر کس دارایـی خـود را در راه سـتـم و نافرمانی خـدا هـزینـه کنـد، راه اسراف را پیمـوده است و هر کس از هـزینــه آن در راه حـق و عـدالت خود داری ورزد، راه «بخـل» و تنــگ‌نظـری در پیـــش گـرفتــه اسـت.

و از امیــرمــؤمنـــان آورده‌انــد کــه فــرمــود:

لَیْـسَ فِـی الْمَـأْکُـولِ وَ الْمَشْـــرُوبِ سَــرَفٌ و اِنْ کَثُـر.(۲)

ص

۱ . تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲ . تفسیر تِبْیان، ج ۷، ص ۵۰۶.

(۳۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، ـ گرچه زیاد هم باشد ـ اسراف به شمار نمی‌رود.

وَ کـــانَ بَیْـــنَ ذلِـــکَ قَـــوامـــاً.

و شیـوه هـزینـه مـال و ثـروت، شیـوه‌ای میانه این دو روش ناپسند می‌باشد.

با این بیان شیوه پسندیده، نه اسراف‌کاری و ولخرجی است و نه سخت‌گیری و تنـگ چشمـی، بلکـه روش اعتـدال و میـانـه و پسنـدیده است.

و منظور از واژه «قوام» در آیه شریفه آن شیوه‌ای است که انسان را در زنـدگی از دیگـران بی‌نیـاز ساختـه و به طـور خودکفا استوار و سر پا دارد.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قَوام» به فتح قاف، به معنای روشن میانه است.

اَلْقَـــوامُ هُـــوَ الْـوَسَـــطُ.(۱)

ص از آن حضـرت آورده‌اند که فرمود:

اَرْبَعَـةٌ لایُسْتَجـابُ لَهُـمْ دَعْـــوَةٌ:

رَجُـلٌ فاتِـحٌ فـاهُ، جـالِسٌ فـی بَیْتِهِ فَیَقُولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ لَهُ: أ لَمْ آمُرْکَ بِالطَّلَبِ؟

وَ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ یَدْعُوا عَلَیْهَا، یقولُ: یَا رَبِّ اَرِحْنی مِنْهَا، فَیَقُولُ: أ لَمْ أَجْعَلْ اَمْرَها بِیَدِکَ؟

وَ رَجُـلٌ کـانَ لَهُ مالٌ فَأَفْسَـدَهُ، فَیَقُـولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنـی، فَیَقُـولُ: أ لَمْ آمُـرُکَ بِالْاِقْتِصَادِ؟

وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَـالٌ فَـأَدَانَهُ بِغَیْـرِ بَیِّنَةٍ فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالشَّهَـادَةِ؟(۲)

ص دعـای چهـار نیایشگـر و دعـا کننـده پـذیـرفتـه نمی‌شود:

۱ ـ نخست آن مردی که در خانه بنشیند و دهان بگشاید و بگوید:

پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگارش می‌فرماید: آیا به تو

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۳۱۵.

۲ . کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، کتاب الدعا؛ دَعَوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵.

تفسیر مردان (۳۳۷)

دستـــور تـــلاش و کوشش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟

۲ ـ و مردی که درباره زن ناسازگار و ستمکار خویش نفرین کند و بگوید: پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسخ داده می‌شود که: آیا کار او را به دست تـو نسپـردم و امکـان گسستـن پیوند با او را به تو ندادم؟

۳ ـ و نیز دعای مردی پـذیرفته نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن‌گاه دست به دعا بر دارد که پروردگـارا، روزیم را بـده! چرا که خـدا بــه او می‌فـرمـایـد: آیا به تو ثروت نـداده و فرمان اعتـدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟

۴ ـ و دیگر مردی که مال خود را بـدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهـد و آن‌گاه که وام گیرنـده نداد، دست به ســوی آسمــان بـردارد که خـدایا یاریم کن! خدا بــه او می‌فـرمـایـد: آیا به تـو دستـور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟

(۳۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَالَّذینَ لایَدْعُونَ مَعَ‌اللّهِ اِلهاًاخَرَ وَ لایَقْتُلُونَ‌النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَـزْنُـونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما

آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداونـد نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حـرام شمـرده جـز به حـق بـه

قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.(۶۸ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اِثْم » و « آثام » در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد ، سپس به هرگونه گناه اطلاق شده است ، ولی در این‌جا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی « عِبادُ الرَّحْمنِ » که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آن‌ها را از هرگونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آن‌ها از آلودگی به خون بی‌گناهان است : « وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی دراصل محترمند و ریختن خون آن‌ها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت‌الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید:

وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ

بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند.

وَلایَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّبِالْحَقِّ

و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛

چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن

تفسیر مردان (۳۳۹)

اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و نا روا کشته و یا مرتکب زنای محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبهکاری برخاسته است، هیچ کسِ دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد.

به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید:

وَ لا یَزْنُونَ

بندگان خاصّ خدا دامان خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند.

از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است.

«ابن مسعود» در این مورد آورده است که ازپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین تر است؟

سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : أَیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟

قالَ: أنْ تَجْعَلَ لِلّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ،

قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟

قالَ: تَقْتُلُ وَلَدَکَ مَخافَةَ أنْ یَطْعَمَ مَعَکَ،

قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟

قالَ: أنْ تَزْنِیَ حَلیلَةَ جارِکَ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَصْدیقَها وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ

الَّتــی حَــرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَــقِّ وَ لایَزْنُونَ...(۱)

۱ . صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۳۷؛ صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱.

(۳۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ص آن حضرت فرمود: این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بپنداری و در حالی که او تـو را آفریده است بر او شرک‌ورزی.

گفتم: پس از شرک گرایی کدامین گناه؟

فرمود: این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشـی و حق حیـات او را پایمال سازی.

پرسیدم: پس از ایــن، کــدامیـن گناه؟

فــرمـود: این که به همسـر همسـایه یا هـر آشنـا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنـــی و دامـــان آلــوده ســازی.

درست در این هنگــام بود که خـدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فروفرستادن این آیه شریفه گواهی کرد که:

وَ الَّــذیــنَ لا یَــدْعُــونَ مَــعَ اللّــهِ...

در ادامـــه آیـــه شـریفـه می‌فرماید:

وَ مَــنْ یَفْعَــلْ ذلِـکَ یَلْــقَ اَثــــامـــاً.

و کســـی کـــه دست به ایــن کــارهــای زشــت و ظـالمـانه یـــازد با کیفری سخـت رو بـــه رو خـــواهـــد شـــد.

واژه «اَثام» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، امّا پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیـــار بـــدی در دوزخ می‌بـــاشـــد.

تفسیر مردان (۳۴۱)

یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهانا

چنیــن کسی عـذاب او در قیـامت مضـاعف می‌گردد و باخـواری همیشه درآن خواهد ماند.

(۶۹ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا دو سؤال پیش می‌آیـد: نخست این‌که چرا عذاب این‌گونه اشخـاص مضاعـف می‌گردد ؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشونـد ؟ آیـا این بـا اصول عـدالـت سازگـار است؟ دیگر این که در این جـا سخن از خلود و عـذاب جاویـدان است ، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفـار است و از سه گنـاهی که در این آیه ذکر شـده تنهـا گناه اول کفر می‌باشـد و اما قتل نفس و زنا نمی‌توانـد سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌انـد : منظور از مضاعف شـدن عذاب این است که بر هریك از این گناهان سه‌گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعا عـــذاب مضــاعــف است .

از این گذشـته گـاه یک گناه سرچشـمه گناهان دیگر می‌شود ، ماننـد کفر که سـبب ترك واجبات و انجام محرمات می‌گردد و این خود موجب مضاعف شـدن مجازات الهی است. و اما درپاسـخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضـی از گناهان به قدری شدید اسـت که سبب بی‌ایمان‌ازدنیا رفتن‌می‌شود، همان‌گونه که درباره قتــل نفــس در ذیل ۹۳ سوره نســاء گفته‌ایم .(۱)

درمورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنــه بــاشــد نیز ممکـــن است چنین باشـد .

۱- « تفسیـــر نمـــونـه » ، جلـــــد ۴ ، صفحـــه ۶۸ .

(۳۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شـریفه روشنگری می‌کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفــر نمی‌دهــد.

وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً.

و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد.

این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه آیه شریفه بیان می‌کند متفاوت است.

تفسیر مردان (۳۴۳)

اِلّا مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُاللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۷۰ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تبدیل سیئات به حسنات

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محومی‌کند و به جای آن حسنات می‌نشاند ، چنان‌که در روایتی از ابوذر از پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: « روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید ، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید ، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .

در این‌جا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید ، عرض می کند پروردگارا ! من گناهان مهمی داشتم که آن‌ها را در این جا نمی‌بینم ». ابوذر می گوید : در این هنگام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود : «فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» .(۱)

۱- «نورالثقلین»، جلد۴،صفحه۳۳ .

(۳۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید:

اِلّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَاُولئِکَ یُبَدِّلَ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

مگرکسانی که‌از زشتکاری خویش توبه‌نموده‌وبه‌خدا ایمان‌آورده و به‌انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا پس از توبه اینان گناهان‌شان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد.

دلیل‌این دیدگاه‌روایتی‌است‌ازپیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: یُؤْتی بِالرَّجُلِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَیُقالُ:اِعْرِضُواعَلَیْهِ‌صِغارَ ذُنُوبِهِ وَنَحُّوا عَنْهُ‌کِبارَها،فَیُقالُ:عَمِلْتَ‌یَوْمَ‌کَذا... وَ هُوَ مُقِرٌّ لایُنْکِرُوَ هُوَ مُشْفِقٌ‌مِنَ‌الْکَبائِرِ فَیُقالُ: اَعْطُوهُ مَکانَ کُلِّ سَیِّئَةٍ عَمَلَها حَسَنَةًفَیَقُولُ:اِنَ‌لِیذُنُوباًماارَاها هاهُنَا...(۱)

در روز رستاخیز فردی را می‌آورند و می‌گویند: گناهان کوچک او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید. آن‌گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می‌گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی...، او می‌پذیرد در حالی که دلش از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است.

سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می‌گردد می‌گوید: خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم.

این روایت را از «اَبوذَر» آورده و افزوده‌اند که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که گفتارش به اینجا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندانهایش هویدا گردید.

وَکانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً. و خدا هماره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد.

۱ . صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳۱۴.

وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاِنَّهُ یَتُوبُ اِلَی اللّهِ مَتابا

و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد). (۷۱ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَتاب » مصدر میمی به معنی توبه است و چون در این‌جا مفعول مطلق است تأکید را بیان می‌کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هرچند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علیّ بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد.

بنابراین منظور آیه این است که: هرکس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد.

و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست.

یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می‌گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش ر ا به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت پر می‌کشد.

ضرورت فرار از بیهودگی

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ اِذا مَرُّوا بِالَّلغْوِ مَرُّواکِراما

آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغـو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند. (۷۲ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسـران بزرگ این‌آیه را دوگونه تفسیرکرده‌اند: بعضی همان‌گونه‌که در بالا گفتیم ، شهادت « زُور » را به معنی « شهادت به باطل » دانسته ، زیرا « زُور » در لغت به معنی تمـایـل و انحـراف است و از آن‌جـا که دروغ و باطـل و ظلم از امور انحرافی است ، بـه آن «زُور» گفته می‌شود .

تفسیر دیگراین‌که : منظور از « شهود » همان « حضور » است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی‌کنند. و در بعضـی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس « غِناء » تفسیر شده، همان مجالسی‌که در آن‌ها خواننـدگی لهوی توأم بـا نواختن آلاـت موسیقی یـا بـدون آن انجـام می‌گیرد. بـدون شک منظوراز این‌گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع « زُور » را محـدود به « غنـا » کنـد بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شـرب خمر و دروغ و غیبـت و امثـال آن را نیز دربرمی‌گیرد. بـه ایـن ترتیب عبـاد الرحمـان و بنـدگان خـاص خـدا نه شـهادت دروغ‌می‌دهنـد و نه درمجـالس لهو و باطـل و گنـاه حضور می‌یابنـد، چرا که حضور دراین مجـالس علاوه بر امضای گناه ، مقـدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صـفت برجسـته آنان که داشـتن هـدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید : « وَ اِذا مَرُّوا بِالَّلغْوِ مَرُّوا کِراما ». در حقیقت آن‌ها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این‌که «لَغْو» شامل هرکاری که هـدف عاقلانه‌ای در آن نباشـد می‌گردد ، نشان می‌دهد که آن‌ها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب‌می‌کنند و از

تفسیر مردان (۳۴۷)

بیهوده‌گرایـان و بیهوده‌کـاران متنفرنـد و اگراین‌گـونه کارهـا در مسـیر زنـدگی آنـان قرار گیرد، چنـان از کنـار آن می‌گذرنـد که بی‌اعتنـایی آن‌هـا خود دلیـل عـدم رضـای باطنیشـان به این اعمـال است و آن‌چنـان بزرگوارنـد که هرگز محیط‌هـای آلوده درآنـان اثرنمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صـحنه‌ها در صورتی است که راهی بـرای مبـارزه با فسـاد و نهـی از منکـر ، بهتـر از آن نـداشتـه باشنـد وگرنه بدون شک آن‌ها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخـرین مـرحله انجام می‌دهنـد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت بـه دروغ ـ که انحـراف از راه راست و گفتـار درسـت است ـ «زُور» گفتـه می‌شـود.

«لَغْو»: به هـر کـاری که از دیـدگـاه خـرد، هـدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود.

در آیــه مـورد بحث، در تـرسیـم نهمیـن ویـژگی بندگان خاصّ خدا می‌فرماید:

وَ الَّــــذِیــنَ لا یَشْهَـــــدُونَ الــــــزُّورَ

و بنـدگان خـاصّ خـدا آن کسـانی هسـتند که در مجـالس باطـل و بیهوده حضور نمی‌یابنـد. مجـالس باطل، شامـل مجـالس غنـا و بیهوده‌گویی و فحش نیز می‌گردد.

به باور پاره‌ای واژه «زُور» به مفهوم شرک است.

امّا به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و م...دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجود ندارد.

و برخی بر آننـد که «زُور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شــریفـه این است که: بندگان خاص خدا کسانی

هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند.
در این مورد آورده‌اند که: «عُمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند.
یادآوری می‌گـردد کـه «زُور» به مفهـوم تـزویـر و جلـوه دادن بـاطل و بیداد
(۳۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
بـه صـورت حـق و عـدالت است.
وَاِذا مَـرُّوا بِاللَّغْـوِ مَـرُّوا کِــراماً.
و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرنـد، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشـنی نشان می‌دهند که از این کارهـا خشـنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌داننـد که در این کارها وارد شونـد و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند.
روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشـی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهـد که مقـررات و شئـون دینـی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و نـاکس نشسـت و برخـاست کننـد.
بـه بـاور پـاره‌ای منظـور از برخـورد بزگـوارانه و بزرگ‌منشـانه ایـن است که وقـتی به کسـانی می‌رسـنـد که به آنـان زشت و نـاروا می‌گویند، چشم پوشی می‌کنند و هنگامی کـه به کسانی می‌رسند که از آنان یـاری می‌خواهنـد، آنــان را یـاری می‌نمایند.
از حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که، منظور آیه شـریفه این است که: آنان نام اعضا و انـدام‌های جنسـی را به اشاره و کنایه یاد می‌کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی‌گویند.
به بــاور مــا «لَغْـو» در اصــل به کارهای بیهوده و بی‌فایـده گفته می‌شود خواه بــاطـل و ناپسـنــد باشـنـد یا نه، به همین جهت به کـار آدم غافل و فراموشـکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شــود در حالی که کار چنین انسانی نه پسندیده است و نه ناپسـند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسـنـدیـده اسـت و یــا نــاپسنــد؟
تفسیر مردان (۳۴۹)
وَ الَّـذیـنَ اِذا ذُکِّـرُوا بِایـاتِ رَبِّهِـمْ لَـمْ یَخِـرُّوا عَلَیْهـا صُمّـا وَ عُمْیـانـا
آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آن‌ها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند.(۷۳ / فرقان)
شرح آیه از تفسیر نمونه

راه خدا را با چشم وگوش بسته نمی‌توان پیمود

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا ، داشـتن چشم بینا و گوش شنوا به‌هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را بـاچشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود، قبل‌از هرچیز گوش‌شـنوا و چشم‌بینـا برای پیمودن این راه لازم است ، چشـمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوشـی حساس و نکته‌شـناس. و اگر درست بیندیشـیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشـمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسـیر این آیه از محضـرش سؤال کردند فرمود : « مُسْتَبْصِـرینَ لَیْسُوا بِشَـکّاکٍ: منظور این است که آن‌ها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید » .(۱)
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
و بنـدگــان خـاص خـــدا آن کســانی هستنـد که چون به آیـات و دلیل‌های یکتـایی پـروردگـار خـویش پنـد و انـدرز داده شوند، کر و کور بر روی آن‌ها نمی‌افتند، بلکه با چشم بینا و گوش شنوا و دل حق‌ناپذیر به سوی آن‌ها روی می‌آورند و بهره معنوی

می‌برند و راه می‌یابند.

«حسن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کـور و کـر می‌مانند.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳ .

(۳۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

درخواست همسر و فرزند صالح، و مدیریت بر مؤمنین

وَ الَّـذینَ یَقُـولُـونَ رَبَّنا هَـبْ لَنـا مِنْ اَزْواجِنـا وَ ذُرِّیّاتِنـا قَرَّةَ اَعْیُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما

آن‌ها هستند که می‌گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. (۷۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قَرَّةَ عَیْنٍ » معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه « قُرّ » گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آن‌جاکه معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قرةعین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود ، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آن‌ها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند. بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند ، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این‌که آن‌ها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن‌چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید: « وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما » .

تفسیر مردان (۳۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرَّةَ عَیْن»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّة» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است.

«حَسَن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، امّا در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند.

و می‌افزاید:

وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ اَزْواجِنا وَ ذُرِّیاتِنَا قُرَّةَ اَعْیُنٍ

یازدهمین وصف ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرطراوت و زیبا در آیند.

وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ اِمَاماً.

و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند.

(۳۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاما

آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان‌به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند.(۷۵ / فرقان)

خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

جاودانه در آن خواهند ماند ، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی.(۷۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پاداش عِبادُالرَّحْمان (بندگان ویژه خدا)

« غُرْفَه » از ماده « غَرْف » به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَهْ به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در این‌جا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آن‌جا که « عِبادُ الرَّحْمنِ » با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این‌که می‌گوید : این مقام عالی به خاطر این به آن‌ها داده‌می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند ، ممکن است چنین تصور شودکه این وصف دیگری از اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار ، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت زور ، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت ، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در این‌جا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند : « وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاما ». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آن‌ها واز همه بالاتر خداوند به آن‌ها سلام و تحیت می‌گوید ، چنان‌که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم : « سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیمٍ : برای آن‌ها سلامی

تفسیر مردان (۳۵۳)

است از سوی پروردگار رحیم » و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم: «وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ: فرشتگان از هر دری بر آن‌ها وارد می‌شوند و به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما ». در این که آیا « تحیّت » و « سلام » در این جا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به این‌که « تحیّت » در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و « سلام » از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است ، هرچند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید:

اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا

آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود.

اصل واژه «غُرْفَة» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های پرطراوت و زیباست، درست همان‌گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می گویند.

وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً.

و در بهشت و غرفه‌های پرشکوه آن، فرشتگان آنان را با درود و سلام و سخنان شادی‌بخش و نوید و مژده به پاداش وصف ناپذیر خدا دیدار می کنند.

(۳۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما

بگو پروردگار من برای شما ارجی قایل نیست اگر دعای شمانباشد ، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.(۷۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

این آیه که آخرین سوره فرقان است در حقیقت نتیجه‌ای است برای تمام سوره و هم برای بحث‌هایی که در زمینه اوصاف « عِبادُ الرَّحْمنِ » در آیات گذشته آمده است ، روی سخن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده می گوید : « بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی قایل نیست اگر دعای شما نباشد : قُلْ ما یَعْبَؤُبِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ ». « یَعْبَؤُ » ازماده « عَبْأ » (بر وزن عبد) به‌معنی سنگینی است ، بنابراین جمله « لایَعْبَأُ» یعنی وزنی قایل نیست و به تعبیر دیگر اعتنایی نمی کند. گرچه درباره معنی دعا در این‌جا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریبا به یک اصل باز می گردد که همان ایمان و توجه به پروردگار است. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود : آن‌چه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می‌دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است. سپس می‌افزاید : « فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما ». ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی‌شود ، ولی با کمی دقت روشن می‌شود که منظور اصلی این است که شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیایید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت. از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می کند حدیثی است که از امام باقر نقل شده: از آن حضرت سؤال کردند : « کَثْرَةُ الْقَرائَةِ اَفْضَلُ اَوْ کَثْرَةُ الدُّعاءِ ؟ : آیابسیار تلاوت قرآن‌کردن افضل‌است یا بسیار دعانمودن ؟ » . امام در پاسخ فرمود : « کَثْرَةُ الدُّعاءِ اَفْضَلُ وَ قَرَءَ هذِهِ الْآیَةَ : بسیار دعا کردن افضل است و

تفسیر مردان (۳۵۵)

سپس آیه فوق را تلاوت فرمود » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و می‌افزاید:

خالِدِینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً.

در آن بهشت پرطراوت و زیبا و در میان غرفه‌ها و بوستان‌های پرنعمت آن، هماره پاینده و جاودانه خواهند ماند؛ و راستی که چه جایگاه پرشکوه و خوبی و چه اقامت گاه زیبا و دل‌انگیزی!!

منظور این است که به شرک گرایان خاطر نشان گردد که نیکوکاری و یا بدرفتاری شما برای خدا سود و زیانی ندارد تا خدا به خاطر سود و زیان خویش شما را به دین‌باوری و دینداری فرا خواند و از گناه و بیداد هشدار دهد، بلکه این حکمت و فرزانگی

اوست که بندگانش را به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی به راه راست فرا می‌خواند و از کجروی و بداندیشی و شرک و بیداد برحذر می‌دارد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: اگر یکتاپرستی و ایمان و کارهای شایسته شما انسان‌ها نبود، هرگز پروردگارم بهایی به شما نمی‌داد.

با این بیان واژه «دُعاء» در اینجا به مفهوم عبادت و پرستش است و آیه شریفه نشانگر این حقیقت است که هرکس خدا را نشناسد و او را خالصانه نپرستد و مقررات او را رعایت ننماید در بارگاه او ارزشی نخواهد داشت.

و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: اگر نه این بود که شما به هنگام روی آوردن گرفتاری‌ها و مشکلات در فراز و نشیب‌های زندگی با همه وجود به سوی او روی می‌آورید و دعا می‌کنید خدا به شما بهایی نمی‌داد و در بارگاه او قدر و منزلتی نداشتید.

در تأیید این دیدگاه از پنجمین امام نور آورده‌اند که فردی از آن حضرت پرسید:

(۳۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کَثْـرَةُ الْقِرائَةِ اَفْضَلُ اَمْ کَثْرَةُ الـدُّعاءِ اَفْضَـلُ؟

هان ای پسر پیامبر! آیا تلاوت بسیار قرآن شریف از دیدگاه شما برتر و ارجمندتر است یا راز و نیاز و نیایش فراوانتر؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

کَثْـرَةُ الـدُّعـاءِ اَفْضَلُ وَ قَـرَأَ هذِهِ الْآیَةَ...(۱)

بسیاری دعا و نیایش خالصانه با خدا برتر از بسیاری تلاوت قرآن است و آن‌گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که:

قُـلْ ما یَعْبَـؤُا بِکُمْ رَبّی لَـوْلا دُعـاؤُکُـمْ...

هان ای پیامبر، بگو: اگر دعا و نیایش خالصانه شما نباشد پروردگارم به شما بهایی نمی‌دهد.

فَقَـدْ کَـذَّبْتُـمْ فَسَـوْفَ یَکُـونُ لِـزاماً

چرا که شما کفرگرایان دعوت خدا و پیامبرش را دروغ شمردید و دیری نخواهد پایید که کیفر کارتان دامانتان را خواهد گرفت.

به باور پاره‌ای منظور این است که: این حق‌ستیزی و حق‌گریزی و مخالفت شما با دعوت خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، دامانگیرتان شده و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را بر روی شما می‌بندد و کیفر می‌شوید.

و از دیدگاه برخی دیگر، هم در این سرا کیفر کفر و بیدادتان گریبانتان را می‌گیرد و هم در سرای آخرت.

۱ . فَلاح السّائل، ۳۰.

تفسیر مردان (۳۵۷)

ویژگی‌های بندگان خاص خدا(۱)

در آیاتی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، قرآن شریف صفات و ویژگی‌های بندگان شایسته و بایسته و برجسته خدا یا «عِبادُ الرَّحْمان» را به تابلو می‌برد تا به کسانی که مدّعی بندگی خدا و ایمان راستین و فرمانبرداری از او هستند نشان دهد که باید این‌گونه باشند و خود را از نظر اندیشه و عقیده، ایمان و باور قلبی، اخلاق و آراستگی به ارزش‌های انسانی، رفتار و عملکرد فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این‌گونه آراسته سازند، این ویژگی‌های دوازده‌گانه عبارتند از:

۱ ـ فروتنی و تواضع در زندگی،(۲)

۲ ـ بردباری در برابر ناآگاهان،(۳)

۳ـ پرستش و عبادت عاشقانه و خالصانه،(۴)

۴ـ بیم و ترس از کیفر خدا و چاره‌اندیشی برای نجات و رستگاری،(۵)

۵ـ اعتدال و میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در زندگی،(۶)

۶ـ توحیدگرایی خالص و ناب و دوری از شرک و آفت‌های آن،(۷)

۷ـ رعایت حق حیات و زندگی انسان‌ها و دست نیالودن به خون بی‌گناهان،(۸)

۸ـ پاکدامنی و عفت ورزیدن،(۹)

۹ـ رعایت حقوق دیگران و پرهیز از زورمداری،(۱۰)

۱۰ـ هدفداری در زندگی و دوری از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی،(۱۱)

۱ . مترجم .

۲ . سوره فُرْقان، آیه ۶۳.

۳ . سوره فُرْقان، آیه ۶۳.

۴ . سوره فُرْقان، آیه ۶۴.

۵ . سوره فُرْقان، آیه ۶۴.

۶ . سوره فُرْقان، آیه ۶۷.

۷ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۸ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۹ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۱۰ . سوره فُرْقان، آیه ۷۲.

۱۱ . سوره فُرْقان، آیه ۷۲.

(۳۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱۱ـ حق‌جویی و حق‌پویی و حق‌طلبی و دوری از تعصّب کور و حق‌ستیزی،(۱)

۱۲ـ احساس مسئولیت در نظام خانواده و در اندیشه نسل بودن،(۲)

۱۳ـ داشتن همت بلند و آرمان والا و جهاد در این راه.

آری، این زنجیره و فهرستی از صفات برجسته و نشانه‌های غرور آفرین و ویژگی‌های درس‌آموز و الهام بخش «عباد الرحمن» یا بندگان خاص خداست، که آراستگی به‌این نشانه‌هااندیشه‌ای بلندوهمتی‌والا و اخلاص و ایمانی عمیق می‌طلبد.

پاداش پرشکوه آنان(۳)

پاداش پرشکوه آنان افزون بر سرفرازی و سر بلندی این سرا و افزون بر زندگی سرشار از آرامش و آسایش روحی و وجدانی و افزون بر احساس خوشبختی راستین، به گونه‌ای که در این آیات آمده است عبارتند از:

۱ـ بهشت پرطراوت و پرنعمت خدا،

۲ـ برترین و بهترین قرارگاه‌های بهشت،

۳ـ رویارویی با احترام و گرامیداشت خدا و فرشتگان او و همه شایستگان عصرها و نسل‌ها.

۴ـ زندگی پر افتخار و جاودانه در بهشت،

۵ـ و دیگـر خشنـودی خـدا از آنـان.

نقش دعا در زندگی انسان‌ها(۴)

آخرین آیه مورد بحث نیز نشانگر نقش سرنوشت‌ساز دعا و نیایش و راز و نیاز با خدا در خودسازی و خودشناسی و یکتاپرستی و شایسته‌کرداری، در زندگی انسان‌هاست و نشان می‌دهد که به راستی اگر دعا و نیایش انسان‌ها نباشد خدا به آنان بهایی نمی‌دهد، چرا که دعاست که انسان را با سرچشمه هستی

۱. سوره فُرْقان، آیه ۷۳.

۲. سوره فُرْقان، آیه ۷۴.

۳. مترجم.

۴. مترجم.

تفسیر مردان (۳۵۹)

پیوند می‌دهد و او را با خدا آشنا می‌سازد.

با یاد اوست که زنگارهای دل را شستشو می‌دهد و آن را صیقل و جلا می‌بخشد.

برای رسیدن به خواسته خویش از بارگاه اوست که اندیشه و عملکرد را می‌تواند خدا پسندانه سازد.

و در راه پذیرفته شدن دعاست، که همه تلاش و کوشش خویش را به کار می‌گیرد و آن‌گاه در بن‌بست‌ها با امید و پرنشاط دست به دعا بر می‌دارد.

آری، به راستی که دعا به انسان بها و ارج و قدر و منزلت می‌دهد...

پیامبر گرامی فرمود:

الدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عَمُودُ الدّینِ وَ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ.(۱)

دعا سلاح انسان توحیدگرا و با ایمان، پایه دین و مایه روشنایی آسمان‌ها و زمین است.

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

اَلدُّعاءُ مَفاتیحُ النَّجاحِ، وَ مَقالیدُ الْفَلاحِ وَ خَیْرُ الدُّعاءِ ما صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِیٍّ وَ قَلْبٍ تَقِیٍّ.(۲)

دعا کلید پیروزی و سرفرازی و راز رستگاری و شکوه است و بهترین دعا نیز آن دعایی است که از سینه پاک و قلب پروا پیشه بر خیزد.

بار خدایا، ما را از بندگان خاصّ و شایسته کردارت قرار ده! آمین یا رَبَ‌الْعالَمین.

۱. اُصول کافی، ج ۲، ص ۴۰.

۲. اُصول کافی، ج ۲، ص ۴۰.

(۳۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر دختر به پسر، بلامانع است

قالَ اِنّی اُریدُ اَنْ اُنْکِحَکَ اِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی اَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرا فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما اُریدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ

(شعیب به موسی) بگفت : من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به‌همسری تو درآورم ، به‌این‌شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی ، محبتی از ناحیه تو است ، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان

شاء اللّه مـرا از صـالحـان خـواهـی یافت.(۲۷ / قصص)

قـالَ ذلِـکَ بَیْنـی وَ بَیْنَـکَ اَیَّمَا الاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَـلا عُـدْوانَ عَلَـیَّ وَ اللّـهُ عَلـی مـا نَقُـولُ وَکیـلٌ

(موسـی) گفت : (مانعی نـدارد) این قراردادی میان من و توباشـد ، البته هرکدام از این دومدت‌را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن‌چه‌ما می گوییم ، گواه است.(۲۸ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حِجَـج » جمع « حِجَّهٔ » است و « حِجَّهٔ » بـه معنی یک‌سـال اسـت ، نظر بـه این‌کـه معمـول عرب این‌بـودکه در هرسـال یـک‌حج به‌جامی‌آوردنـد و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شـعیب را «صـفورهٔ» (صـفورا) و «لیا» نوشـته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد.(۱) از این داسـتان استفاده می‌شود آن‌چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسـر عیب می‌دانند ، درست نیست ، هیچ مانعی ندارد که پدر و بستگان دختر شخصی را که لایق همسری فـرزنـدشان می‌داننـد ، پیـدا کنند و به او پیشـنهـاد دهنـد همـان‌گـونه که شـعیب چنیـن کـرد و در حـالات بعضـی از بـزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۴۹ .

تفسیر مردان (۳۶۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیـــه مـــورد بحـــث می‌فـــرمـــایـــد:

قالَ ذلِـکَ بَیْنِـی وَ بَیْنَکَ

«موسـی» رو به «شُـعَیْب» کرد و گفت: آنچه بر اسـاس این قرارداد و پیمان بر عهـده من است، به خواست خـدا به شایسـتگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد.

آن‌گـــــاه افـــــزود:

أَیَّمَـا الْاءَجَلَیْـــنِ قَضَیْـــتُ فَـلا عُـدْوانَ عَلَـیَّ

البته من هر یک از دو مـدت را به انجام رسانـدم و هشت یا ده سال خـدمت کردم، انتخاب با من باشــد و چنـان نبـاشـد که بر من ستمی روا گردد و مجبور شوم که بیـش از آن خــدمت کنم.

وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ.

و خـدای یکتـا بـر آنچـه می گوییم میـان مـن و شمـا وکیـل و گـواه باشد.

و بدین‌سـان مـوسـی به خـانـه و کـاشـانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیـت رسید!

(۳۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مردانی که تا آخرین نفس در راه انجام وظیفه الهی مقاومت کرده‌اند

مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِـــرُ وَ مـــا بَـدَّلُـــوا تَبْـدیـلاً

در میان مؤمنان مردانی هسـتند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. (۲۳ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه « نَحْب » بـه معنی عهد و نذر و پیمان است و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سـرعت سیـر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده .

(۱) جمله «قَضی نَحْبَهُ» همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ « احزاب » شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند و افرادی هم‌چون « حمزه سیدالشهداء » و « علی » در رأس این دو گروه قرار داشتند. لذا در تفسیر « صافی » چنین آمده است : « اِنَّ اَصْحابَ الْحُسَیْنِ بِکَرْبَلاءَ کانُوا کُلَّ مَنْ اَرادَ الْخُرُوجَ وَدَعَ الْحُسَیْنَ وَ قالَ : السَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ فَیُجیبُهُ : وَ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ نَحْنَ خَلْفَکَ وَ یَقْرَءُ" فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ: "یاران امام حسین در کربلا و هرکدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام و وداع) امام نیز به آن‌ها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ». از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری هم‌چون « مسلم بن عوسجه » و به هنگامی که خبر شهادت

۱- « مفردات راغب » « مجمع‌البیان » و « لسان‌العرب » (نحب) .

تفسیر مردان (۳۶۳)

« عبداللّه بن یقطر » به او رسید نیز تلاوت فرمود . (۱) و از این‌جا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آن‌ها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آن‌ها که بدون هیچ گونه تزلزل بر سر عهد و پیمان باخدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِبن قُتَیْبه» می گوید: واژه «نَحْب» به مفهوم «نَذْر» می‌باشد و به باور او منظور این است که آنان نذر کردند که اگر با دشمن روبه‌رو شدند، تا سرحد شهادت و یا رسیدن یاری و پیروزی خدا پایداری ورزند و پاره‌ای به آن عهد و نذر وفا کرد و به شهادت رسید و بسان «حمزه» جان را در طبق اخلاص نهاد.

و از «اَنَس بن مالک» آورده‌اند که گفت: عمویم نتوانست در جنگ «بَدْر» شرکت کند، از این رو در جبران کار خویش که نتوانسته است در نخستین پیکار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با شرک و بیداد شرکت کند، نذر کرد که اگر خدا به او توفیق دهد، در پیکار آینده‌ای که در پیش خواهد آمد شرکت خواهد جست؛ ازاین رو هنگامی در پیکار «اُحُد» شرکت کرد و در آنجا مسلمانان پس از یک موفقیت بزرگ، بر اثر یک اشتباه نظامی از سوی ستونی از مدافعان اسلام، دستخوش شکست شدند و بسیاری پشت به دشمن نموده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با امیرمؤمنان و تنی چند از شیرمردان پیکارگر تنها نهادند، او رو به بارگاه خدا کرد که: پروردگار، من از آنچه اینان انجام دادند و پشت به دشمن کردند پوزش می‌طلبم و از عملکرد زشت و تجاوزکارانه شرک‌گرایان نیز بیزاری می‌جویم و آنگاه او به میدان نهاد و به دفاعی دلیرانه و تحسین برانگیز پرداخت، به گونه‌ای که به گواهی ناظران، پیکارش کم‌نظیر و بسیار شجاعانه بود و سرانجام هم با تحمّل هشتاد و

۱- « تفسیر صافی » ذیل آیه مورد بحث .

(۳۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هفت زخم شمشیر و نیزه و تیر سر بر بستر شهادت نهاد و آن گاه بود که این آیه فرود آمد که:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ...

پاره‌ای از توحیدگرایان راستین به عهد خود با خدا وفا کردند و جان را در این راه فدا کردند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ

و پاره‌ای از آنان نیز در انتظار به دست آوردن فرصت مناسب برای وفای به عهد خویشند.

به‌باور «محمّد بن اسحاق» گروه نخست آن کسانی هستند که در روز «بَدْر» و «اُحُد» به شهادت رسیدند و گروهی که در انتظار وفای

به عهـد هسـتند، آنان می‌باشـند که در انتظار شـهادت به همراه یاران و یا رسـیدن یاری و پیروزی خـدا و شـکست شـرک و بیداد به پایداری و شکیبایی به وظیفه خویش عمل کردند.

وَ مَـا بَـدَّلُـوا تَبْـدِیلًا

و هرگز عقیـده خویشـتن را تغییر نـداده و بسـان برخی عناصـر سـست ایمـان و نفـاقگرا و اصـلاح‌نـاپـذیر از پیمان خویش انحراف نجستند.

به باور «ابن عَبّاس» منظور از گروه نخست حمزه سید الشـهداء و «انس بن نضـر» و یـاران آنـان هسـتنـد، که در «اُحُـد» در راه دین خـدا به شهـادت نـایـل آمـدنـد.

«حـاکـم حَسَکـانی» با سنـد خـود از امیـرمـؤمنان علیه‌السلام آورده است که فرمود:

فینـا نَـزَلَتْ: رِجـالٌ صَـدَقُـوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ...

این آیـه درباره ما فرود آمده است که می‌فرماید:

ازمیان‌ایمان‌آوردگان مردانی‌هستندکه‌به‌آنچه‌باخداعهدبستند،صادقانه‌وفاکردند...

آن‌گـاه افـزود: و به خـدای سوگنـد که من در انتظـار شهـادت هستم و هرگز عهـد خود را با خـدا تغییـر و تبـدیلی نـداده‌ام.

فَـاَنَـا وَ اللّـهِ الْمُنْتَظَـرُ وَ مـا بَـدَّلْـتُ تَبْـدیـلًا.(۱)

۱. شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۲، ص ۲.

تفسیر مردان (۳۶۵)

ده صفت برجسته مردان با ایمان

اِنَّ الْمُسْـلِمیـنَ وَالْمُسْـلِمـاتِ وَالْمُـؤمِنیـنَ وَالْمُؤمِنـاتِ وَالْقـانِتینَ وَالْقـانِتـاتِ وَالصّادِقینَ وَالصّادِقاتِ وَالصّـابِرینَ وَالصّـابِراتِ وَ الْخاشِعینَ وَالْخاشِـعاتِ وَالْمُتَصَـدِّقیـنَ وَالْمُتَصَـدِّقـاتِ وَالصّـائِمیـنَ وَالصّائِمـاتِ وَالْحـافِظینَ فُرُوجَهُـمْ وَالْحـافِظـاتِ وَالـذّاکِـرینَ اللّهَ کَثیراوَالذّاکِراتِ‌اَعَدَّاللّهُ‌لَهُمْ مَغْفِرَةًوَاَجْراعَظیما

مردان مسـلمان و زنـان مسـلمان ، مردان با ایمان و زنان باایمان ، مردان مطیع فرمان خـدا و زنانی‌که از فرمان خـدا اطاعت می‌کننـد، مردان راست‌گو و زنـان راست‌گو، مردان صـابر و شـکیبا و زنـان صـابر و شـکیبا، مردان باخشوع و زنان‌با خشوع ، مردان انفاق‌گر و زنـان انفـاق کننـده، مردان روزه‌دار و زنـانی که روزه می‌گیرنـد، مردانی که دامـان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفـظ می‌کننـد و زنانی که پاك دامنند و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خـدا می‌کنند، خـداونـد برای همه آن‌ها مغفـرت و پـاداش عظیمـی فراهم ساخته است.

(۳۵ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قانِت » از ماده « قُنُوت » به معنی اطاعت توأم با خضوع است ، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سـرزند و این اشاره به جنبه‌های عملی و آثار ایمان می‌باشد .

به دنبال بحث‌هایی که درباره وظایف همسـران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث ، سخنی جامع و پرمحتوی درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آن‌ها بیان شده است و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان ، پاداش عظیم آن‌ها را در پایان آیه بر شـمرده است. بخشـی از این اوصاف ده‌گانه از مراحل ایمان سـخن می‌گوید (اقرار به زبان ، تصـدیق به قلب و جنان و عمل به ارکان). قسـمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل

سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسان‌ها می‌باشد بحث می‌کند. و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سنگین یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن

به میان می‌آورد. می‌گوید : « اِنَّ الْمُسْلِمینَ ... وَالْقانِتاتِ ». گرچه بعضی از مفسران ، « اسلام » و « ایمان » را در آیه فوق به یک معنی گرفته‌اند ، ولی پیدا است که این تکرار نشان می‌دهد منظوراز آن‌ها دو چیز متفاوت است و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده : « قالَتِ الاَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا اَسْلَمْناوَ لَمّا یَدْخُلِ الاْیمانُ فی قُلُوبِکُمْ: اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم ، بگو : هنوز ایمان نیاورده‌اید ، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایمو ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است ». اشاره به این‌که اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می‌دهد و مشمول احکام آن‌ها می کند ، ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است. در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است. در روایتی چنین می‌خوانیم « یکی از یاران امام صادق درباره « اسلام » و « ایمان » از آن حضرت سؤال کرد و پرسید آیا این‌ها باهم مختلفند ؟ امام در پاسخ فرمود : آری ، ایمان با اسلام همراه است ، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد ». او توضیح بیشتر خواست امام فرمود : « اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است ، هرکس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود و ازدواج مسلمانان با او جایز و می‌تواند از مسلمین ارث ببرد و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلام هستند ، اما" ایمان "نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد و اعمالی است که به دنبال آن می‌آید » . (۱) سپس به یکی دیگر از مهم‌ترین صفات مؤمنان راستین ، یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید : « وَ الصّادِقینَ والصّادِقاتِ ». از روایات اسلامی استفاده می‌شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است : « لا یَسْتَقیمُ ایمانُ امْرِءٍ حَتّی یَسْتَقیمَ قَلْبُهُ وَلا یَسْتَقیمُ قَلْبُهُ حَتّی یَسْتَقیمَ لِسانُهُ : ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود و قلبش درست

۱- «اصول کافی» جلد۲، صفحه۲۱، بابُ‌اَنَّ‌الاْیمانَ‌یَشْرَکُ‌الْاِسْلامَ .

نمی‌شود تا زبانش درست شود » . (۱) و از آن‌جا که ریشه ایمان ، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است و نقش آن در معنویات انسان هم‌چون نقش « سر » است در برابر « تن » پنجمین وصف آن‌ها را این گونه بازگو می کند : « وَ الصّابِرینَ وَالصّابِراتِ ». از طرفی می‌دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی ، کبر و غرور و حب جاه است و نقطه مقابل آن « خشوع » ، لذا در ششمین توصیف می‌فرماید : « وَالْخاشِعینَ‌وَالْخاشِعاتِ ». گذشته از حب جاه ، حب مال ، نیز آفت بزرگی است و اسارت در چنگال آن ، اسارتی است دردناک و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است : « وَالْمُتَصَدِّقینَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ ». گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است ، زبان و شکم و شهوت جنسی ، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره‌شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان اشاره کرده می گوید: « وَ الصّائِمینَ وَ الصّائِماتِ ». « وَ الْحافِظینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحافِظاتِ ». سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید : « والذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا وَالذّاکِراتِ ». آری آن‌ها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط ، پرده‌های غفلت و بی‌خبری را از قلب خود کنار می‌زنند ، وسوسه‌ها و همزات شیاطین را دور می‌سازند و اگر لغزشی از آنان سرزده ، فورا در مقام جبران برمی‌آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند. در این‌که منظور از « ذکر کثیر » چیست ؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین ، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهرا همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آن‌ها می‌شود. از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «اذا اَیْقَظَ الرَّجُلُ اَهْلَهُ مِنَ اللَّیْلِ فَتَوَضَّئا وَصَلّیا کُتِبا مِنَ‌الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا وَالذّاکِراتِ : هنگامی که مرد همسرش را شبان گاه بیدارکند و هردو وضوبگیرند و نماز (شب)

۱- « مَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ » جلد ۵ ، صفحه ۱۹۳ .

(۳۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بخوانندازمردان و زنانی خواهندبودکه بسیار یاد خدا می‌کنند».(۱) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « هرکس تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام را در شب بگوید ، مشمول این آیه است ».(۲) بعضی از مفسران گفته‌اند : « ذکر کثیر » آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می‌رود یاد خدا کند. اما به هر حال ذکر نشانه فکر است و فکر مقدمه عمل ، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست. در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگی‌های ده‌گانه فوق هستند چنین بیان می‌کند :« اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما ». نخست با آب‌مغفرت گناهان آن‌هارا که موجب آلودگی روح و جان آن‌ها است می‌شوید ، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی‌داند در اختیارشان می‌نهد ، در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات. تعبیر به « اجرا » خود دلیل بر عظمت آن است و توصیف آن با وصف « عظیم » تأکیدی بر این عظمت است و مطلق بودن این عظمت ، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن ، بدیهی است چیزی راکه خداوند بزرگ ، بزرگ بشمرد فوق‌العاده عظمت دارد. این نکته نیز قابل توجه است که جمله «اَعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی ، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف و یا اشاره‌ای به این‌که بهشت و نعمت‌هایش از هم‌اکنون برای مؤمنان آماده است .

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه بعضی چنین تصورمی‌کنند که اسلام کفه‌سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند ، شاید منشاء اشتباه آن‌ها پاره‌ای از تفاوت‌های حقوقی‌است‌که هرکدام دلیل‌وفلسفه‌خاصی‌دارد. ولی بدون شک قطع نظر از این‌گونه تفاوت‌ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آن‌ها دارد

۱- « مجمع البیان » و « قُرْطُبی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۳۶۹)

هیچ‌گونه فرقی از نظر جنبه‌های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه‌های اسلام وجود ندارد. آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی‌های مؤمنان و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی و اخلاقی و عملی زن و مرد را در کنار یکدیگر هم‌چون دو کفه یک ترازو قرار می‌دهد و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قایل می‌شود. به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را هم‌چون تفاوت روحی آن‌ها نمی‌توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می‌کند ، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را هم‌چون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین ، زیر سؤال نمی‌برد که آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه ؟ ، نه تنها زیر سؤال نمی‌برد بلکه هیچ‌گونه تفاوتی از نظر روح انسانی درمیان این دو قایل نیست ، لذا در سوره نحل آیه ۹۵ می‌خوانیم: مَنْ عَمِلَ‌صالِحا مِنْ‌ذَکَرٍ اَوْاُنْثی وَ هُوَمُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةًطَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَ هُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ : هر کس عمل صالح کند ، خواه مرد باشد خواه زن ، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می‌کنیم و حیات پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می‌داده می‌دهیم ». اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قایل شده که برای مرد ، برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقا استقلال اقتصادی قایل نیستند. به‌همین دلیل در « علم‌الرجال » اسلامی ، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می‌کنیم که از آن‌ها

به عنوان شخصیت‌هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است. اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند و حتی گاهی حق حیات برای آن‌ها قایل نمی‌شدند و پس از تولد آن‌ها را زنده به گور می‌کردند و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده‌ای در دست گروهی از انسان‌نماهای مدعی تمدّن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آن‌ها دارد ؟ (۱)

۱- بحث‌دیگری در جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۱۱۲ ذیل ۲۲۸/بقره مطرح شده است و در جلد ۱۱ صفحه ۳۹۱ ذیل ۹۷ / نحل آمده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مُقاتل» در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده است که: «اَسْماء» همسر «جَعْفَر طَیّار» پس از بازگشت از «حبشه»، نزد همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و از آنان پرسید: آیا درباره زنان و حقوق و شخصیت آنان نیز آیه‌ای فرود آمده است؟

آنان گفتند: نه، در این مورد چیزی نیامده است. او به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا زنان پس از آمدن قرآن و اسلام نیز در زیان و خسرانند؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرگز؛ تو چرا این گونه می‌اندیشی؟

گفت: برای اینکه در قرآن از آنان به خوبی یاد نشده و از حقوق و شخصیت و حرمت آنان کمتر از مردان سخن رفته است!

درست در آنجا بود که فرشته وحی فرود آمد و در تجلیل از شخصیت زن و برابری انسانی او در بارگاه خدا این آیه را فرود آورد:

إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ

به یقین مردان اسلامگرا و زنان اسلامگرا که در فرمانبرداری خدا خالص و خشنودی او را خواهانند...

به باور پاره‌ای منظور این است که: آن زنان و مردانی که اسلام را پذیرفته و می‌پذیرند و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: آن مردان و زنانی که فرمانبردار خدایند و...

وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ

و مردان توحیدگرا و زنان توحیدگرا که به راستی به یکتایی و بی‌همتایی خدا ایمان آورده‌اند...

به باور بیشتر مفسّران، دو واژه اسلام و ایمان، دارای یک معنا و مفهوم و یک بار و

محتوا هستند، امّا به باور پاره‌ای با هم تفاوت دارند، چرا که اسلام به مفهوم پذیرش و اقرار با زبان است، امّا ایمان، به باور دل گفته می‌شود. گواه این نکته و این تفاوت آیه شریفه است که می‌فرماید:

قالَتِ الاَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنا(۱)

پاره‌ای از صحرانشینان گفتند: ما ایمان آوردیم؛ هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آوردیم، چرا که هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است...

برخی برآنند که: نام این دین و آیین اسلام است و باور و گواهی آن، ایمان. و «بَلْخی» می گوید: خود پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلامگرا و با ایمان را معرفی کرد و فرمود:

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَ یَدِهِ وَ الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ جارَهُ بَوائِقَهُ.(۲)

اسلامگرای راستین آن کسی است که مردم از گزند او در امنیّت باشند؛ و انسان با ایمان آن است که همسایه‌اش از گزند و آزار رساندن او در امان باشد.

آن گاه افزود:

وَ ما آمَنَ بی مَنْ باتَ وَ جارُهُ طاوٍ.(۳)

به من و راه و رسم بشردوستانه و آسمانی من ایمان نیاورده است، آن کسی که خود سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند.

وَ الْقَانِتِینَ وَ الْقَانِتَاتِ

و مردان و زنان فروتن که همواره در اندیشه انجام کارهای شایسته‌اند...

به باور پاره‌ای مردان و زنانی که دست به دعا و نیایش برمی‌دارند،

وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقَاتِ

۱ . سوره حُجُرات، آیه ۱۴.

۲ . مُسْنَداحمد ج۲،ص ۳۷۴؛ صحیحبُخاری ج۱، ص ۹، کتابالایمان ج ۸، ص۱۲.

۳ . ثَوابُ الاَعْمال، ۲۹۸؛ مَحاسِن بَرْقی، ص ۹۸/۶۲.

و مردان راستگو و زنان راستگویی که در ایمان و اسلام خویش، راستگو هستند و نهان و آشکارشان یکی است...

وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ

و مردان شکیبا و زنان شکیبایی که بر انجام فرمان خدا و در آنچه مورد آزمون قرار گیرند شکیبایی پیشه می‌سازند...

وَ الْخَاشِعِینَ وَ الْخَاشِعِینَ

و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار...

به باور پاره‌ای و مردان و زنانی که از خدا می‌ترسند.

وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

و مردانی که زکات و حقوق مالی واجب و مستحب خویش را می‌دهند و زنانی که چنین‌اند...

وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِمَاتِ

و مردانی که روزه می‌دارند و زنانی که روزه می‌گیرند و در این کار خشنودی خدا را می‌جویند...

وَ الْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ

و مردان پاکدامن و درست‌کردار و زنانی که دامان عفاف خویشتن را پاک و پاکیزه نگاه می‌دارند و هرگز بر گرد زشتی و گناه نمی‌گردند...

وَالذَّاكِرِینَ اللَّهَ كَثِیرا وَ الذَّاكِرَاتِ

و مردانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فزون یاد می‌کنند...

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِیمًا

آری، خدا برای کسانی که به این ویژگی‌ها آراسته‌اند، آمرزش و پاداشی پرشکوه فراهم ساخته است.

«ابوسعید خِدْری» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: هرگاه مردی خانواده

خود را برای نماز شب از خواب بیدار کرد و آن دو با هم وضو ساختند و نماز خواندند، آن دو از کسانی شمرده می‌شوند که خدا را بسیار یاد می‌کنند. اِذا اَیْقَظَ الرَّجُلُ اَهْلَهُ مِنَ اللَّیْلِ فَتَوَضَّآ وَ صَلَّیا کَتَبا مِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَالذّاکِراتِ.(۱)

«مُجاهِد» می‌گوید: هیچ زن و یا مردی از «بسیار یادکنندگان خدا» به شمار نمی‌آید، مگر اینکه در حال ایستاده و نشسته و در هر شرایط خدا را بسیار یاد کند.

و از حضرت صادق آورده‌اند که فرمود: مَنْ باتَ عَلی تَسْبیحِ فاطِمَةَ علیه‌السلام کانَ مِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ وَالذّاکِراتِ.(۲)

مرد و یا زنی که با گفتن خالصانه تسبیح فاطمه علیه‌السلام دخت گرانمایه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر بر بالش گذارد، از «فراوان یادکنندگان خدا» به شمار می‌آید.

۱ . سُنَن ابن ماجَه، ج ۱، ص ۴۲۳/ ۱۳۳۵.

۲ . بِحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۶؛ ج ۸۵، ص ۳۳۵، ج ۸۷، ص ۱۷۴.

(۳۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یک توصیه اخلاقی به مردان در ارتباط با طلاق

یا اَیُّهَاالَّذینَ امَنُوا اِذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّطَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمیلاً

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آن‌ها نیست که بخواهید حساب آن‌را نگاه دارید، آن‌هارا باهدیه مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز شایسته‌ای آن‌ها را رها کنید.

(۴۹ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَراح جَمیل » به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام و ترک هرگونه خشونت و ظلم و ستم و بی‌احترامی است. در این‌جا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلّقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست و از این تعبیر به دست می‌آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است. تعبیر به « مؤمنات » دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است ، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آن‌ها بوده باشد ، بنابراین با روایت و فتاوای مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می‌شمرد منافاتی ندارد. ضمنا از تعبیر « لَکُم » و همچنین جمله « تَعْتَدُّونَها » (عده را محاسبه کنید) استفاده می‌شود که عده نگهداشتن زن یک نوع حق برای مرد محسوب می‌شود و باید چنین باشد ، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می‌شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود ، گذشته از این‌که نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می‌دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد. و اما این‌که بعضی ایراد کرده‌اند که اگر عده حق مرد باشد ، باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست ، زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست ، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند و یا حقی که فقراء در زکات دارند

تفسیر مردان (۳۷۵)

هیچ‌یک را نمی‌توان با اسقاط کردن ساقط نمود. سپس به حکم دیگری از احکام « زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته‌اند » می‌پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده‌است ، می‌فرماید : « فَمَتِّعُوهُنَّ ». بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد ، همان‌گونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است : « لا جُناحَ عَلَیْکُمْ اِنْ طَلَّقْتُمْ

النِّساءَ مالَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوالَهُنَّ فَریضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ : گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به‌عللی) طلاق دهید، ولی در این‌موقع آن‌ها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید ». بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هردو را شامل می‌شود ، ولی به قرینه آیه سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می‌کنیم که مهری تعیین نشده باشد ، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است (همان‌گونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده). این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده‌اند که حکم « پرداختن هدیه‌ای مناسب » در آیه مورد بحث عام است ، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می‌شود. در این که مقدار این « هدیه » چه اندازه باید باشد ؟ قرآن مجید در سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است : « مَتاعا بِالْمَعْرُوفِ : هدیه‌ای مناسب و متعارف » (۲۳۶ / بقره) و باز در همان آیه می گوید : « عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ: آن‌کس که توانایی‌دارد به اندازه تواناییش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش ». بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه ، خادم، لباس و مانند آن ذکر شده بیان مصداق‌هایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤون زن تفاوت می کند. آخرین حکم آیه مورد بحث این است که « زنان مطلقه را به طرز شایسته‌ای رها کنید و به صورت صحیحی از آن‌ها جدا شوید » « وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحا جَمیلاً ». همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت و یا با نیکی و احترام رها کرد « فَاِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ ». هم

ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد و هم جدا شدن ، نه این‌که هرگاه شوهر تصمیم برجدایی گرفت هرگونه بی‌مهری ، ظلم ، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعا غیر اسلامی است. بعضی از مفسران « سَراح جَمیل » را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته‌اند و در روایتی که در تفسیر « علی بن ابراهیم » و « عیون الاخبار » آمده نیز این معنی منعکس است ، ولی مسلم است که « سَراح جَمیل » محدود در این معنی نیست هرچند یکی از مصادیق روشن آن همین است. درباره اصل معنی «سَراح» و ریشه‌لغوی‌آن و این‌که چرادراطلاقات‌متعارف به‌معنی رهاساختن‌به‌کار می‌رود، شرحی درذیل آیه ۲۸ همین سوره «احزاب» داشتیم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

انحلال خانواده یا جدایی شرافتمندانه

دراین‌دو آیه روی‌سخن با ایمان‌آوردگان به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیشوای آسمانی آنان است. در آیه نخست گوشه‌ای از مقررات جدایی شرافتمندانه زن و شوهر و انحلال خانواده، برای کسانی که راه ادامه زندگی نمی‌نگرند، بیان می گردد و در آیه دیگر گوشه‌ای از مقررات برای زندگی خانوادگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ؛ نخست می‌فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان با ایمان را به همسری خویش برگزیدید، آن گاه پیش از آمیزش با آنان، به دلیلی طلاقشان را دادید، دیگر بر عهده آنان هیچ گونه عدّه‌ای که آنان را برشمارید و به حساب آورید، به سود شما نیست.

منظور از «عدّه» در آیه شریفه اشاره به سه عادت ماهانه و پاکی است، که آن را سه ماه و ده روز می‌شمارند؛ و بدین وسیله این «عدّه»، از این گروه از زنان برداشته می‌شود، چرا که با این گروه از زنان آمیزش نشده و رحم آنان از نطفه پاک است و می توانند در صورت تمایل همان روز جدایی با دیگری ازدواج نمایند.

فَمَتِّعُوهُنَّ

بنابراین آنان را با هدیه‌ای در خور بهره‌ور سازید.

«ابن عبّاس» بر آن است که این کار زمانی انجام می‌شود که برای مهریه چیزی مقرّر نشده باشد، امّا اگر برای چنین زنی مهریه‌ای در نظر گرفته شده است، در آن صورت نیمی از مهریه باید پرداخت گردد و افزون بر آن، به دلخواه مرد است که هرچه خواست به او هدیه بدهد و او را خشنود سازد.

این دیدگاه از امامان راستین ما نیز رسیده است؛ از این رو آیه به موردی تفسیر می‌گردد که برای زن مهریه‌ای مقرر نشده و در آن صورت است که باید او را به گونه‌ای شایسته و پسندیده بهره‌ور ساخت.

وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

و آنان را به شیوه‌ای نیکو رها کنید.

به باور «جُبّائی» منظور این است که: آنان را بدون هیچ ستم و آزاری رها کنید.

و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: و آنان را از خانه رها کنید تا به سراغ سرنوشت خویش بروند، چرا که عدّه‌ای بر ایشان نیست تا آن مدت را در خانه شوهری که طلاق‌شان گفته است بمانند؛ از این رو باید بدون هیچ اذیّت و ستمی، آنان را به صورت پسندیده رها کرد.

منظور از «رهاکردنی نیکو»، یا «سَراحاً جَمیلاً» نیز این است که آنان را با عنایت به شرایط مالی و اقتصادی خویش از نظر گشایش و تنگنا، بهره‌ور سازد.

«حبیب‌بن ابی‌ثابت» آورده است که در حضور چهارمین امام نور نشسته بودم که مردی شرفیاب گردید و گفت: هان ای پسر پیامبر! من با فلان زن ازدواج کردم در حالی که آن روز او را طلاق داده شده و بدون مانع می‌گفتم و می‌پنداشتم؛ آیا اندیشه‌ام درست است؟ حضرت فرمود: برو ازدواج کن و آسوده خاطر باش که خدا نکاح را پیش از طلاق قرار داده است و در این مورد وسوسه لازم نیست؛ و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت.

سرگذشت مردی که کرامت الهی را برای خود رقم زد

ضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحابَ الْقَرْيَةِ اِذْجاءَهَاالْمُرْسَلُونَ

برای آن‌ها، «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آن‌ها آمدند.

(۱۳ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَه» در اصل نام برای محلّی است که مردم در آن جمع می‌شوند، بنابراین مفهوم گسترده‌ای دارد که هم شهرها را شامل می‌گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق می‌شود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید کرارا به شهرهای مهم و عمده مانند «مصر» و «مکّه» و امثال آن اطلاق شده است. در این که این شهر کدام یک از شهرها بوده است، معروف و مشهور در میان مفسران این است که «انطاکیه» از شهرهای شامات بوده است و این شهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قدیم بوده و هم اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ترکیه است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور مفسران، قریه یا شهر مورد نظر، «انطاکیه»، از شهرهای مشهور و شناخته شده روم قدیم بوده است.

سرگـــذشـت سه پیامبر

اِذْ اَرْسَلْنـا اِلَیْهِـمُ اثْنَیْنِ فَکَـذَّبُوهُمـا فَعَزَّزْنـا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ

هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن‌ها فرستادیم، اما آن‌ها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو ، شخص سوّمی فرستادیم، آن‌ها همگی گفتند: ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیـم.(۱۴ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء برای تقویت آن‌ها) به سوی این قوم گمراه آمدند. در این که این رسولان چه‌کسانی بودنـد، درمیان مفسّران گفتگو است، جمعی گفته‌انـد : نام آن دو نفر «شـمعون» و «یُوحَنّا» بود و نام سوّمین «بُولُس» و بعضـی نـام‌هـای دیگری برای آن‌هـا ذکر کرده‌انـد. و نیز دراین‌که آن‌هاپیـامبران و رسولان خداونـد بودنـد و یا فرستادگان حضـرت مسیح علیه‌السلام (و اگر خداونـد می‌فرمایـد: مـا آن‌ها را فرسـتادیم، به خاطر آن است که رسولان مسیح هم رسولان او هستند) باز در میان مفسّران گفتگو است، هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیـر اوّل است، گر چـه تفـاوتی در نتیجه‌ای که قرآن می‌خواهد بگیرد، نمی‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن به شرح سرگذشت آنان پرداخته و می‌فرماید:

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَیهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُمَا

آن گاه که دو تن از فرستادگان و پیامبران خود را به سوی آنان فرستادیم و آن دو به ارشاد و هدایت آن مردم برخاستند و پیام ما را به آنان رساندند.

فَکَـذَّبُـوهُمَـا

امّا آن مـردم به جـای حق‌پذیری و هدایت به حق‌ستیزی برخاسته و آن دو پیـامبر را دروغگو انگـاشتنـد

فَعَـزَّزْنَا بِثَالِثٍ

(۳۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سپس آن دو فرسـتاده خود را بـا سـفیر و پیـامبر سوّمی نیرو و اقتـدار بخشـیدیم. واژه «عَزَّزْنا» از ریشه «عِزَّت»، به مفهوم عزیز شـدن و ارجمنـد گردیـدن آمـده است؛ و از همین نمونه است که در ادبیات عرب گفته می‌شود: مَنْ عَزَّ بَزَّ: هرکس توانمند و شـکست‌ناپذیر شد، چیره و پیروز گردید.

برخی از مفسـران برآننـد که آنان فرسـتادگان مسیح علیه‌السـلام و از یاران او بودنـد؛ و بـدان دلیل خدا آنان را فرسـتادگان خویش شمرد که عیسی علیه‌السلام آنان را به فرمان خدا و برای دعوت به دیـن او به آنجا گسیل داشت.

فَقَالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُـونَ

پس آن فـرسـتـادگــان ما همـدل و همــداستان گفتند: هان ای مردم! خدا ما را به سوی شما فرستاده است.

تفسیر مردان (۳۸۱)

قـالُوا ما اَنْتُمْ اِلّا بَشَـرٌ مِثْلُنـا وَ مـا اَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلّا تَکْذِبُونَ

اما آن‌ها (در جواب) گفتند: شـما جز بشـری همانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکـرده، شـمـا فقـط دروغ می گـوییـد. (۱۵ / یس)

قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ اِنّا اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ

آن‌ها گفتند: پروردگارما آگاه‌است،که قطعافرستادگان (او) به سوی شما هستیم.(۱۶/یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر بنابود فرستاده‌ای از طرف خدا بیاید، باید فرشته مُقَرَّبی باشد، نه انسانی همچون ما و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند. درحالی‌که شاید خودشان نیز می‌دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم بوده‌اند، از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می‌شناختند، مسلما انسان بود و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسان‌ها را جز انسان می‌تواند درک کند؟ (۱) در این‌که چرا در آیه روی صفت «رحمانیّت» خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آن‌ها، مخصوصا روی این صفت تکیه می‌کند، که پاسخ آن‌ها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامّش سراسر عالم را فراگرفته است، پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟ این احتمال نیز داده شده است که آن‌ها مخصوصا روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل نمی‌کند، آن‌ها را آزاد می‌گذارد. این منطق سست و بی‌پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

۱- درباره‌فلسفه‌همگونی پیامبران باامّت‌ها درجلد۱۲ «تفسیرنمونه»،صفحه۲۸۹ ذیل ۹۴/اسراء مشروحا بحث شده است .

(۳۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مأیوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واکنشِ شهر حق‌ناپذیر

آری، آنان بر این پندار پوچ بودند که هرکس بسان آنان از نژاد و تبار آدم باشد، نمی‌تواند پیام‌آور و پیام‌رسان خدا گردد و رسالت و پیامبری با انسان بودن سازگار نیست؛ و گویی فراموش ساخته بودند که خدای فرزانه هرکسی را بخواهد و شایسته بداند به رسالت برمی‌گزیند و پیام خود را به سوی او می‌فرستد؛ و اوست که از درون و برون و حال آنان آگاه است و می‌داند که آن شایسته‌کردارانی را که به رسالت برگزیده است هم شایسته ارزانی شدن وحی هستند و هم در خور این افتخار و هم می‌توانند بار گران رسالت و مسئولیت‌های بزرگ آن را به دوش کشند.

تفسیر مردان (۳۸۳)

وَ ما عَلَیْنا اِلَّا الْبَلاغُ الْمُبینُ

و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۷ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مسلّما آن‌ها تکیه بر ادّعا نکردند و تنها به سوگند قناعت ننمودند، بلکه از تعبیر «بلاغ مبین» اجمالاً استفاده می‌شود که دلایل و معجزاتی از خود نشان دادند وگرنه ابلاغ آن‌ها مصداق «بلاغ مبین» نبود، زیرا «بلاغ مبین» باید چنان باشد که واقعیّت را به همه برساند و این‌جز به‌کمک دلایل مُتْقَن و معجزات گویا ممکن نیست. در بعضی از روایات نیز آمده است که آن‌ها همانند حضرت مسیح علیه‌السلام بعضی از بیماران غیرقابل علاج را به فرمان خدا شفا دادند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این پیامبران بشردوست آنان را به توحید و تقوا و آراستگی به ارزش‌های والای انسانی دعوت نموده و از شرک و کفر و سرکشی و بیداد هشدار دادند و در پاسخ آنان گفتند: هرگز این گونه که شما می‌پندارید نیست و پروردگار ما نیک می‌داند که ما

فرستادگان او به سوی شما مردم هستیم.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ

روشن است که این پیام‌آوران و پیام‌رسانان پس از باراندن بارانی از دلیل و بُرْهان بر شرک‌گرایان و نمایان ساختن درستی دعوت خویش به وسیله معجزه، بر رسالت خود پای فشردند، امّا آن مردم حق‌ناپذیر باز هم دعوت آنان را انکار کردند.

به بیان دیگر آنان با دلیل و بُرْهان و روشنگری و آوردن معجزه، آن بندگان غفلت‌زده خدا را به اندیشیدن برانگیختند و ناگزیرشان ساختند تا با نگرش بر دعوت و محتوای دعوت و معجزه پیامبران دریابند که آنان فرستاده خدایند و در دعوت آسمانی خویش راستگو می‌باشند؛ و همین شیوه قانع‌کننده و انسان‌ساز آنان هشداری

(۳۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سخت به حق‌ناپذیران است!

و گویی از همین دیدگاه است که پس از روشنگری بسیار، به آنان هشدار دادند که:

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و خبر رسانیدن آشکار و روشن پیام خدا هیچ وظیفه‌ای بر عهده ما نیست.

به باور پاره‌ای منظور این است که: و بر عهده ما نیست که شما را به ایمان و انجام کارهای شایسته ناگزیر سازیم؛ چرا که در دین‌باوری و دینداری اجبار و اکراه راه ندارد و ما نیز نمی‌توانیم شما را به پذیرش حق مجبور سازیم.

تفسیر مردان (۳۸۵)

قالُوا اِنّا تَطَيَّرنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ اَليمٌ

آن‌ها گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و وجود شما شوم است) و اگر از این‌سخنان دست برنداریـد، شما را سنگ‌سار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

(۱۸ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، چنان‌که بعضی از مفسّران نیز نقل کرده‌اند که، مدّتی نزول باران قطع‌شد،(۱) ولی آن‌ها نه‌تنها عبرتی‌نگرفتند، بلکه این‌حادثه را به‌دعوت رسولان‌پیوند دادند.(۲) باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیّات شوم و زشت خود را ظاهر ساختند و گفتند: «اگر از این سخنان دست برندارید، مسلّما شما را سنگ‌سار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید». آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه‌ای‌ندارند، همیشه تکیه برتهدید و فشار و خشونت می‌کنند، غافل از آن که رهروان راه «اللّه»، هیچ‌گاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهند افزود، آن روز که آن‌ها پا به این میدان گذاشتند جان خود را برکف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَطَيَّرْنا»: از «تَطَيُّر» به مفهوم شوم گرفتن و فال بد زدن آمده است.

کفرگرایان هنگامی که در برابر منطق قانع‌کننده و دل‌انگیز پیامبران از بهانه‌جویی و تردیدافکنی ناتوان شدند، به جای نگرش بر گفتار دلنشین و معجزه‌های آنان، از تفکر و اندیشه روی برتافتند و گفتند: ما شما را به فال بد گرفته و وجود شما را مایه شومی و بدبختی خود می‌نگریم.

۱- «تفسیر قرطبی» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- دربـاره «تَطَیُّر» و فـال بـد زدن و ریشه اصـلی این لغت به‌طور مشـروح در جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۳۱۷ ذیل ۱۳۱ / اعراف و جلد ۱۵ ، صفحه ۴۹۱ ، ذیل ۴۷ / نمل بحث شده است .

(۳۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قـالُوا طائِرُکُمْ مَعَکُـمْ اَئِـنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

گفتنـد: شـومی شمـا از خودتان است، اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف کارید.

(۱۹ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر بـدبختی و تیره‌روزی و حوادث شوم محیـط جـامعه شـما را فراگرفته و برکـات الهی از میان شـما رخت بربسته، عامل آن را در درون جـان خـود، در افکـار منحط و اعمـال زشت و شومتـان جستجو کنیـد، نه در دعوت مـا، این شـما هستیـد که بـا بت‌پرسـتی و هوی‌پرستی و بیـدادگری و شـهوت‌رانی فضای زنـدگی خود را تیره و تار کـرده و برکات خـدا را از خود قطـع کرده‌اید. درد اصـلی شما همان اسـراف و تجاوزگری شـما است، اگر توحیـد را انکار کرده، به شـرک روی می‌آوریـد، دلیل آن اسـراف و تجاوز از حقّ است و اگر جامعه شـما گرفتار سـرنوشت شوم شده است، سـبب آن نیز اسـراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره اگر در برابر خیرخواهی خیرخواهان آن‌ها را تهدید به مرگ می‌کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پیامبران در پاسخ بهانه‌جویی‌هـا و تهمت‌پراکنی‌هـای آنـان گفتنـد: شومی شـما تیره‌بختـان و فال بـد زدنتان از خود شـماست که به کفرگرایی و بیـداد پافشاری می‌کنیـد و اما در فرا خوانـدن به توحیـدگرایی و پرسـتش خـدای یکتا، نه‌تنها بدبختی و انحطاط نیست، کـه نهـایـت خیـر و بـرکـت و اوج نیک‌بختـی و سعادت در اینجاست.

بَـلْ أَنْتُـمْ قَـوْمٌ مُسْـرِفُـونَ

آری، در وجود و گفتار و دعوت ما چیزی که مایه بـدبختی و یا شوم بودن و به فال بد گرفتن باشد نیست، بلکه این شـما هستید که در تکـذیب پیـامبران و پیـام خـدای آنـان و نافرمـانی و گنـاه راه افراط پیمـوده و هیـچ حـد و مرزی را رعـایت نمی‌کنیـد و این حـق‌ناپـذیـری و اصـلاح‌ستیـزی مایـه بدبختی شماست.

واژه «اِسْراف» به مفهوم تباه کردن کارها و تجاوز از حدود و مرزهاست و «سَرف» به مفهوم تباهی و فساد آمده است .

تفسیر مردان (۳۸۷)

داستـان مجـاهدی جان برکف

وَ جـاءَ مِنْ اَقْصَـا الْمَـدینَـةِ رَجُــلٌ یَسْعــی قـالَ یـا قَــوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ

مـردی (با ایمـان) از نقطـه دور دست شهر با شتاب فرارسید، گفت ای قوم من، از فـرستادگان خـدا پیــروی کنید.(۲۰ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مرد که غـالب مفسّـران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده‌انـد، از کسانی بوده که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آن‌ها و عمق تعلیماتشان پی‌برد و مؤمنی ثابت قـدم و مصـمم از کار درآمد، هنگامی که به او خبر رسـید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده‌انـد و شایـد قصـد شـهید کردن آن‌ها را دارنـد، سـکوت را مجاز نـدانست و چنان‌که از کلمه «یَسْـعی» برمی‌آیـد، با سـرعت و شـتاب خود را به مرکز شـهر رسانید و آن‌چه در توان داشت در دفاع از حقّ فروگذار نکرد. تعبیر به «رَجُل» به صورت ناشناخته ، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادّی بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و

تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی‌اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغاز اسلام که عدّه قلیلی بیش نبودند، سرمشق بگیرند و بدانند حتّی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسؤولیّت است و سکوت برای او جایز نیست. تعبیر به «اَقْصَی الْمَدینهٔ» نشان می‌دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد و دل‌های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دوردست‌شهرهمیشه‌مرکزمستضعفانی‌است‌که‌آمادگی‌بیشتربرای‌پذیرش‌حقّ دارند، به عکس، درقلب‌شهرها مردم‌مرفهی زندگی‌می‌کنندکه جذب‌آن‌ها به سوی حقّ به سادگی ممکن نیست. تعبیر به «یا قَوْم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است، خالصانه که هیچ

(۳۸۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

درست در همان شرایط حسّاس مردمی با ایمان و بشردوست از دورترین جای شهر شتابان در رسید...

گروهی از مفسران از جمله «ابن عبّاس» برآنند که: نام این مرد حقگرا و توحیدگرانه از دورترین نقطه شهر دوان دوان در رسید، «حَبیب نَجّار» بود. نامبرده پس از ورود پیامبران به شهر و شنیدن دعوت آسمانی آنان، راه خویش را برگزیده و به آنان ایمان آورده بود و چون خانه‌اش در دورترین بخش شهر و در کنار دروازه‌ای از دروازه‌های شهر بود، با شنیدن خبر تکذیب پیامبران از سوی قوم و تصمیم خطرناک آنان به کشتن آن نداگران توحید و تقوا، بی‌درنگ به آهنگ یاری رسانی به حق و عدالت و هشدار دادن به ظالمان حرکت کرد و شتابان خود را به آنجا رسانید!

قَالَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ

و پس از رسیدن به آنان رو به سردمداران جامعه حق‌ستیز و اصلاح‌ناپذیر خود کرد و گفت: هان ای سران قوم! ای مردم! از این فرستادگان خدا که از سوی او آمده‌اند و پیام نجات‌بخش او را برایتان آورده‌اند پیروی کنید و به رسالت آنان ایمان آورید.

این مرد آگاه و درست‌اندیش به رسالت آن فرستادگان خدا آگاهی یافته و در این مورد به یقین رسیده بود، چرا که وقتی آنان پیش از این مرحله او را به توحید و تقوا دعوت کردند، از آنان پرسید آیا برای رساندن پیام خدا مزدی هم می‌خواهند؟

آنان پاسخ دادند: هرگز! و بدین سان یکی از نشانه‌های نداگران پراخلاص توحید و تقوا را در آنان دیده بود.

تفسیر مردان (۳۸۹)

سرگذشت رسولان انطاکیه

۱ـ در این مورد آورده‌اند که عیسی علیه‌السلام دو تن از حواریون را به سوی مردم شهر «انطاکیه» فرستاد تا مردم آن سرزمین را به توحیدگرایی و آراستگی به ارزشها و دوری از گناه و ستم فرا خوانند و آنان در دروازه شهر به مرد سالخورده‌ای رسیدند که گوسفندانش را به چرا آورده بود.

آن مرد «حبیب»، صاحب «یس» بود که فرستادگان مسیح علیه‌السلام به او برخورد کردند پس از سلام و ادای احترام بر او، «حبیب» به آنان گفت: شما که هستید؟

آنان گفتند: ما فرستادگان مسیح علیه‌السلام به سوی شهر شما هستیم و آمده‌ایم که شما را از پرستش بت‌های گوناگون بازداشته و به سوی خدای یکتا دعوت کنیم.

گفت: آیا نشانه و معجزه‌ای دارید؟

گفتند: آری؛ ما به خواست خدا بیماران را شفا و گرفتارانِ به جذام و بیماری «بَرَص» را بهبـود می‌بخشیـم؛ او گفت: من پسـری دارم که در بستـر بیمـاری است و اینـک سال‌هاست که تـوان حـرکت را از دسـت داده است.

آنان گفتند: ما را به سرای خود ببر تا او را ببینیم و از حال و روزش جویا گـردیم.

و از پی آن، به همراه «حبیب» به خانه‌اش آمدند و با کشیدن دستی بر پیکر فرزند بیمـارش، به خـواست خـدا، او شفـا یـافـت و از جـا حرکت کرد.

این خبر به سرعت در سراسر شهر پیچید و خدا بیماران بسیاری را به دست آنان شفـا بخشیـد و آمـدن آنـان و دعـوت‌شان به توحیدگرایی و یکتاپرستی بر سر زبانها افتاد.

در آن سرزمین فرمـانروایی بت‌پرست و انحصارگر بر مسند قدرت بـود که بـا رسیدن خبـر بـه او، آنـان را به کـاخ خـود فـرا خـوانـد و پرسید، شمـا کـه هستیـد؟

آنان خود را فرستادگان مسیح علیه‌السلام معرفی کردند و یادآور شدند که: ما آمده‌ایم تا تو را از پرستش بت‌های بی‌جانی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند بازداشته و به پرستش

(۳۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

خدایی دعوت کنیم که هم می‌شنود و هم می‌بیند.

او گفت: آیا جز همین خـدایـانی که می‌پرستیم، بـرای ما خدای دیگری است؟

گفتند:آری، همان‌خدای‌بی‌همتایی که تو و خدایان‌ساختگی‌ات‌راپدیدآورده است.

گفت: پسـر برخیـزید تا در بـاره شما بیندیشیم و بدین سان آنان را هشدار داد!

و از پی آن، گروهی از مردم، آن دعوت‌کنندگان به خدای یکتا را در بازار شهر گرفتند و کتک زدنـد!

۲ـ در روایت دیگری آورده‌انـد که: این دو پیام‌رسـان را مسیح علیه‌السلام به شـهر «انطاکیه» فرستاد، امّا آنان در آنجا به فرمانروای شهر دسترسی پیدا نکردند و دوران توقف آنان بـه طـول انجـامید.

روزی فرمانروا از کاخ خود بیرون آمـده بود که آنان بر سر راهش قرار گرفته و با طنین‌افکن ساختن «اللّه اکبر» نام پرشکوه خـدا را بردنـد و او بـا شـنیدن نـام خـدای یکتـا، دسـتـور بـازداشت و زنـدان آنـان را صـــادر کـرد و هـر یـک را بـه یکصد تازیـانه محکـــوم سـاخـت.

هنگامی که آن دو پیام‌رسان مسیح علیه‌السلام تکـذیب شدنـد و شـلاق خوردند، مسیح علیه‌السلام «شـمعون» را، که از چهره‌های بزرگ و نامدار «حواریون» بود، از پی آنان گسیل داشت و به او دستور داد تا با تدبیر حکیمانه‌ای آنان را از بند رها ساخته و در راه دعوت به توحیـدگـرایی و یکتـاپرستـی یاریشان نماید.

«شـمعون» در چهره مردی ناشناس وارد شـهر «انطاکیه» شـد و با درباریان شاه طرح دوستی ریخت. آنان هنگامی که با او نشست و برخاست کردنـد و با درایت و حکمت و اخلاق شایسته‌اش آشنا شدنـد، جریان را به فرمانروای خویش گزارش کردند و او نیز این مـرد فـرزانـه را نـزد خویش فرا خـوانـد و پس از آشـنـایـی با او و لذت بـردن از گفتـار و رفتـارش وی را گـرامـی داشـت و به همنشینی خویش برگزید.

تفسیر مردان (۳۹۱)

تدبیـــری سنجیده و حکیمـــانه

روزی «شـمعون» در گرماگرم سـخن با فرمانروای شـهر، رو به او کرد و گفت: هان ای شاه! شـنیده‌ام شـما دو انسان فرزانه را زندانی

ساخته و زمانی که تو را به راه و رسمی جز مرام و مسلکی که داری دعوت کرده‌اند، آنان را کتک زده‌ای، آیا این خبر درست است؟

شاه گفت: آری!

پرسید: آیا به دعوت آنان گوش سپرده‌ای تا بدانی چه می گویند؟

گفت: نه! چرا که خشم من مانع شنیدن دعوت آنان گردید!

«شمعون» با تدبیری ظریف و هنرمندانه افزود: اینک اگر صلاح می‌دانید بجاست که آن دو را فرا خوانید تا سخنانشان را بشنویم و ببینیم چه دارند و چه می گویند؟

شاه آن دو را خواست و «شمعون» به گونه‌ای که گویی هرگز آن دو را نمی‌شناسد، رو به آنان کرد و گفت: چه کسی شما را به اینجا فرستاده است؟

گفتند: خداوندی که پدیدآورنده هر چیزی است و شریک و همتایی ندارد...

پرسید: اگر شما به راستی فرستاده خدا هستید، نشانه و معجزه خود را بنمایانید و بگویید چه معجزه‌ای آورده‌اید؟

گفتند: هر آنچه شما بخواهید!

آنان از پاسخ دو فرستاده «مسیح» شگفت‌زده شدند و آن گاه شاه دستور داد پسر نابینایی را ـ که جای دو چشمش بسان پیشانی‌اش صاف شده بود ـ آوردند و آن دو، دست دعا به بارگاه خدا برداشته و او را خواندند تا در برابر دیدگان حیرت‌زده حاضران جایگاه دو چشم او شکافته شده و آن دو تن، دو فندق گلین از زمین برگرفته و به جای دو چشم او نهادند و به خواست خدا به دو چشم بینا و زیبا تبدیل گردید.

شاه غرق در حیرت شد و «شمعون» رو به او آورد که: هان ای فرمانروای شهر! این معجزه این دو پیامبر و پیام‌آور خدا، اینک اگر صلاح می‌دانید شما نیز از خدایان خویش بخواهید تا چنین کاری را انجام دهند و بدین وسیله برای خود و شما که آنان

(۳۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

را می‌پرستید مایه شرافت و مباهاتی پدید آورند!

شاه گفت: دوست عزیز! من چیزی از شما نهان نمی کنم، حقیقت این است که خدایان ما ـ نه می‌توانند سودی به پرستندگان خود برسانند و نه زیانی به کسی وارد می‌آورند!

آن گاه رو به فرستادگان «مسیح» کرد و گفت: اگر خدای شما بتواند مرده‌ای را که اینک هفت روز است جهان را بدرود گفته است زنده سازد، ما به او ایمان خواهیم آورد.

آنان گفتند: خدای ما بر هر کاری تواناست.

شاه گفت: در اینجا مرده‌ای است که اینک هفت روز از مرگش می گذرد و ما او را به خاک نسپرده‌ایم تا پدرش از سفر بازگردد؛ و آن گاه جسدی را آوردند که سخت دگرگون گردیده و در حال تباه شدن بود.

آن دو رو به بارگاه خدای یکتا آوردند و زنده شدن آن مرده را از بارگاه او تقاضا کردند و «شمعون» نیز در اعماق جان خدا را به یاری خواند و آن گاه بود که آن پیکرِ درحال تلاشی و تباهی برخاست و گفت: دوستان! من هفت روز پیش مُردم، پس از مرگ به هفت وادی آتش افکنده شدم و اینک که به دعای اینان و خواست خدا بازآمده‌ام به شما هشدار می‌دهم که به خدای یکتا ایمان آورید.

شاه غرق در بهت و حیرت گردید و «شمعون» هنگامی که اثر عمیق آن معجزه شگفت‌انگیز و گفتار آن مرد را در شاه دید، بی‌درنگ او را به توحیدگرایی و یکتاپرستی فراخواند و شاه نیز ایمان آورد و از پی او بیشتر مردم جامعه‌اش نیز راه توحیدگرایی و

ایمان را برگزیدند و گروهی نیز به کفرگرایی خویش پای فشردند. درپاره‌ای از روایات آمده است که آن مرده‌ای که پس از هفت روز زنده شد، پسر فرمانروای آن سرزمین بود، که پس از به خاکسپاری به دعای آن پیامبران و رسولان حق از دل خاک بیرون آمد و در حالی که گرد و غبار خویش را می‌افشاند و خاک را از

تفسیر مردان (۳۹۳)

سر و روی خود دور می‌ساخت، در برابر چشمان حیرت‌زده حاضران ایستاد.

شاه رو به او آورد و گفت: پسرم چگونه‌ای؟

گفت: پدر جان! من مرده بودم، درست در آن حال دیدم دو مرد سر به سجده آورده و از خدای یکتا زنده شدن مرا می‌خواهند!

شاه گفت: پسرم! اگر آن دو را اینک ببینی می‌شناسی؟

گفت: آری!

به دستور فرمانروای شهر مردم را در بیابانی گسترده گرد آوردند و همه را یکی پس از دیگری از برابر پسر شاه عبور دادند واو از میان آن جمعیت بی‌شمار، آن دو تن را شناخت و به پدر معرفی کرد؛ و آن گاه بود که فرمانروای «انطاکیه» و مردم آن ایمان آوردند.

«اِبْنِ اِسْحاق» در این مورد آورده است که: پس از این نشانه‌ها و معجزه‌های شگرف، باز هم فرمانروای شهر به کفر و بیداد خویش پای فشرد و برای کشتن پیامبران خدا با دارودسته‌اش همدست و همداستان گردید؛ این جریان به گوش «حَبیب» رسید و او از دورترین نقطه شهر شتابان خود را به آنجا رساند و شهامتمندانه به دفاع از حق و عدالت برخاست و مردم را به ایمان و تقوا و پیروی از پیامبران فرا خواند!

(۳۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ اَجْرا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ

از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی‌خواهد و خود هدایت یافته‌اند.(۲۱ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این خود نخستین نشانه صدق آن‌ها است که هیچ منفعت مادّی در دعوتشان ندارند، نه از شمامالی‌می‌خواهند و نه‌جاه و مقام و نه‌حتّی‌تشکّر و سپاسگزاری ونه‌هیچ‌اجر و پاداش دیگر. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ، به عنوان نشانه‌ای از اخلاص و بی‌نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعراء پنج بار این جمله : «وَ ما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ» تکرار گردیده است.(۱) سپس می‌افزاید (وَ هُمْ مُهْتَدُونَ). اشاره به این که عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حقّ نیست و به بیراهه و گمراهی می‌کشاند و یا این که حقّ است، اما مطرح‌کنندگان منافع خاصّی در سایه آن کسب می‌کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از کسانی پیروی کنید که در برابر دعوت به توحید و تقوا از شما مزد و پاداشی نمی‌طلبند و از ثروت و امکاناتتان در برابر دلسوزی و خیرخواهی‌شان چیزی نمی‌خواهند.

۱- آیات ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۴۵ ، ۱۶۴ و ۱۸۰ شعراء.

تفسیر مردان (۳۹۵)

وَ ما لِیَ لا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

من چرا کسی‌را پرستش‌نکنم که مراآفریده‌است و همگی به سوی او بازگشت می کنید؟(۲۲/یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس به دلیل دیگری می‌پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده‌ترین نکته دعوت این رسولان بوده است، می‌رود و می گوید : «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است»؟ کسی شایسته‌پرستش است‌که خالق و مالك و بخشنده مواهب باشد، نه این بت‌ها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید: باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی‌ارزش را. جالب این که نمی گوید: «وَ ما لَکُمْ لا تَعْبُدُونَ الَّذی فَطَرَکُمْ: چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است» بلکه می گوید : «من چرا چنین نکنم» یعنی در حقیقت از خود شروع می کند تا مؤثّرتر واقع شود. و به دنبال آن هشدار می‌دهد که مراقب باشید: (وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ). یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز، تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هردو جهان سرنوشت را به دست گرفته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با ادامه فداکاری و روشنگری او، پاسداران ظلمت و اختناق بر سر او ریخته و ضمن بازداشت او وی را به سوی سردمدار ستم و تباهی بردند و او مغرورانه روی به آن مرد ایمان و اخلاص کرد و گفت: آیا تو هستی که از این پیامبران پیروی نموده و راه و رسم آنان برگزیده‌ای؟

او دلیرانه زبان به سخن گشود و گفت:

وَ مَا لِی لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی

مگر مرا چه شده است که آن خدایی را که مرا پدید آورد و به من نعمت‌ها ارزانی داشت و به سوی حق و عدالت راهنماییم کرد، اینك او را نپرستم؟! آری، من راه توحیدگرایی و یکتاپرستی را که سرلوحه دعوت آنان است برگزیده‌ام!

وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

و آن گاه به آنان هشدار داد که: و به هوش که شما نیز در روز رستاخیز تنها به سوی او بازگردانده می‌شوید و اوست که کیفر کفر و بیدادتان را به شما خواهد داد.

(۳۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ الِهَةً اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئا وَ لا یُنْقِذُونِ

آیا غیراز او معبودانی‌را انتخاب‌کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آن‌ها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد.

(۲۳ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و در سوّمین استدلال خود به وضع بت‌ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی‌عبودیت از بت‌ها تکمیل می کند. باز در این‌جا از خودش سخن می گوید، تا جنبه تحکّم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند. او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت‌پرستان می گذارد که می گفتند : «ما این‌ها را به خاطر این پرستش می‌کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند»، می گوید: چه شفاعتی و چه کمك و نجاتی؟ آن‌ها خود نیازمند به کمك و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن‌ها برای شما ساخته است؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن گـاه رو به آنـان کـرد و در نفـی به خـدایـی و پرستش گرفتن بتها و خـدایـان دروغین گفت:

أَأَتَّخِـذُ مِـنْ دُونِـهِ آلِهَـةً إنْ یُـرِدْنِ الرَّحْمَانُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَیْئًا وَلَا یُنقِذُونِ

آیـا جز خـدای یکتـا خـدایانی برگیرم و آنهـا را بپرسـتم که اگر خـدای بخشاینـده بخواهـد زیانی به من برسانـد و یا نابودم کنـد، نه شفـاعت این خـدایان دروغین به کـارم آیـد و خطـر را از من دور ســازد و یـا ســودی بــه من برسانـد و نه می‌تواننـد مرا نجـات بخشنــد؟ نه هـرگـز چنیـن نخواهم کرد!

تفسیر مردان (۳۹۷)

اِنّی اِذا لَفــــی ضَــــلالٍ مُبیـــــنٍ

اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. (۲۴ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کـدام گمـراهی از ایـن آشـکـارتـر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی‌شعـــور زانـو زنـد و آن‌هـا را در کنــار خــالـق زمیـن و آسمــان قــــرار دهـــد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بـدین سـان روشـنگری می‌کنـد که جز خـدای یکتـا که آفریـدگار و ارزانی‌دارنـده اصول نعمت‌هـا و امکانات حیات و هـدایت و نیک‌بختی است، هیـچ کس دیگر در خور پرسـتش و عبادت نیست، چرا که نعمت کـدامین نعمت‌دهنده‌ای می‌تواند با نعمت‌های او برابری کند؟!

(۳۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنّــی امَنْــتُ بِـــرَبِّکُـــمْ فَـاسْمَعـــُونِ

(به‌همین‌دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.(۲۵ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که مخاطب در این جمله و همچنین جمله «اِنّی امَنْتُ بِرَبِّکُمْ» کیست؟ ظاهر آیات قبل نشان می‌دهـد که همان گروه مشـرکان و بت‌پرسـتانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «رَبِّکُم» (پروردگار واقعی شـما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیـات زیـادی از قرآن مجیـد در برابر کفّـار و به هنگـام بیان اسـتدلالات تـوحیـدی آمـده است. (۱) و همچنین‌جمله «فَاسْمَعُونِ: به‌سخنان من گوش‌فرادهید» مخالفتی‌با آن‌چه که گفته شد، ندارد، چرا که این جمله را برای دعوت آن‌ها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده است، همـان‌گونه که در داسـتان مؤمن آل‌فرعون آمـده آن‌جـا که خطاب به فرعونیان می‌گویـد : «یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ اَهْدِکُمْ سَبیـلَ الرَّشادِ : ای قـوم مـن، از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم» (۳۸/غافر).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به بـاور «ابن مسـعود» آن توحیـدگرای پرشور رو به پیامبران خـدا کرد و به آنان گفت: بی‌گمان من به پروردگار شـما پیامبران خـدا ایمان آوردم، پس ندای ایمان و اخلاص مـرا بشنـویـد تا در بارگـاه خـــدا بــر آن گـواهــی دهیـد!

۱- آیـات ۳ و ۳۲/یونس ،۳و۵۲/هود،۲۴/نحل‌و۲۹/کهف.

تفسیر مردان (۳۹۹)

قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ

(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد : وارد بهشت شو ، گفت: ای کاش قوم‌من می‌دانستند.

(۲۶ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری سخنان پر شور و هیجان‌انگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود، در آن قلب‌های سیاه و سرهای پر از مکر و غرور، نه تنها اثر مثبتی نگذاشت، بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی‌رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند، به روایتی او را سنگ باران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگ‌ها ساختند که بر زمین‌افتاد و جان‌به‌جان‌آفرین تسلیم‌کرد، در حالی‌که پیوسته این سخن را بر لب داشت که : «خداوندا! این قوم مرا هدایت کن که آن‌ها نمی‌دانند». (۱) و به روایت‌دیگری او را زیرپاها چنان لگدمال‌کردندکه روحش به آسمان پرواز کرد. (۲) تعبیر مندرج در آیه نشان می‌دهد که شهادت این مرد مؤمن همان و داخل شدن او در بهشت همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او، دخول او را در بهشت بیان کرده و چه نزدیک است راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان. روشن است منظور از بهشت در این‌جا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می‌شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد، همان‌گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است. بنابراین بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه‌ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می‌باشد، چنان که در روایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در مورد قبر وارد شده است، «اَلْقَبْرُ اِمّا رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النّیرانِ:

۱- «تفسیر قُرْطُبی» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «مَجْمَعُ الْبیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هنگامی که مردم گمراه و حق‌ستیز او این حق‌پذیری و عشق به حق را از او دیدند و ندای ایمان و اخلاص را از او شنیدند، بر او یورش بردند و آن خداجوی دلیر را زیر دست و پای خود از پا درآوردند؛ درست در همان لحظاتی که روح بلندش به سوی ملکوت در پرواز بود، به او گفته شد: هان ای بنده خدا! اینک به پاس ایمان و فداکاریت به بهشت پرطراوت و زیبای خدا درآی!

قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ

و بدین سان او به سوی بهشت خدا پرواز کرد و در آنجا زنده و ماندگار است و از روزی خدا بهره‌ور می‌گردد.

«قَتادَه» می‌گوید: آن جامعه و مردم گمراه و بیدادپیشه او را سنگسار کردند و آن قدر بر او سنگ باراندند که جان داد. به‌باور «حَسَن» و «مُجاهِد» هنگامی که گمراهان بر او یورش بردند تا وی را بکشند، خدا او را به سوی خویش و بهشت پرطراوت و نعمت بالا برد و او در آنجا زنده و ماندگار است و تا روز رستاخیز و نابودی این جهان و بهشتی که او در آن است زنده خواهدبود؛ چرااونه‌دربهشت جاودانه‌سرای‌آخرت،بلکه‌دربهشت‌پرنعمت دیگر است.

و پاره‌ای برآنند که آنان آن شیرمرد ایمان و اخلاص را کشتند، امّا خدای توانا او را زنده ساخت و به بهشت پرطراوت خود درآورد و او هنگامی که وارد بهشت گردید و چشمش به آن زیبایی‌ها و نعمت‌های وصف‌ناپذیر افتاد، گفت: ای کاش جامعه و مردم من این حقیقت را می‌دانستند...

قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ

۱- «بِحارُالْاَنوار» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۱۸ .

بِما غَفَرَلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ

که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است. (۲۷ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ای کاش چشم حق‌بینی داشتند، چشمی که با حجاب‌های ضخیم و سنگین جهان مادّی محجوب نگردد و آن‌چه را در پشت این پرده است ببیند، یعنی تا این همه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانت‌های آن‌ها خداوند چه لطفی در حقّ من فرموده است، ای کاش می‌دیدند و ایمان می‌آوردند، امّا افسوس. در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «اِنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ : این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آن‌ها را داشت». (۱) جالب توجه این که او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی می کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد. این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می‌شود و اصولاً «تقوی» و «اکرام» دوش به دوش هم پیش می‌روند : « اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقاکُمْ» (۱۳ / حجرات) ولی «اکرام» به طور کامل و بدون هیچ گونه قید و شرط درقرآن‌مجید درباره دوگروه‌آمده است: نخست؛ «فرشتگان مقرب خدا» که قرآن درباره آن‌ها می گوید : «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمرِهِ یَعْمَلُونَ: آن‌ها بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می‌بندند» (۲۷ / انبیاء) و دیگر بندگان کامل‌الایمان که قرآن از آن‌ها به عنوان «مخلصین» یاد کرده و درباره آن‌ها می گوید : «اُولئِکَ فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ : آن‌ها در

۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۸، صفحه ۵۴۶۴ .

(۴۰۲) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

باغ‌های بهشت گرامی داشته می‌شوند» (۳۵ / معارج). (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آرزومندانه افزود ای کاش می‌دانستند که: پروردگارم چگونه مرا در خور آمرزش و عفو خود قرار داد.

بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی

ای کاش می‌دانستند که چه پاداش و ثواب بسیاری روزی من ساخت تا در پرتو این آگاهیِ به حق روی می‌آوردند و با گرایش به توحیدگرایی و پرستش خدا و شور و ایمان و انجام کارهای شایسته به این پاداش پرشکوه و به این آمرزش خدا مفتخر می‌شدند! ای کاش می‌دانستند!

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:

سُبّاقُ الْاُمَمِ ثَلاثَهُ لَمْ یَکْفُرُوا بِاللّهِ طُرْفَهَ عَیْنٍ: عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ علیه‌السلام وَصاحِبُ «یسآ» وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمُ الصِّدّیقُونَ وَ عَلِیٌّ اَفْضَلُهُمْ(۲)

پیشگامان و پیشتازان جامعه‌ها سه نفر بودند که هرگز به اندازه چشم بر هم زدنی نیز از توحید و اخلاص نبریدند. آن سه پیشتاز عبارتند از: امیرمؤمنان علیه‌السلام ، «حبیب نجار» و توحیدگرای آل فرعون. آنان پیام خدا و پیامبر او را در گفتار و عملکرد، با همه وجود تصدیق و یاری کردند و علی علیه‌السلام برترین آنان بود.

وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ

این جمله‌نیزادامه‌سخن‌آن توحیدگرای پراخلاص‌است‌که افزود: ای کاش مردم من می‌دانستند که پروردگارم مراآمرزید و ازبندگان‌گرانمایه و ارجمند خویش‌قرارم داد.

منظور این است که: افزون بر آمرزش و بخشایش، مرا به بهشت پرنعمت

۱- «المیزان» ، جلد ۱۷ ، صفحه ۸۲ ، ذیل آیات مورد بحث .

۲ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۱۵، ص ۲۰.

تفسیر مردان (۴۰۳)

خویش درآورد و نعمت‌های گوناگونی به من ارزانی داشت؛ چرا که واژه «اکرام» به مفهوم ارزانی داشتن مقام والا ـ و منزلت بلند به کسی، به پاس گرامیداشت اوست.

آیه شریفه نشانگر وجود عالم برزخ و نعمت و عذاب در عالم قبر است؛ چرا که این مرد توحیدگرا هنگامی این آرزو را کرد و این حقایق را بر زبان آورد که مردم گمراه و بیدادگر او در دنیا بودند و خودش به دست آنان به شهادت رسیده بود؛ و روشن است که وقتی زندگی عالم قبر و نعمت‌های آن را بپذیریم، باید عذاب آن را نیز باور داریم؛ چرا کسانی که تردید می‌کنند، در مورد هر دو تردید دارند و باورکنندگان نیز هر دو را باور می‌دارند.

(۴۰۴) آیاتُ الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تمثیلی از مردان موّحد و مشرک

ضَرَبَ‌اللّهُ مَثَلًا رَجُلًا فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَرَجُلًاسَلَما لِرَجُلٍ هَلْ‌یَسْتَوِیانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده‌است؛ مردی راکه مملوک شرکائی‌است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند و مردی را که تنها تسلیم یک‌نفر است، آیا این دو یکسانند ؟ حمد مخصوص خدا است ، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند. (۲۹ / زمر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُتَشاکِسُونَ » از ماده « شَکاسَة » به معنی سوء خلق و دعوا و خصومت است ، بنابراین « مُتَشاکِس » به کسانی گفته می‌شود که با عصبانیت و بدخلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند. خداوند در این آیه مثلی گویا و زیبا را ترسیم می‌نماید ؛ برده‌ای است دارای چند ارباب که هرکدام او را به کاری دستور می‌دهد ، این می‌گوید : فلان برنامه را انجام ده و دیگری نهی می‌کند ، او در این میان سرگردان و حیران است و در وسط این دستورهای ضد و نقیض ، متحیر مانده و نمی‌داند خود را با نوای کدام‌یک هماهنگ سازد؟ و از آن بدتر این‌که برای تأمین نیازهای زندگی این یکی او را به دیگری حواله می‌دهد و دیگری به این و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی‌نوا و سرگردان است و سپس « مردی را ذکر می‌کند که تنها تسلیم یک‌نفر است » (وَ رَجُلًا سَلَما لِرَجُلٍ). خط و برنامه او مشخص و صاحب‌اختیارش معلوم است ، نه گرفتار تردید است و نه سرگردانی ، نه تضاد و نه تناقض ، با روحی آرام گام برمی‌دارد و با اطمینان خاطر به پیش می‌رود و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه‌چیز و همه‌حال و همه‌جا از او حمایت می‌کند. « آیا این دو یکسانند » (هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا). و این گونه است حال « مشرک » و « موحد » ؛ مشرکان در میان انواع تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند ، هر روز دل به معبودی می‌بندند و هر زمان به اربابی رو می‌آورند ، نه آرامشی ، نه اطمینانی و نه خط روشنی. اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند ، از

تفسیر مردان (۴۰۵)

تمام عالَم او را برگزیده‌اند و در همه‌حال به سایه لطف او که مافوق همه‌چیز است ، پناه می‌برند ، از ماسوی‌اللّه چشم برداشته و دیده به او دوخته‌اند ، خط و برنامه آن‌ها واضح و سرنوشت و سرانجامشان روشن است. درروایتی‌از امام علی نقل شده‌است که فرمود : «اَنَا ذاکَ الرَّجُلُ السَّلَمُ لِرَسُولِ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود ». در حدیث دیگری نیز آمده : « اَلرَّجُلُ السَّلَمُ لِلرَّجُلِ حَقّا عَلِیٌّ وَ شیعَتُهُ : مردی که حقیقتا تسلیم بود ، علی و شیعه او بودند » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَشاکُسْ»: ایــن واژه از ریشــه «شَکاسَهٔ» به مفهوم درگیری و کشمکش آمده است.

در این آیه ، قرآن در قالب مثالی زیبا شرایط نامطلوب و مطلوب شرک گرایان و یکتاپرستــان را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ

خدا مثلی زده است: مردی را بنگرید که برده چند شـریک بی‌خرد و ناسازگار است و آنان با اخلاق تند و ناپسـند خویش هماره در باره او کشمکش می‌کنند و هرکدام به او دستوری می‌دهد که با دستور شریک دیگر سازگار نیست و از آن سو هرکدام تدبیر امور او را بـه دیگری وامی‌گـذارد. درسـت است که خـدا این نمـونه را برای شـرک‌گرایان عصـر رسـالت می‌آورد، امّـا مثـال و نمـونه به گونه‌ای است که بیـانگر حال و روز و سـرنوشت همه شـرک‌گرایان است؛ به همین جهت چنان است که گویی این مثال برای همــه آنــان می‌بــاشــد و نه بــرای یک تــن و یا شــرک‌گــرایان عصــر رســالت.

منظور از جمله «رَجُلًا فیه شُرَکاءُ» این است که آن مرد خـدایان رنگارنگی را برای خود ساخته و پرداخته و معبودهای گوناگونی را عبادت می‌کند و آن خدایان نیز با هم ناسازگار و ناهماهنگ و در باره آن برده و بنده خویش کشمکش دارند؛ یکی او را به کاری فرمان می‌دهـد که این کار را انجام بده و دیگری از راه می‌رسد و نهی می‌کند که نه، هرگز! سومی می‌گوید: تنها باید او را خدمت کند و چهارمی عکس او را از وی

۱- « مجمــع البیــان » ، بــه نقــل از « عیــاشی » در تفسیرش .

(۴۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌طلبد و او در میــان آن خــواستــه‌ها و فرمــانهای ضـد و نقیض سرگردان است.

از سـوی دیگر هرکـدام از آن برده‌داران و یـا خـدایان دروغین که خـدمت آن برده را به طـور کامـل برای خـود می‌خواهنـد، هزینه زنـدگی و تـدبیر امـور و تـأمین نیازمنـدیهای آن بیچـاره را بـه دیگری حـواله می‌دهنـد و او در میـان کشــمکش صاحبـان بی‌خرد و ناسازگار خویش گرسنه و برهنه و حیران و سرگردان می‌ماند و به راستی نمی‌داند چه کند و به کجـا روی آورد؟!

این حال و روز پریشان، سـرنوشت کسی است که به صاحبان گوناگونی خدمت می‌کند که هرکدام هوای دل خویش را می‌جوید و تنها در انـدیشه خویش است؛ آری، سـرنوشت شـرک‌گرایان و کسانی که به جای خـدای یکتا خدایان دروغین برگرفته‌اند و تــن به پــرستش‌هــای ذلّت‌بــار سپــرده‌اند این گــونـه است.

در ادامه آیه شریفه در اشاره به سرنوشت و حال و روز انسان توحیدگرا می‌فرماید: وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ

و مردی را بنگریـد که تنهـا فرمـانبردار یـک فرمانروای دادگر و فرزانه است؛ تنها کمر خـدمت به بارگاه او را بسته و تنها به امیـد او نشسته است ؛ نه فرمان دیگر را گردن می‌گـذارد و نه به کسی جز فرمانروای خــویش امیــد می‌بنـدد.

روشن است که فردی بـا این وصـف به ثمره فرمـانبرداری و اخلاـص خـویش می‌رسـد و امیـد او به ناامیـدی نمی‌گرایـد، به‌ویژه که فرمانروایی فرزانه و دانا را فرمان برد و به بارگاه قـدرت پراقتـدار و توانایی امید بندد، چرا که هم برنامه و وظیفه او معلوم است و هم صاحب و فرمانروایش؛ هم امیدش به او بجاست و هم در صورت انجام شایسته وظیفه از سوی آن فرمانروای توانا حمایت و پشتیبانی می‌گردد.

از امیــر مؤمنان آورده‌انـد که فرمود: اَنــا ذاکَ الــرَّجُــلُ السَّلَمُ لِـرَسُــولِ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله (۱)

من آن مردی هستم که هماره فرمانبردار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خداست.

و از پنجمیــن امــام نــور آورده‌انــد کــه فــرمــود:

۱. شواهدالتنزیل،حاکم‌حسکانی،ص۱۱۹؛تفسیربرهان،ج۴،ص۷۵.تفسیرنورالثقلین،ج۴،ص۴۸۵.

تفسیر مردان (۴۰۷)

مردی که به راستی فرمانبردار حق بود علی علیه‌السلام و شیعیان راستین او هستند و آنانند که فرمان خدا و پیامبر را از دل و جان می‌برند. (۱)

هَـلْ یَسْتَـوِیـانِ مَثَلًا

آیا این دو فرمانبردار در حال و روز و سرنوشت و تـأمیـن نیـازهـای گـوناگـون یکسانند؟!

روشن است که هرگز، چرا که آن یکی در میان انواع تضادها و حیرتها و کشمکشها سرگردان است و این یکی دارای خطوط روشن و برنامه منظّم و یک فرمانروای فرزانه و دانا و توانا؛ آن یکی نه آرامش و آسایشی دارد و نه امنیّت و امیدی، امّا این یکی غرق در آسایش و آرامش و آکنده از امید و نوید و از نظر ظاهر و باطن تأمین است و درست همیـن گـونه است حـال و روز توحیـدگرایان و شرک‌گرایان قرون و اعصار.

در آخـریـن فـراز از آیه شریفه می‌فرماید:

الْحَمْـدُ لِلَّـهِ ستـایش از آن خـداسـت.

ذات پاک و بی‌همتای او را بر این حقایقی که در قالب این مثال به شما آموخت و ضمن آن، آفتها و زیانهای شرک و کفر و آثار زندگی‌ساز توحید و ایمان را بیان فرمود و بدین سان هرگونه تردید و شبهه‌ای را از دلهای حق‌پذیر زدود و بر درستی یکتاگرایی و یکتـاپـرستی راه نمـود، ستـایش کنیـد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: خدای را بر این نعمت بزرگ که به شما لطف فرمود تا تنها او را بپرستید و ایمانتان را بر او خالص گردانید، سپاس گزارید چرا که این نعمتی گران است.

بَلْ أَکْثَـرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

امّابیشترشان‌نمی‌دانند و به‌حقیقت‌این‌دلایل‌روشن و برهانهای‌آشکار پی نمی‌برند.

۱. تفسیر عیاشی، ذیل آیه شریفه؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۷۵.

(۴۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فرزندان همه هدایای خدا هستند

اَوْ یُـزَوِّجُهُـمْ ذُکْـرانـا وَ اِنـاثـا وَ یَجْعَـلُ مَـنْ یَشـاءُ عَقیمـا اِنَّـهُ عَلیـمٌ قَـدیـرٌ

یـا اگـر اراده کنـد پسـر و دختر هر دو به آن‌ها می‌دهد و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد ، زیـرا کـه او دانـا و قـادر اسـت. (۵۰ / شوری)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او ، لـذا نه غرور به هنگام نعمت ، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که : « به هر کس اراده کنـد ، دختر می‌بخشـد و به هر کس بخواهـد پسـر » (یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الـذُّکُورَ) . و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند : آن‌هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آن‌ها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آن‌ها کـه هر دو را دارنـد و گروهی کـه فاقـد هر گـونه فرزندنـد و قلبشـان در آرزوی آن پر می‌کشـد . و عجـب این‌کـه هیـچ‌کس نـه در زمان‌های گذشـته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده ، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است ، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند ، گرچه نقش

بعضـی از غـذاها و داروهـا را در افزایش احتمال تولـد پسـر یا دختر نمی‌توان انکار کرد ، ولی بایـد دانست که این‌ها همه احتمال را افزایش می‌دهـد و نـتیجه هیـچ‌یک قطعی نیسـت . و این‌یـک‌نمونه بـارز ازعـدم‌توانایی انسان‌ازیـک‌سو و نشـانه روشن از مـالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است . جالب این‌که : در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسـران) مقدم داشته تا از یک‌سو بیانگر اهمیتی باشـد که اسـلام به احیای شخصـیت زن می‌دهـد و از سوی دیگر به آن‌ها که به خاطر پنـدارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند ، بگوید او برخلاف خواسته شما آن‌چه را که به آن تمایل ندارید ، می‌دهد و این دلیل بر این است که

انتخـاب به دست شـما نیست . تعبیر به « یَهَبُ » (می‌بخشـد) دلیـل روشـنی است که هم دختران هـدیه الهی هسـتند و هم پسـران و فرق‌گذاشـتن میان این دو از دیدگاه یک مسـلمان راستین صحیح نیست ، هر دو « هبه » او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که « عقیم » از مـاده « عُقْم » در اصـل به معنی خشـکی و یبوست است که مـانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم ، به زنانی می گویند که رحم آن‌ها آماد‌گی برای پـذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد ، بادهای « عقیم » را از این جهت عقیم می گوینـد کـه قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز « عقیم » به روزی گفته می‌شـود کـه سرور و شادی در آن نباشد و این‌که از روز قیامت به عنوان « یوم عقیم » یاد شده ، به‌خاطر آن اسـت کـه روزی بعـد از آن نیست که بتـواننـد به جبـران گـذشتـه بپـردازند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

أَوْ یُـــزَوِّجُهُـمْ ذُکْـــرَانًا وَإِنَـــاثًا

یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد.

وَ یَجْعَــــلُ مَـــنْ یَشَــــاءُ عَقِیمًا

و هرکس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانــی نمــی‌دارد؛

إِنَّهُ عَلِیـمٌ قَـدِیرٌ

چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تـوانـاست.

ای انسان به پدر و مادر نیکی کن !

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاوَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ‌اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پـدر و مادرش نیکی کنـد ،مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کنـد و با ناراحتی بر زمین‌می‌گـذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش، سی‌ماه است، تا زمانی‌که به‌کمال قـدرت و رشـد بـرسـد و به چهـل سـالگـی وارد گـردد، می‌گـویـد: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی ، به‌جا آورم و عمل صـالحـی انجـام دهـم که از آن خشنـود باشی و فـرزنـدان مرا صـالـح کن، من به‌سـوی تو بـازمی‌گـردم و توبـه می‌کنـم و مـن از مسـلمینم. (۱۵ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« وَصِیَّة » و « تَوْصِیَة » به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصربه سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در این‌جـا آن را بـه معنی " امر و دستورو فرمـان "تفسیرکرده‌اند. «اَوْزِعْنی» از مـاده « ایزاع » اسـت کـه بـه چنـد معنی آمـده ؛ توفیـق ،

الهام‌کردن ، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» درطول این‌سی ماه، بزرگ‌ترین‌ایثار و فداکاری‌را درموردفرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه ، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید ، حالتی که به حالت « ویار » نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است ، روی می‌دهد و پزشکان می گویند : بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هرقدر جنین رشد و نمو بیشتری می کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد و در آخر دوران حمل ، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند ، تمام

این ناملایمات را تحمل می کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است ، فرامی‌رسد تا آن‌جاکه گاه مادر، جانش‌را برسر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده ، دوران سخت دیگری شروع می‌شود ، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند ، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد ، اگر دردی دارد ، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به‌بیان آن نیست ، جز این‌که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام ، یک‌یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران ، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آن‌ها برخیزد ، مشکل دیگری است. این‌که قرآن در این‌جا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر ، سخنی نگفته ، به خاطر عدم اهمیت آن نیست ، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات ، شریک مادر است ، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد ، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد : «مَنْ اَبُرُّ؟ قالَ: اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اَباکَ : ای رسول خدا به چه‌کسی نیکی کنم ؟ فرمود : به مادرت ، عرض کرد : بعد از او به چه کسی؟ فرمود : به مادرت، برای سومین بار عرض‌کرد: بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین‌بار وقتی این سؤال را تکرارکرد، فرمود: به پدرت » .(۱) درحدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود ، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید ، عرض کرد : « هَلْ اَدَّیْتُ حَقَّها : آیا حق مادرم‌را این‌سان ادا کرده‌ام »؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب فرمود : « لا وَ لا بِزَفْرَةٍ

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۶ .

واحِدَةٍ : نه حتی یک نفس او را جبران نکردی » .(۱) دراین‌جا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره ، دوران شیرخوارگی ، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است : « وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند ، آن‌ها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند ». در حالی که مجموع « دوران حمل و شیرخوارگی » در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند : آری حداقل دوران حمل ، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ، ۲۴ ماه است ، حتی از جمعی‌از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن‌سینا» نقل‌شده‌که گفته‌اند: خود باچشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعداز شش‌ماه به‌دنیا آمده‌است. ضمنا از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هرقدر از مقدار حمل کاسته شود ، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی‌افزود، به‌گونه‌ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام‌را شامل گردد . از « ابن عباس » نیز نقل شده که : «

هر گاه دوران بارداری زن ، ۹ ماه باشد ، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل ، ۶ ماه باشد ، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند ، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد. سپس می‌افزاید : « حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد » (حَتّی اِذابَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً). بعضی از مفسران ، « بُلُوغ اَشُدّ » (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند ، ولی ظاهر این است که « بُلُوغ اَشُدّ » ، اشاره به" بلوغ جسمانی "و رسیدن به « اَرْبَعینَ سَنَةً » (چهل سالگی) اشاره به" بلوغ فکری و عقلانی "است ، چراکه معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که : غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت ، مبعوث شدند.

۱- « فی ظِلالِ الْقُرآن » ، جلد ۷ ، صفحه ۴۱۵ .

ضمنا در این‌که سن بلوغ قدرت جسمانی ، چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، درحالی‌که در بعضی‌از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است : « اِنَّ الشَّیْطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجْهِ مَنْ زادَ عَلَی الاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لایُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند ، می‌کشد و می‌گوید : پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود » (و در جبین این انسان ، نور رستگاری نیست) .(۱) به هرحال قرآن در ادامه این سخن می‌افزاید : این انسان لایق و باایمان ، هنگامی که به چهل سالگی رسید ، سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند ؛ نخست می‌گوید : « پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به‌جا آورم » (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ). این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی ، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده ، چراکه در این سن و سال ، معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن‌دو را باچشم‌خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آن‌ها می‌افتد و به جای آن‌ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد : « خداوندا ! به من توفیق ده تا عمل صالح به‌جا آورم ، عملی که تو از آن خشنود باشی » (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند : « خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش » (وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی). تعبیر به « لی » (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به « فی ذُرِّیَّتی »

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۷ .

(در فرزندان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است. جالب این‌که در دعای اول ، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم ، فرزندان را ، ولی در دعای دوم ، برای خود دعا می‌کند و این‌گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد ، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند ، نگاه می‌کند. در پایان‌آیه دومطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است ، می‌گوید : « پروردگارا ! من در این سن و سال به سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم » (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد ، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم. و دیگر این‌که می‌گوید : « من از مسلمین هستم » (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ). در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای

است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومش این است که : « چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم ، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوْزِعْنی»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری کاری با نرمش و لطف و مداراست.

وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا

و بار برداشتن مادر و به دنیا آوردن کودک و از شیر گرفتن او سی‌ماه به‌طول می‌انجامد، چرا که کمترین مدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی‌ماه است.

«ابن عباس» بر آن است که: هرگاه دوران بارداری زن نُه ماه به طول انجامد، در آن صورت دوران شیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ امّا اگر مادری شش‌ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهد خورد.

حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ

تا آن گاه که آن فرزند به اوج توانمندی و رشد کامل خویش نایل آمد . به باور پاره‌ای منظور چهل سالگی است و این همان اوج کمال و مرحله‌ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خدا مفتخر شدند.

وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً و به مرز چهل سالگی رسید.(۱)

با این بیان چنین دریافت می‌گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل‌سالگی است و انسان دراین مرحله‌به نعمت خرد و خردمندی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می‌رسد.

قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ

در این مرحله است که می‌گوید: پروردگارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم؛

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ

و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهم که تو از آن کار خشنود گردی.

وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی

و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار.

از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می‌باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتاپرست باشند. به باور ما نیز این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد، چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی

۱. در روایات رسیده نیز به صورت‌های مختلف به چهل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شیطان بر چهره کسی که به چهل سالگی رسیده، امّا تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می‌کشد و می‌گوید: بَابِی وَجْهٌ لایُفْلِحُ. پدرومادرم فدای‌چهره‌ای بادکه هرگزرستگار نخواهد شد.روح‌المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

کرده‌اند. و واژه «ذُرِّیَّة» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می‌کند، چرا که این واژه در مورد فرزندانی که پس از انسان به دنیا می‌آیند، به کار می‌رود. «سهل بن عبدالله» در تفسیر این جمله می‌گوید: منظور این است که: پروردگارا!

فـرزنـدان مـرا بـرای من نسلـی شـایسته و پرافتخار و برای خـودت بنـدگـانی درستکـار و شـایسته کردار قرار ده.

إِنِّی تُبْـتُ إِلَیْـکَ

من از گناهان و لغـزش‌هـایم بـه سـوی تو بـازمی‌گردم.

وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ

و از اسـلامگـرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه(۱)

در آیـه مـورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهـد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسته‌کردار تـا فرجام زنـدگی او و نیز آرزوهـا و آرمـان‌هـا و خواسته‌ها و هـدفها و سـرانجـام او را به تـابلو می‌برد که راهگشـا و راهنمـا و الهـام‌بخش است که این گـونه تـرسیـم می‌گردد:

۱ـ در مرحلـه نخست بـایـد به سلامت جسـم و رشـد جسمی انسان اندیشید.

۲ـ در گـام دوّم، سـخن‌از رشـد فکری و عقلی وعـاطفی و روحی و وجـدانی‌انسان است، که در تـربیـت بـایـد مـورد نظـر مربیان قرار گیرد.

۳ـ آن گاه است که انسان به مرحله سپاس آفریـدگار خویش می‌رسـد و راه بنـدگی و پـروا و عـدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کـار قـرار می‌دهد.

۱ ـ انتخـاب این قبیـل تیترهـا توسط «مترجم» بوده است و منظور از مترجم در زیرنویسـهای کـل این کتـاب ، دانشـمند فرزانه جنـاب حجهْالاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات ، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند.

تفسیر مردان (۴۱۷)

۴ـ و نیز به سپاس‌گزاری از پدر و مادر و مربّیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سـازنـدگی او کوشیـده‌اند.

۵ـ این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی‌گـردد و تـوبه می‌کنـد.

۶ـ و نیز با همـه وجود به انجـام کار شـایسته پـای می‌فشـارد.

۷ـ و نیز به تربیت نسـل شایسته و فرزندان نیکوکردار همت می‌گمارد.

۸ـ و سرانجام هم به جایی اوج می‌گیرد که سراسر تسلیم خدا می‌شود.

آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(۱)

۱. روح‌المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶.

(۴۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

أُولئِـکَ الَّذینَ نَتَقَبَّـلُ عَنْهُـمْ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَنَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحـابِ الْجَنَّـةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کـانُـوا یُـوعَـدُونَ

آن‌هـا کسـانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیمو از گناهانشان می‌گـذریم و در میان بهشتیان جای دارنـد ، این وعـده صدقی است که وعده داده می‌شدند. (۱۶ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه ، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شـکرگزار صالح‌العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شـده است. نخست می‌فرمایـد : « آن‌هـا کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم ». با این‌که خداونـد همه اعمال نیک رامی‌پـذیرد ، چرا می‌گویـد : « بهترین اعمـال آن‌ها را پـذیرا می‌شود »؟ در پاسـخ این سؤال ، جمعی از مفسـران گفته‌انـد : منظور از

بهترین اعمال ، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است ، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیـرد .(۱) پاسخ دیگر این‌که خداونـد ، بهترین اعمال آن‌ها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم‌اهمیت آن‌ها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گـذارد، این‌درست به‌آن می‌مانَـد که خریداری به عنوان فضـل و کرم ، اجنـاس متفـاوتی را که ازطرف‌فروشـنده‌ای عرضه شـده است، به بهـای جنس اعلاء محاسبه کنـد و از فضل و لطف خداونـد، هر چـه گفتـه شـود ، عجیـب نیست. مـوهبت دوم ، پاکسـازی آن‌هـا است ، می گویـد: « مـا از گناهانشـان می گـذریم ». « درحالی‌که در میان بهشتیان جای دارند » و این سومین موهبت الهی نسبت به آن‌ها است که آنان را با این‌که لغزش‌هایی داشته‌اند ، شستشو داده ، در کنـار نیکـان و پاکـانی جـای می‌دهـد که از مقـربـان درگـاه اوینـد .

۱- « مجمــع البیــان » ، « المیــزان » و غیــره ، ذیــل آیــات مــورد بحــث .

تفسیر مردان (۴۱۹)

انســان بهشتی از دیدگــاه قرآن

دو آیه مورد بحث ، تـرسیمـی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زنـدگی طـی می کند ؛

۱ ـ رشــد جسمــانـــی .

۲ ـ کمـــال عقلـــی .

۳ ـ شکر گزاری در برابر نعمت‌های پروردگار .

۴ ـ شکر زحمـات طاقت‌فرسـای پدر و مادر .

۵ ـ به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبـه کردن .

۶ ـ به انجام اعمال صـالح از جملــه تـربیـت فـرزنـدان اهتمــام ورزیدن .

۷ ـ و سرانجام بـه مقـام تسلیم مطلق در برابر فرمـان الهی ، صـعود کردن و همین امر سبب می‌شـود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود. آری باید یک انسان بهشتی را از این صفـاتش شناخت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظـور از آنــان همـان کســانی هستنـد کـه در آیـات گذشته از آنـان سـخن رفـت و از ایمـان و عمـل شـایستـه، سپاس از نعمت‌هـای خـدا و تـوبـه و فـرمـانـبرداری از ذات بی‌همتـای او ســخـن می گفتنـد؛ و منظـور از کـارهـای شــایســتـه یا شایستـه‌تـرین کارها، عبادت‌های واجب و مستحب آنان است که بـرتـرین پـاداش را دریـافـت مـــی‌دارنــــد.

وَ نَتَجــــاوَزُ عَـنْ سَیِّئَــاتِهِـــمْ

و از گناهان آنان نیـز می گـذریـم.

فِـــی أَصْحَـــــــابِ الْجَنَّــــــةِ

این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می‌باشد و منظور این است که: این در

(۴۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند.

وَعْـدَ الصِّــدْقِ الَّـذِی کَـانُـوا یُـوعَـدُونَ

این همـان وعـده راست و درستی است که همـاره به آنان وعـده داده می‌شـد.

منظورازاین‌وعده‌راست وعده‌خدامی‌باشدکه‌به‌ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته شایسته‌کرداران را پذیرفته و لغزش‌ها

و گناهانشان را می‌بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد داشت.

لازم به یـادآوری است که ایـن وعـده، همـاره از زبان پیام‌آوران خدا به مردم داده شـــده اسـت.

تفسیر مردان (۴۲۱)

پایمال‌کننـــدگان حقوق پدر و مادر

وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْخَلَتِ الْقُرُونُ مِـنْ قَبْلـی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللّهَ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلّا اَساطیرُ الْاَوَّلینَ

کسـی که به پـدر و مادرش می‌گویـد: اف بر شـما ! آیا به من‌وعده می‌دهید که روز قیامت مبعوث می‌شوم ؟ در حالی‌که قبل از من اقوام زیادی بودنـد (و هرگز مبعوث نشدنـد) و آن‌ها پیوسته فریاد می‌کشـند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو ، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، امـا او پیـوسته می‌گـویـد : این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.(۱۷ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیـات قبل ، سـخن از مؤمنانی در میان بودکه در پرتو ایمان و عمل‌صالـح و شـکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پـدر و مادر و فرزنـدان، به مقام قرب الهی راه می‌یابنـد و مشـمول الطاف خاص او می‌شوند. اما در آیات ۱۷ تا ۱۹ ، سـخن از کسانی است که در نقطه مقابل آن‌ها قرار دارند ، افرادی بی‌ایمان‌و حق‌نشـناس و عاق‌پدر ومادر. اوصافی‌که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود، چنـد وصف است؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پـدر و مادر ، زیرا « اُفّ » در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود. دیگر ایـن‌کـه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رسـتاخیز ندارند ، بلکه آن‌را به‌باد مسخره گرفته ، جزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است. آری پـدر و مادر دلسوز او هرچه تلاش و کوشـش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجـات دهنـد ، تـا این فرزنـد دلبنـد گرفتـار عـذاب دردنـاک الهی نشود ، او همچنان در کفر خـود پافشــاری می‌کنـد و اصـرار مـی‌ورزد و سرانجـام ناچار او را رها می‌کنند.

(۴۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینـک سخـن از کسـانی است که نه سپاس نعمـت‌های خـدا را می‌کنند و نه حقـوق پـدر و مـادر را پـاس می‌دارنـد.

در این مورد در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ الَّـــذِی قَـــالَ لِـــوَالِـدَیْـهِ أُفٍّ لَکُمَـــا

و آن کسـی که هرگـاه پـدر و مـادرش از سر مسـئولیت و دلسوزی و خیرخواهی او را به ایمـان و پروا و انجـام کارهـای شایسـته و آراسـتگی به اخلاق و ارزش‌های انسانی دعوت می‌کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی‌آورد که: اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت‌شـکنی و بی‌ادبی است و مفهوم آن این است که: «بُعْـداً لَکُما» از رحمت خـدا دور باشـید؛ یا از برابر دیـدگانم دور باشید تا شما را نبینم.

به بـاور پـاره‌ای منظـور این است که گسـتاخانه به آنـان می‌گویـد: کثافت‌هـا! زبـالـه‌ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش بـرسـد واکنش نشان می‌دهد و اظهار تنفر و انزجار می‌نماید.

أَتَعِـدَانِنِی أَنْ أُخْـرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی

آیا به من وعده می‌دهید که در آستانه رستاخیز و روز قیامت از گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه‌ها و امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز بازنیامده‌اند و به زندگی بازنگشته‌اند؟!

وَ هُمـــا یَسْتَغِیثـــانِ اللَّـــهَ

امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاک و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می گویند:

تفسیر مردان (۴۲۳)

وَیْلَـکَ آمِـنْ

وای بر تو! وای... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور!

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

چرا که بی گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛

فَیَقُـولُ مَا هَـذَا اِلاّ أَسَـاطِیـرُ الْأَوَّلِیـنَ

امّا آن فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می گوید: این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد!

گروهی از جمله «حسن» و «زَجّاج» برآنند که: پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این‌حقیقت از ادامه‌آیات نیز دریافت‌می گردد.

(۴۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

اوُلئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ‌قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ

آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آن‌ها از جن و انس بودند ، درباره آن‌ها مسجل شده ، چرا که همگی زیانکار بودند. (۱۸ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح‌العمل بیان شد، در این‌جا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم. آن‌ها مدارج رشد و تکامل خود را طی می کنند ، درحالی که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آن‌ها حق‌شناسند و شکرگزار ، حتی در برابر پدر و مادر ، اما این‌ها حق نشناسند و جسور و بی‌ادب ، حتی نسبت به والدینشان. آن‌ها « همراه مقربان خداوند » در بهشتند و این‌ها در « زمره اقوام بی‌ایمان » در دوزخند و هریک به‌گروه همجنس‌خود ملحق می‌شوند. آن‌ها از لغزش‌های خود توبه می کنند و در برابر حق ، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟!

تفسیر مردان (۴۲۵)

وَ لِکُـلٍّ دَرَجـاتٌ مِمّـا عَمِلُـوا وَ لِیُوَفِّیَـهُـمْ اَعْمـالَهُـمْ وَ هُـمْ لا یُظْلَمُـونَ

و برای هرکدام از آن‌ها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آن‌ها را بی‌کم‌وکاست به‌آنان تحویل‌دهد و به آن‌ها هیچ ستمی‌نخواهدشد.(۱۹ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« دَرَجات » جمع « دَرَجَة » معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و « دَرَکات » جمع « دَرَک » به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند ، لذا در مورد بهشت ، « درجات » و در مورد دوزخ ، « درکات » گفته می‌شود ، ولی در آیه مورد بحث ، که هردو باهم ذکر شده ، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان ، هر دو به عنوان « درجات » آمده و به اصطلاح از باب « تغلیب » است. چنان نیست که بهشتیان یادوزخیان ، همه در یک‌درجه باشند ، بلکه آن‌ها نیز به‌تفاوت اعمالشان و به‌تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان ، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت ، دقیقا در این‌جا حاکم است. سپس می‌افزاید : « وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ » ، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله « تجسم اعمال » که در آن‌جا اعمال آدمی با او خواهد بود ، اعمال نیکش ، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش ، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هرکدام از ایمان‌آوردگان شایسته‌کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته‌کرداران در بهشت پرنعمت و زیبای خداست و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است.

وَلِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمَالَهُمْ

هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم.

وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُونَ

و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت.

آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریغ نخواهد شد.

(۴۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پنج ویژگی یاران ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی‌الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ‌الْکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابرکفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند ، پیوسته‌آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی ، آن‌ها همواره فضل خدا و رضای‌او را می‌طلبند ، نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ، این توصیف آن‌ها در تورات است و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد،این برای آن است که کافران را به خشم آورد ، خداوندکسانی از آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (۲۹ / فتح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیم بسیار گویایی را از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و آن‌ها که در خط او بودند، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن‌ها که در « حدیبیه » و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است‌برای همه مسلمانان درتمام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرماید : « محمد فرستاده خدا است ». سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آن‌ها را در طی پنج صفت چنین بیان می کند :

۱ ـ «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ).

تفسیر مردان (۴۲۷)

۲ ـ در دومین وصف می گوید: «اما درمیان خود رحیم و مهربانند» (رُحَماءُبَیْنَهُمْ).

آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان . در حقیقت عواطف آن‌ها در این « مهر » و « قهر » خلاصه می‌شود .

۳ ـ در سومین صفت که از اعمال آن‌ها سخن می گوید می‌افزاید : « پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند » (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش « رکوع و سجود » ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن‌ها ذکر می کند ، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور ، از وجود ایشان است .

۴ ـ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن‌ها بحث می کند ، می‌فرماید : « آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند » (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا) .

نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند ، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آن‌ها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به « فَضْل » نشان می‌دهد که آن‌ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند ، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا ! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما .

۵ ـ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن‌ها بحث کرده، می گوید: « نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است » (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ) .

«سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هرچند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و

(۴۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

وضع ظاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری « قیافه » آن‌ها به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در صورت آن‌ها ، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. به‌هرحال‌قرآن بعداز بیان همه این‌اوصاف می‌افزاید: « این توصیف آن‌ها (یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تورات است » (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ). این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک‌کتاب بزرگ آسمانی که‌از پیش از هزارسال قبل نازل شده است. سپس به توصیف آن‌ها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی « انجیل » پرداخته ، چنین می گوید : « توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد » (وَ مَثَلُهُمْ فِی‌الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ). «شَطْأَ» به‌معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. « آزَرَ » از ماده « مُؤازَرَة » به معنی معاونت است .

« اِسْتَغْلَظَ » از ماده « غلظت » بـه معنی سفت و محکم شدن است. جملـه « اِسْتَوی عَلی سُوقِهِ » مفهـومش ایـن است کـه بـه حـدی محکم شده که بر پای خـود ایسـتاده ، (توجه داشـته باشید که « سوق » جمع « ساق » است). تعبیر « یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» یعنی به حدی از نمو سـریع و جوانه‌هـای زیـاد و محصول وافر رسـیده که حتی کشاورزانی که پیوسـته با این مسائل سـر و کار دارنـد در شـگفتی فرو می‌روند. جالب این‌که : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر شده است ، (جوانه زدن ـ کمک کردن برای پرورش ـ محکم شدن ـ برپای خود ایستادن ـ نمو چشـمگیر اعجاب‌انگیز). درحقیقت اوصـافی که در تورات برای آن‌ها ذکر شـده ، اوصافی است که ابعاد وجود آن‌ها را ازنظرعواطف و اهـداف و اعمال و صورت‌ظاهر بیان‌می کند و اماوصافی که در انجیل آمده بیانگرحرکت و نمو و

تفسیر مردان (۴۲۹)

رشـد آن‌هـا در جنبه‌هـای مختلف است. آری آن‌ها انسان‌هایی هسـتند با صـفات والا که آنی از « حرکت » باز نمی‌ایسـتند ، همواره جوانه می‌زننـد و جوانه‌ها پرورش می‌یابـد و بارور می‌شود. همواره اسـلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشـر می‌دهنـد و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسـلامی می‌افزایند. سپس در دنباله آیه می‌افزاید : این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت ، به همان اندازه که دوسـتان را به شوق و نشاط می‌آورد ، سـبب خشم کفار می‌شود : « این برای آن است که کافران را به خشم آورد » (لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ) . و در پایان آیه می‌فرمایـد : « خداونـد کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده‌انـد و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده اسـت » (وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما). بدیهی اسـت اوصـافی که در آغاز آیه گفته شـد ایمان و عمل صالـح در آن جمع بود ، بنابراین تکرار این دو وصف ، اشاره به تـداوم آن است ، یعنی خداونـد این وعـده را تنها به آن گروه از یاران محمد صـلی‌الله‌علیه‌وآله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تـداوم بخشـند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوسـتان و یاران او بودنـد و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتنـد ، هرگز مشـمول چنین وعـده‌ای نیسـتند. جمله « وَالَّذینَ مَعَهُ » (کسـانی کـه بـا او هسـتنـد) مفهـومش همنشـین بودن و مصاحبت جسـمانی با پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله نیست ، چراکـه منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظوراز « مَعَهُ » به طـور قطع همـراه بودن از نظر اصول ایمـان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصـران و همنشـینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده کنیم. ولی‌هرگاه خودرا از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیـده مشـهور را متزلزل می‌سـازد : جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ » در سوره توبه تنهـا مخصوص مهاجران وانصار نیست ، زیرا در همـان آیه در کنار مهاجران و انصار « وَالَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ » قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن‌ها پیروی می کنند.

(۴۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

همـان گونه که «تابعـان» اگر یـک‌روز در خطاایمـان و احسـان باشـند و روز دیگر در خـط کفر و اسائـه (بـدی‌کردن) قرار گیرنـد، از زیرچتر رضایت‌الهی خارج‌می‌شونـد. عین‌این‌مطلب دربـاره «صـحابه» نیز می‌آیـد ، زیرا آن‌ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالـح کرده که اگر یک روز این عنوان از آن‌ها سـلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به‌تعبیردیگر، تعبیر به «احسـان» هم در مورد « تابعـان » است و هم در مورد « متبوعان » ، بنابرایـن هر کـدام از این دو ، « خط احسان » را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود .

محبت متقابل اسلامی

در روایـات اسـلامی کـه در تفسیر آیه اخیر آمـده است ، تأکیـد فراوانی بـر روی اصـل « رُحَمـاءُ بَیْنَهُمْ » دیـده می‌شـود. از جمله در

حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند ، تنهایش نمی گذارد ، تهدیدش نمی کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند ، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن‌ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید ، آن گونه که انصار در عصر رسول اللّه بودند » . (۱) ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنان راستین ویاران رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند ، فاصله گرفته‌اند ، گاه آن‌چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن‌چنان نکردند. گاه با کفار آن‌چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه‌خبری‌از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و « اِبْتِغاءِ فَضْلِ‌اللّه » و نه‌آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱ .

پای خود ایستادن. و عجب این که هرقدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیّت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کُفّار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل‌خاک‌می‌پوشاند و هرچیزی‌را انسان‌بپوشاند، به‌کاراو کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود.

سیمای جامعه اسلامی

در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده و پیام‌آور خداست.

در آغاز آیه قرآن نام مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به صراحت می‌برد تا جایی‌برای تردید و تردید افکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماند.

آن گاه می‌افزاید:

وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ

و کسانی که به همراه پیامبرند، در برابر تجاوز و زورمداری کفرگرایان تجاوزکار سخت‌گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می‌باشند. «حسن» می گوید: سخت‌گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می‌جستند تا به لباس‌شان نچسبد. و نیز از دست و بدن آنان دوری می‌جستند تا به بدنشان نرسد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی‌شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی‌رسید، جز آن که با او دست مهر می‌داد و چهره‌اش را می‌بوسید و او را مورد لطف و تفقد قرار می‌داد و حقوق و حرمت آنان را پاس

می‌داشت.(۱) کارشان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شریفه بود که می‌فرماید:

اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُـؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ(۲)

مردم با ایمان نسبت به یکدیگر سراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت.

در ادامـه آیـه در وصـفِ جامعـه مطلـوب می‌افـزاید:

تَـرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّـدًا

آنان را هماره در حال رکوع و سجده و عبادت خدا می‌نگری، چرا که آنان بسیار نماز می‌خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می‌دارند.

يَبْتَغُـونَ فَضْـلًا مِـنَ اللَّـهِ وَ رِضْـوَانـا

و بدین وسیله فزون‌بخشی و مهر خدا را می‌جویند و از بارگاه او نعمت‌ها و خشنودی ذات بی‌همتایش را می‌خواهند.

سِيمَاهُمْ فِـی وُجُـوهِهِـمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

در تفسیـر ایـن فـراز دیـدگـاه‌هـا متفـاوت است:

۱ـ بـه بـاور «ابـن عبـاس» و بـرخـی دیگر منظور ایـن اسـت که: علامـت و نشـانه آنـان در روز رسـتـاخیز این است که جایگـاه سجده آنان در پیشانی‌شان بسیار سپید و درخشان است.

۲ـ امّا از دیـدگاه گروهی از جمله «سـعیدبن جُبَیر» منظور این است که: اثر سـجــده‌های طـولانی را در پیشـانی آنـان می‌نگری و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سجده بر جای می‌مانـد، چـرا که آنان بر خاك سجده می‌کنند، نـه پـارچـه و فـرش.

ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ

۱. در رابطه با رعایت حقوق متقابل در جامعه اسلامی به تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹ بنگرید.

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

تفسیر مردان (۴۳۳)

این وصف یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همـان وصفـی که بـرای آنـان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است.

در ادامه آیه به وصف آنان در انجیل پرداخته و می‌افزاید: وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْـرَجَ شَطْـأَهُ

و وصـف آنـان در انجیـل بسـان کِشته و زراعتی است که جوانه‌های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسمان دارد.

فَآزَرَهُ

آن گـاه آن را نیـرومنـد و پرتـوان سـاختـه و بدان استحکام بخشیده است.

به باور پاره‌ای منظور این است که: این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسته و بسان آن‌هـا نیـرومنـد و پـرتـوان شـده است.

فَـاسْتَغْلَـظَ

تا ستبـر شـده و رشـد نمـوده است.

فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ

و بر سـاقـه‌های خـود ایسـتـاده است.

آری، این کِشته و زراعت به گونه‌ای رشد نموده و بر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌های پرتوان خود ایستاده، به گونه‌ای که گویی جوانه‌ها با اصله‌ها همانند شده‌اند. واژه «سُوق» جمع سـاق و ساقَةُ است و منظـور این اسـت که: این زراعـت و کِشتـه بـه

رشـــد نهـــایی خـــود رسیـــده است.

یُعْجِـــبُ الـــزُّرَّاعَ

آری، این کِشتـــه و این زراعـــت به گـونـه‌ای رشد نموده و به محصول فراوان رسیـده اسـت که حتـی کشـاورزان را نیـز ـ که خـــود آن را کـاشتـه‌اند ـ شـــادمـان و شگفـت‌زده سـاختـه اسـت.

«واحدی» در این مورد می‌گوید: در آیه شریفه خدای فرزانه در قالب این مثال به

(۴۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وصف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایمان‌آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و جوانه‌ها یاران فداکار و پراخلاص آن حضرت که بر گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسلام ناتوان و بی‌یار و یاور بودنـد، همـان گونه که هر نهـال و زراعتی در آغـاز ضـعیف است و آن گـاه به تدریـج قوت و توان می‌یابـد و رشـد می‌کنـد، مردم توحیـدگرا و بـا ایمان نیز دست یاری بر دست یکـدیگر نهادنـد و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلّط یافتند.

لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ

این وصـف شـگفت‌انگیز و شـادی‌بخش و این رشـد و حرکت کمال‌جویـانه و سـریع، همـان گـونه که دوسـتداران حق و عـدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشـــم آورد و اصـــلاح ستیـــزان را نـاراحت کند.

به بـاور گروهی منظور این است که: خـدا توحیـدگرایان و ایمان‌آوردگـان را نیرو بخشـید و پرتوان ساخت تا با شـمار بسـیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عـدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد.

در آخـریـن فـراز آیـه می‌افزاید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِیمًا

خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمـــرزش و پـاداشی پـرشکـوه داده اسـت.

آری خـدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خـدا پایـداری ورزیـده‌اند وعـــده فـرمـوده است که گناهانشان را بپوشاند وبزداید و به آنان پـاداشی شکـوهبـار و مانـدگـار ارزانـی دارد.

تفسیر مردان (۴۳۵)

پـــرتـوی از آیـــــات(۱)

پـــرتـوی از آیـــــات

در آیات روح‌بخش و روشنگری که گذشت افزون بر آنچه در تـرجمـه و تفسیـر آن‌هـــا آمـد ایـن نکـات انســان‌ســاز نیـز در خـور تعمـق و تفکـر اسـت.

آفـت ویـرانگـر تَعَصُّب

بی‌تردیـد انسان به هر نژاد و قبیله و سـرزمین، یا جریان فکری و عقیـدتی پیونـد خاطر داشـته باشـد، نسبت بدان عشق می‌ورزد و این پیونـد درونی و علاقه بـاطنی او بـا سـرزمین و نژاد و همفکران و همـدینانش ـ در صورتی که از حـالت اعتـدال و توازن و انصاف و حق‌جویی نگذرد و به صورت دفاع افراطی و حمایت‌های بی قید و شرط و دنباله‌روی‌ها و پافشاری‌های بی دلیل و برهان درنیاید ـ نه

تنها ناروا نیست که عامل سازنده‌ای برای هماهنگی و همدلی و تعاون اجتماعی و پیشرفت و ترقی است؛ امّا اگر از حالت حق‌جویی و اعتدال گذشت، آن گاه است که دیگر ویرانگر و فاجعه‌آفرین می گردد؛ و منظور از تعصّب و حساسیت‌های کور نژادی، مردمی، فکری، مذهبی، که آفت آزادی اندیشه و عقیده و زندگی مسالمت‌آمیز انسانی شناخته شده و انسان‌ها را به گروه‌های برتر و فروتر یا خودی و غیرخودی و یا برگزیده و فرمانبردار تقسیم می کند، سخت مورد نکوهش قرار گرفته، همین افراط کاریها و تندروی‌ها و حمایت‌ها و دنباله‌روی‌های بی دلیل و نابخردانه از زورمداران و عشق و نفرت‌های بی‌اساس است.(۲)

آری، تعصب و تعصب‌ورزی، حمایت غیرمنطقی و بی پایه و اساس است. به حفظ

۱ ـ مترجم .

۲. واژه «تَعَصُّب» از ریشه «عَصَب» برگرفته شده و به مفهوم پی‌هایی است که مفصل‌ها را به هم پیوند می‌دهد، امّا در اصطلاح به هر نوع گرایش و طرفداری غیرواقع‌بینانه و افراطی از فرد و گروه، قبیله و عشیره، رنگ و نژاد، سرزمین و منطقه جغرافیایی، حزب و سازمان، شخص و نهاد، ارزش‌ها و جریان‌های فکری و مذهبی و سیاسی گفته می‌شود.

(۴۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و حراست از موجود پنداری و خرافی و موهوم و یا یک ارزش بدلی و تحمیلی و ظالمانه و پوچ برخاستن است. یک ضد ارزش و یک رذیلت اخلاقی است.

سرچشمه بسیاری از گناهان، جنگ‌ها و کشتارهای خونبار تاریخ بشر، مایه شورش‌ها و عصیان‌ها و وحشت و ترورهای پایان‌ناپذیر، منشاء خودسری‌ها و خشونت‌ها و ددمنشی‌ها و تجاوزها و عامل ویرانگری در انتقال خرافات و اوهام و فرهنگ‌های جاهلی از نسلی به نسلی دیگر، تحت عنوان آداب و رسوم نیاکان یا سنن و ارزش‌های خیالی و ساختگی مذهبی است.

ریشه تَعَصُّب

تعصّب از خودخواهی ریشه می گیرد و از خود دوستی آبیاری می گردد و از خودپرستی ساقه و تنه و شاخ و برگ می‌رویاند و به بار می‌نشیند و میوه تلخ و زهرآگین خویش را عرضه می کند و با پراکندن بوی نامطبوع و متعفّن خود، فضای زندگی فرد، خانواده، جامعه و تمدّن را آلوده و انسان را مسموم می‌سازد؛ و آن گاه او را از اندیشه درست و آزاد و رسیدن به حق و عدالت و دست یافتن به واقعیت‌ها باز می‌دارد و صحنه حیات انسان را به ظلمت و جهالت و تباهی و تیره‌بختی می کشد؛ و از پی آن استبداد و اختناق را جایگزین حرّیّت و استقلال، کینه و نفرت را به جای مهر و مهرورزی، جهل و جنایت را به جای آگاهی و بشردوستی، آتش و خون را به جای صلح و آزادی، کشتمان را به جای گفتمان، مسلسل و تیربار را به جای قلم و روزنامه و انحطاط و افول و غروب تمدن‌ها و جامعه‌ها را به جای رشد و شکوفایی و فراز آن‌ها می‌نشاند؛ کتابخانه‌ها و کتاب‌ها را می‌سوزاند، شهرها و مزرعه‌ها را به آتش می کشد، کارگاه‌ها و پارک‌ها و دانشگاه‌ها را ویران یا بی‌محتوا و به گورستان سرد و خاموش تبدیل می کند و قبرستانها را آباد می‌سازد؛ مراکز علمی، فکری، صنعتی، هنری، اَقْطاری، اجتماعی، فرهنگی، تحقیقی و بشردوستانه را سرد و بی‌روح و سیاه‌چال‌ها، دخمه‌ها، زندان‌ها و دهلیزهای مرگ را برپا و پررونق و آکنده از انسان‌های کمال‌جو،

تفسیر مردان (۴۳۷)

آزادیخواه، سلطه‌ناپذیر و اصلاح‌طلب می‌سازد؛ به ویژه که این تعصّب‌ها رنگ نژادی، ملّی، حزبی و مذهبی نیز بر خود بگیرد و با ریاکاری و عوامبازی و سوادگری تزیین گردد و با دست پلید شیفتگان قدرت و پایمال کنندگان حقوق بشر ـ که در همین کمین گاه کمین کرده‌اند ـ آن چنان تزیین بشود. بی دلیل نیست که در میان شگردهای تخریبی، رایج‌ترین شیوه تهاجم به حیات و شخصیت انسان‌های آزادیخواه و اصلاح‌طلب، شیوه ایجاد تعصّب سیاه و مرز ناشناس بر ضد آگاهان و آزادی‌خواهان و روشنفکران و در

کنارش ایجاد حساسیّت کور و کینه و عقده و نفرت و خشونت نسبت به مخالفان استبداد و انحصار و اختناق است.

علائم بیماری

مبتلایان به بیماری تعصّب برای هر آنچه و هر آن کسی که به آنان پیوند خورد، بسیار اهمّیّت می‌دهند، برای آن پدیده یا شخصیت، ارزش بی‌حساب و کتابی را برمی‌شمارند و به گونه‌ای افراطی از آنها جانبداری می‌نمایند.

آنان شهر و دیار خویش را جالب‌ترین‌ها،

نژاد و رنگ و خون خود را برترین‌ها،

قبیله و عشیره و دودمان خود را شریف‌ترین‌ها،

شغل و حرفه و کار خود را ارزشمندترین‌ها،

لهجه و زبان و خط خود را دل‌نشین‌ترین و غنی‌ترین و زیباترین‌ها،

اندیشه و فکر و فرهنگ خود را با رسالت‌ترین و انسان‌سازترین و پویاترین‌ها،

حزب و گروه و جمعیت و انجمن خود را صالح‌ترین و صدق‌ترین‌ها و ارزش گراترین‌ها،

جهان‌بینی، ایدئولوژی و عقیده و مذهب و طرز تفکّر و برداشت و تفسیر خود را کامل‌ترین و جامع‌ترین و مترقّی‌ترین‌ها،

و پیشوا و مقتدا و پیشتاز و الگو و سمبل و راهگشایان خود را با

کفایت‌ترین، ارزشمندترین، مجرّب‌ترین و عادل‌ترین‌ها می‌پندارند!

تعصب‌ورزان و تاریک‌اندیشان به هیچ عنوان برتری دیگران را در هیچ بُعدی از ابعاد نمی‌پذیرند و احتمال آنرا هم نمی‌دهند و بی دلیل و برهان و لجوجانه و متعصّبانه انکار می‌کنند و هرگز حاضر به تفکّر آزاد و اندیشه حق‌جویانه و مطالعه بی‌طرفانه و تعقّل و تحقیق و تعمّق و بررسی حق‌طلبانه نیستند؛ چه که اندیشه آنان در اسارت تعصّبات سیاه و پیشداوری‌های ابلهانه و در کمند برانگیزانندگان تعصّب‌ها و حساسیت‌های کور است. از همین زاویه است که چنین فرد و جمعی برای هیچ اندیشه و عقیده و مذهب و جریانی، جز برداشت و طرز تفکر عقیدتی و سیاسی خویش حق طرح و بحث و حیات قائل نیستند و آزادی در اقامه شعائر و برگزاری مراسم و کنفرانس، بیان مطالب و طرح اندیشه‌های خارج از چهارچوب افکار و بافته‌های خویش را نمی‌دهند و برای سرکوبی آنها به هر کار ناپسندی، حتی جوّسازی و عوام‌فریبی، سانسور و تفتیش عقائد، اجبار و اکراه، خشونت و بی‌رحمی، سر به نیست کردن مخالفان و شعله‌ور ساختن جنگ‌های هستی‌سوز مرامی و مذهبی دست می‌آلایند، که:

جنگ‌های خونین و متعصّبانه صلیبی،

استبداد خشن و دیرپا و سیاه کلیسا در قرون وسطی با آن همه فجایع هول‌انگیز،

برخوردهای خونین و مداوم فرقه‌ای در هند،

فجایع نازیسم و هیتلر،

استبداد و خودسری موسولینی و فاشیسم،

مظالم نژادپرستان متعصّب صهیونیزم و اردوگاه.... و نژادپرستان سفید،

درگیریهای خونبار شیعه و سُنی، بحران‌آفرینی پایان‌ناپذیر استبداد و انحصار بر ضد آزادی و اصلاحات در جهان اسلام در چند قرن اخیر و جنگ‌های منطقه‌ای و

جهانی از آن جمله‌اند، چرا که به قول مولوی:

سخت گیری و تعصّب خامی است تا چنینی کار خون‌آشامی است.

در چنین شرائط و جوّ نامساعد و دودآلودی از تعصّبات است که گروه غالب و ظالم، نه خود از آزادی اندیشه و فکر و برداشت صحیح و واقع‌بینانه و تشخیص صواب از ناصواب برخوردار است و نه به دیگران اجازه می‌دهد که خارج از سلطه فکری خشونت خودکامگان با آزادی اندیشه و استقلال فکر، راه تعالی و تکامل، رشد و ترقی، آزادی و معنویت عدالت و دموکراسی و سازندگی و اصلاحات را در پیش گیرند و با آزادی در اندیشه، منطق در گفت گو و قانونمداری در میدان عمل، با مهر و بشردوستی به سوی یک جامعه باز و توسعه یافته و آزاد از خشونت و تعصّب و خرافه و دنباله‌روی و وحشت و ترور و داغ و درفش و دخمه‌های نهان و آشکار و گروه‌های فشار و اوباش گام سپارند.

راستی که یکی از اساسی‌ترین علل انحطاط و عقب‌ماندگی شرق و کشورهای اسلامی در این زنجیره از آفت‌هاست.

مروجین خشونت و پرچمداران آن

برانگیزاننده تعصّب و خشونت و پرچمدار و مروّج این آفت و تباهی، در مرحله نخست شیطان است و از پی آن دو گروهند که به نمایندگی از شیطان به این تبهکاری و تباه‌آفرینی دست می‌یازند. این دو گروه عبارتند از:

۱ـ خودکامگان سیاسی، نظامی و اقتصادی و...

۲ـ جاه‌طلبان و زاهدنمایان فکری و مذهبی و ملّی و...

این‌ها هستند که به منظور انحصار قدرت و امکانات عمومی و تسلّط ظالمانه بر توده‌ها، در کنار شیوه‌های تخریبی، شیوه ایجاد تعصّبات سیاه و خشونت و مرز ناشناس را نیز به کار می‌گیرند. بدین وسیله از سویی می‌کوشند تا با شگردها، ترفندها، تردستی‌ها و بمباران تبلیغاتی و سانسور و سلب حق دفاع از ناراضیان، به

(۴۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سود فرد یا گروه یا جریان فکری و عقیدتی و سیاسی مورد نظر خویش، ایجاد شور و شعار و احساسات کور و تعصّبات سیاه نمایند و از طرف دیگر در کنارش کینه و نفرت، عقده و خصومت و بدبینی نسبت به دیگران را ایجاد و تشدید کنند. فاجعه آنجاست که این دو گروه دست در دست هم نهند، متحد گردند، منافع و مصالح خویش را در همدلی و همسویی و هماهنگی با هم بیابند و دوشادوش هم به استثمار و استضعاف مردم و سرکوب آزادی‌خواهان بپردازند امیر مؤمنین علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید:

فَعَدُوُّ اللّهِ اِمامُ الْمُتَعَصِّبینَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرینَ الَّذی وَضَعَ اَساسَ الْعَصَبِیَّةِ...

شیطان بود که به خاطر نخوت و غیرت کاذب و تفاخر به اصالت و آفرینش خویش در برابر آدم تعصّب پیشه ساخت و این تعصب کور او را از اطاعت خدا منحرف ساخت. این دشمن خداست که امام پیشوای متعصّبان و سرسلسله و پیشتاز برتری‌جویان است و اوست که پایه و اساس تعصّب سیاه و سخت گیری و خشونت و فریب و خودسری را پی نهاد.(۱)

و می‌فرماید: اَمّا اِبْلیسَ فَتَعَصَّبَ عَلی آدَمَ لِاَصْلِه وَ طَعَنَ عَلَیْهِ فی خِلْقَتِه، فَقالَ اَنا نارِیٌّ وَ اَنْتَ طینِیٌّ.(۲)

شیطان در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید، آدم را مورد طعن قرار داد و گفت «من از آتشم و تو از خاک.»

و هشدار می‌دهد که:

اَلا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طاعَةِ ساداتِکُمْ وَ کُبَرائِکُمُ الَّذینَ تَکَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ... فَاِنَّهُمْ قَواعِدُ اَساسِ الْعَصَبِیَّةِ وَ دَعائِمُ اَرْکانِ الْفِتْنَةِ وَ سُیُوفُ اعْتِزاءِ الْجاهِلِیَّةِ.(۳)

زنهار، زنهار، از پیروی و اطاعت بزرگان و سردمداران خود برحذر باشید؛ همان‌هایی که به واسطه موقعیت خود تکبر می‌فروشند و

خویشتن را برتر و بالاتر از

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۳. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

نسب خود می‌شمارند؛ کارهای ناصواب را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمت‌های خدا برخاسته تا با قضاء الهی ستیزه کنند و نعمت‌های او را نادیده گیرند. اینان هستند که بنیانگذار تعصّبات کور و پایه‌گذار فتنه و فساد و آشوب و خشونت از نیام‌کشندگان شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

و راز این شیوه منحطّه را چنین ترسیم می‌کند: وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فَما وَجَدْتُ اَحَداً مِنَ الْعالَمینَ یَتَعَصَّبُ لِشَیْءٍ مِنَ الاْشْیاءِ اِلاّ عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْویهَ الْجُهَلاءِ اَوْ حُجَّةٍ تَلیطُ بِعُقُولِ السُّفَهاءِ...(۱)

من در اعمال و کردار جهانیان نظر افکندم هیچ کس را نیافتم که در مورد چیزی تعصّب ورزد جز اینکه یا به خاطر فریب توده‌ها، که واقعیت‌ها را بر آنان مشتبه سازد و یا به منطق سفیهان بچسبد و در عقل و اندیشه سفیهان نفوذ کند.

تعصب‌پذیران

هم‌چنانکه بیماری قتّال استبداد و انحصار دوجانبه است، که در یک سو، گروه استبدادگر و انحصارگر و انحصارطلب قرار دارند و در سوی دیگر استبدادپذیران و تحمل‌گران ستم و بیداد و خودسری و خشونت، بیماری تعصّب نیز این گونه است؛ چرا که در آنجا نیز در یک سو برانگیزانندگان فریبکارِ تعصب و جاه‌طلبان شیفته قدرت و زاهدنمایان احمق قرار دارند ـ که به ایجاد تعصّب و انگیزش حساسیت کور و تئوریزه کردن خشونت و سخت‌گیری و جنایت با بهانه‌های گوناگون در تلاشند ـ و در سوی دیگر تعصّب‌پذیران و ساده‌اندیشان و دنباله‌روهای کور و کر، که بافته‌های فریبکارانه آنان را بدون اندیشه و تفکّر و بی‌دلیل و برهان می‌پذیرند و از پی آنان می‌دوند و خود را به هر آب و آتش می‌زنند و از هیچ شقاوت و پایمال‌ساختن حقوق مردم پروا نمی‌دارند!

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

اگر تعصّب سلاح برنده و مرگبارِ جاه‌طلبان و تزویرگران است، منطق ابلهان و نابخردان و دنباله‌روها نیز هست.

هم‌چنانکه ستم‌پذیری و تحمّل استبداد، یک جرم سیاسی و مذهبی و انسانی است، تعصّب‌پذیری و بر گرد تعصّب‌انگیزان گشتن، به ساز آنان رقصیدن، به میل آنان قیام و قعود کردن، خواسته آنان را گردن نهادن و شعارشان را سر دادن، با تحریک‌پذیری از سوی آنان، فاجعه آفریدن و بحران پدیدآوردن نیز جنایت و ظلمی سهمگین است: ظلم به خویشتن، به فرد، خانواده و جامعه، به همدینان و هم‌نوعان، به عصرها و نسل‌ها، به خدا و مذهب و ارزش‌های آسمانی و به همه والایی‌ها و قداست‌ها و حرمت‌هاست، بنابراین در تعصّب، سه گروه محکوم هستند و در خور کیفر:

۱ـ تعصب انگیزان،

۲ـ تعصب پذیران،

۳ـ و نظاره‌گران بی‌تفاوتی که می‌فهمند و قدرت مبارزه با چنین آفت ویرانگر و جوّ آلوده و فضای تیره و تاری را دارند، امّا دم فرو می‌بندند و دل نمی‌سوزانند و با این آفت انحطاط‌آفرین و ظالمانه درنمی‌افتند؛ درست همانند پدیده ستم و استبداد که هم

ستمکاران و خودکامگان منفورند و هم ستم‌پذیران و هم کسانی که ندای دادخواهی ستمدیدگان و مظلومان را بشنوند و پایمال شدن حقوق بشر را نظاره کنند و با این وصف به کمک قربانیان نشتابند و مردگانی باشند متحرّک.

امیرمؤمنان در این مورد می‌فرماید:

صَدَّقَهُ اَبْناءُ الْحَمِیَّةِ وَ اِخْوانُ الْعَصَبِیَّةِ وَ فُرْسانُ الْکِبْرِ وَ الْجاهِلِیَّةِ...

و تعصب‌ورزان گفتار زشت و ظالمانه شیطان را شنیدند و یکه‌تازان میدان خودخواهی و برتری‌جویی و جهالت آن را پذیرفتند و گواهی نمودند...

تفسیر مردان (۴۴۳)

انواع و اقسام تَعَصُّب

بلای انسان‌سوز تعصّب بیماری پیچیده‌ای است که دارای انواع و اقسامی است:

تعصب شخصی، گروهی، حزبی، صنفی، طبقاتی، قبیله‌ای، نژادی، جغرافیایی، فکری، سیاسی، ایدئولوژیکی، عقیدتی، مذهبی و تعصب در آداب و رسوم پیشینیان و نیاکان؛ و تمامی این‌ها زشت و ناروا و انحطاط‌آفرین است؛ چرا که تعصب، قدرت اندیشیدن و شناخت درست را از انسان می‌گیرد، اندیشه بشر را اسیر خرافه‌ها و تباهی‌های خود می‌سازد، هرگونه استقلال فکر و عمل را از انسان سلب می‌کند، او را از هدایت و رشد، خودسازی و ساختن جامعه شایسته و دنیای نو و فضای باز و توسعه یافته محروم می‌سازد. بخش مهمی از کشتارها، غارت‌ها، انهدام‌ها، انحطاط‌ها، عقب‌ماندگی‌ها، توسعه‌نیافتگی‌ها، کشمکش‌ها و سیاهی‌ها، به راستی میوه تلخ و زهرآگین آن است و نیز عاملی است برای انتقال شرك و میکرب مرگبار کفر و خرافات و سخت‌گیری‌ها و نابردباری‌ها و خشونت‌ها و بیدادگریها از پیشنیان به نسل‌های کنونی و آینده.

مسخ‌شدگی

اندیشمندان دستگاه تعقّل و تفکّر انسان را به آیینه تشبیه کرده‌اند؛ همان گونه که آیینه هرچه صاف و شفاف و بی‌زنگار باشد، پدیده‌ها در آن بهتر و زیباتر نمایانده می‌شوند و در صورت تیره و تار و زنگارزدگی، آن‌ها را آن گونه که هستند نشان نمی‌دهد، صفحه ذهن و اندیشه انسان نیز چنین است. هنگامی که در دستگاه اندیشه انسان ایجاد حساسیت شود و صفحه مغزش از پندارهای ناروا، نفرت‌ها، کینه‌ها، عقده‌ها، پیشداوری‌ها و تعصبّات کور و عشق و نفرت بی‌جا و بی‌اساس آکنده گردد، دیگر رویدادها و چهره‌ها و جریان‌ها را آن گونه که هستند و روی داده‌اند، نشان نمی‌دهد و دیگر درست نمی‌نمایاند و به حقیقت راه نمی‌گشاید.

آری، انسان تنها هنگامی ممکن است به شناخت درست و برداشت صحیح دست

(۴۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یابد که دستگاه ذهنی و فکر خویش را از حساسیت‌پذیری منفی و تخریبی و بی دلیل و برهان مصون و از تعصبات کور و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و پیشداوری‌ها و سخت اندیشی و توطئه‌پنداری‌ها پاك سازد؛ در غیر این صورت چه بسیار که زشت را زیبا می‌نگرد و زیبا را زشت؛ نیک را بد می‌یابد و بد را نیک، نقاط قوت را ضعف می‌بیند و نقاط ضعف را کمال و جمال؛ چه که آفت تعصّب، آزادی اندیشه و استقلال فکر و قدرت شناخت و برداشت درست و داوری و قضاوت عادلانه را از انسان می‌گیرد و او را در مسیر زندگی و هنگامه تصمیم گیری‌های سرنوشت‌سازبه تباهی سوق‌می‌دهد.

مبتلایان به بیماری تعصّب دستخوش افراط و تفریط می‌شوند و از تعادل و توازن و عدل‌وانصاف به بیراهه می‌روند.

آنان عیب‌های‌خود و وابستگان به‌اردو گاه‌خودرا کمال،

زشتی‌هـای آنـان را زیبـایی،

شکست‌شـان را پیـــروزی،

ضعـــف آنـــان را قـوّت،

ذلّت و خفّت آنهارا سرفرازی،

بـــردگـــی و اسارت شـان را آزادی و آزادگـــی،

وابستگـی آنـان را استقلال،

ناآگـاهی و عـدم رشـدشـان را رشـد و آگـاهـی،

جهـل و نـــادانـی آنـان را دانـش و بینـش،

خمودی و قشرگری‌شان را خرد و تحرک و ژرفنگری،

ظلمـت زدگـی آنـان را نـور و پـرتـو افکنـــی،

رذیلت‌شـان را فضیلـــت،

پوکی‌شان‌را هوشیاری‌ومحتوا،

دنبـالـه روی‌شـان را انتخـابگـری و ابتکـــار،

تفسیر مردان (۴۴۵)

ابلهی و ساده‌لوحی‌شـان را تفکّـر و ابـداع،

تـرس‌شـان را شهـــامـت،

جبـن‌شـان را شجـــاعــت،

پژمـردگی‌شان را شور و طراوت،

افسـردگی‌شـان را خـــروش،

سکـــونشـان را حــــرکت،

سکـــوتشـان را فـــریـــاد،

فقـــرشـــان را رفـــاه،

پسـرفت‌شـان را پیشـرفـت،

بی‌بند و باری‌شان را تقوا و پـاکی،

پلیـدیشـان را پـاکیـــزگـی،

بیـــدادشــــــان را داد،

ظلـــم آنـــان را عــــدل،

ستـم‌پذیریشـان را حق‌پذیـری،

خشـونـت و شـرارتشـان را مهـر و محبـت،

فریب‌شان را حقیقت و مصلحـت،

سخت‌انـدیشـی و سخت گیـری و خـامـی آنـان را پختگـی و کـارآیـی،

نـابـردبـاری و عـــدم تحمـــل و تسـاهـل آنان را غیـرت و قـاطعیـت،

شقاوت آنان را سعادت،

استبداد و اختناق و سانسور و خودکامگی‌شان را اوج آزادی و عدالت،

کمند و زنجیر و.... فرزندانشان را دانشگاه،

و دوزخشان را بهشت پرطراوت و زیبا می‌نگرند و در مورد غیرخودی و بیگانه به عکس به پیشداوری می‌پردازند و خون‌شان را مباح اعلام می‌کنند و ترور و کشتار و

(۴۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

زندان آنان را لازم!

قرآن وضعیت آشفته فکری و درونی قربانیان تعصّب را به تابلو می‌برد و روشنگری می‌کند که آنان به صورتی مسخ می‌شوند که زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌نگرند و ارزش‌ها و پسندیده‌ها را ناپسند و ضد ارزش اعلام می‌کنند:

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً(۱)

آیا آن کسی که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌نگرد، بسان انسان درست‌اندیش و شایسته کردار است؟

و نیز در باره قربانیان تعصب می‌فرماید:

وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِكَثيرٍ مِنَ الْمُشْرِكينَ قَتْلَ اَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ...(۲)

و این گونه برای بسیاری از تعصب‌ورزانِ شرک‌گرا، بت‌هایشان کشتن فرزندانشان را آراستند، تا نابودشان سازند و دین و آیین‌شان را بر آنان مشتبه گردانند...

و در مورد سردسته انحصارگران و تعصب‌انگیزان می‌فرماید:

وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبيلِ.(۳)

و این گونه‌برای‌فرعون زشتی کارش آراسته‌شدوزیباجلوه کرد وواز راه‌راست‌باز ماند...

و می‌فرماید:

وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبيلِ(۴)

و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته و آنان را از راه راست بازداشته بود و در نتیجه حق را نمی‌یافتند.

و می‌افزاید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ اَعْمالاً... وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً...(۵)

۱. سوره فاطر، آیه ۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳۸.

۳. سوره غافر، آیه ۳۸.

۴. سوره نمل، آیه ۲۴.

۵. سوره کهف، آیه ۱۰۶.

تفسیر مردان (۴۴۷)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که تلاش‌شان در زندگی این جهان به هدر رفته و خود باز هم می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

پیامبر از سه مرحله انحطاط و پسرفت که در کمین امت است هشدار می‌دهد که در این بحث سخت در خور تعمق است:

كَيْفَ بِكُمْ اِذا فَسَدَت نِسائُكُم وَ فَسَقَ شَبابُكُم وَ لَمْ تَأمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟

فَقیلَ لَهُ: وَ یَکُونُ ذلِکَ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذلِکَ
کَیْفَ بِکُمْ اِذا اَمَـرْتُـمْ بِالْمُنْکَـرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ وَ یَکُونُ ذلِکَ؟ قالَ: نَعَـــمْ وَ شَـــرٌّ مِـنْ ذلِـــکَ!
کَیْفَ بِکُـمْ اِذا رَاَیْتُـمْ اَلْمَعْـرُوفَ مُنْکَراً وَالْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً...(۱)

هان ای مردم، چه خواهید کرد آن گاه که زنان شما دستخوش تباهی گردند و نسل جـوانتـان به گنـاه روی آورند و شما را از دعوت به سوی حق و قانونگرایی و هشـدار از گنـاه و قـانون‌شکنـی خـودداری ورزیـد؟

پـرسیـدنـد: ای پیـامبـر! آیـا چنیـن روزگـاری پیش خـواهـد آمـد؟

فرمود: آری و بدتر از این...

آن گـاه فرمـود: چـه خواهیـد کرد آن گـاه کـه مردم را بـه سـتم و گناه فرمـان دهیـد و بـه قـانـون‌شـکنـی ترغیـب نماییـد و از قـانـون‌گرایی و بشـردوستی و نیکی بازدارید؟

پـرسیـدنـد: آیـا چنیـن شـرایـط زشت و ظـالمـانـه‌ای پیش‌خواهد آمد؟

فرمود: آری و بدتر از این...

سپس فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که نیکی‌ها و ارزش‌های واقعی در نظر شما گناه و ناروا شناخته شوند و زشتی‌ها و ستم‌ها و نارواها و پایمال ساختن حقوق مردم نیـک و پسندیده در نظر آیند؟

۱. قُرْبُ الْاِسْنادِ، ص ۲۶، به نقل از در مکتب اهل بیت، ج ۱، ص ۱۴۷.

(۴۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

با این بیان ممکن است دستگاه تفکر و شناخت انسان به گونه‌ای دچار آفت و تعصب گردد که رواها را ناروا و نارواها را روا بنگرد و عـدالت، آزادی، حقـوق بشـر، حقـوق شـهروندی، داوری و قضـاوت براسـاس معیارهـای ملّی و فراملّی، افکـار عمـومی جهـانی، نظارت‌پـذیری و نقدپـذیری، پاسـخگویی در برابر عملکردهـا بـه مردم و... همـه را ارزش‌هـای ســـاختـــه اسـتعمـار و بیگـانه بنگـــرد!!

امیر مؤمنان در این مورد تحلیل جالبی دارد که می‌فرماید:
مَنْ عَشِقَ شَیْئاً اَعْشی بَصَرَهُ وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَحیحَةٍ وَ یَسْمَعُ بِاُذُنٍ غَیْـــرِ سَمیعَـــةٍ.(۱)

کسـی که با احساسات و بـدون اندیشه درست و با شعارِ بدون شعور ژرف عاشق گردد، چنین دوستی و دشـمنی یا عشق و تعصّب احساسـی، چشم او را کور و خرد او را بیمار و نارسا می‌سازد. او در آن شـرایط به پدیده‌ها با چشمی غیرواقع‌بین و با گوشی ناشنـوا می‌نگـرد و گـوش می‌سپـارد و روشـن است که از راه حق دور می‌افتد.

آری، انحصـارگران و خودکامگـان در راه قبضه قـدرت و امکانات توده‌ها، آنان را با انواع شـگردها و از آن جمله انگیزش تعصّب کور به این بیماری و مسخ‌شدگی می‌کشند؛ به گونه‌ای که اگر زورمداران سپیدی را سیاهی جلوه دادند و یا سیاهی را سپیدی، آنان به راحتی می‌پذیرنـد و به خود اجازه انـدیشه و چون و چرا نمی‌دهنـد و آگاهـان و ستم‌ستیزان و انتقـادگران و روشـنفکران را، که آزادی انـدیشه و منطق در گفتار و قـانـونگرایی در عمـل را می‌خـواهنـد، در خـور مـرگ و تـرور می‌نگرنـد؛ نـه زنـدگی و آزادی و آن گـاه اسـت که بســان آب خـوردن آدم می‌کشنـد و بر آن جنـایت افتخـار هم می‌کننـد و از سـوی قربانیـان جهـالت و تعصّب با سلام و صلوات بدرقه و استقبال نیز می‌گردند.

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۰۷.

تفسیر مردان (۴۴۹)

مبارزه اسلام با آفت تَعَصُّب

اسلام با همه عصبیت‌ها مبارزه می‌کند و انسان را به آزاداندیشی و آزادمنشی فرا می‌خوانـد، چـرا که تعصّب هـر گـونه که باشد زشـت و انحطـاط آفـرین است.

تعصب، خواه نژادی یـا قبیله‌ای، طبقـاتی یـا حزبی، گروهی یـا ملّی، فکری و یا مـذهبی و حتی در مورد پیشوایان معصوم و برگزیـده بارگاه حق نیز با انسان شدن و آزاد اندیشیدن و شـناخت حقایق و بال گشودن به واقعیت‌ها و رشد و هدایت سخت ناسازگار است؛ چرا که تعصب، انـدیشه و فکر انسـان را اسیر تباهی‌های خود می‌کنـد و هـر گـونه قـدرت درک و دریافت و فهم درست را سـلب می‌نماید. آفت تعصّب از «من» پرستی ریشه می‌گیـرد؛ هرچند که در راه حق باشد.

حـق‌دوستی و حمـایت از حـق و جانبـداری از حقیقت زمـانی پسـندیده است که بـرای حـق و بـه خـاطر واقعیت باشـد و نه برای «من».

دفـاع از حق برای اینکه دین من است، آئین پـدر و مـادر من است، میراث گذشـتگان من است، آداب و رسـوم پیشـینیان من است، گزیـده خویشـان و یـاران من است، راه و رسم ایـل و تبار من است، چنین دفاع از حق جز من‌پرستی چیز دیگری نیست. و مـی‌دانیم که در نگـرش توحیـدی و انسانی اسـلام «من» بایستی برای حق باشد و نه حـق بهـانـه و سرپـوشی و ابـزار و وسیلـه‌ای برای «من».

پیـامبـر گرامی در نکوهش از آفـت تعصّـب و تعصّب‌انگیزی و تعصب‌ورزی ـ که آفـت رشـد جـامعـه و آزادی انـدیشه است ـ فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعَصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلامِ مِنْ عُنُقِه(۱)

کسـی که در زندگی تعصب ورزد و یا برانگیزد و اجازه دهد تا در مورد او تعصب ورزنـد، پیـونـد خـود را با اسـلام گسسـته است.

۱. اثبات‌الهداة، ج ۱، ص ۴۷، ثواب الاعمال، ص ۴۷۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

(۴۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و فـرمـود:

مَنْ كـانَ فی قَلْبِـه حَبَّـةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ مَعَ اَعْرابِ الْجاهِلِیَّةِ(۱)

هرکس به اندازه دانه خردلی تعصّب و عصبیت در دل داشته باشد، خدا او را در روز رستاخیز با مردم عصر جاهلیت محشور خواهد ساخت.

و نیز فرمود:

اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُعَذِّبُ سِتَّةً بِستٍّ: اَلْعَرَبَ بِالْعَصَبِیَّةِ وَالدَّهاقِنَةَ بِالْكِبْرِ وَالأُمَراءَ بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهـاءَ بِالْحَسَـدِ وَالتُّجّارَ بِالْخِیـانَةِ وَ اَهْلَ الرُّسْتاقِ بِالْجَهْلِ.(۲)

خدای فرزانه شـش گروه را به خاطر شـش خصـلت زشت و زیانبار کیفر خواهد کرد: عرب را به خاطر تعصبّ‌ورزی و برتری‌جویی، زرداران و زمین‌داران را به کیفر کبر و غرور، زمامداران را به‌خاطر استبداد و ستم، فقیهان‌را به کیفرحسدورزی ، تاجران و بازرگانان را بـه کیفر فریب‌کـاری و خیـانت در کسـب و کـار و روسـتائیان و ناآگاهـان را بـه کیفـر عقب مـانـدن از جـامعـه و تـاریـخ و نیـامـوختـن.

ونیزآورده‌انـدکه‌آن‌انسان والاـ همـاره‌ازاین‌آفت‌هابه‌خـداپناه می‌برد:آفـت شـرک و حق‌ناپـذیری، آفت تردیدردین‌خـداو یکتـایی او، ازآفت تعصّب و تعصب‌ورزی وازخشم،ستم‌و حسدورزی.

كـانَ رَسُـولُ اللّـهِ یَتَعَـوَّذُ فی كُلِّ یَوْمٍ مِنْ سِتٍّ: مِنَ الشَّكِّ وَالشِّرْكِ وَ الْحَمِیَّةِ وَالْغَضَبِ وَالْبَغْـــــیِ وَ الْحَسَـــــدِ.(۳)

امیر مؤمنان ضمن بیان روشنگر و اندیشانده‌ای در نکوهش آفت تعصّب، تعصّب‌انگیزان و تعصّب‌ورزان و تباهی‌ها و سیاهی‌های آن فرمود: اِعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّةُ فَـافْتَخَـرَ عَلـی آدَمَ بِخَلْقِـه وَ تَعَصَّبَ عَلَیْـهِ لِأصْلِـه فَعَدُوُّ اللّهِ اِمـامُ الْمُتَعَصِّبیـنَ وَ

۱. نَهْجُ‌الفَصاحه، ص ۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۴۷۶؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱.

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۲۸۹؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱.

۳. بحار، ج ۷۳، ص ۲۸۹.

تفسیر مردان (۴۵۱)

سَلَـفُ الْمُسْتَکْبِـرینَ الَّـذی وَضَعَ اَساسَ الْعَصَبِیَّةِ...(۱)

خداونـد در آفرینش انسـان به فرشـتگان فرمود: من بشـری را از گـل‌و خـاک خلق‌می‌کنم‌هنگامی که آفرینش‌او پایان‌یافت و جان در اودمیدم،برای‌او به‌فرمان خداسجده‌کنید. فرشتگان‌همگی سجده کردند، مگرابلیس‌که نخوت‌و غیرت کاذب او را فرا گرفت و بر آدم به خـاطر خلقت خود فخر فروخت و در برابر آدم تعصّب سیاه را پیشه‌ساخت. پس‌این دشـمن‌خداست که‌پیشوای مُتعصِّبان و پیشـتاز استکبارگران‌است و اوست که پایه و اساس تعصّب را بنیاد گذاشت...

و می‌فـرمـایـد: اَمّا اِبْلیسُ فَتَعَصَّـبَ عَلـی آدَمَ لِأصْلِـه وَ طَعَـنَ عَلَیْهِ فی خِلْقَتِه...(۲)

ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصّب پیشه ساخت و آدم را طعنه‌باران کرد.

و هشدار می‌دهد که: أَلا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طاعَةِ ساداتِکُمْ وَ کُبَرائِکُمُ الَّذینَ تَکَبَّرُوا عَنْ حَسَـبِهِـمْ... فَاِنَّهُـمْ قَـواعِـدُ اَساسِ الْعَصَبِیَّةِ وَ دَعائِمُ اَرْکانِ الْفِتْنَةِ وَ سُیُوفُ اعْتِزاءِ الْجاهِلِیَّةِ.

هـان ای مردم، بترسـید! بترسـید از پیروی از رهبران و بزرگانتان، از آنان که به گوهر وجود خویش نازیدنـد و نژاد خویشـتن را برتر دیدند... اینان هستند که بنیانگذار تعصّب و تعصّب‌ورزی و ارکان و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر و نازش به جـاهلیّـت‌اند.

و در تعصّب‌ورزی زرانـدوزان هشدار می‌دهد که:

وَ اَمّا الْأَغْنِیاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِاثارِ مَواقِعِ النِّعَمِ فَقالُوا: نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالاً وَ اَوْلاداً...

امـا ثروتمنـدان و انحصـارگران امکانـات مردم تعصّب ورزیـدنشان به خاطر ثروت‌های بادآورده‌ای است که در اختیار دارنـد؛ همان گونه که خود می‌گفتند: ثـروت‌هـا و فـرزنـدان ما از همه بیشتـر است و ما هـرگـز کیفر نخـواهیم شد.

و در مورد تعصب‌پذیران می‌فرماید: صَدَّقَهُ بِه اَبْناءُ الْحَمِیَّةِ وَ اِخْوانُ الْعَصَبِیَّةِ وَ فُرْسانُ

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

(۴۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

الْکِبْـرِ وَ الْجـاهِلِیَّةِ...(۱)

و تعصّب‌ورزان و فرزنـدان نخوت و برادران تعصّب و یکه‌تازان میـدان خودخواهی و نـادانی گفتـار و عملکـرد ناروای شیطـان را گـواهی کـردند.

و هشدار می‌دهد که: فَاَطْفِئُوا ما کَمَنَ فی قُلُوبِکُمْ مِنْ نیرانِ الْعَصَبِیَّةِ وَ اَحْقادِ الْجاهِلِیَّةِ، فَاِنَّما تِلْکَ الْحَمِیَّةُ تَکُونُ فِی الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَراتِ الشَّیْطانِ وَ نَخَواتِهِ...(۲)

پس آتش تعصب را کـه در ژرفـای دل‌هایتـان نهفته است، بـا درایت و دقت و نواندیشـی و خردورزی خـاموش سازیـد و کینه‌هـای جاهلیت را براندازید که این آفت‌ها در انسان مسلمان از آفت‌های شیطان‌است واز تباهی‌ها و وسوسه‌های آن موجود پلید.

حضرت صادق علیه‌السلام در نکوهش از این آفت رشد و آزادی فرمود: مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعُصِّـبَ لَـهُ فَقَـدْ خَلَـعَ رِبْقَـةَ الْایمـانِ مِـنْ

عُنُقِــهِ.(۳)

کسی که تعصّب ورزد، یا برای او تعصّب ورزند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است و فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَـهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِصابَةٍ مِنْ نارٍ.(۴)

هرکس تعصّب ورزد خداوند پیشانی‌بندی از آتش بر سر او خواهد بست و فرمود: مَنْ تَعَصَّبَ حَشَرَهُ اللّهُ یَوْمَالْقِیامَةِ مَعْ اَعْرابِ الْجاهِلِیَّةِ.(۵)

هرکس تعصّب ورزد و بامسائل و پدیده‌ها و موضوعات ، آزادمنشانه و حق‌جویانه و حرّیّت‌طلبانه و منصفانه برخورد نکند، خداوند در هنگامه رستاخیز او را با مردم عصر جاهلیت محشور خواهد نمود.

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۳. ثواب الاعمال، ص ۴۷۶؛ اصول کافی، ج ۲، باب العصبیة، ص ۲۵۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

۴. ثواب الاعمال، ص ۴۷۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

۵. ثواب الاعمال، ص ۴۷۵، نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱

تفسیر مردان (۴۵۳)

پیکار اسلام با این آفت

اسلام و پیام‌آور آزادی‌بخش آن از سپیده‌دم حیات خویش با آفت تعصب و تعصب‌انگیزان روبه‌رو شدند؛ این گونه:

۱ـ گروهی از آنان هرگز حاضر به شنیدن پیام توحید و آزادی نشدند و چنان در کمند این آفت بودند، که چشم و گوش خویش را از زیبایی و کمال و جاهلیت و روح انسان‌پرور و آزادی بخشی آن می‌بستند و حقایق را گوش نمی‌سپردند!

۲ـ گروه دیگر از تعصب‌ورزان پیام پیامبر آزادی را می‌شنیدند، امّا تصمیم گرفته بودند که نه تنها به آن دل نسپارند که در انکار و ردّ آن پافشاری و اصرار کنند و از همه بهانه‌جویی و اهانت و استهزاء در نفی آن خودداری نورزند!

۳ـ گروه سوم کسانی بودند که پیام دین را می‌شنیدند و جان و روح آن را درمی‌یافتند، امّا برای فریب وجدان خود و دیگران، از موضع تعصّب و خشونت تهمت شعر و افسون و اسطوره و افسانه می‌نواختند و برای ایجاد حسّاسیّت و کینه و عقده و نفرت بر ضد پیام و پیامبر آزادی و عدالت و انگیزش تعصّب و خشونت، به آداب و رسوم و فرهنگ پوسیده جاهلیّت، به عنوان میراث نیاکان و پیشینیان چنگ می‌زدند...

۴ـ و گروه چهارم که ادعای پیروی از کتاب‌های آسمانی و پیام‌آوران پیشین را داشتند، با آن که دارای شناخت و آگاهی در درستی دعوت پیامبر بودند، لجوجانه و متعصّبانه، این حقیقت را کتمان می‌کردند و واقعیّت‌ها را پوشیده می‌داشتند.

(۴۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

راه‌های مبارزه با این آفت هستی‌سوز

اسلام در این جوّ تیره و این فضای مسموم علاوه بر نکوهش شدید تعصّب و تحریم برانگیختن تعصّبات، با منشاء و ریشه و نیز ره‌آورد زیانبار آن به طور جدّی و بی‌وقفه و منطقی و علمی به نهی شدید تعصّب و تحریم برانگیختن تعصّبات، با منشاء و ریشه و نیز ره‌آورد زیانبار آن به طور جدّی و بی‌وقفه و منطقی و علمی به مبارزه برخاست و به روشنگری و خرافه‌زدایی پرداخت:

اسلام در گام نخست، خودپرستی، نژادپرستی، هواپرستی، ماده‌پرستی، قدرت‌پرستی، ثروت‌پرستی، شخص‌پرستی، تشکیلات‌پرستی، من‌پرستی، مُـدپرستی، خرافه‌پرستی، حزب‌پرستی و دیگر پرستش‌های ذلّت‌بـار و گرایش‌هـای بی دلیـل و برهـان و حمایت‌هـای تعصّب‌انگیز را، که ضد آزادی فکر و استقلال اندیشه‌اند به شدّت محکوم ساخت و شیوه حکمت، موعظه، خیرخواهی و روشنگری، انتقاد و ارشاد، دعوت به حق و آزادی و بازداری از انحراف و بیدادگری، تشویق به ابداع و ابتکار استنباط و اجتهاد، مشاوره و تبادل نظر، نقـد و چون و چرا، دلیـل خواهی و برهان‌طلبی، مهر و احسان، برخورد حقجویانه و منصـفانه با دیـدگاهها و دعوت‌ها به معالجه مبتلایان به بیماری قَتّال تعصّب پرداخت و هماره و در همه حال انسان را به رعایت حقوق و آزادی دیگران، تحمّل و مـدارا، تساهل و نقدپـذیری، بردباری فرهنگی و برخورد درست و خردمنـدانه با انـدیشه‌ها و عقیـده‌ها، آزادگی و آزادمنشـی و پرهیز از سانسور و اختناق و یکدنـدگی سـفارش کرد و برای رسـیدن به فضـایی بـاز و جامعه‌ای توسعه یـافته و دنیـایی آبـاد و آزاد تـدابیری عمیق و آزادمنشانه و عادلانه و انسانی اندیشید، که تنها سرخط برخی از این تدابیر اندیشاننده ـ که فرصت بحث شـایسته و گسـترده در مـورد آنها نیست، عبـارتند از:

تفسیر مردان (۴۵۵)

۱ـ بیـان حقیقـت و دوری گزیدن از کتمان آن،(۱)

۲ـ تحریـم آمیختـن حـق بـه باطـل،(۲)

۳ـ دعوت به حق و عدالت تنهااز راه‌های شایسته و نیکـو و قانونی،(۳)

۴ـ شنیـدن آزادمنشـانه دیـدگـاه‌هـا و گزینـش بهتریـن‌هـا،(۴)

۵ـ آزادمنشـی و انصـاف در آمـوزش‌هـا(۵)

۶ـ تعمّـق در دعـوت و منطـق نـه بـه فـراخـوان و گوینـده،(۶)

۷ـ مطـالبه دلیـل و برهـان،(۷)

۸ـ دعـوت تنهـا بـراسـاس آگـاهـی و شنـاخـت،(۸)

۹ـ رجـوع به آگـاهـان،(۹)

۱۰ـ تنها حقجـویی و حق محوری و حق‌گرایی و حق‌پذیری و بس.(۱۰)

۱. سوره بقره آیه ۴۲ . سوره مائده آیه ۱۰۶. سوره آل عمران آیه ۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۵.

۳. سوره نَحْل، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۵.

۴. سوره زُمَر، آیه ۱۸، اعراف، آیه ۱۴۵.

۵. در این مورد در روایـات عناوین جالب و آزادمنشانه بسیاری داریم، نظیر: الف ـ اَلْحِکْمَـهُ ضالَّهُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـهَ وَ لَوْ مِنْ اَهْلِ النِّفاقِ. ب ـ اَلْحِکْمَـهُ ضالَّهُالْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـهَ وَ لَوْ مِنْ اَهْلِ الضَّلالِ. ج ـ اَلْحِکْمَـهُ ضالَّهُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـهَ وَ لَوْ مِنْ عِنْدِالْمُشْـرِکِ، ص ۴۷.

۶. لا تَنْظُرْ اِلی مَنْ قالَ، بَلِ انْظُرْ اِلی ما قالَ. اثبات الهُداهٔ، ج ۱ ص ۴۶.

۷. سوره بقره، آیه ۱۱۱؛ سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۸. سوره اسراء، آیه ۳۶؛ سوره انعام، آیه ۱۱۹.

۹. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره مریم، آیه ۴۵.

۱۰. اِقْبَلِ الْحَقِّ مِمَّنْ اَتاکَ بِهِ مِنْ صَغیرٍ اَوْ کَبیرٍ وَ اِنْ کانَ بَغیضاً بَعیداً وَ اَرْدُدِ الْباطِلَ عَنْ مَنْ جائَکَ بِهِ مِنْ صَغیرٍ اَوْ کَبیرٍ وَ اِنْ کانَ حَبیباً

قَریباً. دیدگاه و سخن حق‌را از هرآن که شنیدی بپذیر، گرچه گوینده آن دشمن و بیگانه باشد! و ناحق‌را از هرکس شنیدی نپذیر، گرچه گوینده‌اش دوست‌وآشناباشد. اثبات الهُداة، ج ۱، ص ۱۳۶.

(۴۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اهمیت اخوت اسلامی

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادر یکدگرند ، بنابراین میان دو برادر خود صلح‌برقرار سازید و تقوای الهی پیشه‌کنید تا مشمول رحمت او شوید. (۱۰ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید ، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید. چه تعبیر جالب و گیرایی ؟ که همه مؤمنان برادر یکدگرند و نزاع و درگیری میان آن‌ها را درگیری میان برادران نامیده ، که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد. و از آن‌جا که در بسیاری از اوقات « روابط » در این گونه مسائل جانشین « ضوابط » می‌شود ، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید : « تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید » (وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) . و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین مسؤولیت‌های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود .

جمله « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ » که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پرمعنی. دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم‌مسلکان خود کنند از آنان به عنوان « رفیق » یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می‌کند و آن علاقه دو « برادر » نسبت به یکدیگر است. روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب. در مراسم « حج » که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند ، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک ، کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی. به تعبیر دیگر اسلام تمام

تفسیر مردان (۴۵۷)

مسلمان‌ها را به حکم یک خانواده می‌داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده و مخصوصا جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پرمحتوای زیر را از نظر می‌گذرانیم :

۱ ـ درحدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است : «اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ ، لایَظْلِمُهُ ، وَ لا یَخْذُلُهُ ، وَ لا یُسَلِّمُهُ : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی‌کند ، دست از یاریش بر نمی‌دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد » . (۱)

۲ ـ در حدیث دیگری از همان حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده : « مَثَلُ الاَخَوَیْنِ مَثَلُ الْیَدَیْنِ یَغْسِلُ اِحداهُمَا الاْخَرَ : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید، (با یکدیگر کمال همکاری‌را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند) .(۲)

۳ ـ امام صادق می‌فرماید : « اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ ، کَالْجَسَدِ الْواحِدِ ، اِذَا اشْتَکی شَیْئا مِنْهُ وُجِدَ اَلَمُ ذلِکَ فی سائِرِ جَسَدِهِ وَ اَرْواحُهُما

مِنْ روُحٍ واحِدَةٍ : مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند ، که اگر عضوی به درد آید ، دیگر عضوها را نماند قرار و ارواح همگی آن‌ها از روح واحدی گرفته شده است » .(۳)

حقوق سی‌گانه مؤمن نسبت به برادران ایمانی

۴ـ در پایان این بحث به روایتی اشاره می‌کنیم که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن‌حاصل‌نمی‌کند، مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او:

۱- « المحجهٔ البیضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۲- « المحجهٔ البیضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۳- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۳ .

(۴۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ـ لغزش‌های او را ببخشد . ۲ـ در ناراحتی‌ها نسبت‌به او مهربان باشد .

۳ـ اسرار او را پنهان دارد . ۴ـ اشتباهات او را جبران کند .

۵ـ عذر او را بپذیرد . ۶ـ در برابر بدگویان ، از او دفاع کند .

۷ـ همواره خیرخواه او باشد . ۸ـ دوستی او را پاسداری کند .

۹ـ پیمان او را رعایت کند. ۱۰ـ در حال مرض از او عیادت کند .

۱۱ـ در حال مرگ ، به تشییع او حاضر شود .

۱۲ـ دعوت او را اجابت کند . ۱۳ـ هدیه او را بپذیرد .

۱۴ـ عطای او را جزا دهد . ۱۵ـ نعمت او را شکر گوید .

۱۶ـ در یاری او بکوشد . ۱۷ـ ناموس او را حفظ کند .

۱۸ـ حاجت او را برآورد . ۱۹ـ برای خواسته‌اش شفاعت کند .

۲۰ـ عطسه‌اش را تحیت گوید . ۲۱ـ گمشده‌اش را راهنمایی کند .

۲۲ـ سلامش را جواب دهد . ۲۳ـ گفته او را نیکو شمرد .

۲۴ـ انعام او را خوب قرار دهد . ۲۵ـ سوگندهایش را تصدیق کند .

۲۶ـ دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند .

۲۷ـ در یاری او بکوشد ، خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد ، به این است که او را از ظلمش بازدارد و در حالی که مظلوم است ، به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند .

۲۸ـ او را در برابر حوادث ، تنها نگذارد .

۲۹ـ آن‌چه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد .

۳۰ـ آن‌چه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد » .(۱)

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۲۳۶ .

تفسیر مردان (۴۵۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برادری در ایمان و اخلاق

به بـاور مفسّـران، این آیه اشاره به آیه پیش دارد و منظور این است که: جز این نیست که مردم با ایمان برادران دینی یکدیگرنـد؛ از این رو اگر میان دو تن و یا دو گروه از آنان کشـمکش و پیکاری پیش آمـد، شـما به یاری سـتمدیده بروید و با حمایت از مظلـوم، شـرارت ظـالـم را دفـع و او را به عـدالـت و انصـاف بازگردانیـد و آن‌گـاه براسـاس عدالت میان آن دو صـلح و آشتی برقرار سازید.

وَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

و از خـدا بترسـید که در پدید آوردن صـلح و آشتی در میان مردم با ایمان کوتاهی کنید و یا از ادای حقوق دیگران دریغ نمایید، تا مورد مهر و رحمت خدا قرار گیرید.

«زَجّاج» می گویـد: مردم با ایمان در صورتی که از نظر عقیـده و عملکرد هماننـد باشـند برادر یکـدیگر خوانده می‌شوند؛ چرا که در دین و اخلاق یکساننـد و در انـدیشه و عملکرد بسان همدیگر. آنان از نظر نسب نیز از یک پدر و مادرند؛ چرا که همه فرزندان آدم و حواء هستند.

از پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اَلْمُسْـلِمُ اَخَ الْمُسْـلِم، لا یَظْلِمُ وَ لا یُسْلِمُهُ، مَنْ کانَ فی حاجَةِ اَخیهِ کانَ اللّهُ فی حاجَتِه وَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْـلِم کُرْبَةً فَرَّجَ اللّهُ بِها عَنْهُ کُرْبَةً مِنْ کُرُوبِ یَوْمِ الْقِیامَةِ. وَ مَنْ سَتَرَ مُسْـلِماً یَسْتُرُهُاللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(۱) انسان مسلمان برادر مسـلمان است؛ نه به او سـتم روا می‌دارد و نه او را در فراز و نشیب‌های زندگی رها می‌سازد. هرکس در اندیشه برآوردن نیاز برادر مسلمان خویش باشد، خداوند نیاز او را برمی‌آورد و هرکس اندوه و رنجی را از دل مسلمانی بزداید، خدای مهربان به پاداش آن در روز رسـتاخیز انـدوهی از انـدوه‌های گران آن روز را از دل و چهره او می‌زدایـد و هرکس عیب مسـلمانی را بپوشانـد، خـدا در روز رستاخیز عیب او را می‌پوشاند.

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۸؛ المَحَجَّةُالْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۳۲، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

(۴۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یـادآوری می گـردد که ایـن روایـت را «بخـاری» و «مسلـم» در کتاب‌های خـود آورده‌اند.

برادری اسلامی

در پرتـو این اصـل دایره مهر و مهرورزی و دوسـتی را، از دایره تنـگ خوددوسـتی و روابـط خـانوادگی و نژادی و قـبیله‌گی به دائره گسترده امت گسترش بخشـید و فرمود: همه مردم با ایمان با هم برادرنـد و بایـد شـرایط برادری اسـلامی و انسانی را رعایت کننـد. برای نمـونه به شماری از روایات که بیانگر این اصل اساسی است می‌نگریم:

۱ـ از پیامبر آورده‌اند که فـرمـود: اَلْمُسْلِمُ اَخُ الْمُسْلِم، لا یَظْلِمُ وَ لا یَخْذُلُهُ وَ لا یُسْلِمُهُ.(۱)

مسـلمان، برادر مسـلمان اسـت؛ برایـن اسـاس اسـت کـه نـه در حق او سـتم روا می‌دارد، نـه دست‌از یـاری‌او می‌کشـد و نه درفراز و نشیب‌های‌زندگی‌او را به‌حال خود رها می‌کند!

۲ـ و نیز فرمود: مَثَلُ الاْخَوَیْنِ مَثَلُ الْیَدَیْنِ، یَغْسِلُ اِحْداهُمَا الاْآخَرَ.(۲)

وصـفِ دو بـرادر اسـلامی وصـف دو دست در یـک پیکر است که هریـک دیگـری را می‌شـویـد و پـاک و پـاکیـزه می‌سـازد.

۳ـ و فرمود: اَلْمُـؤْمِـنُ اَخُ الْمُؤْمِنِ عَیْنُهُ وَ دَلیلُهُ، لا یَخُونُهُ وَ لا یَظْلِمُهُ وَ لا یَغُشُّهُ وَ لا یَعِدُهُ عِـدَةً فَیُخْلِـفُ.(۳)

انسان توحیدگرا و با ایمان برادر انسان با ایمان و آزادمنش است و بسان چشم و راهنمای اوست. بر این باور است که نه هرگز در حق او خیانت روا می‌دارد و نه ستم و بیداد؛ نه او را فریب می‌دهد و کلاه بر سرش می‌گذارد و نه وعده‌ای پوچ و میان‌تهی که بدان وفا نکند.

۱. المَحَجَّةُالْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۳۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۸.

۲. المَحَجَّةُالْبَیْضاءُ، ج ۳، «کتاب آداب‌المعاشرة»

۳. المَحَجَّةُالْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۲۰ کتاب آداب‌المعاشرة؛ نورالثقلین؛ ج ۵، ص ۸۶.

تفسیر مردان (۴۶۱)

۴ـ و نیز فرمود: اَلْمُؤْمِنُ اَخُ الْمُؤْمِنِ، کَالْجَسَدِ الْواحِدِ، اِذَا اشْتَکی شَیْءٌ مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذلِکَ فی سائِرِ جَسَدِه وَاَرْواحُهُما مِنْ رُوحٍ واحِدَةٍ.(۱)

انسان با ایمان برادر مردم با ایمان است و همه آنان بسان عضوهای گوناگون یک پیکر؛ به گونه‌ای که اگر عضوی از آن پیکر به درد آید و رنجیده شود، رنج و بی‌قراری در همه عضوها و سراسر پیکر اثر می‌گذارد و روح‌های همگی آنان از یک روح سرچشمه می‌گیرد.

۵ـ و در ترسیم این حقوق برادری فرمود:لِلْمُسْلِمِ عَلی اَخیهِ ثَلاثُونَ حَقّاً، لا بَرائَةَ لَهُ مِنْها الاّ بِالْأداءِ اَوِالْعَفْوِ

انسان مسلمان در زندگی سلسله حقوقی را نسبت به دیگر مسلمانان به عهده دارد که جز بارعایت و ادای آنها یا گذشت صاحبان حقوق از انجام آنها معاف نخواهد شد.

آن گاه در ترسیم شماری از آن حقوق سی مورد را به تابلو می‌برد تا با رعایت آنها از سوی جامعه و مردم زندگی سراسر رنگ مهر و عشق و صفا و پاکی و عدالت و آزادگی و امنیت و کرامت و رعایت حقوق انسانها به خود گیرد. در این مورد فرمود:

۱ـ یَغْفِرُ زَلَّتَهُ، از جمله آن حقوق این است که: مسلمان لغزش دیگری را می‌بخشد،

۲ـ وَ یَرْحَمُ عَبْرَتَهُ، در رنجها و دردها به او مهر می‌ورزد.

۳ـ وَ یَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، اسرار او را نهان می‌دارد،

۴ـ وَ یُقیلُ عَثْرَتَهُ، اشتباهات او را به گونه‌ای بزرگوارانه جبران می‌کند،

۵ـ وَ یَقْبلُ مَعْذِرَتَهُ، عذر او را می‌پذیرد،

۶ـ وَ یَرُدُّ غیبَتَهُ، در برابر بداندیشان و بدگویان از او دفاع می‌کند،

۷ـ وَ یُدیمُ نَصیحَتَهُ، همواره نسبت به او خیرخواهی می‌کند،

۸ـ وَ یَحْفَظُ خُلَّتَهُ، دوستی او را پاس می‌دارد،

۹ـ وَ یَرْعی ذِمَّتَهُ، عهد و پیمان او را رعایت می‌کند،

۱. کافی ج ۲ ص ۱۳۳؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۶.

(۴۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱۰ـ وَ یَعُودُ مَرَضَهُ، به هنگام بیماری او به عیادتش می‌شتابد،

۱۱ـ وَ یَشْهَدُ مَیِّتَهُ، در مرگ او به مشایعت پیکرش می‌رود،

۱۲ـ وَ یُجیبُ دَعْوَتَهُ، فراخوان او را پاسخ مناسب می‌دهد،

۱۳ـ وَ یَقْبلُ هَدِیَّتَهُ، هدیه او را با رعایت ادب و اخلاق می‌پذیرد،

۱۴ـ وَ یُکافَأُ صِلَتَهُ، پیوند و بخشش او را پاداش می‌دهد،

۱۵ـ وَ یَشْکُرُ نِعْمَتَهُ، نعمت بخشی او را سپاس می گذارد،

۱۶ـ وَ یُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، در یاری او شایسته عمل می کند،

۱۷ـ وَ یَحْفَظُ حَلیلَتَهُ، از ناموس او حراست می کند،

۱۸ـ وَ یَقْضی حاجَتَهُ، نیاز او را برمی آورد،

۱۹ـ وَ یَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، در برآمدن خواسته‌اش شفاعت می کند،

۲۰ـ وَ یُسَمِّتُ عَطْسَتَهُ، عطسه‌اش را با درود و سلامت‌خواهی پاسخ می گوید،

۲۱ـ وَ یُرْشِدُ ضالَّتَهُ، گمشده‌اش را راه می‌نمایند،

۲۲ـ وَ یَردُّ سَلامَهُ، درودش را پاسخ می‌دهد،

۲۳ـ وَ یَطیبُ کَلامَهُ، سخن او را شایسته می‌شمارد،

۲۴ـ وَ یَبِرُّ اِنْعامَهُ، نعمت‌های او را خوب وصف می کند،

۲۵ـ وَ یُصَدِّقُ اَقْسامَهُ، سوگندش را گواهی می‌نمایند،

۲۶ـ وَ یُوالی وَلِیَّهُ، دوست او را دوست می‌دارد،

۲۷ـ وَ لا یُعادیهِ و با او دشمنی نمی‌ورزد،

۲۸ـ وَ یَنْصُرُهُ ظالِماً وَ مَظْلُوماً: وَ اَمّا نُصْرَتُهُ ظالِماً فَیَرُدَّهُ عَنْ ظُلْمِه وَ اَمّا نُصْرَتُهُ مَظْلُوماً فَیُعینُهُ عَلی اَخْذِ حَقِّه.

و او را در هنگامه ستم کردن و ستمدیدن یاری می کند؛ چرا که اگر او را ستمکار دید، از ظلم و بیداد بازش می‌دارد و اگر ستمدیده یافت، به او یاری می‌رساند تا حقوق خویش را از ستمکاران بازپس گیرد و داد خود را بستاند.

تفسیر مردان (۴۶۳)

۲۹ـ وَ لا یُسْلِمُهُ و نیز او را در برابر رویدادهای گوناگون تنها رها نمی کند،

۳۰ـ وَ لا یَخْذُلُهُ و دست از یاری او برنمی‌دارد،

۳۱ـ وَ یُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَیْرِ ما یُحِبُّ لِنَفْسِه، آنچه از خوبی‌ها را برای خود می‌پسندد، برای او نیز می‌پسندد،

۳۲ـ وَ یَکْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ ما یَکْرَهُ لِنَفْسِه و آنچه از بدیها برای خویش نمی‌خواهد برای او نیز نخواهد خواست.

۲ـ برادری انسانی

و نیز قرآن و اسلام در پرتو اصل انسانی و ماندگار دائره مهرورزی و صلح و آشتی را به گستردگی همه فرزندان آدم و تمامی عصرها و نسل‌ها گسترش بخشید و شعار انسان‌دوستی و انسان‌خواهی و انسان‌نوازی داد و دگردوستی را راه و رسم آزادمنشانِ خداجو و بشردوست شمرد: برای نمونه:

۱ـ قرآن در وصف پیامبر مهر و آزادگی می‌فرماید:

لَقَدْ جائَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ...(۱)

بی گمان برای شما انسان‌ها پیامبری از خودتان آمد که رنج و گرفتاری شما بر او گران است و به هدایت و رستگاری و نجات شما بی‌قرار...

۲ـ و او را مهر و رحمت برای همه جهانیان می‌نگرد و نه تنها برای مردم مسلمان.

وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ.(۲)

و امیر مؤمنان در برنامه جاودانه دولت عادلانه و انسان‌دوست خویش فرمود: وَ اَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَ لا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضارِیاً تَغْتَنِمُ اَکْلَهُمْ، فَاِنَّهُمْ صِنْفانِ: اِمّا اَخٌ لَکَ فِی الدّینِ اَوْ نَظیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ...

و گستره دل و کران تا کران قلب خویش را از مهر ورزیدن به توده‌های مردم آکنده

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

ساز و پوشش ده و نسبت به آنان دوستی ورز و مهر و رحمت پیشه ساز. هرگز بسان جانوری شکارافکن مباش که دریدن و خوردن آنان را غنیمت شماری؛ چرا که مردم از دو دسته بیرون نیستند: بخشی از آنان در دین با تو برادرند و برادر و خواهر اسلامی تو هستند و بخش دیگر در آفرینش با تو برابر و همانندند و دارای حقوق انسانی هستند، که باید انسان دوستانه آنان را هم دوست بداری.

راستی اگر مردم مسلمان به این فرهنگ مهرآفرین و فرهنگ‌ساز و زندگی‌بخش درست بنگرند، آیا جایی برای بی‌مهری‌ها، ددمنشی‌ها، غیبت‌ها، تهمت‌ها، مارک‌زدن‌ها، لقب‌های زشت تراشیدن، اهانت‌ها، عیب‌جویی‌ها، خشونت‌ها، خودسری‌ها، افراط‌گری‌ها، جنون‌ها، جنایت‌ها، ترورها، کشتارها، زورمداری‌ها، حق‌کشی‌ها، تفسیق‌ها، تکفیرها و شعارهای مرگ و نیستی و زشتی‌خواهی برای همدینان و همفکرانی که تنها جرمشان اندیشیدن و فکر کردن و کمال‌جویی و ترقّی‌خواهی و آزادگی و آزادمنشی و آزادی‌خواهی و سلطه‌ناپذیری و نفی روش‌های تخریبی و چنگیزی است می‌ماند؟

و ایا حکومت و مردمی که این فرهنگ و این تعالیم را در عمل براستی رعایت کنند در پایمال ساختن حقوق بشر رکورد جهانی را می‌شکنند؟ و مجبور می‌شوند برای تبرئه خویش آسمان و ریسمان را بهم ببافند و به خود نیایند؟!

د ـ اصلاح میان امّت

و براساس آن چه گذشت یکی از حقوق مسلمانان بر عهده هر توحید و پروایپیشه‌ای آن است که با همه وجود در میان امت، مردم را به عدالت و آزادی و صلح و آشتی فرا خواند و شعار و کردارش دلسوزی و خیرخواهی و اصلاح میان مردم باشد و این آیین برادری اسلامی است که قرآن بر آن پافشاری می‌کند: فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ.

امیرمؤمنان در آخرین سخنان خویش در این مورد فرمود:

صَلاحُ ذاتِ بَیْنِکُمْ اَفْضَلُ مِنْ عامَّةِ الصَّلوةِ وَالصِّیامِ(۱)

و ایجاد صلح و آشتی میان دو مسلمان یا دو انسان برتر از یک سال نمازگزاردن و روزه داشتن است.

اِحْقاق حق نه فَصْل خصومت

و نکته بسیار دقیق دیگر این است که قرآن در آیین برادری اسلامی و در تلاش برای اصلاح میان مسلمانان در صورت درگیری و پیکار و کشمکش، سفارش اصلاح براساس دادگری و انصاف و برافکندن ریشه و اساس فتنه و درگیری می‌کند، نه آتش‌بس بی‌حاصل. به احقاق حق و گرفتن داد ستمدیده از بیدادگر و رفع تجاوز فرمان می‌دهد، نه فقط فصل خصومت و وانهادن ستمکار به ادامه ستم و توصیهٔ به مظلوم که ستم را تحمل کند و دم نیاورد!(۲) آری، این شاهکار دیگرِ قرآن شریف است که می‌فرماید: فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ...(۳)

پس اگر گروه ستمکار به فرمان خدا بازگشت، در میان آنان براساس عدل و داد آشتی دهید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۴.

۳. آیه ۹.

ممنوعیت استهزاء ، بدگمانی ، غیبت ، تجسس و القاب زشت

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی اَنْ‌یَکُونُوا خَیْرا مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی اَنْ‌یَکُنَّ خَیْرا مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْایمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شماگروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشندو نه زنانی از زنان دیگر ، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب‌زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند ، ظالم و ستمگرند.

(۱۱/حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند ، چراکه سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این « خود برتر بینی » بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد ، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر ، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است ، او را وادار به سخریه می کند ، در حالی که معیار ارزش درپیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد. سپس در دومین مرحله می‌فرماید : « و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید » (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ). « لا تَلْمِزُوا » از ماده « لَمْز » به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این‌که قرآن در این آیه با تعبیر « اَنْفُسَکُمْ » به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی‌هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید ، در واقع از خودتان عیب‌جویی

کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید : « و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید » (وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ). بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آن‌ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک‌شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَ لاـ تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمْز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که: قُولُوا فِی‌الْفاسِقِ ما فیهِ کَیْ یَحْذَرُهُ النّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمْز» نیز به‌همین مفهوم آمده است.

«لاـ تَنابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبز»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروه‌ها با لقب‌های ناروایی که بر آنان

می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است .

هشدار از ترور شخصیت

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند.

واژه «سُخْرِیَّة» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را

(۴۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند.

«ابن زید» می‌گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون‌شکنی درغلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره‌کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است.

آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که: وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ

و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید.

به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «اَنْفُسَكُمْ» تعبیر می‌کند، درست بسان این آیه که می‌فرماید: وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ(۱) «و یکدیگر را نکشید» ـ و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان بسان یک نفر هستند و بر این اساس هرکدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند.

در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ

و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید.

واژه «اَلْقاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام موردپسند و دلخواه‌انسان باشد.

پاره‌ای برآنند که: «لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با

۱. سوره نساء، آیه ۲۹.

تفسیر مردان (۴۶۹)

شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل ، علّامه و... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند.

به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و... یاد نکنید.

از «حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد.

از «ابن عباس» آورده‌اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لَقَب» زشت است.

بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ

در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این‌گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می‌خوانید!

۲ـ امّا به باور برخی منظور این است که: بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید.

امّا به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِسْق» و «ایمان» در

(۴۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کنار هم نمی‌توانند باشند، چرا که تفسیر دوم بسان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحالُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الشّیبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده‌ای است ؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشد و آن این است که می گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید.

وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

و هرکس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا بازنگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و درخور عذاب سخت و آتش دوزخ.

تفسیر مردان (۴۷۱)

يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاايُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخيهِ مَيْتا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحيمٌ

ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری‌از گمان‌ها بپرهیزیدچراکه بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران)تجسّس نکنید و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود رابخورد ؟ (به‌یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (۱۲ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از « كَثيرا مِنَ الظَّنِّ » گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است ، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه « حسن ظن و گمان خیر » نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود ، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد ؟

۱ ـ منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد ، در عمل کوچک‌ترین اعتنایی به آن نکنید ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابراین آن‌چه گناه است « ترتیب اثر دادن به گمان‌بد » می‌باشد. لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا يُسْتَحْسَنُ ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا يُحَقِّقَهُ : سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند » .(۱)

۲ ـ انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از

۱- « محجـهٔ البیضاء » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۹ .

(۴۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

موارد از خود دور سازد ، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد ، در ذهن خود مجسم سازد و تـدریجا بر گمان بـد غلبـه کنـد. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشـد . لـذا در روایات دسـتور داده شـده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هر گز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شـده گمـان بـد مبر ، مـادام که می‌توانی مَحْمِل نیکی برای آن بیابی ، قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ : «ضِعْ اَمْرَ اَخیـکَ عَلی اَحسَـنِه حَتّییَأْتیکَ مایُقَلِّبُـکَ‌مِنْهُ، وَ لاتَظُنَّنَ‌بِکَلِمَـةٍخَرَجَتْ مِنْ‌اَخیـکَ‌سُوءً وَ اَنْتَ‌تَجِـدُلَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(۱) به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است ، که مسـألـه امنیـت را به‌طور کامـل در جـامعه تضـمین می‌کنـد. توجه به‌این‌نکته نیز لازم‌است‌که منظور از «ظن» در این‌جا گمان‌های بی‌دلیـل است، بنـابراین درمـواردی‌که گمـان متکی به دلیـل یعنی ظن معتبر باشـد، از این حکم مستثنی است، ماننـد گمـانی که از شهـادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سپس در دسـتور بعـد مسأله « نهی از تجسـس » را مطرح کرده ، می‌فرمایـد: « و هرگز درکار دیگـران تجسـس نکنیـد » (وَ لاـ تَجَسَّسُوا). « تجسـس » و « تحسـس » هر دو به معنی جسـتجوگری است ، ولی اولی معمولاًـ در امور نـامطلوب می‌آیـد و دومی غالبـا در امر خیر ، چنان‌که یعقوب به فرزنـدانش دسـتور می‌دهـد : « یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ : ای فرزندان من ، بروید و از « گمشده من » یوسف و برادرش جسـتجو کنید » (۸۷ / یوسف). در حقیقـت گمـان بـد عاملی است برای جسـتجوگری و جسـتجوگری عـاملی است بـرای کشـف اسـرار و رازهای نهانی مردم و اسـلام هرگز اجازه نمی‌دهـد که رازهـای خصوصـی‌آن‌هافاش شود. و به تعبیر دیگر اسـلام می‌خواهـد مردم در زنـدگی خصوصـی خود از هر نظر در امنیت باشـند ، بدیهی است اگر اجازه داده شود ، هر کس به

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، حدیث ۳ .

تفسیر مردان (۴۷۳)

جسـتجوگری دربـاره دیگران برخیزد ، حیـثیت و آبروی مردم بر بـاد می‌رود و جهنمی به‌وجود می‌آیـد که همه افراد اجتمـاع در آن معـذب خواهنـد بـود. البته این‌دسـتور منافـاتی باوجوددسـتگاه‌های اطلاعـاتی در حکومت اسـلامی برای مبـارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دسـتور که درحقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید : « هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند » (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُـکُمْ بَعْضـا). و به‌این‌ترتیب گمان‌بد سرچشـمه تجسـس و تجسـس موجب افشای عیوب و اسـرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسـلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سـپس برای این‌که‌قبح و زشتی این‌عمل‌را کاملاًمجسم کند، آن‌را در ضـمن یک‌مثـال گویـا ریخته، می‌گویـد: « آیـا هیـچ‌یک‌از شـما دوست‌داردکه گوشت برادر مرده خود را بخورد » (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا). « و به یقین همه شـما از این امر کراهت داریـد » (فَکَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به‌وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به « مرده » به خـاطر آن است که « غیبت » در غیـاب افراد صورت می‌گیرد ، که همچون مردگـان قـادر بر دفاع از خویشـتن نیسـتند. و این ناجوان مردانه‌ترین سـتمی است که ممکن است انسـان دربـاره برادر خود روا دارد. آری این تشـبیه بیـانگـر زشتی فوق‌العـاده غیبت و گنـاه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله در حـدیثی می‌فرماید : «اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْـلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَـهُ ، وَ اَنْ یُظَـنَّ بِـهِ السُّـوءُ : خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم‌چنین گمان بد درباره او بردن » .(۱) گمان بد نه تنها به

طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده

۱- «المحجـهٔالبیضـاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸ .

(۴۷۴) آیاتُالرِّجالِ فِیالْقُرْآن

از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنان‌که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است : « مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْـتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ : کسی که گمان بد داشته باشـد از همه کس می‌ترسـد و وحشت دارد » .(۱)

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیـدیم قرآن با صـراحت تمام تجسـس را در آیه فوق منع نموده و از آن‌جا که هیـچ‌گونه قیـد و شـرطی برای آن قائل نشـده ، نشان می‌دهـد که جسـتجوگری در کـار دیگران و تلاـش برای افشـای اسـرار آن‌ها گناه است ، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است ، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصـی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آن‌جا کـه تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد ، نیز ایـن حکـم صادق است. اما روشن است آن‌جا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند ، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد ، لذا شخص پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آن‌هـا به‌عنـوان « عیون » تعبیر می‌شود ، تـاآن‌چه را ارتبـاط بـا سـرنوشت جـامعه اسـلامی در داخـل و خـارج داشت ، برای او گردآوری کننـد. و نیز بـه همیـن دلیـل حکـومت اسـلامی می‌توانـد مـأموران اطلاعـاتی داشـته باشـد ، یـا سازمـان گسـترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس‌کند و آن‌جاکه بیم توطئه برضد جامعه و یابه خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیـل اسـلامی شـود و افرادی‌به‌بهـانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به‌خود اجازه‌دهنـدکه به‌زندگی‌خصوصـی مردم یورش برنـد، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آن‌ها هجـوم آورنـد. خلاصه این‌که مرز

۱- « غــــرر الحکـــــم » ، صفحـــــه ۶۹۷ .

تفسیر مردان (۴۷۵)

میان « تجسس » و « به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه » بسیار دقیق و ظریف است و مسؤولین اداره امور اجتماع ، باید دقیقا مراقب این مرز باشند ، تاحرمت اسرارانسان‌ها حفظ‌شود و هم‌امنیت‌جامعه و حکومت‌اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سـرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انـداخته باشـد ، بلکه گـاه ترور شخصـیت از ترور شـخص مهم‌تر محسوب می‌شود و این‌جـا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سـنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آن‌ها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت‌بسیارتلقی‌می‌کند. نکته دیگر این‌که « غیبت » ، « بدبینی » می‌آفرینـد ، پیونـدهای اجتمـاعی را سـست می‌کنـد ، سـرمایـه اعتمـاد را از بیـن می‌بـرد و پایه‌هـای تعـاون و همکـاری را متـزلـزل مـی‌ســازد. می‌دانیم که اسـلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسـجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل

شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند ، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. ازاین‌هاگذشته«غیبت»بذرکینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می گردد . خلاصه این که اگر دراسلام‌غیبت به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده ، به‌خاطر آثارسوء فردی و اجتماعی آن است. روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد : «یا مَعْشَرَ مَنْ امَنَ بِلِسانِهِ وَلَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ ، وَلا تَتَّبِعُوا عَوْراتَهُمْ ، فَاِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ اَخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ ، وَمَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یُفْضِحْهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ : ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب ، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آن‌ها جستجو ننمایید ، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند ، خداوند اسرار او را فاش

(۴۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند » .(۱) روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید : « مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ ، وَهَدْمَ مُرُوَّتِهِ ، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ ، اَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وِلایَتِهِ اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد ، خداونداورااز‌ولایت خودش بیرون‌کرده،به‌سوی ولایت شیطان‌می‌فرستد و اما شیطان هم اورانمی‌پذیرد».(۲) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به‌خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به‌خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این‌که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چراکه وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود ، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود .

مفهوم غیبَت

« غیبَت » چنان‌که‌از اسمش پیدا است ، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی‌که عیبی‌از عیوب اورافاش سازد، خواه این عیب‌جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند ، غیبَت نخواهد بود ، مگر این‌که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد ، که در این صورت حرام است ، مثل این‌که در مقام مذمت بگوید ،

۱- « المحجة البیضاء » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۵۲ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۸ ، باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸ .

تفسیر مردان (۴۷۷)

آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاهرنگ ، یا کوسه. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد ، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است ، خواه آن را درمفهوم غیبت وارد بدانیم‌یانه. این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان « تهمت » خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « اَلْغیبَةُ اَنْ تَقُولَ فی اَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ ، وَاَمَّا الاَمْرُ الظّاهِرِ فیهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلا وَالْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَیْسَ فیهِ: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد » .(۱) و از این‌جا روشن می‌شود ، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست ، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید : این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ، درحالی‌که اگر صفتش نباشد، تهمت

است نه غیبت. یا این که می گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف ، نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد، بلکه به‌خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به‌بار می‌آورد .

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری‌از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید ، به گونه‌ای که غیبت‌کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس‌رضایت و خشنودی‌می کند و این‌یکی‌ازمراحل‌بسیار خطرناک اخلاقی است. این‌جا است که غیبت‌کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد ،

۱- «اصول کافی»، جلد ۲،باب‌الغیبهٔ والبهت حدیث ۷ .

(۴۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

انگیزه‌هایی همچون «بخل» و «حسد» و «کینه‌توزی» و«عداوت» و «خودبرتربینی». باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از جان و دل‌بشوید، تا بتواند زبان‌را از آلودگی به غیبت بازدارد. سپس در مقام توبه برآید و از آن‌جا که غیبت جنبه « حق الناس » دارد ، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی کند ، از او عذرخواهی کند ، هر چند به‌صورت سربسته باشد ، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری از شما غیبت کرده‌ام ، مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد ، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد .

موارد استثناء غیبت

آخرین سخن درباره غیبت این‌که ، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد ، از جمله این‌که گاه در مقام « مشورت » مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد ، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق‌حق و تظلم‌صورت‌گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح « متجاهر به فسق » است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ، ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهراست. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است،گوش به غیبت‌دادن و درمجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند ، یعنی در برابر

تفسیر مردان (۴۷۹)

غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لا یَغْتَبْ»: این واژه از ریشه «غیبَت» برگرفته شده و «غیبَت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب هایی را که دارند، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

سه آفت دیگر امنیت و آرامش

در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت‌های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می‌فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرا مِنَ الظَّنِّ

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید.

به باور «زَجّاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، امّا در مورد زشت‌کرداران و گناه‌پیشه‌ها همان‌گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود.

درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید:

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

چرا که پاره‌ای از گمانها گناه است.

به باور برخی از جمله «مُقاتِل» منظور از این گمانها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته‌کردار بر زبان آورد.

به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن‌جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد

(۴۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

توجیه نیک نماید و حمل بر صحّت کند.

در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریبکاران در ترور شخصیت آزادی‌خواهان و ستم‌ناپذیران و اصلاح‌طلبان می‌پردازد و می‌فرماید:

وَلاَ تَجَسَّسُوا

و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجاهد» منظور این است که: و در جستجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درست اندیش نباشید.

در روایت آمده است که: اِیّاکُمْ وَالظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَکْذِبُ الْحَدیثِ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَقاطَعُوا وَ لا تَحاسَدُوا وَ لا تَنابَزُوا وَ کُونُوا عِبادَاللّهِ اِخْواناً(۱) هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که‌سخن براساس گمان و پندار دروغ‌ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی بافرهنگ باشید.

در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت‌گویی دیگری می‌فرماید: وَلاَ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا

و پشت سر یکدیگر سخن نگویید و غیبَت نکنید.

واژه «غیبَت» در اینجا به مفهوم یادآوری عیب‌های دیگران نه در برابر آنان که دفاع کنند، بلکه پشت سر آنان است.

در روایت آمده است که:

اِذا ذَکَرْتَ الرَّجُلَ بِما فیهِ مِمّا یَکْرَهُهُ اللّهُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ اِذا ذَکَرْتَهُ بِما لَیْسَ فیهِ فَقَدْ بَهَتّتَهُ.(۲)

هنگامی که در مورد کسی از عیبی سخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می‌دارد و بر بنده‌اش نمی‌پسندد، در آن صورت غیبت او را نموده‌ای؛ امّا اگر عیبی برای او

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۳ـ۹۱.

۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۴.

ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده‌ای.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:اِیّاکُمْ وَالْغیبَةَ، فَاِنَّ الْغیبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا. ثُمَّ قالَ: اِنَّ الرَّجُلَ یَزْنی ثُمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّ صاحِبَ الْغیبَةِ لا یَغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(۱)

از غیبتِ دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی‌عفتی زشت‌تر و سخت‌تر است. آن‌گاه فرمود: چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می‌شود و دامان به گناه آلوده می‌سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می‌آورد و خدای مهربان او را می‌آمرزد؛ امّا غیبت‌کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت.

در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می‌زند که عبرت‌انگیز است و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می‌کند و می‌فرماید:

أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ

آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بدرد و بخورد؟ بی‌گمان شما از این کار نفرت دارید.

«زَجّاج» در این مورد می‌گوید: این مثال بدان جهت آمده است که: همان گونه که اگر گوشت مرده‌ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی‌کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند.

«مُجاهِد» می‌گوید: همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت‌انگیز می‌شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۵.

این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می‌توان این گونه باشد: «فَکَما کَرِهْتُمْ لَحْمَهُ مَیْتاً فَاکْرَهُوا غیبَتَهُ حَیّاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می‌شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید.

در تفسیر آیه از «میمون‌بن شاهٔ» ـ که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت ـ آورده‌اند که: در عالم رؤیا به ناگاه جنازه‌ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که: هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور! پرسیدم: چرا؟ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی.گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی. ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی.

و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی‌داد در حضور او زبان به غیبت باز شود.

و نیز آورده‌اند که: مردی به «ابن سیرین» گفت: من غیبت شما را کرده‌ام مرا حلال کنید. او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم.

إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ

بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و نسبت به خوبان و شایسته‌کرداران مهربان است.

تحریم پندارها و گمان‌های ناروا و ناسنجیده

در آیاتی که گذشت قرآن درراه ساختن‌جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرامی‌خواند و راه‌های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می‌سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه‌های تباهگر و آتش‌افروز و دشمن‌ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان ـ که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند ـ در امنیت قرار گیرند

تفسیر مردان (۴۸۳)

و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله‌های مسخ‌شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان‌ها و تئوری‌های توطئه‌ساز و توطئه‌پرداز واقع نشوند.

به باور ما در این راه است که قرآن با صراحت بسیار به ایمان‌آوردگان هشدار می‌دهد که از بسیاری از گمان‌ها و پندارها دوری جویند اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ(۱)

و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ اَنْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءَ(۲) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا در مورد او را.

و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به امنیت راستین و وصف‌ناپذیری اوج گرفته است.

در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشردوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می‌کند و از بداندیشی و توطئه‌پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازند نجات پیدا می‌کند و هم می‌تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه‌ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شوند و نفس راحت می‌کشند.

امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می‌فرماید: مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ(۳)

کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این

۱. آیه ۱۲.

۲. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۷.

۳. اَلْمَحَجَةُالْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۸.

(۴۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهّم توطئه می‌شود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنْ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ.(۱) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آن‌ها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السلام می‌فرماید: ضَعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِهِ حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ. وَ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی‌الْخَیْرِ مُحْتَمَلاً.(۲) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به

گفتاری که از آنان رسیده است ـ تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی ـ گمان بد مبر.

۱. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نهج‌البلاغه، قصار ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۱.

تفسیر مردان (۴۸۵)

مرد یا زن بودن نشانه برتری نیست بلکه معیار تقوای الهی است

یـا اَیُّهَـا النّاسُ اِنّـا خَلَقْنـاکُـمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُـوا اِنَّ اَکْـرَمَکُـمْ عِنْـدَاللّهِ اَتْقیکُـمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ

ای مردم ، مـا شـما را از یـک مرد و زن آفریـدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم ، تا یکـدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شـما نـزد خـداونـد باتقواترین شمـاست، خداوند دانا و خبیر است.

(۱۳ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در ایـن آیـه مخاطب کـل جـامعه انسـانی است و مهم‌تریـن اصـلی را کـه ضـامن نظم و ثبـات است ، بیـان می‌کنـد و میـزان واقعـی ارزش‌هـای انســانـی را در برابر ارزش‌هــای کــاذب و دروغین‌مشــخص‌می‌سازد. منظور از آفرینش مردم از یــک مرد و زن همـان بازگشت نسب انسان‌ها به « آدم » و « حواء » است ، بنابراین چون همه از ریشه واحـدی هسـتند ، معنی نـدارد که از نظر نسب و قبیله بر یکـدیگر افتخار کننـد و اگر خداونـد برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریـده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چراکه این تفاوت‌هـا سـبب شـناسایی است و بـدون شـناسایی افراد ، نظم در جـامعه انسـانی حکم‌فرما نمی‌شود ، چراکه هر گاه همه یکسان و شبیه‌یکدیگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان « شعوب » (جمع « شَعْب » بر وزن صعب) به معنی « گروه عظیمی از مردم » و « قبایل » جمع « قبیله » ، چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند ، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است ، همانطور که « شَعْب » امروز بـر یـک « ملت » اطلاق می‌شود. به‌هرحال قرآن‌مجید بعداز آن‌که بزرگترین مایه‌مباهات و مفاخره عصرجاهلی‌یعنی نسب و قبیله‌را ازکار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشـی رفته ، می‌افزایـد : « گرامی‌ترین شـما نزد خـداونـد باتقواترین شـما است » (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی

(۴۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کشـیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسـی می‌دهد و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ســاحت مقـدس او هیـچ امتیـازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسـلمان می‌شـمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند ، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور « تفاخر به آباء و اموال و اولاد » دور می‌زد ، یــک مشــت دزد و غــارتگر پرورش می‌یـافت ، امــا بــا دگرگــون شـــدن ایــن نظــام و احیــای اصــل والاــی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ‌عِنْدَاللّهِ‌اَتْقیکُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون‌سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقدادبود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام‌ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی‌است.

حقیقــت تقـــــوی

حقیقــت تقـــــوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرارداده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می گوید : « وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی» (۱۹۷/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد : « وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ » (۲۶ / اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را « تقوی » ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را « اهل تقوی » می‌شمرد و می گوید : « هُوَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ » (۵۶ / مدثر). قرآن « تقوی » را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش می‌آفریند : « وَاتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ » (۲۸۲/ بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی»را قرین‌هم‌می‌شمرد: (وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی) (۲ / مائده). و « عدالت » را قرین « تقوی » ذکر می کند : (اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (۸ / مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این‌همه امتیازات چیست ؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد : در آیات متعددی جای تقوی را « قلب » می‌شمرد ، از

جمله می‌فرماید : « اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی : آن‌ها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پایین می‌آورند و رعایت ادب می کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است » (۳ / حجرات). قرآن « تقوی » را نقطه مقابل « فجور » ذکر کرده ، چنان‌که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: «فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد ».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد ، بر اساس « تقوی » می‌شمرد ، چنان‌که در آیه ۱۰۸ سوره توبه دربارهٔمسجد « قبا » که منافقان مسجد « ضرار » را در مقابل آن ساختند ، می‌فرماید : «لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی‌التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی ». ازمجموع این‌آیات به‌خوبی استفاده‌می‌شودکه «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان درقلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از « فجور » و گناه بازمی‌دارد، به‌نیکی و پاکی و عدالت دعوت‌می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم ، زیرا « تقوی » از « وِقایهٔ » به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این‌گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱ ـ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲ ـ پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

۳ ـ خویشتن‌داری در برابر آن‌چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می کند و این تقوای خواص ، بلکه خاص الخاص است .(۱) از لابلای مجموع

۱ – « بحار الانوار » ، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶ .

این تعبیرات‌حقیقت و روح تقوی به‌خوبی‌روشن‌می‌شود.امام علی‌بن‌موسی‌الرضا می‌فرماید: « ایمان یک درجه برتر از " اسلام "است و "تقوی "درجه‌ای است بالاتر از " ایمان "و" یقین "درجه‌ای برتر از" تقوی "است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از" یقین "تقسیم نشده است » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شُعُوباً»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده امّا به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک

شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوباً» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبایِل» را که جمع «قَبیلَة» است از عَرَب دانسته‌اند.

«اَبُوعُبَیْدَة» می گوید: واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شُعَّبْتُهُ» منظور «جَمَعْتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقْتُهُ» نیز آمده.

برابری انسان‌ها

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می‌باشند.

و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می کند و به همگان در این‌مورد هشدار می‌دهد.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که در این مورد فرمود: اِنَّما اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ کَجِمامِ الصّاعِ لَیْسَ لِأَحَدٍ عَلی اَحَدٍ فَضْلٌ اِلاّ بِالتَّقْوی(۲) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده

۱ – « بحار الانوار » ، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶ .

۱ـ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۸، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرْطُبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱» نیز بنگرید.

تفسیر مردان (۴۸۹)

شده‌اید مانند پیمانه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و شایسته‌کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت.

در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید:

وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی درآورید.

واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبایِل» جمع «قَبیلَة» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است.

از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند.

امّا ازدیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب.

از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبایل» به قوم‌های عرب و واژه «اَسْباط» نیز در مورد بنی‌اسرائیل.

با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه‌ها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی‌ناممکن،دادوستدهاناشدنی، نقل‌روایت و گزارش خبرمحال‌ودنیاتباه‌می‌شد.

إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ

به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست.

آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است.

مردی از حضرت مسیح پرسید: اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر

(۴۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ اَیُّ هاتَیْنِ اَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هرکدام پرواپیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است.

اَلنّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرابٍ، فَاَکْرَمُهُمْ اَتْقاهُمْ.

در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید:

إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ

به یقین خدا همواره دانا و آگاه است.

آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است.

تفسیر مردان (۴۹۱)

قالَتِ الْاعرابُ امَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوااَسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ وَ انْ تُطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ شَیْئا اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند : ایمان آورده‌ایم ، بگو شماایمان نیاورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اماهنوزایمان واردقلب شمانشده است و اگر ازخدا و رسولش اطاعت کنید ، پاداش اعمال شما را به طور کامل می‌دهد ، خداوند غفور و رحیم است. (۱۴ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرق « اسلام » و « ایمان »

طبق این آیه تفاوت « اسلام » و « ایمان » ، در این است که « اسلام » شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند ، در سلک مسلمانان وارد می‌شود و احکام اسلام بر او جاری می گردد. ولی « ایمان » یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است ، نه زبان و ظاهر او. « اسلام » ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد ، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی ، ولی « ایمان » حتما از انگیزه‌های معنوی ، از علم و آگاهی ، سرچشمه می گیرد و همان است که میوه حیات‌بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود. این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است : « اَلْاِسْلامُ عَلانِیَّةٌ ، وَ الْایمانُ فِی الْقَلْبِ : اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است » .(۱) و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم « اسلام » منحصر به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار تؤام با عمل معرفی شده است (اَلْایمانُ اِقْرارٌ وَ عَمَلٌ ، وَالْاِسْلامُ اِقْرارٌ بِلا عَمَلٍ) .(۲) ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند ، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۱۳۸ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، باب اَنَّ الْاِسْلامَ یُحْقِنُ بِهِ الدَّمُ ، حدیث ۱ و ۲ .

(۴۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اطلاق می‌شود ، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد. سپس در آیه مورد بحث می‌افزاید: «اگرازخداورسولش اطاعت کنید،ثواب‌اعمالتان‌را به‌طورکامل می‌دهد و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند» (وَ انْ تُطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا

یَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمالِكُمْ شَیْئا) . چراکه « خداوند غفور و رحیم است » (اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ). «لا یَلِتْكُمْ» از ماده « لَیت » (بر وزن رَیْب) به‌معنی کم گذاردن حق است. جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال « ایمان » است ، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می‌یابد و خداوند حتی کوچک‌ترین حسنات شما را می‌پذیرد و پاداش می‌دهد و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لا یَلِتْكُمْ»: از ریشه «لَیت» به مفهوم کم گذاردن از حق آمده است.

حقیقت اسلام و ایمان

در آیه مورد بحث در ترسیم تفاوت ایمان و اسلام و حقیقت هریک می‌فرماید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا

برخی از صحرانشینان عرب گفتند: ما ایمان آوردیم.

این گروه از صحرانشینان که به دروغ اعلام ایمان و اسلام می کردند، طایفه‌ای از «بَنیاَسَد» بودند که در شرایط خشکسالی و قحطی به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و برای دریافت کمک‌های مالی و غذایی اعلام ایمان کردند و گفتند: ما به آنچه بر پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی شده است ایمان آورده و همه را گواهی می کنیم، امّا از جانب خدا پیام آمد که این گونه نیست و بدین وسیله با خبر از باطن آنان معجزه و سند دیگری بر درستی رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارائه فرمود.

قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا

تفسیر مردان (۴۹۳)

هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید ما اسلام آوردیم امّا هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است.

به باور برخی از مفسران از جمله «سعیدبن جُبَیْر» منظور این است که: شما در حقیقت و در باطن ایمان نیاورده‌اید، بلکه از ترس اسارت و برای حفظ جان و به دست آوردن امتیازات مالی و کمک‌های غذایی اظهار اسلام می کنید.

در ادامه آیه با اشاره به جایگاه ایمان که قلب انسان است می‌فرماید:

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

امّا ایمان هنوز بر گستره دل شما در نیامده است.

«زَجّاج» می گوید: اسلام عبارت از اعلام قانون گرایی و فرمانبرداری از حق و پذیرش ره‌آورد وحی و رسالت است.

با همین اعلام است که امنیت انسان تضمین می گردد، امّا اگر این اعلام همراه با عقیده قلبی باشد، از آن به ایمان تعبیر می‌شود و به دارنده آن مسلمان و با ایمان می گویند؛ امّا کسانی که تنها با زبان اعلام اسلام کنند و به خاطر کسب امتیاز و دفع خطر به این شیوه روی آورند، اینان از دایره ایمان بیرون هستند، گرچه به ظاهر مسلمان شمرده می‌شوند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اَلْاِسْلامُ عَلانِیَةٌ وَ الْایمانُ فِی الْقَلْبِ اسلام آشکار است و به وسیله زبان هویدا می‌شود، امّا ایمان یک واقعیت و عقیده قلبی است. و آن گاه با دست به سینه خویش اشاره کرد.

وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا

و اگر خدا و پیامبرش را فرمان برید، پاداش کارهایتان به طور کامل به شما می‌دهد و چیزی از آن را فرو نمی گذارد و

ذره‌ای نمـی کـاهـد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُــورٌ رَحِیــمٌ بی گمان خـدا بسیار آمـرزنده و مهربان است.

پرتوی از آیات(۱)

الف ـ تحریم سازافزارهای ترور شخصیت

تحریم سازافزارهای ترور شخصیت

قـرآن، کتـاب زنـدگی است، کتـاب مهـر و رحمـت، صـفـا و عشــق، بشـردوستی و مردم‌خـواهی، عـدالت و آزادی، پـروا و ایمـان، اخـلاص و کرامت و ارزش‌هـای والای انســـانی است.

به همین جهت، هم به زنـدگی و حیـات شخصـی سـخت بها می‌دهـد و آن را از خطرها پاس می‌دارد و برای گرامیـداشت آن از راه احیـای وجـدان بشـری، مقررات عادلانه و انسانی و مقررات کیفری همّت می گمارد و هم به حیاتِ شخصـیت و کرامت و وجاهت و اعتبـار انسـان. درسـت از ایـن زاویـه اسـت کـه هم ترور شـخص و به خطر افکنـدن زنـدگی او را سـخت دشـمن می‌دارد و هم ترور شخصـیت او را. در آیاتی که گذشت قرآن در این راه و در این هدف همه سازافزارهای ترور شخصیت و تهاجم به امنیّت و کرامت انسان از سوی خودکامگان و زورمداران را به عنوان شگردهای ابلیسی و ضدبشری استبداد تحریم می‌نماید تا انسان با آرامش خاطر و امنیّتِ همه‌جانبه به زنـدگی و تلاش بپردازد. تا آزاد بیندیشـد، آزاد سـخن بگویـد، آزادانه و مسـئولانه و براساس عدل و داد عمل کند و از تهاجم به خویشتن از سوی گماشتگان انحصار و استبداد در امان باشد و احساس کند که نه‌تنها از دست تجاوزکار آنان در امـان است که از زبـان گزنـده و فراتر از آن از انـدیشه و فکر خمود و سـنگواره‌ای و بسـته آنـان نیز در امـان است و در منطقه افکار بـدخواهان و ددمنشان و زورمداران و انحصارگران نیز هدف تیرهای تهمت و افتراء و بدگمانی و بداندیشـی قرار نخواهد گرفت، تا چه رسد به تیرهای کینه‌توزانه زبان و قلم آنــان در سطح جــامعه؛ برای نمـونه:

۱ ـ مترجم .

۱ـ تحریم جاسوسی

از شــگردهای استبدادگران و سلطه‌جویان در راه بـه بنـد کشـیدن دیگران، تجسّـِس در امـور و شـئون مردم و راهیـابی بـه زنـدگی خصوصـی و خانوادگی و حریم آنان برای نجات یافتن دستاویزها و لغزش‌هایی است که آنها را چماقی برای پرونده‌سازی و اسارت و سرکوب آنان سازند و به پذیرش ستم و خودسری رام نمایند.

قرآن این شـیوه ضـد دینی و ضـد انسـانی را بـا صـراحت بسـیار محکوم و به همگـان هشـدار می‌دهـد که: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از پندارها بپرهیزید و به آنها بها ندهید... و هرگز در کار مردم جاسوسی نکنید... وَلا تَجَسَّسُوا.

بدین سان قرآن با صـراحتی تفکرانگیز و بدون هیچ قید و شـرط جاسوسـی در زندگی دیگران و تلاش در کسب راز و رمز زندگی آنان و یا به دست آوردن اسرار و برملا نمودن آنها را گناهی بزرگ و کاری زشت و ظالمانه اعلام نموده و تحریم می کند.

این حکم در زنـدگی خصوصـی مردم؛ امّـا در زنـدگی اجتماعی نیز همین برنامه و دسـتور بایـد به کار گرفته شود، مگر جایی که با سرنوشت جـامعه و کیان امت ربط پیـدا کنـد، که در آن صورت حکومت عادلانه و برخاسـته از قـدرت و اراده همین جامعه و مردم

می‌تواند تشکیلاتی سالم و درستکار، با مدیریّتی قوی و پرواپیشه و بشردوست و پاسخگوی به مردم و نمایندگان و برگزیدگان آنان و نقد و نظارت‌پذیر، با افرادی برجسته و وارسته و صاحبان نظر و اندیشه باز و توسعه یافته پدید اورد تا آنان دیدگان بینا و بیدار همین جامعه و حکومت برگزیده و برخاسته از این مردم باشند و در مواردی که به راستی احساس خیانت و نقشه‌های تجاوزکارانه نمودند، براساس حق و عدالت برای کشف آن براساس مقرّرات اقدام کنند! امّا نباید هرگز با دستاویز ساختن دشمن و یا توهم توطئه و اخلال در امنیت ملی و یا بهانه‌های رایج دیگر حریم حرمت مردم را در هم شکسته و این اصل اساس تحریم جاسوسی را نادیده گیرند و یا به بهانه خدمت به دین و جامعه به زندگی مردم وارد شوند و با شگردهای گوناگون از باز کردن

نامه‌ها، بازرسی تلگراف‌ها، کنترل تلفن‌ها، شنود نهادن بر خانه‌ها و دفترها تا نفوذ دادن مهره‌ها و... امنیت را از مردم بگیرند، امید که چنین باد.

۲ـ تحریم غیبت

غیبت و سخن گفتن از پشت سر دیگران نیز از سازافزارهای انسان‌های خوددوست و خودکامه و سازمان‌های بی‌پروا و ستم‌پیشه و گروه‌های خودسر و تجاوزکار است. اینان به جای نقد دیگران به طور آشکار و در جهت ارشاد و سازندگی آنان، به بافتن رَطْب و یابِس از پشت سر دیگران می‌پردازند و به بیان قرآن و روایات به دریدن پیکر بی‌جان برادر و خواهر مرده خویش دست می‌یازند و گوشت مرده می‌خورند و بوی تعفن می‌پراکنند و فضای جامعه را مسموم می‌سازند.

در آیاتی که گذشت دیدیم که قرآن، غیبت یا سخن گفتن از پشت سر دیگران ـ جز خودکامگان و ظالمانی را که با تحمیل اختناق و سانسور و سرکوب اجازه نقد و ارائه نظر نمی‌دهند و حق آزادی دیگران را پایمال می‌سازند و ستم می‌کنند ـ را سخت تحریم می‌کند، چرا که:

۱ـ نخستین حق از حقوق طبیعی انسان، حق حیات و زندگی اوست که سرچشمه و منشاء دیگر حقوق است و «غیبَت» این ابتدائی‌ترین و گرانبهاترین حق را به خطر می‌افکند.

۲ـ بزرگترین سرمایه هر انسانی در زندگی، آبرو و کرامت و شخصیت اوست و غیبت آن‌ها را به خطر می‌اندازد و حرمت‌ها را بر باد می‌دهد و از ابزار ترور شخصیت است.

۳ـ غیبت بداندیشی و بدبینی پدید می‌آورد و رشته‌های پیوند و مهر و عواطف انسانی را در خانواده‌ها و جامعه‌ها می‌گسلد و اعتمادها را می‌خشکاند و پایه‌های همکاری را ویران می‌سازد و ملت و دولت را از هم جدا می‌سازد.

۴ـ غیبت یکی از بزرگترین هدف‌های وحی و رسالت را ـ که تحقق اتحاد و

هماهنگی و یکپارچگی جامعه، با وجود تنوّع سلیقه‌ها و رنگارنگی اندیشه هاست ـ به‌خطر می‌اندازد و از ابزارهای تفرقه و پراکندگی است.

۵ـ غیبت بذر کینه و دشمنی را در مزرعه دل‌ها و کران تا کران جامعه بشری می‌پاشد و کشتارها و کشمکش‌ها پدید می‌آورد. درست به خاطر همین ره‌آوردهای زشت و تباهی‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، ملّی، فراملّی و جهانی آن است که اسلام آن را تحریم می‌کند و آن را گناهی زشت و نفرت‌انگیز اعلام می‌دارد.

پیامبر گرامی در تحریم این آفت امنیت فرمود: یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بَقَلْبِه! لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ...(۱)

هان ای مردمی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با دل و جان، از غیبت مردم مسلمان دوری جویید و پشت سر دیگران حرف نزنید و

ناروا نبافید.

و نیز فرمود:اَلْغیبَةُ اَسْرَعُ فی دینِ الرَّجُلِ مِنَ الْاَكِلَةِ فی جَوْفِه(۲)

اثـر تخـریبی غیبت در دین و ایمان انسان از تباهگری خوره در وجود او سریع‌تر و نـابـودکننـده‌تر اسـت.

و فـرمـود: مَنْ ماتَ تائِباً مِنَ الْغیبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ ماتَ مُصِّراً عَلَیْها فَهُوَ اَوَّلُ مَـنْ یَـدْخُـلُ النّــارَ.(۳)

آن کسـی که از غیبت دیگران توبه کند و در آن حال از دنیا رود، آخرین کسی است که وراد بهشت پرطراوت و زیبا می‌شود و آن کسی که در حال غیبتِ دیگران و ادامه این گناه بمیرد، نخستین کسی‌است‌که به دوزخ درخواهدآمد.

۱. المَحَجَّةُالْبَیْضاء، ج ۵، ص ۲۵۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، نورالثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۹۵ـ۹۱.

۳. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۳.

(۴۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۳ـ تحریم تمسخر و استهزاء دیگران

این خصلت نکوهیده ـ که کسـی به خود اجازه می‌دهد تا به جای احترام به دیگران و تکریم آنان ـ به تحقیر و تمسخر آنان بپردازد، از آفت خودبزرگ‌بینی و برتر و فراتر پنداشتن خویشتن و غرور و بـدمستی و تکبّر و خودخواهی جنون‌آمیز سرچشـمه می گیـرد و ثمـــره شــوم بیمــاری‌هــای اخــلاقـی و انســانی دیگـری است.

هنگـامی کـه فردی از نظر ارزش‌هـای مـادّی و دنیـوی، نظیر: ثروت، خـانواده، فامیـل، منطقـه زنـدگی، مرکـب و وسائـل تجمّلی و تشـریفاتی، قیـافه و چهره آراسـته‌تر و زیبـاتر و از نظر زورمـداری و قـدرت، یـا حـتی ارزش هـایی چـون: دانش و علـم و معنـویت و اخلاق‌پنـداری، خود را جلوتر و پیشـرفته‌تر و توانمندتر دید و دیگران را ناتوان‌تر پنداشت، آن جاست که به خود اجازه می‌دهد تا به جای سپاس پدیدآورنده نعمت‌ها و حمایت از محرومان، آنان را به تمسخر بگیرد و ریشخند کند و با تحقیر و توهین و تحمیل ذلّت بر آنـان احسـاس بزرگی نمایـد! و چه بسـا بـا بکـارگیری ایـن شـگرد شـیطانی و ایـن ابزار سـیاست ابلیسـی لایقـان و شایسـتگان و آزادی‌خواهـان و سـلطه‌ناپذیران را به‌گـونه‌ای از سـر راه یکه‌تازی‌هـای خـویش بردارد و بـا ترور شخصـیت آنـان، راه را برای ترور فیزیکی‌شان هموار سازد.

درســت از ایــن زاویــه و با عنــایــت به آثــار تباهگر این شـیوه نکوهیـده است که قرآن به مردم با ایمان هشدار می‌دهــد و آن را تحــریم می‌کنــد: یا اَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا لا یَسْخَـرْ قَــوْمٌ مِــنْ قَـوْمٍ...(۱)

۱. آیه ۱۱.

تفسیر مردان (۴۹۹)

۴ـ تحریم عیب‌جویی

قرآن در اندیشه ساختن جامعه برتر، جامعه نمونه، جامعه ادب و اخلاق و جامعه رعایت حقوق و حرمت و امنیّت انسان‌هاست و آفت عیب‌جویی و عیب‌تراشـی و طعنه‌زدن به یکـدیگر با این هـدف والا سـخت ناسازگار است و امنیت انسان‌ها را به خطـر می‌افکنـد و تبـاهی‌هـا و کشتــارهـا و جنـگ‌هـا ممکن است پدیـد آورد. درست به‌همین دلیل است که قرآن عیب‌جویی را با صـراحت بسیار تحریم می‌کند و می‌فرمـاید: و شمــا مردم با ایمان و شایسته‌کردار عیــوب یکــدیگــر را مجویید.

وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ.(۱)

پیامبر گرامی در این مورد در سخنانی ماندگار، عصرها و نسل‌های مسلمان را مخاطب ساخت و فرمود: یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِه! لا ـ تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتِهِمْ، فَاِنَّهُ مَنْ یَتَّبِعُ عَوْرَةَ اَخیهِ یَتَّبِعُ اللّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ یَتَّبِعُ اللّهُ عَوْرَتَهُ یَفْضَحْهُ فی جَوْفِ بَیْتِه(۲)

هان ای کسانی که به ظاهر و زبان ایمان آورده‌اید، نه با دل و عمل! پشت سر مسلمانان حرف نزنید و عیوب نهانی آنان را نجویید، چرا که آن کسی که نهان برادر و خواهر دینی یا نوعی‌اش را بجوید و عیب او را بخواهد، خدا به کیفر کارش عیوب و اسرارش را برملا می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند.

و امام صادق فرمود: مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوَّتِه، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ اَخْرَجَ اللّهُ مِنْ وِلایَتِه اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ!(۳)

آن کسی که در اندیشه عیب‌جویی و به خطر افکندن آبرو و کرامت انسانِ شایسته‌کرداری سخنی نقل کند، خدا او را از قلمرو مهر و رحمت خویش بیرون رانده و

۱. آیه ۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، المَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۵۲.

۳. وسائل، ج ۸، ص ۶۰۸.

(۵۰۰) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

به قلمرو وسوسه‌های شیطان گسیل می‌دارد و شیطان نیز او را نمی‌پذیرد!

۵ـ مارک زدن و لقب ناروا تراشیدن

بسیاری از خودکامگان یا عمله‌های بی‌بند و بار و بی‌پروا و بت‌ساز و بدزبان آنان در راه تحکیم پایه‌های خودسری و استبداد و تحقیر و از میان برداشتن انسان‌های آزادیخواه و آزادمنش و سلطه‌ناپذیر و یا جریانهای حق‌طلب، می‌کوشند تا با مارک زدن و نام و عنوان زشت تراشیدن به آنان، شخصیت آنها را بکوبند و اندیشه و فکر رهایی‌بخش و ستم‌ستیز آنان را بی‌اثر سازند و با ترور شخصیت آنان راه را برای به بند کشیدن و یا ترور فیزیکی‌شان باز کنند.

در این راستاست که سلطه‌جویان و توپخانه‌های دروغ‌پراکنی آنان از سویی برای خود و مهره‌های خود لقب‌های دهن پر کن و دروغین می‌تراشند و از آنان بت می‌سازند و در برابر آن به مخالفان ستم، لقب‌های زشت می‌گذارند و آنان را فاسق، بی‌بندوبار، فاسد، مفسد، توطئه گر، مهره بیگانه، جاسوس و... نثار می‌کنند و حقایق را تحریف می‌نمایند!

قرآن شریف، درست برای آفرینش امنیت و آزادی و کرامت و تضمین حیات شخصی و حیات معنوی انسان‌ها این شیوه زشت و ظالمانه خشونت‌طلبان و بداندیشان را تحریم می‌کند و می‌فرماید: اگر به راستی ایمان دارید به یکدیگر القاب و عناوین زشت متراشید و با آن‌ها یکدیگر را یاد نکنید. وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلْقابِ.(۱)

ب ـ منشور برابری

منشور برابری

همه انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که هماره در اندیشه کمال و ترقّی و رشد هستند و می‌کوشند تا به اوج کرامت و ارجمندی دست یابند و درست از این دیدگاه است که به وسایل گوناگونی توسّل می‌جویند تا خود را برتر و بالاتر از دیگران بسازند؛ برای

نمونه:

۱. آیه ۱۱.

تفسیر مردان (۵۰۱)

۱ـ گروهی برتری را در ریشه و تبار می‌پندارند و می‌کوشند که تا با تمسک به برتری نژادی و خانوادگی خویش خود را برتر از همگان به خورد دیگران بدهند.

۲ـ گروهی ملاک برتری را در ثروت و امکانات بادآورده می‌نگرند، به همین جهت در این راه تلاش می‌کنند و ثروت هنگفت خود را به رخ دیگران می‌کشند تا برتری آنان را بپذیرند و سلطه انحصاری و استبداد و قارونی آنان را گردن گذارند.

۳ـ برخی میز و قدرت و زوربادآورده و تشریفات افسانه‌ای را...

۴ـ برخی عناوین و القاب پر زرق و برق و پرطمطراق را به همین جهت با واسطه و بی‌واسطه به خود لقب می‌بخشند و تا حزب خدا و سایه خدا و... بالا می‌روند.

۵ـ و برخی دیگر دانش و فرهنگ و ارزش‌های اکتسابی را...

در آیاتی که گذشت قرآن شریف ملاک برتری نژادگرایان و زرداران و زورمداران و ریاکاران و عوامبازان را مردود می‌شمارد و ملاک و معیار برتری را در ارزش‌های نوین و ماندگار و ثمربخش و زندگی‌سازی چون: آگاهی و ایمان، شایسته‌کرداری و آزادمنشی، رعایت حقوق و کرامت دیگران، تقوا و پروا و اخلاص راستین عنوان می‌دهد و هر چیزی که در راه رعایت حقوق بشر و مرزهای مقررات خدا و حقوق انسان‌ها نباشد، به آن بها نمی‌دهد، گرچه دانش و ایمان و اخلاق خشک و بیروح و فریبکارانه‌ای باشد که در راه سلطه‌گری به کار افتد و آن را به عنوان ارزش‌گرایی جازنند تا مردم را به بند کشند و بدین سان با در هم نوردیدن ارزش‌ها و ملاک های دروغین و برتری‌طلبانه و استبدادخیز، منشور برابری انسان‌ها را به تابلو می‌برد که:

هان ای انسان‌ها، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و به صورت تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، بی‌گمان ارجمندترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست.

و چه پروایی برتر از پروا داشتن از مال، جان، ناموس، آزادی، امنیت، کرامت و حرمت انسان‌ها یا رعایت حقوق بشر!

(۵۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پیامبر گرامی در این مورد فرمود: اِنَّ اللّهَ لاـ یَنْظُرُ اِلی اَحْسابِکُمْ وَ لا اِلی اَنْسابِکُمْ وَ لا اِلی اَجْسامِکُمْ وَ لا اِلی اَمْوالِکُمْ وَ لکِنْ یَنْظُرُ اِلی قُلُوبِکُمْ، فَمَنْ کانَ بِه قَلْبٌ صالِحٌ تَحَنَّنَ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّما اَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ اَحَبُّکُمْ اِلَیْهِ اَتْقاکُمْ.(۱)

هان ای مردم! خدای فرزانه، نه به ریشه و تبار شما می‌نگرد و نه حسب و نسب شما؛ نه به جسم زیبای شما می‌نگرد و نه ثروت‌های بادآورده شما، بلکه ذات پاک و بی‌همتای او به قلب‌های اصلاح شده و اندیشه‌های اصلاحگر و بشردوست می‌نگرد و به آن‌ها مهر و رحمت می‌آورد و بها می‌دهد. آگاه باشید که همه شما فرزندان آدم هستید و در انسانیت برابر و محبوب‌ترین شما در پیشگاه خدا باتقواترین شماست.

۱. به «تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۲؛ فی ظِلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸، نیز در این مورد بنگرید.

تفسیر مردان (۵۰۳)

اِنَّمـا الْمُؤْمِنُـونَ الَّذیـنَ امَنُـوا بِاللّـهِ وَ رَسُولِـه ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّهِ اوُلئِکَ هُمُ الصّادِقوُنَ

مؤمنان واقعی تنها کسانی‌هستندکه به خدا و رسولش ایمان‌آورده‌اند ، سپس هرگز شک و تردیدی به‌خود راه نداده وبا اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند ، آن‌ها راستگویانند. (۱۵ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جان‌ها) است. به این ترتیب اسلام به سراغ روشن‌ترین نشانه‌ها رفته است : ایستادگی و ثبات قدم و عدم شک و تردید از یک‌سو و ایثار مال و جان از سوی دیگر. چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد، درحالی‌که انسان از بذل مال و جان در راه‌محبوب مضایقه نمی‌کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، اینان هستند که راستگویان و راست‌کردارانند. اینان هستند که در گفتار خویش صداقت دارند، نه آن کسانی که چیزهایی بر زبان می‌آورند که در اعماق قلب و ژرفای دلشان اثری از آنها نیست.

(۵۰۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن

وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ

روزی شما در آسمان است و آن‌چه به شما وعده داده می‌شود.(۲۲ / ذاریات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می‌شود ، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می‌آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق‌العاده حساس است و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است. و اما جمله « ما تُوعَدُون » (آن‌چه به شما وعده داده می‌شود) می‌تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده ، باشد و یا به معنی بهشت موعود ، چراکه در آیه ۱۵ سوره « والنجم » می‌خوانیم : « عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی : بهشت موعود نزد سدرة المنتهی در آسمان‌ها است » و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت و یا عذابی است که از آسمان نازل می‌گردد و یا ناظر به همه این مفاهیم است، چراکه جمله «ما تُوعَدُون» مفهومش وسیع و گسترده است. چیزی که مانع بصیرت آدمی می‌شود و او را از مطالعه اسرار آفرینش ، اسرار زمین و شگفتی‌های وجود خودش بازمی‌دارد، همان حرص برای روزی است، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان‌می‌دهد که روزی او تضمین شده است ، تا بتواند با خیال راحت به شگفتی‌های جهان هستی بنگرد و جمله «اَفَلا تُبْصِرُون» در مورد او تحقق یابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه به نگرش به آسمانها و پدیده‌های کیهانی توجه می‌دهد و می‌فرماید:

وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ

و روزی شما در آسمان است و از آنجا بر شما فرود می‌آید.

آری، مگر نه این است که باران از آسمان بر زمین می‌بارد و آن گاه زمین پژمرده و افسرده به جنب و جوش و زندگی برمی‌خیزد و انواع خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و هزاران پدیده ارزشمند را برای شما می‌رویاند؟

تفسیر مردان (۵۰۵)

وَ مَا تُوعَدُونَ

و نیز آنچه به شما وعده داده است، آنها هم در آسمان هستند و از آنجا بر شما فرود می‌آیند.

در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور برخی منظور پاداش و کیفری است که به انسان‌ها وعده داده شده است.

۲ـ امّا به باور برخی دیگر منظور بهشت و دوزخ می‌باشد.

۳ـ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که: و اندازه‌گیری رزق و روزی شما در آسمان است و در کتاب آفرینش یا لوح محفوظ به ثبت رسیده است. و همین گونه هر آنچه به شما وعده داده شده است، چرا که فرشتگان برای نوشتن عملکرد انسان، آوردن عذاب برای ظالمان، گرفتن جان‌ها و نیز آوردن پاداش و کیفر انسان در روز رستاخیز از آسمان فرود می‌آیند؛ درست همان گونه که قرآن می‌فرماید: و روزی که آسمان با ابری سپید از هم بشکافد و فرشتگان فرود آورده شوند.(۱)

۱. سوره فرقان، آیه ۲۵.

(۵۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می گویید. (۲۳ / ذاریات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کار به‌جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیرباور و ضعیف‌النفس و حریص ، سوگند یاد می کند که آن‌چه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده‌های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده ، همه حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست. تعبیر به « مِثْلَ ما اَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ » (همان‌گونه که سخن می گویید) تعبیر لطیف و حساب شده‌ای است که از محسوس‌ترین اشیاء سخن می گوید ، چراکه گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می‌شود ، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد ، که انسان احساس کند سخن گفته ، در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می گوید: « همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد ، رزق و روزی و وعده‌های الهی نیز همین گونه است » .

بهره‌گیری از نشانه‌های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه‌های خدا در عالم هستی می گوید ، گاه می‌فرماید : « این‌ها نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌شنوند » (لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) (۶۷ / یونس). و گاه می گوید : « برای آن‌هایی که تفکر می کنند » (لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) (۳ / رعد). گاه می‌فرماید : « برای کسانی که تعقل می کنند » (لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) (۴ / رعد). گاه می گوید : « برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند » (لِکلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ) (۵ / ابراهیم). گاه می‌فرماید : « برای کسانی که ایمان دارند » (لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) (۷۹ / نحل). گاه می گوید: « برای همه صاحبان مغز » (لَآیاتٍ لِاُولِی النُّهی) (۵۴ / طه). گاه می‌فرماید: « برای آن‌ها که هوش سرشار دارند » (لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) (۷۵/حجر). و بالاخره گاهی می گوید: «برای دانشمندان» (لَآیاتٍ لِلْعالِمینَ) (۲۲ / روم).

تفسیر مردان (۵۰۷)

این تعبیرات به‌خوبی نشان می‌دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی‌شمار و نشانه‌های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود دارد ، زمینه آماده‌ای لازم است ، چشمی بینا ، گوشی شنوا ، فکری بیدار و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق لازم است و گرنه ممکن است انسان سال‌ها در لابلای این آیات زندگی کند ، اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد .

بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن

در احادیث اسلامی تعبیرات جالبی در این زمینه دیده‌می‌شود. در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «اِنَّ الرِّزْقَ لا یَجُرُّهُ حِرْصُ حَریصٍ، وَ لا یَصْرِفُهُ کُرْهُ کارِهٍ: روزی از سوی خداوند مقدر شده ، نه حرص حریص آن را جلب می کند و نه اکراه

افراد آنرا منع می‌نماید » .(۱) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود ، فرمود : « وَ اِنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُوما فَالْحِرْصُ لِماذا ؟ ...: هرگاه رزق قسمت شده است ، حرص برای چیست ... » ؟ .(۲) هدف ازاین بیانات این نیست که جلو تلاش‌را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدربودن رزق‌از حرصشان بازمی‌دارد. این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان وسیله جذب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « وَالَّذی بَعَثَ جَدّی بِالْحَقِّ نَبِیّا اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلی قَدْرِ الْمُرُوَّةِ ، وَ اِنَّ الْمَعُونَةَ تُنْزَلُ عَلی قَدْرِ شِدَّةِ الْبَلاءِ : سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می‌دهد و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است » .(۳) در حدیث دیگری از همان حضرت آمده‌است: «کَفُّ الاْذی وَ قِلَّةُ الصَّخَبِ یَزیدانِفِی‌الرِّزْقِ: ترک آزار مردم و جار و جنجال ، روزی را افزایش

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۳- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱) .

می‌دهد » .(۱) از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نقل شده است که فرمود : « اَلتَّوْحیدُ نِصْفُ الدّینِ وَ اِسْتَنْزِلِ الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ : توحید نیمی از دین است و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن » .(۲) و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه و شستشو و تمیز کردن ظروف ، از اسباب افزایش روزی معرفی شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بدین‌وسیله خدای فرزانه به شکوه و عظمت خود سوگند یاد می‌کند که آنچه در مورد رزق و روزی شما بیان فرمود حقّ است و برابر با واقع و در آن هیچ تردیدی نیست.

به باور «کَلْبِیّ» منظور این است که: به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آنچه در کتاب حکم آن رفته و گذشته است حق است؛

مِثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ

درست همان گونه که شما سخن می‌گویید و در این که سخن می‌گویید تردیدی ندارید، همان گونه یقین داشته باشید که آنچه به شما وعده داده شده است خواهد آمد و تحقّق خواهد پذیرفت.

در این فراز، تحقّق یافتن وعده‌های خدا به تردیدناپذیری نطق و قدرت گویایی انسانِ گویا تشبیه شده است، تا روشنگری گردد که وعده‌های او حقّ است؛ درست همانند این که شما به دیگری بگویید: این مطلب حقّ است، همان گونه که شما اینجا هستید. یا بگویید: این مطلب حقیقت دارد، درست همان‌سان که تو اینک با من گفتگو می‌کنی و منظور درهمه این مثال‌هااین‌است‌که: تحقّق این وعده‌ها و راست بودن آمدن آن‌ها، همانند آنچه که به آن آگاهی و یقین داری و تردید نمی‌کنی ضروری است.

۱- «نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶(حدیث ۳۵ و ۳۷) .

۲- « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷) .

مردانی از جنس فولاد

اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند همچون بنائی آهنین.

(۴/صف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« صَف » در اصل معنی مصدری دارد و به معنی " قرار دادن چیزی در خط صاف "است ، ولی این‌جا معنی اسم فاعل را دارد. « مَرْصُوص » از ماده « رَصاص » به معنی" سرب "است و از آن‌جا که گاه برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب کرده و در لابلای قطعات آن می‌ریختند ، به طوری که فوق‌العاده محکم و یکپارچه می‌شد ، به هر بنای محکمی « مَرْصُوص » اطلاق می‌شود و در این‌جا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشمن یک دل و یک جان و مستحکم و استوار بایستند ، گویی همه یک واحد به هم‌پیوسته‌اند که هیچ شکافی در میان آن نیست. در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی در میدان « صفین » هنگامی که می‌خواست یاران خود را آماده پیکار کند ، فرمود : « خداوند عزّوجل شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است ... و فرموده: اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفّا کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ، بنابراین صفوف خودرا همچون یک بنای آهنین محکم‌کنید ، آن‌ها که زره پوشند ، مقدّم شوند و آن‌ها که بی‌زره هستند ، پشت سر آنان قرار گیرند ، دندان‌ها را محکم به هم بفشارید که ... و در برابر نیزه‌ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است ، به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قوی‌تر و روحتان آرام‌تر باشد، سخن کمتر بگویید که سستی را دور می‌کند و با وقار شما مناسب‌تر است ، پرچم‌های خود را کج نکنید و آن‌ها را از جا تکان ندهید و جز به دست دلیران مسپارید » .(۱) از

۱- «نورالثقلین»، جلد۵، صفحه۳۰۱ .

(۵۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیه بالا استفاده می‌شود که نفس پیکار مطرح نیست ، بلکه مهم این است که پیکار « فی سَبیلِ اللّه » باشد و آن هم با اتحاد و انسجام کامل همانند سدّی فولادین .

ضرورت وحدت صفوف

از مهم‌ترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان ، به‌هم‌پیوستگی و انسجام صفوف در میدان نبرد است ، نه تنها در نبردهای نظامی ، که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست. در حقیقت قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می‌کند که تنها با سدّ فولادین آن‌ها را می‌توان مهار کرد ، تعبیر به «بُنیان مَرصوص» جالب‌ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد ، در یک بنا یا سدّ عظیم هر کدام از اجزاء نقشی دارند ، ولی این نقش درصورتی مؤثرمی‌شودکه هیچ‌گونه‌فاصله و شکاف درمیان‌آن‌هانباشد و چنان متحد گردند که گویی یک واحد بیش نیستند ، همگی تبدیل به یک دست و یک‌مُشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را در هم می‌کوبد و متلاشی می‌کند. افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام امروز فراموش شده و جامعه بزرگ اسلامی نه تنها شکل « بُنیان مَرصوص » ندارد ، بلکه به صفوف پراکنده‌ای تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده‌اند و هر کدام هوایی در سر و هوسی در دل دارند. باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی‌آید ، نیاز به « وحدت هدف » و « وحدت عقیده » دارد و این چیزی است که بدون خلوص نیّت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای‌فرهنگ قرآن‌ممکن نیست. اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوص هستند ، پس این جمعیت‌های پراکنده را دشمن می‌دارد و هم‌اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چند صد میلیونی با چشم خود می‌بینیم که یک نمونه آن تسلط گروه کوچک « صهیونیست‌ها » بر سرزمین‌های اسلامی است . (خدایا ! به ما آگاهی و بیداری و آشنایی با قرآن و تعلیمات حیات‌بخش آن را مرحمت فرما) .

تفسیر مردان (۵۱۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

صَفّ: به معنای مصدری آمده که منظور ردیف ساختن و قرار دادن چیزی در یک خط صاف و بی‌انحراف است.

رَصَّ: این واژه به مفهوم محکم ساختن «بنا» آمده است، چرا که‌وقتی گفته می‌شود: «رَصَصْتُ الْبِناءَ» به معنای بنا را محکم ساختم آمده است. واژه «مَرْصُوص» نیز از «رَصاص» به‌مفهوم «سُرب» آمده و منظور این است که: آن را به گونه‌ای بنیاد ریختم که گویا از سرب ریخته شده است.

پیکارگران راستین و استوار

به هر حال منظور از آیه شریفه دو نکته است:

نخست این نکته که خدا کسانی را دوست می‌داردکه در میدان جهاد ثابت‌قدم و تزلزل‌ناپذیر و استوار باشند، درست بسان دیواری محکم و سدی پولادین.

نکته دوم این است که منظور از مهر و محبت خدا به اینان، آن است که‌پاداش پرشکوهی را در این سر و سرای آخرت به آنان ارزانی می‌دارد.

(۵۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بعضی از زنان و فرزندان دشمن شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید

بعضی از زنان و فرزندان دشمن شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند ، از آن‌ها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود : « منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند ، پسر و همسرش دامن او را می گرفتند و می گفتند : تو را به خدا سوگند هجرت نکن ، زیرا اگر بروی ، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد ، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند ، آیه‌فوق نازل‌شد و آن‌ها را از قبول این‌گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت ، اما بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می گفتند : به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید ، ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم‌کرد ولی به آن‌ها دستور داده شد که هروقت خانواده‌شان به آن‌ها پیوستند ، گذشته را فراموش کنند و جمله « وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوُافَاِنَّاللّه غَفُورٌ رَحیمٌ » ناظر به همین معنی است ».

بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به‌همین معنی اشاره‌می‌کند که تنها بعضی از آن‌ها چنین هستند ، مراقب آن‌ها باشید. البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این

تفسیر مردان (۵۱۳)

است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی به سوی زن و فرزند و این دو احیانا از هم جدا شده‌اند ، نباید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه‌چیز مقدم بشمارد ، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آن‌جا که ممکن است این دستور ، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد ، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آن‌ها می‌فرماید : « و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید ، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد ». بنابراین اگر آن‌ها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند ، آن‌ها را از خود نرانید ، عفو و گذشت پیشه کنید ، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند. در این‌که فرق میان « عفو » و « صفح » و « غفران » چیست ، با توجه به مفهوم لغوی آن‌ها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند ، زیرا « عفو » به معنی" صرفنظر کردن از مجازات "است و « صفح » مرتبه بالاتری است یعنی" ترک هرگونه سرزنش "و « غفران » به معنی" پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن "است. به این ترتیب افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آن‌ها را به راه خطا دعوت می‌کنند ، باید تا آن‌جا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا .

(۵۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسران و فرزندان این گونه‌اند، نه همه آنان و به همین دلیل هم «مِنْ» تبعیض به کار رفته است.

امّا این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور پاره‌ای بدان دلیل که برخی از همسران و فرزندان انسان، آرزوی مرگ او را می‌کنند تا ثروت او را به ارث برند؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مرگ او را برد تا ثروت‌اش را بخورد.

۲ ـ امّا به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسران و فرزندان به منظور سودجویی شخصی، پدر را وسوسه می‌کنند تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد.

در ادامه آیه می‌افزاید: وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا

و اگر شما مردم باایمان گذشت کنید و از کیفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیرید و ببخشایید، خدا نیز از لغزش‌های شما می‌گذرد...

هنگامی که پاره‌ای از این توحیدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسر و فرزندانشان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن گاه می‌دیدند که سبقت‌گرفتگان به ایمان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراستگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌اند، تصمیم می‌گرفتند که وقتی به زن و فرزندان خود رسیدند، آنان را به خاطر مانع‌تراشی در راه هجرت ـ که باعث عقب‌ماندگی پدرشان شده است ـ کیفر کنند و یادیگر به‌آنان روی خوش نشان‌ندهندکه این‌آیه به‌آنان هشدار داد که: نه، هرگز، بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

«جُبّائیّ» بر این باور است که: پیام آیه شریفه همگانی و جهان شمول است و روشنگری می‌کند که: اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

تفسیر مردان (۵۱۵)

امــوال و فرزندانتان وسیلــه آزمایش شما هستند

إِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ

اموال‌وفرزندانتان وسیله آزمایش شماهستند و اجر و پاداش‌عظیم نزد خدااست.(۱۵/تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت « بعضی » از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشانند ولی در این‌جا سخن از « همه » فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان ، دائما او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید ، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند ، چراکه جاذبه اموال از یک‌سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که در مواردی‌که رضای خدا از رضای آن‌ها جدامی‌شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد. تعبیر به « إِنَّما » که معمولاً ـ برای حصر آورده می‌شود ، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر ، وسیله امتحان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به‌همین دلیل‌است‌که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی‌ودینی‌وانسانی‌بازمانده‌و به‌گناه و ستم‌درغلطیده‌ودرآزمون‌زندگی‌مردود می‌شوند.

واژه «فِتْنَةٌ» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است که: هیچ کس نگوید که بار خدایا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید: بارخدایا، از آزمون‌های گمراهگرانه به تو پناه می‌برم.

(۵۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پاره‌ای از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که: آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، درحالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود: راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ»؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وانهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم...(۱)

وَ اللّـهُ عِنْـدَهُ أَجْـرٌ عَظِیـمٌ

و خـداست کـه پـاداشی پـرشکـوه نـزد اوسـت.

آری، پاداش پرشکوه که بهشت پرطرات و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جای بهشت پرنعمت و خشنودی خدا برنگزینید.

۱ . در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ بابُ فَضائِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، ح ۵۸ بنگرید.

تفسیر مردان (۵۱۷)

شرایط طلاق و جدایی مردان از زنان

بِسْــــمِ اللّـهِ الـرَّحْـــمـنِ الرَّحیـــم

بنـام خـداوند بخشـنده بخشـایشـگر

یاایُّهَاالنَّبِیُّ اذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ اَحْصُواالْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ لاـ تُخْرِجُـوهُنَّ مِنْ بُیُـوتِهِنَّ وَ لاـ یَخْرُجْنَ اِلّا اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ تِلْکَ حُدوُدُاللّهِ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدوُدَاللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْری لَعَلَ‌اللّهَ یُحْدِثُ‌بَعْدَذلِکَ اَمْرا

ای پیامبر ! هر زمان خواستیـد زنان را طلاق دهیـد ، در زمان عدّه طلاق گویید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسـرشان نزدیکی نکرده باشـند) و حساب عـدّه را نگه داریـد و از خدایی که پروردگار شـما است ، بپرهیزید ، نه شـما آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کنیـد و نه آن‌ها (در دوران عدّه) بیرون روند ، مگر این‌که کار زشت آشـکاری انجام دهند ، این حدود الهی است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند ، به خویشـتن ستم کرده است، تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این ، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند. (۱ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این نخستین حکم از احکام پنجگانه‌ای است که در این آیه آمـده است ، منظور این است که صـیغه طلاق در زمانی اجـرا شود ، که زن از عادت ماهیانه پاک شـده و با همسـرش نزدیکی نکرده باشد ، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره بقره ، عِـدّه طلاق باید به مقدار « ثَلاثَـةَ قُـروُءٍ » (سه بار پاک شدن) بوده باشد و در این‌جا تأکید می‌کند که طلاق باید با آغاز عِدّه همراه گردد . این نخستین شـرط طلاق است. سـپس به دومین حکم که مسأله نگهداشـتن حساب عِـدّه است ، پرداخته و می‌فرماید : «حساب عِدّه را نگه دارید» (وَ اَحْصـُوا الْعِـدَّةَ). « اَحْصُوا » از مـاده « اِحْصـاء » به معنی" شـمارش "است و در اصـل از « حصـی » به معنی" ریـگ "گرفته شـده است ، زیرا بسـیاری از مردم در زمان‌های قـدیم که به خواندن و نوشـتن آشـنا نبودند ، حساب موضوعات مختلف را با ریگ‌ها نگه می‌داشـتند. دقیقا ملاحظه کنیدکه زن ، سه‌بار ایام پاکی خود را به پایان رساند و

(۵۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عـادت ماهیـانه ببینـد ، هنگـامی که سومین دوران پـاکی پایان یافت و وارد عادت ماهیانه سوم شـد ، ایام عِـدّه سـرآمده و پایان یافته است. اگر در این امر دقت نشـود ، ممکن است دوران عِـدّه بیش از مقـدار لاـزم محسـوب گردد و ضـرر و زیـانی متـوجه زن شود ، چراکه او را از ازدواج مجـدد بازمی‌دارد و اگر کمتر باشد ، هدف اصـلی از عِدّه که حفظ حریم‌ازدواج اول و مسأله عدم‌انعقاد نطفه است ، رعایت نشده . قابل توجه این‌که مخاطب به نگهداری حساب عِدّه ، مردان هستند ، این به خاطر آن است که مسأله « حق نفقه و مسـکن » بر عهـده آن‌هـا است و همچنین « حق رجوع » نیز از آنِ آنـان‌است وگرنه زنان موظفنـد که برای روشن شـدن تکلیفشان حسـاب عِـدّه را دقیقـا نگـه دارنـد. بعـد به سـومین و چهـارمین حکم که یکی مربـوط به شـوهران است و دیگری مربـوط به زنـان ، می‌فرمایـد : « لاـ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ ». گرچه بسـیاری از بی‌خبران ، این حکم اسـلامی را به هنگام طلاق اصـلاً اجرا نمی‌کنند و به محض جاری شدن صیغه طلاق ، هم مرد به خود اجازه می‌دهد که زن را بیرون کند و هم زن خود را آزاد می‌پندارد که از خـانه شوهر خـارج شود و به خـانه بسـتگان بـازگردد ، ولی این حکم اسـلامی فلسـفه بسـیار مهمی دارد ، زیرا علاـوه بر حفظ احـترام زن ، غالبـا زمینـه را برای بـازگشت شـوهر از طلاـق و تحکیـم پیونـد زنـاشویی ، فراهـم می‌سـازد. پشت‌پـا زدن به‌ایـن حکم

مهم‌اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است ، سبب می‌شود که بسیاری از طلاق‌ها به جدایی دائم منتهی شود، درحالی که اگر این حکم اجرا می‌شد، غالبا به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می گشت. ولی از آن‌جاکه گاهی شرایطی فراهم می‌شود که نگهداری زن بعداز طلاق در خانه ، طاقت‌فرساست ، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده و می گوید : «مگر این که آن‌ها کار زشت آشکاری را انجام دهند » (اِلّا اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ) . مثلاً آن‌قدر ناسازگاری ، بدخلقی و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل ، باعث مشکلات بیشتر گردد. این

تفسیر مردان (۵۱۹)

معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت : نقل شده است ، دیده می‌شود .(۱) البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست ، زیرا در مفهوم کلمه « فاحِشَة » ، کار زشت مهمی نهفته است خصوصا این‌که با وصف « مُبَیِّنَة» نیز توصیف شده است. چراکه این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است و تجاوز از آن خواه از ناحیه مرد باشد ، یا زن ، لطمه به سعادت خود آنان می‌زند (وَ تِلْکَ حُدوُدُ اللّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدوُدَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ). و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عِدّه و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی ، می‌فرماید : (لا تَدْری لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ اَمْرا). با گذشتن زمان ، طوفان خشم و غضب که غالبا موجب تصمیم‌های ناگهانی در امر طلاق و جدایی می‌شود ، فرومی‌نشیند و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عِدّه و یادآوری عواقب‌شوم طلاق، مخصوصا در آن‌جا که پای فرزندانی در کار است و اظهار محبت هریک نسبت به‌دیگری، زمینه‌ساز رجوع‌می گردد و ابرهای‌تیره و تاردشمنی و کدورت را غالبا از آسمان زندگی آن‌ها دور می‌سازد . به خواست خدا بعدا خواهیم گفت که همه این‌ها مربوط‌به «طلاق‌رجعی» است .

طلاق ، منفورترین حلال‌ها

بدون شک قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد ، چراکه گاه عللی پیش می‌آید که زندگی مشترک زن و مرد را باهم غیرممکن یا طاقت‌فرسا و مملو از مفاسد می‌کند و اگر اصرار داشته باشیم که این قرارداد تا ابد بماند ، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد ، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است و هم‌اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق را در جوامع مسیحی ، ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح طلاق را ممنوع می‌شمرند و قانونا همسر یکدیگرند ، ولی در عمل جدا از

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵، صفحه ۳۵۰ و ۳۵۱ .

(۵۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یکدیگر زندگی کرده و حتی هرکدام برای‌خود همسری غیررسمی انتخاب کرده‌اند. بنابراین اصل مسأله طلاق ، یک ضرورت است ، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد و تا آن‌جا که راهی برای ادامه زوجیت است ، کسی سراغ آن نرود. به همین دلیل در روایات‌اسلامی، شدیدا ازطلاق مذمت گردیده و به‌عنوان مبغوض‌ترین حلال‌ها،ازآن‌یادشده است ، چنان‌که در روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « ما مِنْ شَیْءٍ اَبْغَضُ اِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَیْتٍ یَخْرَبُ فِی‌الْاِسْلامِ بِالْفُرْقَةِ یَعْنِی الطَّلاقَ: هیچ عملی نزد خداوند متعال منفورتر از این نیست که اساس خانه‌ای در اسلام با جدایی یعنی طلاق‌ویران‌گردد».(۱) طلاق،مشکلات‌زیادی‌رابرای خانواده‌ها،زنان،مردان و خصوصا فرزندان به‌وجود می‌آورد که آن‌ها را عمدتا در سه قسمت می‌توان خلاصه کرد ؛

۱ـ مشکلات عاطفی ـ بدون شک مرد و زنی که سال‌ها یا ماه‌ها با یکدیگر زندگی کرده‌اند، سپس ازهم جدامی‌شوند و از نظر عاطفی جریحه‌دار خواهند شد و در ازدواج آینده ، خاطره ازدواج گذشته ، دائما آن‌ها را نگران می‌دارد و حتی به همسر آینده با

یـک نوع بـدبینی و سوء ظن می‌نگرنـد ، آثـار زیانبـار این امر بر کسـی مخفی نیست و لـذا بسیار دیــده شــده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می‌پوشند .

۲ ـ مشـکلات اجتمـاعی ـ بسـیاری از زنان بعد از طلاق ، شانس زیادی برای ازدواج مجدد ، آن هم به طور شایسته و دلخواه ندارند و از این نظر گرفتـار خسـران شدیـد می‌شونـد و حتی مردان نیز بعـد از طلاـق دادن همسـر خود ، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهـد بود ، مخصوصا اگر پای فرزندانی در میان باشد ، لذا غالبا ناچار می‌شوند تن به ازدواجی دردهند که نظر واقع آن‌ها را تأمین نمی‌کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می‌برند .

۳ ـ مشـکلات فرزنـدان ـ که از دیگر مشـکلات ، مهم‌تر است . کمتر دیده شده است که نامادری‌ها همچون مادر ، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلأ عاطفی فرزندانی را

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۶۶ ، حدیث ۱ .

تفسیر مردان (۵۲۱)

که از آغوش پُرمهر مادر بریـده شده‌انـد ، پُر کنند ، همان‌گونه که اگر زن سابق فرزند خود را با خود ببرد ، در مورد ناپدری نیز این مسأله صادق‌است . البته هستند زنان و مردانی که نسبت به‌غیرفرزندان خود ، پُرمحبت و وفادارند ، ولی مسلما تعداد آن‌ها کم است و به همین دلیل فرزنـدان بعـد از طلاق ، گرفتار بزرگترین زیان و خسـران می‌شونـد و شاید غالب آن‌ها سـلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می‌دهنـد. و این ضایعه‌ای است نه تنها برای آن خانواده، بلکه برای کل جامعه ، چراکه چنین کودکانی که از مهر مادر یا پـدر محروم می‌شونـد ، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی‌آیند که بدون توجه تحت تأثیر روح انتقام‌جویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می‌گیرنـد. اگر اسـلام این‌همه درباره طلاق ، سـختگیری کرده ، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است. و نیز به همین دلیـل قرآن مجیـد صـریحا دسـتور می‌دهـد که هر گاه اختلافی میان زن و مرد پیـدا شود ، بسـتگان دو طرف در اصلاح میان آن دو بکوشند و از طریق تشکیل « محکمه صلح خانوادگی » (۱) از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع ، یا به مسأله طلاـق و جـدایی ، مـانع شونـد. و بـاز به همین دلیل آن‌چه به خوشـبختی زن و مرد و تحکیم پایه‌های‌علایق خانوادگی کمک کنـد، ازنظراسلام مطلوب و آن‌چه آن‌را متزلزل و سست سازد ، مبغوض و منفور است .

دلایل و انگیزه‌های پنجگانه طلاق

طلاقماننـد هر پدیده اجتماعی دیگری دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسـی دقیق و مقابله با آن جلوگیری از بروز چنین حادثه‌ای مشکل است و لـذا قبل از هر چیز بایـد به سـراغ عوامل طلاق برویم و ریشه‌های آن را در جامعه بخشـکانیم ، این عــوامـل بسیــار زیــاد است که امــور زیـر از مهم‌ترین آن‌ها است ؛

۱- شــرح « محکمــه صلــح » را می‌توانیــد در جلــد سوم تفسیـر نمونـه صفحـه ۳۷۵ بـه بعد ذیل آیه ۳۵ سوره نساء مطالعه فرمایید .

(۵۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ ـ توقعات نامحـدود زن یا مرد یکی از مهم‌ترین عوامل جـدایی است و اگر هر کـدام دامنه توقع خویش را محدود سازند و از عالَم رؤیاها و پنـدارها بیرون آینـد و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند و در حـدودی که ممکن است توقع داشـته باشـند ، جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته خواهد شد .

۲ ـ حـاکم شـدن روح تجمـل پرستی و اسـراف و تبـذیر بر خانواده‌هـا عامـل مهم دیگری است که مخصوصـا زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگه می‌دارد و با انواع بهانه‌گیری‌ها راه طــلاق و جدایی را صاف می‌کند .

۳ـ دخالت‌های بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر و مخصوصا در اختلافات آن‌ها ، عامل مهم دیگری محسوب می‌شود . تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات میان دو همسر ، آن‌ها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن به آتش این اختلاف دامن نزنند ، چیزی نمی‌گذرد که خاموش می‌شود ولی دخالت نزدیکان دو طرف که غالبا با تعصب و محبت‌های ناروا همراه است ، کار را روز به روز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد. البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند ، بلکه منظور این است که آن‌ها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند ، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه‌دار درآمد ، با توجه به مصلحت طرفین و اجتناب و پرهیز از هر گونه موضع گیری یک‌جانبه و تعصب‌آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان‌را فراهم سازند .

۴ـ بی‌اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر ، مخصوصا آن‌چه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد ، مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد ، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری‌را از شوهرش دارد ، ولی این از اموری است که غالبا حاضربه اظهار آن نیستند ، این‌جاست که بی‌اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم و ژولیده و کثیف بودن، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، مخصوصا اگر در محیط زندگی آن‌ها افرادی باشند که

این امور را رعایت کنند ولی آن‌ها کاملاً نسبت به این مسأله بی‌اعتنا باشند. لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده است ، چنان‌که در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « لا یَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ اَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَها : سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بنماید» (۱) و در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که فرمود : « وَ لَقَدْ خَرَجْنَ نِساءٌ مِنَ الْعِفافِ اِلَی الْفُجُورِ ما اَخْرَجَهُنَّ اِلاّـ قِلَّةُ تَهْیِئَهِ اَزْواجِهِنَّ : زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جُز این نداشت که مردان آن‌ها به خودشان نمی‌رسیدند » .(۲)

۵ـ عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز یکی از عوامل مهم طلاق است و این مسأله‌ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقا مورد توجه قرارگیردکه آن‌دو علاوه براین‌که « کفو شرعی » یعنی مسلمان باشند، « کفو عرفی » نیز باشند ، یعنی تناسب‌های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود ، در غیر اینصورت نباید از به‌هم‌خوردن چنین ازدواج‌هایی تعجب کرد.

فلسفه نگهداشتن عِدّه

بدون شک « عِدّه » دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است : نخست مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری و دیگر وجود وسیله‌ای برای بازگشت به زندگی اول و از بین بردن عوامل جدایی است که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود ، خصوصا این‌که اسلام روی این مسأله تأکید می کند که زنان در دوران « عِدّه » باید درخانه مرد بمانند و طبعا یک معاشرت دائمی چند ماهه خواهند داشت که به آن‌ها مجال می‌دهد مسأله جدایی را دور از هیجانات زودگذر مجددا مورد بررسی قرار دهند. مخصوصا در مورد طلاق

۱ و ۲– « مکارم الاخلاق » ، صفحه ۹۱ و ۱۰۷ .

رجعی (۱) که بازگشت به زوجیت نیازی به هیچ‌گونه تشریفات ندارد و هرکار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می‌شود، حتی اگردست بر بدن زن با شهوت و یا بدون شهوت بگذارد ، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد، رجوع محسوب می‌شود. به این ترتیب اگر این مدت با شرایطی که در بالاـ گفتیم ، بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند ، معلوم

می‌شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند و مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَحْصُوا: از ریشه «اِحْصاء» به مفهوم شمردن آمده است.

فاحِشَةً: به کار بسیار زشت و ناپسند گفته می‌شود.

به باور مفسران در آیه مبارکه گرچه روی سخن با پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله است، امّا مورد خطاب امت او هستند و بدان دلیل که آن بزرگوار پیشوای توحید و تقوا است، خدای فرزانه به او پیام می‌دهد تا مقررات او را بر مردم بیان کند و خود آن حضرت نیز بسان دیگران مخاطب پیام و موظّف به رعایت مقررات است و همه دانشمندان بر این اصل اتفاق نظر دارند.

نظیر این آیه در قرآن فراوان است، از آن جمله این آیه که می‌فرماید:

اذا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ...(۲)

هنگامی که به عزم نماز برخاستید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید...

و نیز این آیه که می‌فرماید:

فَـاِذا قَـرَأْتَ الْقُـرْآنَ فَاسْتَعِـذْ بِاللّـهِ مِنَ الشَّیْطانِ الـرَّجیم(۳)

۱- منظور از « طلاق رجعی » ، طلاقی است که برای اولین بار و یا دومین بار صورت می گیرد و تصمیم بر جدایی ، از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بذل می کند نه مال دیگر را .

۲ . سوره مائده، آیه ۶.

۳ . سوره نَحل، آیه ۹۸.

پس آن گاه که قرآن را می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

آری، در همه این آیات پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله نیز بسان یکی از امت و به عنوان پیشوا و سرمشق آنان موظّف به رعایت مرزهای مقررات خداست و آن حضرت نیز در همه زندگی و سبک و سیره مترقّی خود چنین بود.

امّا منظور از طلاق در دوران عدّه، که در آیه آمده این است که: باید طلاق در زمان پاکی زن از خون ماهانه یا حیض، که شوهر با او همبستر نشده است واقع گردد. با این بیان باید طلاق در زمان پاکی زن از حیض و زمان همبستر نشدن شوهر با او در آن دوران پاکی، داده شود و این نخستین شرط طلاق و جدایی است.

و روشن است که این حکم برای آن زنانی است که با همسران خویش همبستر شده‌اند وگرنه عدّه‌ای نخواهند داشت و قرآن به این نکته توجه می‌دهد که می‌فرماید:

یـا اَیُّهَـا الَّـذیـنَ آمَنُوا اِذانَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها...(۱)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان باایمان را به نکاح خویش درآوردید و آن گاه پیش از آن که با آنان همبستر گردید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آنان عدّه‌ای که آن را به شمار آورید به سود شما نیست...

با این بیان از آیه مورد بحث چنین دریافت می گردد که اگر کسی زن خویش را در زمان عادت ماهانه حیض و یا در دوران طُهر و پاکی او که همبستر شده است طلاق دهد، این طلاق درست نیست، چرا که «امر» در آیه شریفه وجوب را نشانگر است.

۱ . سوره احزاب، آیه ۴۹.

روایاتی درنکوهش طلاق

از علی علیه‌السلام آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

تَزَوَّجُوا وَ لاتُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلاقَ یَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.(۱)

ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق و جدایی عرش خدا را به لرزه درمی‌آورد.

و نیز «ثَوْبان» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود:

اَیُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلاقَ فی غَیْرِ ما بَأْسٍ فَحَرامٌ عَلَیْها رائِحَةُ الْجَنَّةِ.(۲)

هر زنی که بدون دلیل و جهت قانع‌کننده‌ای از شوهر خویش طلاق بخواهد، بوی خوش بهشت زیبای خدا بر او حرام می‌گردد.

و نیز «اَشْعَریّ» از آن حضرت آورده است که فرمود: لاتُطَلِّقُوا النِّساءَ اِلاّ مِنْ ریبَةٍ، فَاِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الذَّوّاقینَ وَ الذَّوّاقاتِ.(۳)

زنان خویش را جز آن گاه که در مورد پاکدامنی و عفت آنان به راستی دستخوش تزلزل شدید، طلاق ندهید، چرا که خدا مردان طلاق‌دهنده و زنان طلاق گیرنده را دوست نمی‌دارد.

و نیز «اَنَس» آورده است که فرمود:

ما حَلَفَ بِالطَّلاقِ وَ لَا اسْتَحْلَفَ بِهِ اِلاّ مُنافِقٌ.(۴)

جز نفاقگرا و تاریک اندیش کسی بدون دلیل قانع‌کننده سوگند به طلاق دادن و طلاق گرفتن نمی‌خورد.

گفتنی است که این چهار روایت از تفسیر «ثَعْلَبی» نقل شده است.

۱ . صَحیح مُسْلِم، کتاب الطّلاق، ج ۲، ص ۱۹۱۰؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹.

۲ . وَسائِل الشّیعة، ج ۱۵، ص ۲۶۸، روایت ۷.

۳ . وَسائِل الشّیعة، ج ۱۵، ص ۲۶۸، روایت ۸؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ تفسیر ثَعْلَبی، ذیل آیه مورد بحث.

۴ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ تفسیر ثَعْلَبی، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر مردان (۵۲۷)

در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ

و زمان عدّه را به حساب آورید و بشمارید.

به باور پاره‌ای منظور این است که: روزهای عادت ماهانه‌ای که زنان به آن عادت دارند، آن روزها را بشمارید.

این دستور قرآن به شمارش دوران عدّه برای این است که در آن زن دارای حق نفقه و هزینه زندگی و مسکن است که شوهر باید برای او فراهم آورد و شوهر نیز در آن دوران حق دارد تا در صورت تمایل به سوی همسر خویش بازگردد و پیوند گسسته را دگرباره به حال نخست برگرداند و او را از جدایی همیشه باز دارد.

با این بیان دستور به شمارش عدّه برای آگاهی از هنگامه و فرصت رجوع شوهر، هنگامه پایان فرصت رجوع و حرمت آن زن بر آن مرد، پایان یافتن پرداخت هزینه زندگی و مسکن زن از سوی شوهر و نیز آگاهی از زمان فوت شوهر است، تا به هرصورت، نه حقوق زن نادیده گرفته شود و نه حقوق مرد.

در ادامه آیه می‌فرماید: وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ

از خدایی که پروردگار شماست بترسید و پروا کنید و به آنچه مقرر شده است، عمل نمایید و از قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی دوری

جویید.

لا تُخْـرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ

شما مردانی که همسرانتان را طلاق می‌دهید، آنان را در زمان «عِدَّهٔ» از خانه‌هایشان بیرون نسازید؛

وَ لا یَخْـــــرُجْـــنَ

و آن زنان نیز در دوران «عِـدَّهٔ» از خانه و محل زندگی مشترک با شما بیرون نروند.

با این بیان در دوران «عـدّه طلاق»، نه مرد حق دارد زن خود را از خانه‌اش بیرون کنـد و نه آن زن حـق دارد تا پـایـان عـدّه طلاق و گسست کامل پیوند زناشویی بـدون دلیل و ضـرورت از خـانه بیـرون برود که تخلف هر کدام گناه و حرام است.

(۵۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِلّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍٔ مُبَیِّنَهٍٔ

مگر این که چنین زنانی به کار زشت آشکاری دست یازیده باشند.

در مورد منظـور از واژه «فاحِشَـهٔ» در آیـه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ بـه بـاور گروهی از مفسـران پیشـین، نظیر «حَسَـن»، «مُجاهِـد» و «ثَعْلَبی» منظـور ایـن اسـت کـه: مگـر این که آنـان به بی‌عفـتی آشکـاری دست یـازیـده باشند که آنان را نـاگـزیـر برای کیفـر کـردارشـان بایـد از خـانـه بیرون برند.

۲ـ امّـا به بـاور «ابن عبّـاس» منظور ناسازگاری و بـدزبانی آن زن با اهل منزل است، که در آن صورت می‌توان چنین زنی را از خانه بیرون کرد، چرا که ادامه حضور او در خـانـه مشکـلات را حـادتر می‌کنـد. گفتنی است که این نظر از دو امام راستین حضـرت بـاقر علیه‌السلام و صادق علیه‌السلام روایت شده است.(۱)

و از حضرت رضا آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:

اَلْفـاحِشَـهُٔ اَنْ تُـؤْذِیَ اَهْـلَ زَوْجِهـا وَ تَسُبَّهُـمْ.(۲)

منظور از «فاحِشَهٔ» عبارت از اذیت و آزار خاندان شوهر از سوی زن و فحاشی و بـدزبـانی بـه آن‌هـاست.

۲ـ از دیدگاه «قَتادَه» منظور سرکشی و پرخاشگری و نشوز است؛ از این رو اگر به‌خـاطـر سرکشی و نشوز او را طلاق داده‌اند و باز هم به آن شیوه اصرار می‌ورزد، بـایـد از خـانه بیرون رود.

و از «ابـن عبّاس» آورده‌انـد کـه: هر گنـاه و نافرمانی خـدا به صـورت آشکار «فـاحشـــه» می‌بـاشـد.

وَ تِلْـــکَ حُـــدُودُ اللّـــهِ

و این‌ها مرزهای مقررات خداست که در مورد طلاق و شرایط آن مقرر فرمود و به

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۲ ـ ۳۵۰، روایات ۲۰ ـ ۱۷.

۲ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۱.

تفسیر مردان (۵۲۹)

صورت روشنی بیان کرد که باید رعایت نمود و از آن‌ها عبور نکرد.

وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَـدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

و هر کس از مرزهـای مقررات خـدا عبور کنـد در حقیقت به خویشـتن سـتم روا داشتـه است؛ چرا که بـا این تجاوز از مرز قوانین و مقررات خدا به گناه و نافرمانی روی آورده و بـه کاری دست زده است که خـود را در خور کیفر ساخته است.

لا تَدْری لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً

تو ای پیامبر، از عالم غیب و آینـده بدون آگاهی یافتن از راه وحی و رسالت خبر نداری و نمی‌دانی چه پیش خواهد آمد، شاید خدا

پس از این طلاق و اعلام جدایی، رابطه تازه‌ای برای آن زن و مرد پدید آورد و وسیله‌ای برای اصلاح آنان پیدا شود و از جدایی منصرف شوند؛ چرا که اگر تحولی در دل و اندیشه شوهر پدید آید و محبت همسرش در دل او گُل کند و پس از این طلاق یا طلاق دوم و یا حتی میان طلاق دوم و سوم تصمیم بگیرد می‌تواند از فروپاشی خانواده جلوگیری نماید.

از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که باید سه طلاق به صورت جدا جدا انجام شود و نه یکباره و در یک نشست، که این روا نیست؛ چرا که در آیه شریفه می‌فرماید:

فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّكُمْ...

هنگامی که خواستید زنان خود را طلاق دهید، آنان را در زمان‌بندی عدّه آنان طلاق دهید و زمان عدّه را به حساب آورید و بشمارید و از خدا، که پروردگار شماست پروا کنید...

بدین وسیله قرآن شریف «فَطَلِّقُوهُنَّ...» را با دستور به شمارش و به حساب آوردن «عِدَّةِ» مورد تأکید قرار می‌دهد و از پی آن با دستور به رعایت پروا و تقوا همان واقعیت را مورد تأکیدی دیگر قرار می‌دهد و روشنگری می‌کند که از مرز مقررات او عبور نکنند؛ و بار سوم همین نکته سازنده را با بیان حقوق زن وشوهر پس از طلاق و در دوران «عدّه» مورد توجّه قرار می‌دهد و می‌فرماید: نه شما مردانی که زنان خود را

طلاق می‌دهید حق دارید آنان را در دوران «عدّه» از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه زنان حق دارند بروند.

لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ

و روشن است که در این صورت امکان بازگشت و رجوع برای شوهر می‌ماند که از حقوق اوست.

و بار دیگر می‌فرماید: و این مرزهای مقررات خداست و کسی که از این مرزها و مقررات عبور کند و بدون رعایت دقیق این شرایط طلاق دهد، هم گناه کرده و هم طلاق او فاقد شرایط و باطل است.

و سرانجام می‌فرماید: لَعَلَّ اللّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً؛ شاید خدا پس از این رویداد تلخ، موقعیت و رویداد تازه‌ای پدید آورد؛ که بدین وسیله ضمن تأکید بر همه شرایط و مرزهای مقررات خدا در طلاق و اعلام جدایی، روشنگری می‌کند که با طلاق اوّل، حق رجوع و بازگشت برای مرد پایان نیافته و می‌تواند از طلاق باز گردد، چرا که ممکن است این رویداد پس از طلاق، همان ایجاد مهر در دل مرد به خواست خدا و تصمیم او به رجوع و جلوگیری از فروپاشی ارکان خانواده گردد.

با این بیان، از خود آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که سه طلاق باید جداجدا انجام شود، چرا که:

۱ـ پیش از هر چیز، طلاق را تنها در زمان پاکی از خون دیدن ماهانه قرار می‌دهد.

۲ـ آن را به شرط همبستر نشدن با زن در آن زمان پاکی و طُهر او درست می‌داند.

۳ـ در آیه، «فَطَلِّقُوهُنَّ...» را با دستور به شمارش و به حساب آوردن دقیق «عدّه» مورد تأکید قرار می‌دهد، چرا که اگر می‌توان سه طلاق را در یک نشست گفت و تمام کرد، دیگرشمارش‌دقیق «عدّه» چرا؟

۴ـ دستور به پروای خدا پس از دستور به شمارش «عدّه» نیز بیانگر همین نکته است که باید سه طلاق به صورت جداجدا انجام شود.

۵ـ و همین گونه دستور به زن و مرد که در دوران «عدّه» باید زن از خانه بیرون نرود و مرد هم نمی‌تواند او را بیرون کند، چرا که حقوق هر دو در میان است و امکان رجوع در این فرصت، با گذشت زمان و فرو نشستن طوفان خشم و حضور چند ماهه زن در خانه و در کنار شوهر در زمان «عدّه» و تدبر و تفکر در کار و یادآوری فرجام شوم طلاق و... همه و همه زمینه‌ساز

بازگشت مرد و رجوع او و جلوگیری از فروپاشی کانون خانواده است.

۶ـ و آن گاه این جمله تفکرانگیز که: وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ... و این از مرزهای مقررات خداست که باید به دقت رعایت گردد.

۷ـ و سرانجام این جمله که می‌فرماید: لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْرا؛ امید که خدا پس از این طلاق نخست و این پیشامد تلخ شرایط تازه‌ای پدید آورد، که ممکن است یکی از این شرایط تازه همان بازگشت و رجوع مرد به زندگی زناشویی باشد.

با این بیان اگر سه طلاق را به صورت جدا جدا در نظر نگیریم، همه این نکات هفت‌گانه دقیق و ظریف و حکیمانه و راهگشا در آیه نادیده انگاشته می‌شود.

یا سازش یا جدایی خداپسندانه

فَإِذا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ اَشْهِدوُا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا

و هنگامی که عدّه آن‌ها سرآمد یا آن‌ها را به طرز شایسته‌ای نگهدارید و یا به طرز شایسته‌ای از آن‌ها جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا برپادارید، این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند راه نجاتی برای او فراهم‌می‌کند. (۲ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در فراز نخست این آیه ، یکی از مهم‌ترین و حساب‌شده‌ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح است و آن این‌که زن و مرد یا باید به طور شایسته باهم زندگی کنند و یا به طور شایسته از هم جدا شوند ، همان‌گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد ، جدایی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال و دعوا و نزاع و بدگویی و ناسزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد . این مهم است که همان‌گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام می‌گیرد ، جدایی‌ها نیز توأم با تفاهم باشد ، چراکه ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند ، ولی بدرفتاری‌های هنگام جدایی ، چنان جوّ فکری آن‌ها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آن‌ها می‌بندد و به فرض این‌که بخواهند مجددا باهم ازدواج کنند ، زمینه فکری و عاطفی مناسبی ندارند ، از سوی دیگر بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به یک جامعه و جدایی توأم با مخاصمه و امور ناشایست نه تنها در خود آن‌ها اثر می‌گذارد ، بلکه در فامیل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد و گاه زمینه همکاری‌های آن‌ها را در آینده به کلی بر باد می‌دهد. راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی ، بلکه درهرگونه دوستی و برنامه

مشترک، انسان تا آن‌جا که می‌تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست ، به طرز شایسته جدا شود ، که « جدایی شایسته » نیز نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است. از آن‌چه که گفتیم ، معلوم شد که « امساک به معروف » و « جدایی به معروف » معنی وسیعی دارد که هر گونه شرایط واجب و مستحب و برنامه‌های اخلاقی را دربرمی‌گیرد و مجموعه‌ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می‌کند. شاهد گرفتن برای آن است که اگر در آینده اختلافی روی دهد ، هیچ‌یک از طرفین نتوانند واقعیت‌ها را انکار کنند (وَ اَشْهِدوُا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ). مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف ، مانع شهادت به حق باشد ، نباید جُز خدا و اقامه حق ، انگیزه دیگری در آن راه یابد (وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ). ضمنا تعبیر به « ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ » ، دلیل بر این است که دو شاهد باید" مسلمان" ، "عادل "و" مرد "باشند. این تعبیر ، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده این احکام است ، به گونه‌ای که

اگر کسی آن‌ها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد ، گویی به خدا و روز قیامت ایمان ندارد (ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زندگی تحسین‌برانگیز و یا جدایی خداپسندانه

فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

پس آن گاه که دوران «عدّه» سپری گردید و به پایانش نزدیک شد، یا باید همسر خودرا به‌سبک شایسته و خداپسندانه‌ای نگاه‌دارید و تصمیم‌دگرباره برای‌ادامه زندگی مشترک بگیرید و از پرداخت هزینه زندگی و مسکن و در پیش گرفتن رفتار و کردار و گفتار خوش و انسانی کوتاهی نکنید...

أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

و یا این که آنان را رها کنید تا از دوران «عدّه» خارج گردند و به گونه‌ای خداپسندانه از آنان جدا شوید.

(۵۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روشن است که منظور آیه، نه سپری شدن دوران «عدّه» که منظور رو به پایان نهادن آن است، چرا که پس از سپری شدن «عدّه» دیگر راه بازگشت مسدود می‌شود و مرد، دیگر حق رجوع ندارد و زن در آن هنگام می‌تواند با هر کس که خواست ازدواج کند و به یک طلاق بدون رجوع شوهر جدا شده است.

وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ

و به هنگام جدایی و طلاق، دو شاهد عادل مرد از میان خودتان بر این کار برگزینید.

به باور مفسران، قرآن به مردهایی که زنان خویشتن را طلاق می‌دهند، دستور می‌دهد که به هنگام طلاق و نیز به هنگام رجوع دو گواه عادل بگیرند تا به هنگام پیش آمدن اختلاف بر سر رجوع به هنگام «عدّه» یا انکار طلاق از سوی مرد را گواهی کنند.

امّا پاره‌ای نیز بر آنند که: باید آنان برای حفظ دین خودشان و پایمال نشدن حقوق یکدیگر دو گواه عادل برگیرند.

از امامان معصوم نیز روایت در تأیید دیدگاه دوم رسیده است و به نظر می‌رسد که این دیدگاه بهتر باشد، چرا که اگر گرفتن گواهان عادل را بر طلاق حمل کنیم، اقتضاء وجوب می‌کند، در حالی که گرفتن آن دو گواه از شرایط صحت طلاق است.

از دیدگاه کسانی که گواه خواستن و گواه گرفتن را برای رجوع می‌گیرند، دراین صورت آن را کاری مستحب می‌شمارند.

وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ

و آن دو گواه نیز وظیفه دارند که به هنگام نیاز برای خشنودی خدا و تقرب به بارگاه او بر اساس حق و عدالت گواهی دهند و در اندیشه جلب دوستی نابجای ظالم یا ستمکار نباشند.

ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ

این توجه به خدا و رعایت عدالت چیزی است که هر کس به خدا و روز واپسین ایمان بیاورد، به آن اندرز داده می‌شود و می‌تواند از این اندرزهای سازنده بهره گیرد.

تفسیر مردان (۵۳۵)

و بدین سان قرآن به مردم باایمان روشنگری می‌کند که با توجه به این نکات و رهنمودها از باطل و بیداد دوری جویند و به رعایت مقررات عادلانه و انسانی روی آورند. و بدان دلیل روی سخن را به مردم باایمان می‌کند و آنان را ویژه پندآموزی و اندرزپذیری قرآن وصف می‌کند که اینان به دلیل ایمان به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مقررات آسمانی باید بیشتر از هر کس دیگر از این

پند و اندرزها بهره برند و پندپذیری واقعی آن است که انسان مقررات او را بشناسد و در عرصه‌های زندگی به کار بندد و رعایت کند و پاداش کارش را از خدا بگیرد و از آنچه ستم و بیداد و حق‌کشی و قانون‌شکنی است، نهی فرموده است، هشدار پذیرد و دوری جوید.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً

و هر کس از خدا پروا کند و ازگناه و ستم و کارهای ناروا که از آنها هشدار داده شده است، دست نگاه دارد، خدا برای او راه نجاتی قرار می‌دهد و از رنج و درماندگی دنیا و تیره‌بختی آخرت در امانش می‌دارد.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که به هنگام تلاوت این آیه فرمود:

مِنْ شُبَهاتِ الدُّنْیا، وَ مِنْ غَمَراتِ الْمَوْتِ، وَ شَدائِدِ یَوْمِ الْقِیامَهِ.(۱)

منظور این است که اگر کسی به راستی پروای خدا را پیشه سازد، خدا او را از شبهات زندگی دنیا و از گرفتاری‌ها و غمرات مرگ و از فشارها و سختی‌های روز رستاخیز نجات می‌دهد.

و نیز آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَکْثَرَ الْاِسْتِغْفارَ جَعَلَ اللّهُ لَهُ مِنْ کُلِّ هَمٍّ فَرَجا وَ مِنْ کُلِّ ضیقٍ مَخْرَجا.(۲)

کسی که بسیار آمرزش بخواهد و روی توبه به بارگاه خدا آورد، خدای مهربان او را از هر غم و اندوهی نجات داده و از هر تنگنا و رنجی برایش گشایش پدید می‌آورد.

۱ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۰؛ نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۱.

(۵۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا

و او را از جایی که گمان ندارد ، روزی می‌دهد و هر کس بر خداوند توکل کند، کفایت امرش را می کند ، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. (۳ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می‌دهد که از مشکلات حق نهراسند و مجری عدالت باشند و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند ، چراکه خداوند تضمین کرده است که مشکلات پرهیزکاران را بگشاید و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند ، روزی دهد . خداوند ضمانت کرده که هر کس بر او توکل نماید ، درنمی‌ماند و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است. جمله «قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع و تکوین است ، یعنی این دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده ، همه طبق حساب و اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه‌ای است ، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می‌دهد ، هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایانی دارد ، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شِکوه بگشایند و یا برای حل مشکلات به بی‌تقوایی‌ها توسل جویند ، بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتن‌داری به جنگ آنها رفته و حل‌نهایی را از خدا بخواهند .

ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیاء می‌بخشد ، پرده‌های یأس و ناامیدی را می‌درد ، شعاع‌های حیاتبخش امید را به قلب می‌تاباند و به تمام افراد پرهیزگار باتقوا وعده نجات و حل مشکلات می‌دهد. در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اِنّی لَاَعْلَمُ آیَهً لَوْ اَخَذَ بِهَا النّاسُ لَکَفَتْهُمْ ؛ وَ مَنْ

يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا . . . فَمازالَ يَقُولُها وَ

تفسیر مردان (۵۳۷)

يُعيدُها : من آیه‌ای را می‌شناسم که اگر تمام انسان‌ها دست به دامن آن زنند، برای حل مشکلات آن‌ها کافی‌است، پس آیه « وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ » را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد » .(۱) و در حدیث دیگری از همان حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است : « مَنْ اَكْثَرَ الْاِسْتِغْفارِ جَعَلَهُ اللّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجا وَ مِنْ كُلِّ ضيقٍ مَخْرَجا : هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی ، گشایشی و از هر تنگنایی ، راه نجاتی قرار می‌دهد » .(۲) جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه درباره « عوف بن مالک » نازل شده که از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود ، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند ، او به محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد ، ایشان فرمودند : « تقوا را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه " را بگو » ، او این کار را انجام داد ، ناگهان درحالی که در خانه‌اش نشسته بود، فرزندش از درآمد، معلوم‌شدکه ازیک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده است و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (این‌جا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد باتقوا و رسیدن روزی از جایی که انتظارش را نداشت ، خبر داد). ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید در خانه می‌نشینم و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه " می‌گویم تا از آن‌جا که گمان ندارم به من روزی برسد ، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست ، هدف تقوا و پرهیزگاری توأم با تلاش و کوشش است ، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد ، خداوند گشودن آن‌ها را تضمین فرموده است . و لذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق « عمر بن مسلم » مدتی خدمتش نیامد ، حضرت جویای حال او شد ، عرض کردند : « او تجارت را ترک گفته و رو به عبادت آورده است » ، فرمود : « وای بر او ، آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید ، دعایش مستجاب نمی‌شود (اَما

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۰۶ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۵۷ .

(۵۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عَلِمَ اَنَّ تارِكَ الطَّلَبِ لا يُسْتَجابُ لَهُ) ». سپس افزود : جمعی از یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی آیه وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ نازل شد ، درها را به روی خود بستند و رو به عبادت آوردند و گفتند : « خداوند روزی ما را عهده‌دار شده » این جریان به گوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید ، کسی را نزد آن‌ها فرستاد که : «چرا چنین کرده‌اید»؟ گفتند : « ای رسول خدا ! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده ، ما مشغول عبادت شدیم » پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ: هر کس چنین کند ، دعایش مستجاب نمی‌شود ، بر شما باد که تلاش و طلب کنید » .(۱)

مفهوم روح توکل بر خدا

منظور از توکل بر خدا ، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد ، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است ، خدایی که نسبت به او ، رحیم و مهربان است و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد. کسی که دارای روح توکل است ، هرگز یأس و ناامیدی را به خود راه نمی‌دهد ، در برابر مشکلات ، احساس ضعف و زبونی نمی‌کند ، در برابر حوادث سخت ، مقاوم است و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می‌دهد که می‌تواند بر مشکلات پیروز شود و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است ، به یاری او می‌آید و او را از شکست و ناتوانی رهایی می‌بخشد. در حدیثی از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که فرمود : «از پیک وحی خدا ، جبرئیل ، پرسیدم : توکل چیست ؟ گفت :

حقیقت توکل این است که انسان بداند مخلوق نه زیان می‌رساند و نه نفع ، نه عطا می کند و نه منع ، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود ، انسان جُز برای خدا کارنمی کند، به‌غیراو امیدندارد، از غیراونمی‌ترسد و دل

۱- «نورالثقلین»،جلد۵،صفحه۳۵۴،حدیث۳۵.

به‌کسی جُزاو نمی‌بندد، این روح توکل است».(۱) « توکل » با این محتوای عمیق ، شخصیت تازه‌ای به انسان می‌بخشد و در تمام اعمال او اثر می گذارد ، لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد : «پروردگارا ! چه عملی از همه اعمال برتر است (اَیُّ الاَعْمالِ اَفْضَلُ)»؟ خداوند متعال فرمود : « لَیسَ شَیْءٌ عِنْدی اَفْضَلَ مِنَ التَّوَکُّلِ عَلَیَّ وَ الرِّضا بِما قَسَمْتُ : چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من و خشنودی به آن‌چه قسمت کرده‌ام، نیست ».(۲) بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است ، نه تنبلی و فرار از مسؤولیت‌ها.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای این آیه در مورد فردی به نام «عوف اشجعی» فرود آمد، چرا که فرزند او به دست دشمن اسیر گردید و او به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و این خبر را با آن حضـــرت در میان نهاد و از فقـر و محـرومیت شکایت کرد؛ پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اِتَّقِ اللّهَ وَ اصْبِرْ وَ اَکْثِرْ مِنْ قَوْلِ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ.(۳)

هان ای عَوْف! از خدا پروا کن و شکیبایی پیشه ساز و هر چه بیشتر به او پناه بر و به او اعتماد کن و بگو: هیچ نیرو و قدرتی جز نیرو و قدرت بی کران او نیست و هیچ توانمندی جز به یاری و قدرت او نمی‌تواند کاری انجام دهد.

آن مرد دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به جان خرید و ضمن آراسته ساختن جان به پروای خدا، راه شکیبایی را در زندگی پیش گرفت و به آن ذکر توسّل جست و آن گاه چیزی نگذشته بود که پسرش به خواست خدا با غفلت اسارت‌گیرندگانش فرار کرد و خود را

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۹ ، صفحه ۳۷۳ ، حدیث ۱۹ .

۲- « سفینة البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۸۳ (ماده وکل) .

۳. تفسیر قُرْطبی، ج ۸، ص ۱۶۰.

به خانه رساند و شتری نیز که بر آن سوار شده بود با خود به غنیمت آورد. و این جلوه‌ای کوچک از پیام آیه مورد بحث است که فرمود: هر کس پروای خدا را پیشه سازد، خدا برای او برون رفتن از مشکلات و تنگناها می گشاید و ر.....Şاو را از جایی که حساب آن را هم نکرده است می‌سازد.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور از «وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» این است که: خدا به کسی که پروا پیشه سازد، به آنچه به او داده است برکت می‌بخشد.

یُبارِکُ لَهُ فیما اتاهُ.(۱)

و «ابوذر غِفاری» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود:

اِنّی لَاَعْلَمُ آیَةً لَوْ اَخَذَ بِهَا النّاسُ لَکَفَتْهُمْ: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا... فَما زالَ یَقُولُها وَ یُعیدُها.(۲)

من آیه‌ای را از قرآن شریف نشان دارم که اگر همه انسان‌ها دست به دامان آن زنند، برای حل مشکلات و رفع تنگناهای آنان بسنده است؛ و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت و بارها آن را تکرار کرد که: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ یَرْزُقْهُ

مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ...

در ادامه آیه می‌فرماید: وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

و هر کس بر خدا اعتماد کند، همو برایش بسنده است.

آری، اگر انسانی به او ایمان داشته باشد و کار دنیا و آخرت خویش را به تدبیر و تقدیر او واگذارد، خدای فرزانه او را کفایت می کند و با او به گونه‌ای رفتار می کند که دنیای آباد و آزاد و بهشت پرطراوت را به دست آورد.

در روایتی آمده است که: هر کس شادمان می گردد که پرتوان‌ترین انسان‌ها گردد، باید به خدا اعتماد نماید.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲ . تفسیر قُرطُبی، ج ۸، ص ۱۶۰.

مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُونَ اَقْوَی النّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ.(۱)

در ادامه آیه می‌افزاید:

إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ

چرا که خدا به دلیل دانش و قدرت بی کرانش، خواست و فرمان خود را به انجام می‌رساند و هیچ کسی نمی‌تواند جلو تدبیر و تقدیر او، در پدید آوردن پدیده‌ها و تدبیر هستی را بگیرد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: بی‌گمان فرمان خدا در مورد کسانی که به او توکّل نمایند و یا اعتماد نکنند انجام‌شدنی است.

قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً

به یقین خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است که آن نظام و تقدیر بی کم و کاست رعایت می گردد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: خدا برای هر چیزی بر اساس مصلحت و رحمت مقرراتی در حلال و حرام و روا و ناروا و ترغیب و هشدار قرار داده است؛ درست همان گونه که در پدیده طلاق و دوران «عِدَّه» و موضوعاتی نظیر این‌ها مقررات و قوانین خود را به روشنی بیان فرموده است.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۸.

احکام زنان مطلّقه و حقوق آن‌ها

وَ اللاّئی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحیضِ مِنْ نِسائِکُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ اَشْهُرٍ وَ اللاّئی لَمْ‌یَحِضْنَ وَاُولاتُ الاْحْمالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرا

زنانی از شما که از عادت ماهانه مأیوسند ، اگر در وضع آن‌ها (از نظر بارداری) شک کنید ، عِدّه آنان سه ماه است و همچنین آن‌ها که عادت ماهانه ندیده‌اند و عِدّه زنان باردار این‌است‌که بار خودرا بر زمین بگذارند و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند کار را بر او آسان می‌سازد.(۴ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد ، لزوم نگهداشتن عِدّه بعداز طلاق است و از آن‌جاکه در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می‌بینند ، در مسأله عِدّه روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته و عادت ماهیانه ببینند ، هنگامی که برای بار سوم وارد ماهانه شدند ، عِدّه آن‌ها پایان یافته ، ولی در این میان افراد دیگری هستند که به عللی عادت

ماهیانه نمی‌بینند و یا باردارند ، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عِدّه راتکمیل می کند. به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است ، دو گروه باید سه ماه عِدّه نگهدارند و گروه سوم یعنی زنان باردار با وضع حمل ، عِدّه آنان پایان می گیرد ، خواه یک‌ساعت بعداز طلاق ، وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه. و بالاخره در پایان آیه مجددا روی مسأله تقوا تکیه می کند و می‌فرماید : « هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می‌سازد (وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرا) ». هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را ، چه در رابطه مسأله جدایی و طلاق و احکام آن و چه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند .

تفسیر مردان (۵۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به ترسیم تفاوت احکام و مقررات «عِدَّهٔ» زنان طلاق داده شده، به تناسب تفاوت احوال آنان پرداخته و در بیان احکام و حقوق آنان می‌فرماید: وَ اللاّئِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِسائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ

زنانی که از دیدن خون ماهانه مأیوس شده‌اند، اگر در مورد آنان از نظر باردار بودن یا نبودن دستخوش تردید و دودلی گردید، دوران «عدّه» آنان سه ماه تمام است.

منظور از این زنها آنانی هستند که در شرایط و سن و سالی هستند که امثال آنان خون ماهانه می‌بینند، اگر چنین زنهایی در موردشان تردید پدید آمد که به دلیل سن و سال از دیدن خون ماهانه مأیوس شده‌اند و یا به خاطر رخدادی دیگر، دراین‌صورت «عدّه» آنان سه ماه است. این دیدگاه از پیشوایان دین روایت شده است.

وَ اللاّئِی لَمْ یَحِضْنَ

و همین گونه زنهایی که خون ماهانه ندیده‌اند و هنوز حیض نمی‌شوند، آنان نیز باید سه ماه تمام «عدّه» نگاه دارند؛ و حذف کلام به خاطر دلالتی است که بیانگر آن است.

گفتنی است که منظور از این دسته از زنان، آنانی هستند که هم سن و سال‌شان خون‌ماهانه می‌بینند.

وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

گروه سوم از آنان آن دسته از زنان هستند که باردار می‌باشند و «عدّه» آنان این است که فرزند خود را به دنیا آورند، خواه یک ساعت و یا یک روز پس از طلاق، کودک خویش را به دنیا آورند یا پس از چند ماه.

«ابن عبّاس» می گوید: این فراز از آیه تنها در مورد زنان بارداری است که طلاق داده شده‌اند. در این مورد از امامان اهل بیت هم روایت رسیده است.

امّا آن زنانی که شوهرشان از دنیا رفته است، اگر باردار باشند، باید بیشترین دوران

(۵۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

را که «عدّه» به دنیا آوردن کودک خویش و یا«عدّه» وفات باشد، نگاه دارند.

«عدّه» وفات عبارت از چهار ماه و ده روز است که اگر در این مدت کودک او به دنیا نیامد، باید تا ولادت کودک خویش «عدّه» نگاه دارد.

بیشتر فقها و پاره‌ای از مفسران پیشین بر آنند که آیه مورد بحث برای زنان شوهرمرده و همه زنان بارداری است که طلاق داده شده‌اند و به همین دلیل «عدّه» همه آنان به دنیا آمدن کودک آنان است؛ از این رو اگر زنی به دو کودک باردار باشد، نباید پس از ولادت یکی ازدواج کند، بلکه باید در انتظار ولادت فرزند دیگرش بماند، چرا که آیه می‌فرماید: «أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» و عدّه زنان باردار آن است که کودک خویش را به دنیا آورند و این شامل یک و یا چند کودک می گردد.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً

و کسی که پروای خدا را در رعایت فرمان‌ها و هشدارهایش پیشه سازد و مقررات او را در زندگی رعایت کند، خدا در کارهای دنیا و آخرت او گشایش و آسانی برایش فراهم می‌آورد و یا در برابر تنگناهای این جهان پاداش شکوهباری در سرای آخرت به او ارزانی می‌دارد.

تفسیر مردان (۵۴۵)

ذلِکَ اَمْرُ اللّهِ اَنْزَلَهُ اِلَیْکُمْ وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ اَجْرا

این فرمان خدا است که بر شما نازل کرده و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهان او را می‌بخشد و پاداش او را بزرگ می‌دارد. (۵ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَیِّئات » گاهی به معنی " گناهان صغیره "آمده ، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به" عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره" اطلاق شده ، مثلاً در آیه ۶۵ سوره مائده آمده : « وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتابِ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ: اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، ما تمام گناهان گذشته آن‌ها را می‌بخشیم ». مسلم است که ایمان و قبول اسلام ، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ربیع» می گوید: خدای فرزانه مقرر فرموده است که:

۱ ـ هرکس در زندگی براو توکل‌واعتمادکند، اوراکفایت‌نمایدوکارش‌راردیف سازد.

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ(۱)

۲ ـ و نیز هر کس صادقانه و خالصانه به او ایمان آورد، دل او را به‌سرمنزل مقصود راه نماید.

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ(۲)

۳ ـ و هر کس به او وامی نیکو دهد و از بندگانش گره‌گشایی کند، به او پاداشی چندین و چند برابر بدهد.

اِنْ تُقْرِضُوا اللّهَ قَرْضا حَسَنا یُضاعِفْهُ(۳)

۴ ـ و هر کس به رشته هدایت او و مهر و قدرت بی‌کرانش چنگ زند و از او

۱ . سوره طلاق، آیه ۳.

۲ . سوره تَغابُن، آیه ۱۱.

۳ . سوره تَغابُن، آیه ۱۷.

(۵۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

یاری بخواهد، او را به راه راست راه نماید.

وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ(۱)

۵ ـ و نیز کسی که دعا کند و او را بخواند، دعای خالصانه او را پاسخ دهد.

وَ اِذا سَأَلَکَ عِبادی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ...(۲)

ازدواج محبوب‌ترین چیزها نزد خداست (۳)

از آیات و روایات رسیده به روشنی چنین دریافت می گردد که دوست داشتنی‌ترین خانه‌ها و بناها آن خانه‌ای است که با ازدواج

مطلوب و آگاهانه و سرشار از مهر و عشق دو انسان هدفدار و مسئولیت پذیر آباد گردد و رونق یابد و روح زندگی و نشاط و نسیم حیات و سعادت در آن وزیدن گیرد.

ما مِنْ بناءٍ فِی الْاِسْلامِ اَحَبُّ اِلَی اللّهِ مِنَ التَّزْویجِ.(۴)

درست از این زاویه است که قرآن شریف در ترغیب و تشویق جامعه و حکومت و خانواده‌ها به این موضوع می‌فرماید:

وَ اَنْکِحُوا الْاَیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ...(۵)

مردان و زنان بدون همسر را، در جامعه خویش همسر بدهید و نیز غلامان و کنیزان شایسته‌کردار جامعه خود را؛ اگر تنگدست و نیازمند باشند، خدا آنان را از فزون‌بخشی خویش بی‌نیاز می‌سازد.

و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد فرمود:

یُفْتَحُ اَبْوابُ السَّماءِ فی اَرْبَعَةِ مَواضِعَ: عِنْدَ نُزُولِ الْمَطَرِ، وَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَلَدِ فی وَجْهِ الْوالِدِ، وَ عِنْدَ فَتْحِ بابِ الْکَعْبَةِ، وَ عِنْدَ النِّکاحِ.(۶)

۱ . سوره آل عِمران، آیه ۱۰۱.

۲ . سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۳ . مترجم.

۴ . بِحارُ الاَنْوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۲.

۵ . سوره نور، آیه ۳۲.

۶ . ازدواج در اسلام، ص ۱۷.

تفسیر مردان (۵۴۷)

در چهار هنگام است که درهای رحمت و مهر خدا بر روی انسان‌ها گشوده می‌شود:

۱ ـ هنگام فرو ریختن باران،

۲ ـ به‌هنگام نگاه‌سرشار از ادب‌واحترام‌فرزند برچهره‌پدر و نخستین مربی خویش،

۳ ـ آن گاه که درب خانه کعبه گشوده می‌شود،

۴ ـ و آن گاه که دو یار دلداده پیمان زندگی مشترک هدفدار می‌بندند.

و نیز فرمود:

مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ اَحْرَزَ نِصْفَ دینِهِ، فَلْیَتَّقِ اللّهَ فِی النِّصْفِ الْباقی.(۱)

هر کس ازدواج کند، در حقیقت یک دوّم از دین و اخلاق انسانی‌اش را حفظ کرده و باز یافته است و از آن پس باید در اندیشه یک دوّم دیگر باشد و پروای خدا را در آن مورد پیشه سازد.

و نیز فرمود: مَن تَزَوَّجَ فَقَدْ أُعْطِیَ نِصْفَ السَّعادَةِ.(۲)

کسی که ازدواجی آگاهانه و هدفدار نماید، در حقیقت به یک دوم از سعادت و نیک‌بختی زندگی نایل آمده است.

این دیدگاه اسلام در ازدواج و پیوند دو انسان و آبادی و آزادی خانه با ازدواج؛ روشن است که وقتی دین و آیینی این گونه به پیوند و استحکام نظام خانواده می‌اندیشد، هرگز رضایت نمی‌دهد که این پیوند با هواها و هوس‌های کودکانه و یا بهانه‌های احمقانه و یا عوامل و عوارض ناسنجیده دیگر فرو پاشد و ویران گردد...

۱ . بِحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۹.

۲ . مُسْتَدْرَك الوَسائل، باب اول، از ابواب مقدمات.

(۵۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

نـاروا‌ترین رواهـا یا منفـورترین حلال‌ها(۱)

درست به همین دلیل است که از جدایی و گسستن و طلاق نفرت دارد، امّا به ناگزیر آن را روا و حلال شمرده است، تا در شرایطی که زندگی به درگیری و کشمکش و آتش سوزانی تبدیل می‌گردد و زندگی شایسته و انسانی به بن‌بست رسیده است، هر کدام به راه خـود بروند و به وسیلـه طـلاق جدا شوند.

بـا این بیان طلاق در حقیقت یک ضـرورت است که بایـد تا سـرحد امکان از آن دوری جست و تنها در شـرایط سـخت و بحرانی و پس از آزمون همه راه‌های خردمندانه و مصلحـانه و حکیمـانه برای سـازش و زنـدگـی شـرافتمنـدانه به آن روی آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:مامِنْ‌شَیْ‌ءٍاَبْغَضُ‌اِلَی‌اللّهِ‌مِنْ‌بَیْتٍ‌یُخْرَبُ‌فِی‌الْاِسْلامِ‌بِالْفُرْقَهِ،یَعْنِی‌الطَّلاقَ.(۲)

هیـچ کاری در بارگاه خـدا منفورتر از این نیست که ارکان خانه و خانواده‌ای به وسیله طـلاق و جـدایی از هم فـرو پاشـد و ویران گردد.

و نیز هشدار داد که:

تَزَوَّجُوا وَ لاتُطَلِّقُوا، فَاِنَّ الطَّلاقَ یَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.(۳)

ازدواج کنیـد و طـلاق نـدهیـد کـه طـلاق پـدیـده‌ای است که عرش خدا را بـه لـرزه درمـی‌آورد.

و از حضـرت صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد که فرمود:

ما مِنْ شَیْ‌ءٍ مِمّا اَحَلَّهُ‌اللّهُ اَبْغَضُ اِلَیْهِ مِنَ الطَّلاقِ.(۴)

چیـزی از کارهای حـلال و روا در بارگاه خدا منفورتر از طلاق و جدایی نیست.

روشن است که این هشدارها و بازدارندگی‌های قانونی و حقوقی و اخلاقی و اجتماعی و... به خاطر عوارض ویرانگر و ره‌آورد شوم طلاق و جدایی زن و مرد است کـه در این فـرصت تنهـا می‌تـوان بـه ره‌آورد ویـرانگـر عـاطفـی طـــلاق،

۱ . مترجم.

۲ . وَسائِلُ الشّیعهُ، ج ۱۵، ص ۲۶۶.

۳ . وَسائِلُ الشّیعهُ، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

۴ . وَسائِلُ الشّیعهُ، ج ۱۵، ص ۲۶۷.

تفسیر مردان (۵۴۹)

ره‌آورد اجتماعی وحشتناک آن،

و ره‌آورد خطرناک تربیتی آن که بر روی فرزندان آنان و حتی نسل‌ها بر جای می‌گـذارد، می‌تـوان اشـاره کـرد.

چرا طلاق؟(۱)

می‌دانیم که هیچ پدیده‌ای از پدیده‌های اجتماعی و سیاسـی و خانوادگی بدون ریشه‌ها و انگیزه‌های گوناگون نمی‌تواند پدید آید و دوام یابـد و بر این اصـل برای مبـارزه بـا آن‌هـا بـایـد ریشه‌یـابی کرد و بـا شـناخت و آگـاهی، آن ریشه‌هـا و انگیـزه‌هـای آن آسیـب‌ها، آن‌هـا را خشکـانید و از میان برداشت.

و هنگـامی کـه از دیـد جامعه‌شـناختی بـه ایـن پدیـده شـوم و ریشه‌هـای آن می‌نگریـم ایـن عـوامـل را مهم‌ترین عوامـل طـلاق و گستـرش آن می‌یـابیم:

۱ـ فقدان تناسب و سنخیت در اندیشه و فکر و باورها و ارزشها،

۲ـ انتظارات بی‌جا و نامحدود زن و مرد از یکدیگر و رفتار فراقانونی آنان در نظام خانواده،

۳ـ رواج روح تجمل‌پرستی و چشم و هم‌چشمی و اسراف و تبذیر، که عامل پیدایش نارضایتی‌ها و کشمکش‌ها و سرانجام جدایی‌ها می‌گردد،

۴ـ نادیده انگاشتن حقوق و خواسته‌های قانونی و اخلاقی یکدیگر و عدم رعایت مسایل عاطفی و هنری، انسانی و آرمانی و بهداشتی و زینتی و آرایشی.

برای نمونه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لا یَنْبَغی لِلْمَرْئَةِ اَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَها.(۲)

بر زن همسردار در نظام خانواده شایسته نیست که خود را بدون آرایش و آراستگی نگاه دارد.

۱ . مترجم.

۲ . مَکارِمُ الْاَخلاق، ص ۱۰۷.

(۵۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و به مردان همسردار نیز فرمود: وَ لَقَدْ خَرَجْنَ نِساءٌ مِنَ الْعِفافِ اِلَی الْفُجُورِ ما اَخْرَجَهُنَّ اِلاّ قِلَّةُ تَهْیِئَةِ اَزْواجِهِنَّ.(۱)

زنانی از جامعه شما از راه پاکدامنی بیرون رفتند که علت این انحراف این بود که مردان آنان از نظر ظاهر و آراستگی و بهداشت و آرایش به خود نمی‌رسیدند.

این همه تدابیر و شرایط برای طلاق چرا؟(۲)

در آیاتی که گذشت قرآن شریف ضمن روا و حلال شمردن طلاق به عنوان یک ضرورت اجتماعی در نظام خانواده، شرایط سنگین و تدابیر متنوّعی برای انجام آن مقرّر فرموده است که پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از:

۱ـ طلاق باید در زمان پاکی و عدّه صورت گیرد،

۲ـ باید در آن پاکی و عدّه، مرد با زن خویش همبستر نشده باشد،

۳ـ نگاه داشتن عدّه لازم است،

۴ـ زن در دوران عدّه باید با هزینه مرد و در خانه او زندگی کند،

۵ـ زن حق ندارد در دوران عدّه، بدون ضرورت از خانه خارج شود،

۶ـ گرفتن دو گواه عادل برای طلاق،

۷ـ و سرانجام چندین بار سفارش به پروا و ترس از خدا و رعایت دقیق مقررات،

۸ـ اندیشیدن و مشاوره بر این واقعیت که آیا سازش انسانی و زندگی شرافت مندانه ممکن است یا نه؟

۹ـ سفارش به ایجاد دادگاه صلح و سازش خانوادگی،(۳)

۱۰ـ هشدار از سخت گیری بر زنان و در تنگنا قرار دادن آنان،

۱۱ـ دستور به مشاوره‌ای خداپسندانه در مورد سرنوشت کودک یا

۱ . مَکارِمُ الْاَخلاق، ص ۹۱.

۲ . مترجم.

۳ . سوره نساء، آیه ۳۵.

تفسیر مردان (۵۵۱)

کودکان، اگر در میان باشند.

ایـن‌ها اهـمّ تـدابیر و شرایط برای انجام طلاق است، راستی چرا؟ فلسفه این همه تـدبیـر و دقّت چیست؟

آیا جز این است که طلاق‌ها به هنگام ضـرورت و آن گاه که به راستی راه زندگی خداپسـندانه و انسانی بسته است، انجام پذیرد و در نتیجه خانوادها و جامعه‌ها و عصـرها و نسـل‌ها از عـوارض دهشتنـاک و ویـرانگـر آن در امـان بمـاننـد.

و آیا با تعمّق در این تـدابیر درنمی‌یابیم که طرح طلاق و سبک انسانی و اخلاقی و بـزرگمنشـانه جـدایی نیـز از دیدگاه قرآن به گونه‌ای طراحی شـده است کـه اگر در جامعه آمـوزش و تربیت شایسته قـرآنی بـود و رعـایت می گردیـد، آمـار جـدایی‌ها بـه شـدت کـاهـش می‌یافت و تا سرحد امکان، همان جدایی‌ها با رجوع و بازگشت و پیوند قرین‌می‌شد.

(۵۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَ اِنْ کُنَّ اُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ اَرْضَعْنَ لَکُمْ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَ اْتَمِـرُوا بَیْنَکُـمْ بِمَعْـرُوفٍ وَ اِنْ تَعـاسَـرْتُـمْ فَسَتُـرْضِـعُ لَـهُ اُخْـری

آنها (زنان‌مطلّقه) را هرجا خودتان سکونت‌دارید و در توانایی شـما است، سـکونت دهید و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنیـد (و مجبوربه ترک‌منزل شونـد) و هرگاه باردار شوند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند و اگر برای شـما فرزند را شیردهنـد ، پاداش آنها را بپردازیـد و (درباره فرزنـدان کار را) با مشاوره شایسـته انجام دهید و اگر به توافق نرسـیدید ، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد. (۶ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در فراز نخست آیه درباره چگونگی مسکن زنان مطلّقه می‌فرماید : « آنها را هر جا خودتان سـکونت دارید و امکانات شما ایجاب می کنـد ، سـکونت دهیـد » (اَسْکِنُوهُنَّ مِنْحَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ). « وُجْـد » به معنی" توانایی و تمکن "است . «راغب» نیز در «مفردات» می گویـد : تعبیر به « مِنْ وُجْدِکُمْ » مفهومش این است که به مقـدار توانـایی و به‌انـدازه امکانـات و غنـای خود ، مسکن مناسب برای زنان مطلّقه در نظر بگیرید. سـپس به حکم دیگری پرداخته و می گوید : « به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند » (وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ). مبادا کینه‌توزی‌ها و عداوت و نفرت ، شما را از راه حق و عـدالت منحرف سازد و آنها را از حقوق مسـلم خود در مسـکن و نفقه محروم کنید و آن‌چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده و فرار کننـد. در سومین حکـم در مورد زنان باردار می گوید : « و اگر باردار باشـند ، مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند ، بدهید » (وَ اِنْ کُنَّ اُولاتِ حَمْـلٍ فَاَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) . زیرا مادام که وضع حمل نکرده‌اند ، در حال عِدّه هستند و نفقه و مسـکن بر همسـر واجب است. و در چهارمین حکم درباره حقوق « زنان شـیرده » می‌فرماید : « اگر حاضر شدند بعد از جدایی ، فرزندان را شیر دهند ،

تفسیر مردان (۵۵۳)

اجر و پاداش آنها را بپردازیـد » (فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَکُمْ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ). اجرتی که متناسب بامقدار و زمان شـیردادن برحسب عرف و عادت باشد. سـپس می‌فرماید : « درباره سـرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته‌ای تصمیم بگیرید » (وَ اْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ). جملـه « اِئْتَمِرُوا » از مـاده « ائتمـار » بـه معنی" مشـاوره "می‌باشـد و تعـبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعـبیر جـامعی است کـه هر گـونه مشـاوره‌ای را که خیر و صـلاح در آن باشـد ، شامل می گردد. مبادا اختلافات دو همسـر بر منافع کودکان ، ضـربه‌ای وارد سازد و از نظر جسـمی و ظاهری گرفتار خسـران شوند و یا از نظر عاطفی از محبت و شـفقت لازم ، محروم بمانند ، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر بگیرنـد و منافع نوزاد بی‌دفاع را فدای اختلافات و اَغراض خویش نکنند. و از آن‌جا که گاهی توافق لازم میان دو همسـر بعد

از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی‌شود ، در ششمین حکم می‌فرماید : « و اگر هرکدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری (دایه) می‌تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش‌ها ادامه نیابد » (وَ انْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْری).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دفاع از حقوق زن به هنگام جدایی و طلاق

به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «حَسَن»، «سُدّی»، «جُبّائیّ» منظور از «مِنْ وُجْدِکُمْ» عبارت از این است که: زنان طلاق داده شده را هر جا خودتان سکونت دارید و در توان شما و ملک شماست، سکونت دهید؛ چرا که واژه «وُجْدِکُمْ» از «وِجْدان» می‌باشد و منظور این است که آن مسکن و خانه‌ای که در توان شماست و می‌یابید، آنان را آنجا سکونت دهید.

و پاره‌ای بر آنند که واژه «وِجْدان» که در آیه به کار رفته است، نشانگر آن است که: مردان، زنان طلاق داده شده را باید به میزان توان و امکانات خویش از نظر مسکن و هزینه زندگی تأمین نمایند؛ به همین جهت اگر از وسعت و درآمد خوبی بهره‌ورند، باید آنان را نیز در همان شرایط تأمین نمایند و اگر در تنگنا هستند باز هم

(۵۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به میزان درآمدشان.

به هر حال روشن است که برای زنانی که با «طلاق رِجْعِیّ» طلاق داده شده‌اند، هزینه زندگی و مسکن تا پایان «عدّه» بر عهده شوهر است، امّا در مورد زنانی که با طلاق «خُلْع» و «مُبارات» جدا شدند دیدگاه‌ها متفاوت است.

در ادامه آیه می‌افزاید:

وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ

به زنانی که طلاق داده‌اید، فشار و زیان وارد نیاورید تا کار را بر آنان سخت گیرید و کاری کنید که ناگزیر گردند از سکونت در خانه شما و یا دریافت هزینه بگذرند و جان خود را نجات دهند.

«ابومُسْلِم» می‌گوید منظور این است که: به زنان خود که طلاق آنان را داده‌اید به‌گونه‌ای هزینه زندگی بدهید و از نظر مسکن آسایش آنان را تأمین نمایید که زندگی و راحتی و آرامشِ فکریِ آنان را بسنده کند و کاری نکنید که زندگی برایشان دشوار گردد.

وَ إِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

و اگر باردار باشند هزینه زندگی آنان را تا پایان به دنیا آوردن فرزندشان بدهید، چرا که با به دنیا آمدن فرزندشان «عدّه» آنان به پایان می‌رسد.

با این بیان قرآن شریف هزینه زندگی و مسکن را برای هر زن طلاق‌داده‌ای که باردار باشد واجب می‌سازد، خواه جدایی او با طلاق «رِجْعِیّ» باشد و خواه «بائِن».

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

و اگر آن زن‌ها حاضر شدند تا فرزندتان را، پس از جدایی شیر دهند، مزد آنان را براساس عدل به آنان بپردازید.

وَأْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ

و در مورد سرنوشت فرزندتان با آنان مشورت کنید و به گونه‌ای شایسته با یکدیگر برای سلامت و سعادت او همکاری نمایید.

به باور گروهی روی سخن در آیه با مرد و زنی است که درگیر طلاق و جدایی هستند و واژه «اِئْتَمِرُوا» که از ماده «اِئْتِمار» برگرفته شده، به مفهوم پذیرش فرمان و

تفسیر مردان (۵۵۵)

دستور و قانون‌پذیری است؛ و بدین وسیله قرآن به زن و مردی که در کشمکش طلاق و جدایی هستند دستور می‌دهد که فرمان خدا را در مورد شیر دادن کودک، پرداخت اجرت در این مورد و رعایت حرمت و حقوق متقابل را بپذیرند تا فرزندشان از این راه صدمه نخورد.

امّا به باور پاره‌ای منظور این است که: وقتی زن و مردی از هم جدا شدند و در آن میان پای کودک شیرخواری در میان بود، هرکدام از شما که می‌توانید آن مادر را به شیر دادن شایسته به کودک خویش و آن پدر را به پرداخت هزینه و اجرت عادلانه راضی سازید تا نه مرد و زن در این میان حق خویش را پایمال شده‌بنگرند و نه‌کودک‌از شیرخوردن و پرستاری‌دچار کمبود گردد.

«کِسائیّ» می‌گوید: واژه «اِئْتِمار» به مفهوم مشورت نمودن است و آیه «یَأْتَمِرُونَ بِکَ...» نیز در سوره دیگر به مفهوم همین مشاوره و مشورت‌نمودن آمده‌است؛ به همین دلیل در آیه مورد بحث منظور این است که: شما زن و مردی که با طلاق و جدایی، پیوند خانوادگی را گسستید، اینک در مورد شیر دادن و پرستاری کودک نورس خویش با یکدیگر به مشورت و چاره‌اندیشی بنشینید و با خردمندی و خردورزی راهی در پیش گیرید که فرزندتان از مهر مادر و محبت پدر و ظرافت‌های تربیتی و عاطفی محروم نگردد.

وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْری

و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و نتوانستید در مورد شیر دادن کودک و اجرت آن کار به توافق برسید، دیگری می‌تواند فرزند شما را شیر دهد تا کشمکش‌ها در این مورد پایان پذیرد.

به بیان روشن‌تر منظور این است که اگر: زن و مردی که جدا شده‌اند در مورد شیردادن و پرستاری کودک خود نتوانستند به توافق عادلانه و انسانی نایل آیند، پدر می‌تواند کودک را برای شیرخوارگی و پرستاری به زن دیگری که دارای شرایط لازم باشد بسپارد و اجرت او را بدهد.

(۵۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِیُنْفِقْ ذوُ سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا اتیهُ اللّهُ لایُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسا اِلّا ما اتیها سَیَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍیُسْرا

آن‌ها که امکانات وسیعی دارند ، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آن‌ها که تنگدست هستند ، از آن‌چه خدا به آن‌ها داده ، انفاق نمایند ، خداوند هیچ‌کس را جُز به مقدار توانایی که به‌اوداده، تکلیف‌نمی‌کند، خداوندبه‌زودی بعداز سختی‌ها، آسانی قرارمی‌دهد.(۷ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این دستور مربوط به ایام عِدّه است که در آیات قبل به طور اجمال به آن اشاره شده بود. می‌گوید : آن‌ها که توانایی کافی دارند ، نباید مضایقه و سختگیری کنند و آن‌ها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانایی‌خود مأمور نیستند و زنان نمی‌توانند ایرادی به آن‌ها داشته باشند. به این ترتیب نه آن‌ها که دارند ، بخل کنند و نه آن‌هاکه ندارند مستحق ملامتند. و در پایان آیه می‌فرماید: « خداوند به زودی بعد از سختی‌ها ، آسانی و راحتی قرار می‌دهد » (سَیَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْرا). یعنی غم نخورید ، بی‌تابی نکنید ، دنیا به یک حالت نمی‌ماند ، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند .

احکــــام « طــلاق رجعـــی »

گفتیم « طلاق رجعی » آن‌است که شوهر مادام‌که عِدّه به سر نیامده ، هر زمان بخواهد می‌تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد ، بی‌آن‌که نیاز به عقد تازه‌ای باشد و جالب این‌که رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد ، حاصل می‌گردد. بعضی از احکامی که در آیات ۴ تا ۷ فوق آمده مانند نفقه و مسکن ، مخصوص عِدّه‌طلاق رجعی است و همچنین مسأله خروج زن از خانه همسرش در حال عِدّه ولی در «طلاق بائن» یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد. تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است. تعبیر «لا تَدْری لَعَلَ‌اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ اَمْرا: تو نمی‌دانی‌شاید خداوند وضع تازه‌ای به

وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق ، مربوط به طلاق رجعی است .(۱)

خدا تکلیف مالایُطاق نمی‌کند

نه تنها حکم عقل ، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف انسان‌ها باید در حد توانایی آن‌ها باشد ، جمله « لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسا اِلاّ ما اتیها » که در ضمن آیه ۷ آمده ، نیز اشاره به همین معنی است. ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از « ما اتیها » در واقع " ما اَعْلَمَها " است ، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او «اعلام» کرده است. بنابراین آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم" عدم قدرت "را شامل می‌شود و هم" جهل "را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می‌گردد .

اهمیت نظام خانواده

اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلّقه و حقوق آن‌ها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه‌کاری‌های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است ، بازگو شده ، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است. از طلاق تا آن‌جاکه ممکن‌است ، جلوگیری می‌کند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند ، اما هرگاه کار به بن‌بست کشید و چاره‌ای جُز طلاق و جدایی نبود ، اجازه نمی‌دهد حقوق فرزندان و یازنان دراین کشمکش‌پایمال گردد، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که غالبا امکان بازگشت وجود داشته باشد. دستوراتی همچون " امساک به معروف و جدایی به معروف "و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت‌گیری نسبت به زنان و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان و مانند این‌ها که در آیات فوق آمده است ، همگی گواه بر این معنی آمده است. اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی ، سبب شده است که در هنگام جدایی و

۱- «جواهرالکلام»، جلد۳۲، صفحه۱۲۱.

طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها و مخصوصا فرزندان ، به وجود آید و این نیست جُز به خاطر این‌که مسلمانان از چشمه فیض‌بخش قرآن دور ماندند . مثلاً با این‌که قرآن با صراحت می‌گوید : زنان مطلّقه نباید در دوران عِدّه از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن‌ها را بیرون بفرستد ، کاری که اگر انجام شود ، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است ، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند و این به راستی مایه تأسف است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ممکن است منظور این باشد که: پدران ثروتمند که کودک خود را به هنگام جدایی و طلاق به مادر کودک و یا هر زن دیگری می‌سپارند، در خور توان و امکانات خویش بزرگمنشانه اجرت دهند،

وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ

و کسانی که تنگدست هستند و امکان مالی آنان محدود است، آنان نیز در خور توانشان هزینه نمایند.

لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً اِلّا ما آتاها

خدای فرزانه هیچ کس را جز به اندازه توان و امکاناتش موظف به انجام کار نمی‌سازد و هرگز از هیچ انسانی کاری فراتر از شعور و قدرت او نمی‌خواهد.

سَیَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً

به زودی خدا پس از سختی و گرفتاری، آسانی و راحتی و پس از تنگدستی و فقر، توانگری و توسعه پیش می‌آورد.

به نظر می‌رسد که فراز پایانی آیه بیانگر یک اصل کلّی و در راه آرامش خاطر بخشیدن به همه مردم، به ویژه یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در آن زمان در شرایط سخت اقتصادی زندگی می‌کردند و از ثروت و امکانات بی‌بهره بودند؛ آری، به آنان روشنگری می‌کند که روزگار همواره یک رنگ و یک حال نخواهد بود و آنان نیز خواهند توانست در پرتو مشورت و همکاری با یکدیگر و چاره‌اندیشی و تدبیر شایسته کارها، تاریخ را تغییر دهند و به رفاه و آسایش برسند.

تفسیر مردان (۵۵۹)

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است ، نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می‌نمایند. (۶ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی‌از منکر و فراهم‌ساختن محیطی‌پاک و خالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای‌خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت ، تعقیب‌شود. به‌تعبیردیگر حق‌زن و فرزند تنها باتأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن‌ها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آن‌ها و به‌کارگرفتن اصول‌تعلیم و تربیت‌صحیح است. قابل توجه این‌که تعبیر به « قُوا» (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آن‌ها را به حال خود رها کنید ، خواه‌ناخواه به‌سوی آتش دوزخ پیش می‌روند ، شما هستید که باید آن‌هارا از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُود» به معنی " آتشگیره "یعنی ماده قابل اشتعال مانند « هیزم » است (نه به معنی " آتش‌زنه "مانند « کبریت » ، چراکه اعراب آن را « زِناد » می‌گویند). به‌این‌ترتیب آتش‌دوزخ مانندآتش‌های این‌جهان نیست، شعله‌های‌آن ازدرون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود ، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعا باید خشن باشند ، چراکه جهنم کانون رحمت نیست ،

کانون خشم و غضب الهی است ، اما درعین‌حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را

بی‌کم‌وکاست اجرا می‌کنند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قُوا: از ریشه «قِ» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید.

وَقُود: به‌مفهوم «آتشگیره»، که به‌آن «سوخت» ویا«هیزم» گفته‌می‌شود، آمده است.

مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و باایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیتِ بزرگ خودسازی و خودشکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد.(۱)

در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید:

عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ

آن آتش شعله‌وری که شما را از درغلطیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت‌گیر و سخت‌دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهرورحمتی نخواهندداشت.

گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند.

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷.

لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ

آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه گریزی نمی‌گزارند.

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا جدّی هستند و معصوم و پاکند.

«جُبّائیّ» می‌گوید: منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و نافرمانی او نمی‌کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است.

نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرطراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند.

پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان‌دهنده کفرگرایان و اصلاح‌ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های

سهمگیـن آتش به تابلـو می‌برد و می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ

(۵۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

یـا اَیُّهَـا الَّذیـنَ کَفَـرُوا لا تَعْتَـذِرُوا الْیَـوْمَ اِنَّمـا تُجْـزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ای کسانی که کافر شده‌اید ! امروز عذرخواهی نکنید ، چراکه تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

(۷ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرار گرفتن این آیه بعـد از آیه گذشـته که در آن مؤمنان ، مخاطب بودند ، اشاره به این واقعیت است که اگر به وضع زن و فرزند و خـانواده خود نرسید ، ممکن است کـار شـما به جـایی رسـد که در قیامت مخاطب به این خطاب شویـد. تعبیر « اِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » بـار دیگر ایـن حقیقـت را تأییـد می‌کنـد کـه جزای گنهکـاران در قیـامت خـود اعمـال آن‌هـا است که در بـرابـر آنـان ظـاهـر می‌شود و با آن‌ها خواهـد بود ، تعبیر آیــه گذشـته که آتش جهنم از درون وجــود خود انسان‌هـا زبانه می‌کشد ، نیز مؤید همین معنی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه شـریفه نشـانگر آن است که سـتمکاران و اصـلاح‌ناپذیران با دیـدن آتش و چشیدن طعم تلـخ گناهان و بیـدادگری‌های خود به پوزشـخواهی روی می‌آورنـد، امّا دیگر چه سود که جای توبه نیست و آنان بایـد به کیفر مسـئولیت‌ناپذیری خود در زنـدگی و عدم احساس مسئولیت در برابر سرنوشت خانه و خاندان و عصر و نسل خویش پاسخگو باشند.

تفسیر مردان (۵۶۳)

یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا عَسی رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئـاتِکُـمْ وَ یُـدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ یَوْمَ لا یُخْزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذینَ اٰمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعـی بَیْـنَ اَیْدیهِـمْ وَ بِاَیْمـانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنـا اَتْمِمْ لَنـا نُـورَنـا وَ اغْفِـرْ لَنـا اِنَّـکَ عَلـی کُـلِّ شَـیْءٍ قَـدیرٌ

ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد ! توبه کنیـد توبه خالصـی، امیـد است بـا این کـار، پروردگارتـان گناهانتان را ببخشـد و شـما را در باغ‌هـایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است ، وارد کنـد ، در آن روزی که خداونـد ، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردنـد ، خـوار نمی‌کنـد . این در حـالی‌است که نور آن‌هـا از پیشـاپیش آن‌هـا و از سوی راسـتشان در حرکت است و می‌گوینـد : پروردگارا ! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر کاری قادری. (۸ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه راه نجـات از آتش دوزخ را نشـان داده و می‌گویـد : « یـا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا ». « نَصـُوح » از ماده « نُصْـح » در اصل به معنی" خیرخواهی خالصانه "است و لـذا به عسل خالص، « ناصِح » گفته می‌شود و از آن‌جاکه خیرخواهی واقعی باید توأم‌با محکم‌کاری باشد ، واژه « نصح » گاه به این معنی نیز آمده است ، به همین جهت به نمای محکم « نصاح » و به خیاط ، « ناصـح » گفته می‌شود و این هر دومعنی یعنی" خـالص بودن "و" محکم بودن ، "در توبه « نصوح » بایـد جمع باشـد. نخستین گـام برای نجات ، توبه از گناه است ، توبه‌ای که از هر نظر خالص باشـد ، توبه‌ای که محرّک آن فرمان خـدا و ترس از گناه ، نه وحشـت از آثـار اجتمـاعی و دنیوی آن ، بوده باشـد ، توبه‌ای که برای همیشه انسـان را از معصـیت جـدا کنـد و بـازگشتی در آن رخ ندهـد. می‌دانیم حقیقت توبه ، همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و اگر کاری بوده که قابل جبران است ، در صدد جبران برآیـد و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی اسـت و بـه این ترتیب ارکان توبه را می‌توان در پنج چیز

خلاصه کرد : «ترک گناه ، ندامت ، تصمیم بر ترک در آینده ،

جبـران گـــذشتـه و استغفـــار» .

ثمــرات پنجگانه توبه نصوح

در حقیقـت « تـوبـه نصـوح » ، پنـج ثمـره بـزرگ دارد ؛

۱ ـ بخشـودگی سیّئات و گنـاهان .

۲ ـ ورود در بهشت پُرنعمت الهی .

۳ ـ عدم رسوایی در آن روز که پرده‌ها کنـار مـی‌رود و حقایـق آشکـار می‌گردد و دروغگویـان تبهکـار خـوار و رسـوا می‌شونـد ، آری در آن روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان آبرومند خواهند بود ، چراکه آن‌چه گفتند بـه واقعیـت مـی‌پیـونـدد .

۴ ـ این‌که نور ایمان و عمل آن‌ها از پیشاپیش و سـمت راست آن‌ها حرکت می‌کند و مسیر آن‌هارا به سوی بهشت روشن می‌سازد (بعضـی‌از مفسـران نوری‌را که پیشاپیش حرکت می‌کنـد ، نور « عمل » دانسـته‌اند ، در این زمینه تفسـیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلـد ۲۳ تفسیرنمونـه آورده شده است) .

۵ ـ ایـن‌کـه توجهشـان بـه خـدا بیشتر می‌گردد ، لـذا رو بـه سـوی درگـاه خدا می‌آورند و از او تقاضای تکمیـل نـور و آمـرزش کامـل گناه خویش را می‌کنند .

تعلیم و تربیت خانواده

دسـتور امر به معروف و نهی از منکر ، یک دسـتور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند ، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزنـد و مانند آن در منابع اسـلامی وارد شده است ، به خوبی اسـتفاده می‌شود که انسان در مقابل همسـر و فرزند خویش مسؤولیت سـنگین‌تری دارد و موظف است تا آن‌جا که می‌توانـد در تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد ، آن‌ها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نمایـد ، نه این‌که تنها به تغـذیه جسم آن‌ها قناعت کنـد. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که « خـانواده » نام دارد و هرگاه این واحـدهای کوچک که رسـیدگی به آن‌ها آسان‌تر است ، اصـلاح گـردد ، کـل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در

درجه اول بر عهـده پـدران و مادران است. مخصوصا در عصـر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسـیار قوی و خطرناک است ، برای خنثی کردن آن‌ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیـامت ، بلکه آتش‌هـای دنیـا نیز از درون وجود انسان‌هـا سرچشـمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفـظ کنـد. در حـدیثی می‌خوانیم : هنگـامی که آیه فوق نـازل شـد ، کسـی از یاران پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کـرد : « چگـونه خـانواده خـود را از آتش دوزخ حفـظ کنم » ؟ حضـرت صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «تَأْمُرُهُمْ بِمـا اَمَرَ اللّهُ وَ تَنْهـاهُمْ عَمّا نَهـاهُمُ اللّهُ ، اِنْ اَطـاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ وَ اِنْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَـیْتَ مـا عَلَیْکَ: آن‌ها را امربه‌معروف و نهی‌از منکر می‌کنی ، اگر ازتو پذیرفتند ، آن‌هارا از آتش دوزخ حفـظ کـرده‌ای و اگـر نپـذیـرفتنـد ، وظیفـه خـود را انجـــام داده‌ای » .(۱)

توبــه دری به ســـوی رحمت خدا

بسیار می‌شود که از انسان ــ مخصوصا در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی اللّه ــ لغزش‌هایی سر می‌زند ، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود ، مأیوس می گردد و برای همیشه از راه می‌ماند و لذا در مکتب تربیتی اسلام ، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق‌العاده‌ای مطرح‌است و ازتمام گنهکاران دعوت‌می کندکه برای اصلاح خویش و جبران گذشته ازاین در، واردشوند. به قدری مسأله توبه در روایات تأکید شده که در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم: «اَنَّ اللّهَ تَعالی اَشَدُّ فَرَحا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زادَهُ فی لَیْلَةٍ ظَلْماءٍ فَوَجَدَها: خداوند از توبه بنده‌اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد ، شاد می گردد » .(۲) این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۷۲ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب التوبة ، حدیث ۸ و ۱۰ .

امر مهم و حیاتی است. ولی باید توجه داشت که توبه تنها لقلقه زبان و گفتن "اَسْتَغْفِرُ اللّه نیست ، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن اشاره شد ، هر گاه توبه با این شرایط انجام گیرد ، آن‌چنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند ، لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم : « اَلتّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ وَالْمُقیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِءِ : کسی که از گناه توبه کند ، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده و کسی که به گناه خود ادامه دهد ، در حالی که استغفار می کند مانند کسی است که مسخره می کند» .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَصُوح: این واژه از ماده «نُصْح» به مفهوم خیرخواهی خالصانه آمده‌است و بدان دلیل که در هر خیرخواهی و اخلاص، تدبیرو استحکام هست، در آیه منظور توبه‌ای خالص و تزلزل‌ناپذیر و اساسی است.

توبه‌ای خالص و راستین یا راه نجات و رستگاری

«مُعاذ» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد «توبه نَصُوح» پرسید که آن حضرت فرمود: توبه نَصُوح آن است که گناهکار روی توبه به بارگاه خدا آورد و در توبه‌اش چنان خالص و استوار و شکست‌ناپذیر باشد که دیگر به گناه بازنگردد؛ درست همان‌سان که شیر به پستان باز نمی گردد.

قالَ مُعاذٌ: یا رَسُولَ اللّهِ! مَا التَّوْبَةُ النَّصُوحُ؟

قالَ: اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لایَعُودُ اللَّبَنُ اِلَی الضَّرْعِ.(۲)

در ادامه آیه می‌فرماید: عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ

امید است که پس از توبه راستین و خالصانه، پروردگارتان بدی‌هایتان را از

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب التوبة ، حدیث ۸ و ۱۰ .

۲ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷؛ تفسیر قُرطُبی، ج ۸، ص ۱۹۸.

پرونده زندگی شما بزداید و پاک کند.

وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

و شما را به بوستان‌هایی از بهشت پرنعمت و زیبا که از زیر درختان و کاخ‌های آن، جویبارها جاری است، درآورد.

به باور پاره‌ای از مفسران واژه «عَسی» در مورد خدا به مفهوم واجب آمده است، بنابراین منظور این است که بر خدا

بایسته است که چنین کند.

یَوْمَ لایُخْزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ

این کرامت و این کار روزی خواهد بود، که خدا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کسانی را که بااو ایمان آورده‌اند با کشاندن در آتش دوزخ و شکنجه و عذاب خوار نمی‌سازد، بلکه به آنان شکوه و عظمتی وصف‌ناپذیر می‌بخشد و آنان رابه بهشت پرطراوت و زیبا راه می‌نماید.

به باور پاره‌ای از مفسران منظور این است که: خدا در روز رستاخیز در کارها با پیام‌آورش مشورت نمی‌کند، بلکه او را به مقام شفاعت مفتخر می‌سازد و تا شفاعت کند، آن را می‌پذیرد.

نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ

نور و روشنایی‌معنوی مردم بایماناز پیشاپیش آنان و سمت راست‌شان‌روان است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

یَسْعی اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنینَ یَوْمَ الْقِیامَةِ بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ حَتّی یُنْزِلُوهُمْ مَنازِلَهُمْ فِی الْجَنَّةِ.(۱)

در روز رستاخیز امامانِ معصوم مردم توحیدگرا و باایمان در پیشاپیش و کنار آنان می‌روند تا آنان را به سراهای پرشکوهشان در بهشت راه نمایند.

یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا

مردم باایمان رو به‌بارگاه خدا می‌آورندکه: پروردگارا! نور و معنویت‌مارا کامل ساز.

به باور پاره‌ای این جمله حال است و در محل نصب می‌باشد و تقدیر آن این گونه

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۸.

(۵۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

است که: و این در حالی است که مردم باایمان رو به بارگاه خدا می‌گویند: پروردگارا نور و روشنایی ما را کامل ساز.

و از دیدگاه برخی منظور این است که: وَفِّقْنا لِلطّاعَةِ الَّتی هِیَ سَبَبُ النُّورِ بارخدایا! ما را به انجام کار شایسته‌ای موفق دار که باعث نور و روشنایی کامل می‌گردد.

وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

و گناهانمان را بیامرز و بر ما ببخشای که تو بر هر کار و هر چیزی توانایی.

شرایط توبه راستین(۱)

نکته بسیار ظریف و دقیق در این راستا این است که هر کار سِتُرْگی دارای شرایط و ویژگی‌هایی متناسب با خود می‌باشد و به همین دلیل اصلاح‌پذیری و اصلاح طلبی و بازگشت به سوی حق و توبه راستین و خالصانه و رعایت مقررات خدا و حقوق مردم نیز شرایط ویژه خود را دارد.

در این راستاست که توبه و بازگشت چیزی فراتر از بیان و تکرار واژه‌ها و جمله‌ها و ادّعاهای رنگارنگ و حتی چیزی فراتر از تحوّل و دگرگونی دل و قلب و مغز و اندیشه است و به تحوّل ژرف در سبک و شیوه و میدان عمل و شرایطی چند نیاز دارد که با فراهم آمدن آن‌ها،به گونه‌ای تحوّل‌آفرین و دگرگونساز می‌گردد که توفانی از اعماق جان به راه می‌اندازد و کران تا کران زندگی و ابعاد وجود توبه‌کار را دگرگون می‌سازد و راه و رسم او را تغییر می‌دهد، تا آن جایی که او را از فرماندهی سپاه بیداد اموی به یار و همراه اصلاح شده و اصلاح طلب بزرگ پرچمدار اصلاح طلبی و حقوق بشر حسین علیه‌السلام تغییر جهت و

عمل می بخشد!!

به همین دلیل امیرمؤمنان در ترسیم شرایط توبه می‌فرماید:

ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ أَتَدْرِی مَا الْاِسْتِغْفَارُ الْاِسْتِغْفَارُ دَرَجَهُ الْعِلِّیِّینَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَی سِتَّهِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَی مَا مَضَی وَ الثَّانِی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ الْعَوْدِ إِلَیْهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُوءَدِّیَ إِلَی الْمَخْلُوقِینَ حُقُوقَهُمْ حَتَّی تَلْقَی اللَّهَ أَمْلَسَ لَیْسَ عَلَیْکَ تَبِعَهٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی کُلِّ فَرِیضَهٍ

۱ . مترجم.

عَلَیْکَ ضَیَّعْتَهَا فَتُوءَدِّیَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ یَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَهِ کَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَهَ الْمَعْصِیَهِ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.(۱)

[حضرت به کسی که در محضر او استغفرالله گفت فرمود: [مادر بر تو بباید گریست می‌دانی استغفار چیست ؟

بیداری از خواب غفلت و هشیاری از مستی گناه و قدرت و ثروت بادآورده و آن‌گاه آمرزش‌خواهی و اصلاح‌طلبی درجه انسان‌های فرهیخته و والامقام است و نه هرکس و دارای شش شرط می‌باشد:

۱ ـ پشیمانی از گذشته و نقد صادقانه آن،

۲ ـ تصمیم آهنین به عدم بازگشت به گناه و قانون‌شکنی و خودکامگی،

۳ ـ پرداختن حقوق و رعایت حرمت و آزادی و کرامت و امنیت انسان‌ها؛ به‌گونه‌ای که در روز رستاخیز خدا را پاک و پاکیزه از حقوق مردم دیدار کنی و چیزی بر عهده‌ات نباشد.

۴ ـ همه واجب‌ها و حقوق ضایع شده خدا را در زندگی جبران کنی،

۵ ـ گوشتی که بر اندامت از حرام‌خوارگی روییده است، با اندوه فراوان و ندامت عمیق آب کنی؛ به گونه‌ای که پوست بدنت به استخوان چسبیده و گوشت تازه در بندگی خدا و با رعایت حقوق بشر و فرمانبرداری خدا بروید.

۶ ـ و دیگر رنج بندگی و قانون‌گرایی را به تن خود بچشانی؛ چنان که شیرینی پنداری گناه و قانون‌شکنی را به آن چشانده بودی! و آن گاه با رعایت این شرایط و مفاهیم، تو به راستی آمرزش‌خواه و اصلاح‌طلب هستی و می‌توانی آمرزش بخواهی و امیدوار باشی.

۱ . نَهْجُ البَلاغَه، قِصار ۴۱۷.

انسان شناسیِ قرآن کریم

انسان شناسیِ قرآن کریم

اِنَّ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا

انسان، حریص و کم‌طاقت‌آفریده شده‌است. (۱۹ / معارج)

اذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعا

هنگامی که بدی به او رسد ، بی‌تابی می کند. (۲۰ / معارج)

وَ اِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعا

و هنگامی که خوبی به او رسد ، مانع دیگران می‌شود. (۲۱ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمعی از مفسران و ارباب لغت « هَلُوع » را به معنی " حریص "تفسیر کرده‌اند و جمعی دیگر آن را به معنی " کم‌طاقت و بخیل " گرفته‌اند . البته این دو صفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر دو در معنی‌حریص، جمع می‌باشند، زیرا آدم‌های حریص غالبا بخیلند و در برابر حوادث ناگوار کم‌تحمل و البته عکس آن نیز صادق می‌باشد.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان

در این جا سه سؤال به شرح زیر مطرح است که باید به آن‌ها پاسخ داد :

۱ ـ اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده ، چگونه در طبیعت او شر و بدی را قرار داده است؟

۲ ـ آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمّت کند؟

۳ ـ قرآن در آیه ۴ سوره « تین » صریحا می گوید : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم: ما انسان را با بهترین صورت و ساختمان آفریدیم » .

مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کلّ خلقت انسان به صورت « اَحْسَن تَقْویم » است و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان‌را می‌ستایند، این آیات با آیه موردبحث چگونه‌سازگار است؟ پاسخ همه‌این سؤالات با توجه به یک نکته‌روشن می‌شود و آن این‌است که خداوندنیروها و

تفسیر مردان (۵۷۱)

غرایز و صفاتی‌را در انسان آفریده است که این‌ها بالقوّه وسیله تکامل و ترقّی و سعادت او محسوب می‌شوند، بنابراین‌صفات و غرایزمزبور ذاتا بد نیست، بلکه وسیله کمال‌است، اما هنگامی که همین‌صفات در مسیرانحرافی‌قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود ، مایه نکبت و بدبختی و شرّ و فساد خواهد بود. برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و بارسیدن به نعمتی سیر شود ، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلّط است، اگر این‌صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی‌قرار علم باشد ، مسلما مایه کمال اوست ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد ، مایه شر و بدبختی و بُخل می گردد . به تعبیر دیگر : این صفت شاخه‌ای از حُبّ ذات است و می‌دانیم حُبّ ذات چیزی است که انسان را به‌سوی کمال می‌فرستد ، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود ، به سوی انحصارطلبی ، بخل ، حسد و مانند آن پیش می‌رود. در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلما مفید و سودمند است ، ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب‌های ویرانگر بسازند ، نه نیروگاه‌های برق و وسایل صنعتی دیگر ، این مایه شر و فساد خواهد بود. و با توجه به بیان فوق ، می‌توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است، جمع کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هَلُوع: به‌مفهوم‌حرص و آزبسیار و نیزبی‌تابی فراوان‌آمده است.

حالت انسان کم‌ظرفیت

هنگامی که به این انسان رنج و زیانی رسد و تهی دست و محروم گردد، سخت به عجز و لابه می‌پردازد و عنان شکیب از کف می‌دهد.

سپس می‌افزاید: امّا هنگامی که خیر و خوبی به او برسد و ثروت و قدرت به دست آورد، بخل می‌ورزد و از احسان و نیکی در حق محرومان سخت خودداری می‌ورزد.

(۵۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ویژگی‌های نُه‌گانه انسان‌های شایسته

اِلَّا الْمُصَلّینَ

مگر نمازگزاران. (۲۲ / معارج)

اَلَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ

آن‌ها که نمازها را مرتّبا به جا می‌آورند. (۲۳ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این نخستین ویژگی و خصوصیت آن‌ها است که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از طریق نماز تأمین می‌گردد، نمازی که انسان‌را ازفحشاء و منکر بازمی‌دارد، نمازی‌که روح و جان انسان را پرورش می‌دهد، او را همواره به یاد خدا می‌دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور و فرورفتن در دریای شهوات و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود. بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را انجام می‌دهند. اصولاً ـ هر کار خیری آن‌گاه در انسان اثرمثبت می‌گذارد که تداوم‌داشته باشد، لذادر حدیثی‌ازپیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده‌است: «اِنَّ اَحَبَ‌الاْعْمالِ اِلَی‌اللّهِ مادامَ وَ اِنْ قَلَّ: محبوب‌ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد ».(۱) در حدیثی از امام باقر نقل شده که فرمود: « این آیه اشاره به نافله است و آیه « وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ » ناظر به نماز فریضه است » .(۲) این تفاوت ممکن است از این‌جا باشد که تعبیر به" محافظت ، "مناسبِ نمازهای واجب است که دقیقا آن‌ها را باید در وقت‌های معیّن انجام داد ، اما تعبیر به" تداوم ، "مناسبِ نمازهای مستحب است ، چراکه انسان می‌تواند آن‌ها را انجام دهد و گاه ترک کند .

۱- «المعجم‌المفهرس لِاَلفاظ الحدیث»، جلد۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۶ .

تفسیر مردان (۵۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، راستی که انسان سخت آزمند و بی‌تاب است، مگر نماز گزاران ژرف‌نگر و پراخلاص.

آن‌گاه در ترسیم ویژگی‌های این انسان‌های ساخته شده و تربیت یافته و خود شکوفا می‌فرماید:

الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دآئِمُونَ

همان کسانی که بر نماز خویش و پیوندشان با سرچشمۀ هستی و جلوه‌گاه کمال و جمال پایداری می‌ورزند.

اینان هم نماز خویش را هماره می‌خوانند و هم به وقت و به هنگام و شایسته، حق آن را رعایت می‌کنند، چرا که نماز را رمز دوستی و پیوند با خدا می‌دانند.

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

اِنَّ هذا فِی النَّوافِلِ.(۱)

این بیان قرآن در مورد کسانی است که نمازهای نافله و مستحبی را نیز این‌گونه ارج می‌گذارند و گرامی می‌دارند.

در روایت دیگری آن بزرگوار با تلاوت آیهٔ شریفهٔ وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَوتِهِمْ یُحافِظُونَ.(۲) فرمود: این آیه نیز نشانگر اهمیت دادن مردم با ایمان به نمازهای واجب و مراقبت و مواظبت از آنهاست.(۳)

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۵.

۲. سوره موءمنون، آیهٔ ۹.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۶.

(۵۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ فی اَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ

و آنها که در اموالشان حقّ معلومی است. (۲۴ / معارج)

لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُوم

برای تقاضاکنندگان و محرومان. (۲۵ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مراد از « حَقٌّ مَعْلُوم » چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان دهد . شاهد این تفسیر حدیثی از امام صادق است که: وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است ؟ فرمود: « آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دوهزار یا سه‌هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رَحِم می‌کند و مشقّت را از قوم خود برمی‌دارد » .(۱) تفاوت میان « سائل » و « محروم » این است که « سائل » کسی است که حاجت خود را می‌گوید و تقاضا می‌کند و « محروم » کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست. در این زمینه در حدیثی از امام صادق نیز آمده است: « محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می‌کشد ، ولی زندگی او پیچیده شده است » .(۲) این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده ، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند .

۱ و ۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۷ ، حدیث ۲۵ و ۲۷ .

تفسیر مردان (۵۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری اینان حقوق آسیب‌پذیران و محرومان جامعه را به آنان می‌دهند.

لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُوم

منظور از درخواست‌کننده، آن انسان محرومی است که تقاضای کمک می‌کند، امّا «محروم» آن بینوای آبرومندی است که دست نیاز دراز نمی‌کند و می‌سوزد و می‌سازد.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

«اَلْحَقُّ الْمَعْلُومُ لَیْسَ مِنَ الزَّکاةِ وَ هُوَ الشَّیْءُ الَّذی تُخْرِجُهُ مِنْ مالِکَ اِنْ شِئْتَ کُلَّ جُمُعَةٍ وَ اِنْ شِئْتَ کُلَّ یَوْمٍ...».(۱)

حق معلوم و مشخص، زکات و حقوق مالی واجب نیست؛ بلکه عبارت از بخشی از ثروت است که انسان دگردوست و خداجو در هر جمعه و یا هر روز از مال خود جدا می‌کند و به محرومان می‌رساند و این بخشش و انفاق بستگی به فضیلت و سخاوت هر انسانی دارد و مقدار آن با خود اوست.

و نیز از همان انسان والا آورده‌اند که فرمود:

«هُوَ اَنْ تَصِلَ الْقَرابَةَ وَ تُعْطِیَ مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصَدَّقَ عَلی مَنْ عاداکَ.»(۲) امّا حق معلوم آن است که با ثروت خویش صله رحم نمایی و هر کس که تو را بی‌بهره ساخت، به او بهره برسانی و بر کسی که با تو بدرفتاری کرد و دشمنی ورزید انفاق و بخشش کنی.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸.

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸.

(۵۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذیـنَ یُصَـدِّقُـونَ بِیَـوْمِ الدّیـنِ

و آنها کـه بـه روز جـزا ایمـان دارنـد. (۲۶ / معارج)

وَ الَّذیـنَ هُـمْ مِـنْ عَـذابِ رَبِّهِـمْ مُشْفِقُونَ

و آنها که از عـذاب پروردگارشان بیمناکنـد .(۲۷ / معارج)

اِنَّ عَـذابَ رَبِّهِـمْ غَیْـرُ مَأْمُـونٍ

چراکه هیچ‌گاه خود را از عذاب پروردگار درامان نمی‌بینند.(۲۸ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آن‌ها از یک سو ایمان به روز جزا دارند و با توجه به تعبیر « یُصَدِّقُونَ » که فعل‌مضارع است و دلالت بر استمرار دارد ، آن‌ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی درکار است. ولی از آن‌جا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد ، اما خود را مشمول مجازات نشمرد ، می‌گوید : « آن‌ها هرگز خود را در امان نمی‌بینند » یعنی دائما احساس مسؤولیت می‌کنند و حسنات خود را ناچیز و سیّئات خویش را بزرگ محسوب می‌دارند ، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود : « خَفِ اللّهَ خَوْفا اَنَّکَ لَوْ اَتَیْتَهُ بِحَسَناتِ اَهْلِ الاْرْضِ لَمْ یَقْبَلْها مِنْکَ وَارْجُ اللّهَ رَجاءً اَنَّکَ لَوْ اَتَیْتَهُ بِسَیِّئاتِ اَهْلِ الاْرْضِ غَفَرَها لَکَ : (فرزندم !) آن‌چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین‌را بیاوری، احتمال بده‌از تو نپذیرد و آن‌چنان به‌او امیدوارباش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی ، احتمال ده تو را بیامرزد » .(۱) حتی خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود : « لَنْ یُدْخِلَ الْجَنَّةَ اَحَدا عَمَلُهُ قالُوا وَ لا اَنْتَ یا رَسُولَ اللّه ؟ قالَ وَ لا اَنَا ، اِلاّ اَنْ یَتَغَمَّدَنِیَ اللّهُ بِرَحْمَتِهِ : هیچ‌کس با عملش وارد بهشت نمی‌شود ، عرض کردند : حتی خودشما ای‌رسول‌خدا؟ فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود » .

۱- « جامع الاخبار » ، صفحه ۱۱۳ .

تفسیر مردان (۵۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به همین دلیل هم در گفتار و کردار خویش سخت مسئولانه عمل می‌کنند تا حقوق دیگران و مقررات خدا را پاس دارند.

اِشْفاق: به مفهوم رقت قلب داشتن و نازک دل بودن آمده است.واژه «مُشْفِقُونَ» اسم فاعل از همین ریشه و باب و به مفهوم بیمناک آمده است، چراکه به خاطر رقت قلب، در برابر آیات خدا اثر پذیر و اصلاح‌پذیر است. در برابر آن قلب سخت و زنگار گرفته قرار دارد، که نه اثر می‌پذیرد و نه اصلاح.

چرا که هیچ انسان خردمند و خردورزی دستخوش غرور و خودخواهی نمی‌گردد و خود را از عذاب پرورگارش در صورت گناه و ستم در امان نمی‌بیند؛ و شایسته‌کرداران این گونه‌اند.

به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: این احساس ترس و ناامنی به خاطر آن است که انسان خردمند، هماره در این اندیشه است که آیا به فرمان‌های خدا آن گونه که شایسته است عمل نموده و از هشدارهایش هشدار پذیرفته است، یانه؟ آری ، اگر انسان یقین داشته باشد که دریافت او از دین خدا دقیق و مطابق با خواست اوست و به نیکویی هم انجام داده و آن را پس از انجام، از آفت‌ها هم مصون داشته است، در آن صورت می‌تواند از هر ترسی در امان باشد.

(۵۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ

و آن‌ها که دامان خویش را از بی‌عفّتی حفظ می کنند. (۲۹ / معارج)

اِلّا عَلی اَزْواجِهِمْ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ

و آمیزش جنسی جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند) ندارند و در بهره گیری از این‌ها مورد سرزنش نخواهند بود. (۳۰ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فُروُج » جمع « فَرْج » ، کنایه از دستگاه تناسلی است. بدون شک غریزه جنسی از غرایز سرکش انسان و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آن‌جا که بعضی معتقدند در تمام پرونده‌های مهم جنایی اثری از این غریزه دیده می‌شود ، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقوی‌است و به‌همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است . استثنایی که ذیل آن آمده نشان می‌دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیرممکن و به فرض امکان غیرمنطقی و لذا رهبان‌ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند ، بسیاری از آن‌ها چون به خلوت می‌روند ، کار دیگری می کنند. رسوایی‌هایی که از این رهگذر به بار آمده ، کم نیست . مورّخان مسیحی همچون « ویل دورانت » و غیر او پرده از روی آن برداشته‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مردم شایسته کردار و کمال‌جو آن کسانی هستند که دامان عفت خود را به راستی پاک و پاکیزه نگاه می‌دارند و حفظ می کنند.

تفسیر مردان (۵۷۹)

فَمَنِ ابْتَغی وَراآءَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْعادوُنَ

و هر کس ماوراء این را طلب کند ، متجاوز است. (۳۱ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب اسلام طرح جامعه‌ای را می‌ریزد که هم به غرایز فطری در آن پاسخ داده می‌شود و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست. البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط‌های قانونی او هستند ، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عادی: به مفهوم تجاوزگر، در گذرنده از مرز عدالت و بیدادپیشه‌آمده است.

کسانی که در روابط زناشویی چیزی فراتر از این را بجویند و بخواهند و از مقررات تجاوز کنند، اینان از مرزهای قوانین گذشته و به تجاوز و گناه در افتاده‌اند.

(۵۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ

و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می کنند. (۳۲ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَمانَة» معنی وسیعی دارد که نه تنها امانت‌های مادی مردم را از هر نوع دربرمی‌گیرد، بلکه امانت‌های الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می‌شود. هر یک از نعمت‌های الهی امانتی از امانات او است، پُست‌های اجتماعی و خصوصا" پست حکومت" از مهم‌ترین امانات است و لذا در حدیثی از امام باقر و امام‌صادق علیهماالسلام در تفسیر آیه ۵۸ سوره نساء (اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ اِلی اَهْلِها) صریحا آمده است که: « ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » .(۱) در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز مسأله تکلیف و مسؤولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است : « اِنّا عَرَضْنَا الْامانَةَ عَلَی السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ » و از همه مهم‌تر دین و آیین خدا و کتاب قرآن ، امانت بزرگ اوست که باید در حفظ آن کوشید. «عَهْد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می‌شود و هم عهدها و پیمان‌های الهی را. زیرا «عهد» هرگونه التزام و تعهدی‌است‌که انسان نسبت به‌دیگری‌می‌دهد و بدون‌شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می‌آورد، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانان که امانت‌ها را رعایت می‌کنند و در همهٔ میدان‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دیگر عرصه‌ها به عهدها و پیمان‌های خویش وفادارند و از خیانت و عهدشکنی دوری می‌جویند.

گفتنی است که امانت دامنهٔ گسترده‌ای دارد که وصیت‌ها و امانت‌های مالی و حتی مدیریت‌ها(۲) و حکومت را نیز شامل می‌گردد.(۳)

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۸۰.

تفسیر مردان (۵۸۱)

وَ الَّذینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ

و آن‌ها که قیام به ادای شهادت حق می‌نمایند. (۳۳ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه کریمه و آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده و کتمان را گناه شمرده است . (۱) در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد ۷و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه‌ای دارد. آن‌ها که می‌گویند : چرا ما با شهادت و گواهی دادن بر ضدّ این و آن مثلاً نان زن و بچه آن‌ها را قطع کنیم یا عداوت این‌ها را بخریم و دردسر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی‌اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیرمتعهد نسبت به اجرای عدالتند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از گواهی و شهادت در مورد فرد و یا گروه و یا چیزی، آن است که انسان چیزی را با چشم خود نظاره کند و یا با قرائن و شواهد و دیدن چیزهایی که انسان می‌تواند اظهار نظر درست نماید.

۱- ۲۸۳ و ۱۴۰ / بقره ، ۱۰۶ / مائده و ۲ / طلاق .

(۵۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ

و آن‌ها که بر نماز مواظبت دارند. (۳۴ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نماز» دراین‌جا اشاره‌به" نماز واجب "و درآیه‌گذشته اشاره به" نماز نافله "دارد. البته در نخستین وصف اشاره به « تداوم » نماز

بوده ، اما در این‌جاسخن‌از «حفظ‌آداب و شرایط و ارکان و خصوصیات‌آن» است، آدابی‌که هم ظاهر نماز رااز آن‌چه مایه فساد است، حفظ می‌کند و هم روح نماز راکه حضورقلب است، تقویت می‌نماید و هم موانع اخلاقی را که سدّ راه قبول آن است از بین می‌برد، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی‌شود. این آغاز و پایان نشان می‌دهد که در میان تمام این اوصاف نه‌گانه انسان‌های برجسته و شایسته توجه به نماز برترین و مهم‌ترین آن‌هاست ، چرا چنین نباشد ، در حالی که نماز « مکتب عالی تربیت » و « مهم‌ترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه و ستون اصلی خیمه دین » است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: اُولآئِکَ اَصْحابُ الْخَمْسینَ صَلوةً مِنْ شیعَتِنا.

آنان از آن گروه از رهروان راه ما هستند که در زندگی اهل نمازهای واجب و نافله می‌باشند.

و از امام‌باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هذِهِ‌الْفَریضَةُ مَنْ صَلّاها لِوَقْتِها، عارِفا بِحَقِّها، لا یُؤْثِرُ عَلَیها غَیْرَها کَتَبَ اللّهُ لَهُ بِها بَرائَةً لا یُعَذِّبُهُ...(۱)

این نمازهای واجب را هر کسی در وقت مقرر آنها، آن گونه که شایسته و بایسته است بخواند و حق آنها را بشناسد و کار دیگری را بر آنها مقدم ندارد، به برکت آن‌ها سند آزادی و نجات او از آتش و عذاب رستاخیز نوشته می‌شود؛ امّا کسی که آن‌ها را در وقت غیر مقرّر بخواند و حق آنها را نشناسد و دیگر امور را بر آن‌ها مقدم دارد، در آن صورت کار او به فضل خدا بسته است که او را ببخشد و مورد لطف قرار دهد، یا دچار عذاب و آتش سازد.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۲۰.

تفسیر مردان (۵۸۳)

اُولئِکَ فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ

این افراد در باغ‌های بهشتی گرامیند. (۳۵ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و در پایان این سخن مسیر نهایی صاحبان این اوصاف را بیان می‌کند ، همان‌گونه که در آیات‌گذشته مسیرنهایی مجرمان را شرح داد. چرا گرامی نباشند ؟ در حالی که میهمان‌های خدا هستند و خداوند قادر و رحمان تمام وسایل پذیرایی را برای آن‌ها فراهم ساخته و در حقیقت دو تعبیر (« جَنّات » و « مُکْرَمُون ») اشاره به نعمت‌های مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، کسانی که به این وصف‌ها و ویژگی‌ها آراسته‌اند، همان کسانی هستند که در بوستان‌های پرطراوت و زیبای بهشت گرامی داشته می‌شوند.

پرتوی از آیات(۱)

دوازده ویژگی انسان‌های شایسته کردار

در آیات انسان پروری که گذشت قرآن شریف نکات ارزشمندی را طرح می‌کند و توجه می‌دهد که سخت در خور تعمق هستند؛ این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱ ـ دوستی‌با خدا بارمز این‌دوستی هماره، که نماز واقعی است.

۲ ـ مـداومت و گسست ناپذیری این دوستی به وسیلهٔ نمـاز.

۳ ـ پـرداخت حقـوق مـالی و رعـایت حقـوق انسـان‌هـا.

۴ ـ ایمان به معاد و پـاداش و کیفر خـدا.

۵ ـ تـرس از عـدل خــدا و کیفـر او در مـورد ستمکــاران.

۱. مترجم.

(۵۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۶ ـ زندگی درحالت خوف و رجا، نه غفلت و بدبینی و یا خودخواهی و خوش‌بینی ســاده‌لــوحانه.

۷ ـ پاکدامنی و رعایت‌مقررات خدا در روابطزناشویی و بهره‌وری از غریزه جنسی.

۸ ـ قانون گرایی و رعایت مرزهای مقررات.

۹ ـ امانتداری.

۱۰ ـ وفاداری و رعایت عهدها و پیمان‌های فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، منطقـــه‌ای، ملّـی و فــرامِلّی و جهــانــی.

۱۱ ـ آمادگی مسؤلانه برای گواهی به حق به‌خاطر بر پایی عدالت و دفاع از حقوق مردم و عدم بی‌تفاوتی و کتمان نکردن حقایق.

۱۲ ـ مراقبت از رابطهٔ دوستانه و همواره با خدا و ادامـهٔ خالصانه و عـارفانــهٔ آن.

محور این ویژگی‌ها

اگر به این ویژگی‌ها نیک بنگریم، در می‌یابیم که قرآن در این برنامه‌های تربیتی و انسانی خویش می‌کوشد تا به انسان توجه دهد و او را یـاری کنـد تـا دریابـد که نیـک‌بختی و سعــادت و رستگــاری او در گـرو این چهــار اصل است که محور ایــن آیـات می باشد:

۱ ـ رابطهٔ دوستـانه و منطقـی با پدیـد آورنـده هستــی،

۲ ـ رابطهٔ دوستــانه بـــا همنــوعــان و همـدینـــان،

۳ ـ رابطهٔ شایسته و عادلانه و کمال جویانه، با خـویشتن،

۴ ـ و رابطـهٔ دوستـانــه با طعبیــت و همهٔ پــدیــده‌هــا.

تفسیر مردان (۵۸۵)

رابطه « تقوا » و « عمران و آبادی »

فَقُلْــتُ اسْتَغْفِـروُا رَبَّکُـمْ اِنَّـهُ کـانَ غَفّـارا

به آن‌ها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (۱۰ / نوح)

یُـرْسِـــلِ السَّمـــاآءَ عَلَیْکُــــمْ مِـــــدْرارا

تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد. (۱۱ / نوح)

وَ یُمْـدِدْکُـمْ بِاَمْـوالٍ وَ بَنیـنَ وَ یَجْعَـلْ لَکُـمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَــلْ لَکُــمْ اَنْهـارا

و شمـا را بـا امـوال و فرزنـدان فـراوان امـداد کنـد و باغ‌هـای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. (۱۲ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هـدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کنـد و به آن‌ها وعـده

مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه تـوبـه کنند ، خـدا درهای رحمت خـویش را از هر سو به روی آن‌هـا می‌گشاید .

پاداش دنیـوی ایمان

می‌گویـد : « آسـمان را بر شـما می‌فرسـتد » یعنی آن‌قدر باران می‌بارد که گویی آسـمان دارد نازل می‌شود ، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رسانـد ، بلکه در همه جـا مـایه خرّمی و سـرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی‌گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آن‌ها وعـده داده ؛ نعمت بزرگ معنوی ، بخشودگی گناهـان و پـاک شـدن از آلودگی کفر و عصـیان‌است، امـا نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفیـد و به موقع و پربرکت، فزونی اموال ، فزونی فرزنـدان (سـرمایه‌های انسانی) ، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری. آری ایمـان و تقوا طبق گواهی قرآن مجیـد هم موجب آبـادی دنیا و هم آخرت است. دربعضـی‌از روایات آمـده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند ، خشکسالی و قحطی

(۵۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزنـدانشان هلاک شدند ، زنان عقیم گشـتند و کمتر بچه می‌آوردند ، نوح به آن‌ها گفت : اگر ایمـان بیاوریـد ، همه این مصـائب و بلاها از شـما دفع خواهـد شـد ، ولی آن‌ها اعتنایی به او نکردنـد و همچنان سرسـختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرارسید و همه را درو کرد .

از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق ، این نکته به خوبی اسـتفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گنـاه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ اَعراف می‌خوانیم : « وَ لَوْ اَنَّ اَهْـلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنـا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ: اگر اهل شـهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، درهای برکات آسمان و زمیـن را بـه روی آن‌هـا می‌گشاییـم » و در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم : « ظَهَـرَ الْفَسـادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ : فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد ». و درآیه ۳۰ سوره‌شوری آمده است : « وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَـةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْـدیکُـمْ : هر مصیبتی به شما می‌رسد ، به خاطر اعمال شمـاست ». این « رابطه » تنهـا یـک رابطه معنوی نیست ، بلکه علاوه بر رابطه معنوی کـه آثـارش را به خوبی می‌بینیم ، رابطه مـادی روشـنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمـانی ، منشأ عـدم احسـاس مسؤولیت ، قـانون شـکنی و فراموش کردن ارزش‌هـای اخلاقی است و این امور سـبب از میان رفتن وحـدت جامعه‌ها ، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان ، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصـادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بـدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد ، به سـرعت عقب‌نشـینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مـادی برخوردارنـد ، آن را نیز بایـد مرهون رعـایت نسبی بعضـی از اصول اخلاقی بـدانیم که میراث انبیـای پیشـین و نتیجه زحمات رهـبران الهـی و علمـاء در طـول قرن‌هـاست. علاوه بر آیـات فـوق در روایـات اسـلامی نیز روی این معنی زیـاد تکیه شـده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی

تفسیر مردان (۵۸۷)

می‌شود ، از جمله: در حـدیثی از علی آمـده که فرمود : « اَکْثِرِ الْاِسْـتِغْفـارَ تَجْلِبِ الرِّزْقَ: زیـاد اسـتغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی » .(۱) در حقیقت مجازات بسـیاری از گناهان ، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد ، خداونـد این مجازات را از او برطرف می‌سازد .

گناه و ویرانی جامعه‌ها

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این‌که در روایات‌اسلامی می‌خوانیم که « ربیع بن صبیح » می‌گوید : نزد حسن بصری بودم ، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد . حسن به او گفت : « استغفار کن » ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد ، به او نیز گفت : « استغفار کن » ، سومی آمد و به او گفت : دعاکن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت : « استغفار کن » . ربیع می‌گوید : (من تعجب کردم و) به او گفتم : « هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی ، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید ». وی درجواب من گفت : « آن چه را گفتم ، از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکرشد ، تلاوت کرد.(۲) آن‌ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند ، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم ، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم ، که توجه به آن‌ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۲۴ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۶۱ .

(۵۸۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند.

با صراحت باید گفت : هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این‌که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این‌که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آن‌ها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند ، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را.

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد ، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن‌گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن‌چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد ، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است .

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است .

تفسیر مردان (۵۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مِدْرار: به ریزش پیاپی و بسیار باران گفته می‌شود و از ریشؤ «دَرّ» آمده است و در اصل به مفهوم ریزش شیر از پستان می‌باشد.

اِمْداد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است.

اَمْوال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، امّادر فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان

«شَعْبِیّ» آورده است که در روزگار «عُمَر» باران نیامد و بلای خشکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب باران کند، امّا نتوانست و به ناگزیر به آمرزش‌خواهی و استغفار پرداخت و فرود آمد. به او گفته شد که ما از تو طلب باران نشنیدیم؛ پاسخ داد من آمرزش خواستم تا آسمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرستد؛ و آن‌گاه به تلاوت این آیات پرداخت که: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراًیُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً

به هر حال حضرت نوح به بیان خود ادامه داد که:

وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ

از او آمرزش‌بخواهیدتابرثروت‌و فرزندان شمابیفزاید و شمارا ازاین‌راه‌یاری‌رساند.

وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ

و برایتان بوستان‌های سرسبز و پرطراوت پدید آورد.

وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً

و جویبارهایی لبریز از آب زلال برایتان روان سازد.

«قتاده» می‌گوید: نوح از آز و حرص آنان به دنیا و ارزش‌های دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند.

«ربیع» آورده است که: کسی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند.

مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آمرزش‌خواهی و دعا سفارش کرد.

مرد سومی از راه رسید و از نازایی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد.

ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسخه می‌نگارد؟

او پاسخ داد: دوستان! من از قرآن آموخته‌ام که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشکلی که عنوان گردید، توبۀ راستین و آمرزش‌خواهی واقعی و بازگشت خالصانه به سوی خدا و مقررات اوست و آن‌گاه به تلاوت آیات مورد بحث پرداخت.

و نیز آورده‌اند که: مردی به حضور «امام جواد» شرفیاب گردید و گفت: سرورم! من ثروت بسیاری دارم، امّا از نعمت فرزند محروم هستم، چه کنم؟

فَقالَ جُعِلْتُ فِداکَ اِنّی کَثیرُ الْمالِ وَ لَیْسَ یُولَدُ لی وَلَدٌ فَهَلْ مِنْ حیلَةٍ؟

آن حضرت فرمود: چاره کار این است که به مدت یک سال، هر شب از خدای خویش آمرزش بخواهی و خالصانه دعا کنی؛ و اگر شبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ...(۱)

۱. سوره نوح، آیه ۱۰.

پناه بردن مردان به مردانی از جن سبب گمراهی و طغیان آنهاست

وَ اَنَّـهُ کـانَ رِجالٌ مِنَ الْاِنْسِ یَعُـوذوُنَ بِـرِجالٍ مِـنَ الْجِنِّ فَزادوُهُـمْ رَهَقا

و این‌که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند و آن‌ها سبب گمراهی و طغیانشان می‌شدند. (۶ / جن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَهَق » در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و چون « گمراهی » و « گناه » و « طغیان » و « ترس » بر قلب و روح آدمی مسلط شده و آن را می‌پوشاند، به‌این‌معانی تفسیر شده است. مفهوم آیه ، مفهوم وسیعی است که هرگونه پناه بردن افرادی از انسان‌ها به جن را شامل می‌شود ، زیرا در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه « جن » بسیاری از مشکلات را حل می‌کنند و از آینده خبر می‌دهند. ضمنا از این آیه استفاده می‌شود که طایفه جن نیز ، مرد و زن دارند ، زیرا در آن تعبیر به « رِجالٌ مِنَ الْجِن » شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

رَهَق: این واژه به مفهوم پوشاندن و فراگرفتن آمده است، به همین جهت به نوجوانی که به مرحله بلوغ برسد، می‌گویند: راهِقُ الْغُلامُ. دوران بلوغ آن نوجوان را فرا گرفت، یا آن نوجوان به مرحلهٔ بلوغ نایل آمد.

به باور «مجاهد» و «حسن» منظور این است که پاره‌ای از مردان، از انسان‌ها به برخی از مردان گروه پریان پناه می‌بردند تا از شرارت و رخدادهای بد روزگار در امان مانند.

فَزادُوهُمْ رَهَقاً

و از این راه بر سرکشی و گمراهی آنان می‌افزودند.

به باور پاره‌ای با این کار هر دو گروه آدمیان و پریان بر گمراهی و سرکشی خود افزودند و هرروز گناه و نافرمانی تازه‌ای را پیش گرفتند.

اما به باور پاره‌ای هر روز شرارت تازه‌ای در پیش گرفتند.

(۵۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا

ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.(۵ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

« ابن عباس » می‌گوید : حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند : « ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی » ، علی و فاطمه علیهاالسلام و فضّه که خادمه آن‌ها بود ، نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند ، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهماالسلام نیز گفتند : ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند ، در حالی که از نظر مواد غذایی ، در مضیقه بودند ، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیهاالسلام یک‌سوم آن را آرد کرده و نان پخت . در هنگام افطار سائلی بر درِ خانه ایشان آمد و گفت: « اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله : سلام‌بر شمااى خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم ، غذایی به من بدهید ، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند » . آن‌ها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جُز آب ننوشیدند. روزدوم را همچنان روزه گرفتند و موقع‌افطار وقتی غذا (نان جوین)

را آماده کرده‌بودنـد، یتیمی‌بر درِ خانه آمـد، آن‌روز نیز ایثار کردنـد و غـذای‌خود را به‌او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمـد ، بـاز سهـم غذای خود رابه او دادند ، صبح کـه شـد، علی ، دسـت حسـن و حسین علیهم‌السـلام را گرفتـه بـود و خـدمت پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمدنـد . هنگـامی کـه پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌ها را مشاهده کرد ، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند . فرمود : « این حالی را که در شما می‌بینم ، برای من بسیار گران است » ، سپس برخاست و با آن‌ها حرکت کرد . هنگامی که وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد ، دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته ، پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله

تفسیر مردان (۵۹۳)

نـاراحت شــد . در همیـن وقت جبرئیـل نـازل گشت و گفت : « ای محمـد صـلی‌الله‌علیه‌وآله ! این سوره را بگیر ، خداونـد به خـاطر داشـتن چنین خانـدانی به تو تهنیت می‌گویـد » . سـپس سوره « انسـان » (هَلْ اَتی) را بر او خوانـد (بعضـی گفته‌انـد که از آیه « اِنَّ الاٰبْرار » تـا آیه « کـانَ سَعْیُکُـمْ مَشْـکُورا » که مجموعـا هیجـده آیه است ، در این‌جا نازل گشت). آن‌چه را در بالا آوردیم ، نصّ حـدیثی است که با کمی اختصار در « الغـدیر » به عنوان « قـدر مشترك » میان روایات زیادی که دراین‌باره نقل شده ، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حـدیث را در کتاب‌های خود آورده‌انـد (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایـاتی است که در میان اهل سـنت مشـهور بلکه متواتر است .(۱) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارنـد که این هیجده آیه یا مجموع این سوره ، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون اسـتثناء در کتب تفسیر یا حــدیث ، روایـت مربـوط بـه آن را بـه عنـوان یکی از افتخــارات و فضایــل بزرگ علی و فـاطمه زهرا علیهاالســلام و فرزنــدانشان علیهم‌السـلام آورده‌اند. حتی چنان‌که در آغاز سوره گفتیم ، این مطلب به قدری معروف و مشـهور است که در اشعار شُعراء و حتی در شـعر معروف « امـام شـافعی » آمـده اسـت. نکتـه‌ای را کـه در اینجـا لازم به یـادآوری می‌دانیم ، این است که به گفته جمعی از دانشـمندان اسلامی از جمله « آلوسی » مفسر معروف اهل سنّت ، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از « حور العین » که غالبا در قرآن مجید در شـمار نعمت‌های بهشتی آمده ، مطلقا سخنی مطرح نیست ، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش علیهم‌السلام باشد که به‌احترام بانوی‌اسلام علیهاالسلام ذکری از « حور » به میان نیامده است .(۲) « اَبْرار » جمع « بَرٌّ » در اصل به معنی " وسـعت و گستردگی "است و به همین جهت صـحراهای وسیع را « بَرّ » می‌گویند و از آن‌جا که افراد نیکوکار اعمالشان ، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد ، این واژه بر آن‌ها اطلاق می‌شود و « بِرّ » (با کسر باء) به معنی " نیکوکاری "است . بعضی گفتـه‌اند فرق بیـن آن و « خیر » ، این است که « بَرّ » به‌معنی " نیکی توأم با توجه " است ، در حالی که

۱- « الغـدیر » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ .

۲- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۸ .

(۵۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

« خیر » ، معنی اعمّی دارد. « کـافُور » درلغت معانی‌متعـددی دارد و یکی‌از معـانی معروفش" بـوی خوش "است و نیز گیاهی‌است خوشبو و از دیگر معـانی‌اش همـان " کـافور "معمولی است که بوی تنـدی دارد و برای مصـارف طبی از جمله ضـدعفونی کردن ، به‌کار می‌رود. بـه هــر حـال طبق آیه فوق این شـراب طهور بهشـتی بسیـار معطــر و خــوشبـو اســت کـه هم ذائقه از آن لــذت مـی‌بـرد و هــم شـامّـه .

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن‌که انسان‌ها را به دو گروه « شکرگزار » و « کفران‌کننده » تقسیم کرد ، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت‌کفران‌کنندگان کرده بود ، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَبْرار: این واژه جمع «بَرّ»و«بارّ» بسان «ناصِر»و«اَنْصار» و به‌معنی‌نیکوکار آمده است.

کَأْس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود.

واژه «اَبْرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار و شایسته‌کردار آمده، و در آیه منظور کسی است که خدا را اطاعت می‌کند و کارهای خوب انجام می‌دهد.

از دیدگاه خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رهروان راه آنان و بسیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایستگان مورد نظر آیه عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین ـ که درود خدا بر آنان باد ـ و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است.

نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «اَبْرار»، این خاندان گرانمایه هستند،(۱) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است.

۱. اختصاص مفید، ۹۶.

تفسیر مردان (۵۹۵)

عَیْنـاً یَشْـرَبُ بِهـا عِبـادُ اللّـهِ یُفَجِّـرُونَهـا تَفْجیـرا

ازچشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.

(۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« یُفَجِّرُونَ » از ماده « تَفْجیر » در اصل از ریشه « فَجْر » گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است ، خواه شکافتن زمین باشد یاچیز دیگر و از آن‌جاکه نور صبح گویی پرده شب‌را می‌شکافد ، به آن « فَجْر » گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو « فاجِر » می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است ، اما در آیه مورد بحث به معنی " شکافتن زمین "است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباداللّه است که هرجا اراده کنند، از همان‌جا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود : « این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که از آن‌جا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود » .(۱) آری همان‌گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود ، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است ، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این‌که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است ، نخستین نعمت « شرابِ طهورِ معطّرِ خاصی » ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند ، با نوشیدن از این شراب ، هرگونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق ، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند .

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۵ .

(۵۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اوصاف پنجگانه مردان نیک که آن‌ها را مستحقّ بهشت می‌سازد

در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که « ابرار » و « عباداللّه » دارند ، پرداخته و با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آن‌ها را نسبت به این‌همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد .

۱ ـ آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند .

۲ ـ از روزی که عذاب و شرّآن گسترده‌است، می‌ترسند .

۳ ـ اطعام می‌کنند .

۴ ـ در اعمال خود اخلاص دارند .

۵ ـ در هر حالی از خداوند خوف دارند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اختصاص دادن چشمه و نوشیدن از آن به بندگان خدا به خاطر گرامیداشت آنان است.

یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً

از هر کجا که بخواهند آن را از برابر کاخ‌ها و سراهای خویش روان می‌سازند.

واژه «تَفْجیر» به معنی شکافتن و روان‌ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جاری ساختن چشمه و نهر بسان دنیا نیاز به حفاری و گودبرداری نیست، بلکه انسان شایسته‌کردار هنگامی که بخواهد جویباری در برابر کاخ و یا به سوی بوستان خویش پدید آورد و روان سازد، با کشیدن یک خط آب جوشیدن آغاز می‌کند و روان‌می‌گردد.

تفسیر مردان (۵۹۷)

یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْما کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیرا

آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است ، می‌ترسند. (۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُسْتَطیر » به معنی " گسترده و پراکنده "است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد. به هر حال وقتی آن‌ها به نذرهایی که بر خویشتن واجب کرده‌اند ، وفا می‌کنند ، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند. ترس آن‌ها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آن‌هابه‌خوبی معادرا باور کرده‌اند و به‌تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَذْر: تعهد بر انجام کار شایسته‌ای است که انسان انجام آن را بر خود لازم می‌سازد.

مُسْتَطیر: گسترده و فراگیر و گاه به معنی ماندگار هم آمده است.

به باور «عِکْرِمَة» و «قَتادَة» منظور این است که آنان به این وصف اخلاقی و انسانی آراسته بودند که به نذر و عهد خویش وفا می‌نمودند. وفای به نذر آن است که انسان وقتی برای عبادت و انجام کار شایسته‌ای با خدا عهد بست و کاری را بر خود لازم شمرد آن را آن گونه که شایسته و بایسته است به انجام رساند.

در آیه شریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرّ» تعبیر می‌کند؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند.

(۵۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ یُطْعِمُـونَ الطَّعـامَ عَلـی حُبِّـهِ مِسْکینـا وَ یَتیمـا وَ اَسیـرا

و غـذای (خـود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.

(۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطعـام کردن آن‌هـا سـاده نیست ، بلکه تـوأم بـا ایثـار در هنگـام نیـاز شدیـد است و از سـوی دیگر اطعـامی است گسـترده که انـواع نیازمنـدان را از « مسـکین » و « یتیم » و « اسیر » شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است . ضـمیر در « عَلی حُبِّهِ » ، به " طعـام "بـازمی‌گردد، یعنی در عین این‌که علاقه به طعـام دارنـد، آن را انفـاق می‌کننـد. معنی «مِسْـکین» و «یَتیم» و «اَسیر» روشن است اما این‌که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشـرکان و کفار می‌گرفتنـد و به قلمرو حکومت اسـلامی در مدینه می‌آوردند. دراین‌جا این سؤال پیش می‌آیدکه مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگـام افطار بر درِ خـانه علی آمـد ، مگر اسـیران زنـدانی نبودنـد؟ اما با توجه به یک نکته پاسـخ این سؤال روشـن می‌شود که طبق نقـل تواریـخ در زمـان پیامبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله مطلقا زنـدانی وجود نـداشت و حضـرت صـلی‌اللهعلیه‌وآله اسیران را تقسـیم‌کرده وبه دست مسـلمانان می‌سپرد و می‌فرمود : « مراقب آن‌ها باشید و به آن‌ها نیکی کنید » و گاه که توانایی بر تأمین غذای آن‌ها نداشـتند ، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آن‌هـا را همراه خود و یا حتی بدون همراهـی خود به سراغ سـایر مسـلمانان می‌فرسـتادند تا به آن‌ها کمک کننـد ، زیرا در آن موقع مسـلمانان سـخت در مضـیقه بودنـد. البته بعـدا که حکومت اسـلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت ، زیاد شدند ، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت .

تفسیر مردان (۵۹۹)

سیـــــر کـــــردن گرسنگـــان از بهتریـــن حسنات است

نه تنهـا در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسـته ابرار و عباداللّه می‌شـمرد ، بلکه در بسـیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکیـد شـده است و نشان می‌دهد این کار در پیشـگاه خدا محبوبیت خاصـی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفراز گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن‌قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزنـد که حسـابی برای آن نیست ، اهمیت این دسـتور اسـلامی از یکسو و دوری دنیـای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیـاری در این زمینـه دیـده می‌شـود که به عنـوان نمونه چند حدیث را در این‌جا می‌آوریم ؛

۱ ـ در حـدیثی از پیامبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله آمده : « مَنْ اَطْعَمَ ثَلاثَهَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلاثِ جَنانٍ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ : کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند ، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان‌ها اطعام خواهد کرد » .(۱)

۲ ـ و امـام صادق فرموده‌انـد : « مَنْ اَطْعَمَ مُؤْمِنا حَتّی یُشْـبِعَهُ لَمْ یَدْرِ اَحَـدٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ما لَهُ مِنَ الاَجْرِ فِی الْاخِرَهِ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ، وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلاَّ اللّهُ رَبُّ الْعـالَمینَ : کسـی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود ، احدی از خلق خـــدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرّب الهی و نه پیامبران مرسل ، جُز خداوند که پروردگار عالمیان است » .(۲)

۳ ـ در حـدیث دیگری از همـان امـام آمـده است که فرمود: « لَاَنْ اُطْعِمَ مُؤْمِنـا مُحْتـاجا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَزوُرَهُ وَ لَاَنْ اَزوُرَهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ عَشَرَ رِقابٍ : اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم ، نزد من محبوب‌تر است از این‌که تنها به دیدار او بروم و اگر به

۱ و ۲– « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۳ و ۶ .

(۶۰۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

دیدار او بروم ، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم » .(۱)

قابل توجه این‌که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده ، بلکه در بعضی صریحا آمده است که " اطعام مؤمنان ، هرچند بی‌نیاز باشند ، "همچون آزاد کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها ، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است ، به عکس آن‌چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک ، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند ، هرکدام باید سهم خود را بپردازند ، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است . در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هرچند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است ، چنان‌که در روایتی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده که فرمود : « مِنْ اَفْضَلِ الاَعْمالِ عِنْدَاللّهِ اِبْرادُ الْکِبادِ الْحارَّةِ وَ اِشْباعُ الْکِبادِ الْجائِعَةِ وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ ٩ بِیَدِهِ لا یُؤْمِنُ بی عَبْدٌ یَبیتُ شَبْعانَ وَ اَخُوهُ ـ اَوْ قالَ جارُهُ ـ الْمُسْلِمُ جائِعٌ : یکی از برترین اعمال نزد خدا ، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه ، سوگند به کسی که جان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در دست اوست ، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر ـ یا فرمود همسایه ـ مسلمانش گرسنه باشد ، به من ایمان نیاورده است » .(۲) ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است ، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود .

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۱۸ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۳۶۹ .

تفسیر مردان (۶۰۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشردوستی و مردم‌خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند.

این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید:

وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ(۱)

و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند.

«ابو سعید» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: ما مِنْ مُسْلِمٍ اَطْعَمَ مُسْلِماً عَلی جُوعٍ اِلّا اَطْعَمَهُ‌اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ وَ ما مِنْ مُسْلِمٍ کَسا اَخاهُ عَلی عُریً اِلّا کَساهُ‌اللّهُ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقی مُسْلِماً عَلی ظَمَأٍ سَقاهُ‌اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ.(۲)

هر انسان توحیدگرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب سازد و از تشنگی نجات دهد، خدا او را از نوشابه‌های سربسته و وصف‌ناپذیر بهشت سیراب خواهد ساخت.

در مورد ضمیر «حُبِّه» در آیه شریفه دو نظر است: به باور «ابن عباس» ضمیر، به واژه «طَعام» برمی‌گردد و منظور این است که: آنان با وجود عشق و علاقه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به همنوعان و همدینان خویش می‌خورانند.

امّا به باور پاره‌ای ضمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که: و به پاس عشق به خدا و دوستی او یتیم و بینوا و اسیر را غذا می‌دهند.

مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً

۱. سورهٔ حشر، آیه۹.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ص ۶۹۱۲.

(۶۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنَّمـا نُطْعِمُکُـــمْ لِـوَجْـهِ اللّــهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُورا

(و می گویند :) ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم.

(۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این برنـامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداونـد است و هیـچ چشـمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشـکر آن‌ها نیست و اصولاً در اسلام ، ارزش عمل به خلوص نیّت است و گرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشـته باشـند ، خواه ریاکارانه باشـد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشـکر و قـدردانی مردم یا پاداش مادی ، هیچ‌گونه ارزش معنوی‌و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (لا عَمَلَ اِلّا بِالنِّیَّهِ وَ اِنَّمَا الاَعْمـالُ بِالنِّیّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از « وَجْـهُ اللّه » همان ذات خـدا است و گرنه خـدا « صورت » جسـمانی نـدارد و این همـان چیـزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است ، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم : « وَ ما تُنْفِقُونَ اِلّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ : شما جُز برای خداوند انفاق نکنید » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مجاهد» و «سـعید بن جبیر» برآنند که: آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شـناس است که آنـان را بـه خـاطر اخلاـص و بشـردوستی‌شان می‌سـتاید و کارشـان را پـاس می‌دارد تـا دیگران بر این روش ترغیب گردنـد و اصـل بشـردوستی و محروم‌نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خـودپسنـدی را بگیرد.

تفسیر مردان (۶۰۳)

اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْما عَبُوسا قَمْطَریرا

ما از پروردگارمان خائفیم ، در آن روز که عبوس و شدید است. (۱۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سـخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن‌ها. تعبیراز روز قیامت به روز « عَبُوس » و « قَمْطَرِیر » (سخت) با این‌که « عَبُوس » از صـفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده ، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن‌قـدر حوادث آن روز سـخت و ناراحت‌کننـده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبـوسند ، بلکه گویی خـود آن روز نیـز عبوس است.

در این‌جـا سؤالی پیش می‌آیـد و آن این‌که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خـدا کار می‌کننـد ، پس چرا می‌گوینـد ما از عـذاب روز قیـامت بیمنـاکیم ، آیـا انگیزه الهی بـا انگیزه ترس‌از عـذاب قیـامت ، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسـخ این سؤال روشـن می‌شود و آن این‌که آن‌ها به هر حال به خاطر خـدا گام برمی‌دارنـد و اگر از عـذاب قیامت می‌ترسـند، به خاطر آن است که عـذاب الهی است و اگر به نعمت‌هـای بهشتی علاـقه دارنـد ، چون این نعمت‌هـا از نـاحیه او است و این همـان چیزی است که درباره « نیّت عبادت » در فقه مطرح است که می گوینـد : قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسـب

مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِسْقاء برای نزول باران) ندارد ، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل « داعی بر داعی » است ، هرچند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد ، بلکه یکپارچه به عنوان « حُبّا لِلّه » انجام گیرد.

نکته قابل توجه این‌که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است ، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و

(۶۰۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت ، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمّی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَمْطَریر: به معنی بلای سخت و گرفتاری هراس‌انگیز و ویرانگر آمده است.

وصف روز قیامت به «عَبُوس» به خاطر سختی آن روز است، در این مورد «ابن‌عباس» می‌گوید: انسان کفرگرا و تجاوزکار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌ای گرفته و عبوس می‌گردد که از میان دو چشم او دانه‌های عرق، بسان مس گداخته و مذاب سرازیر می‌گردد.

تفسیر مردان (۶۰۵)

فَوَقیهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَلَقّیهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورا

از این رو خداوند آن‌ها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آن‌ها استقبال می‌کند ، در حالی که شادمان و مسرورند. (۱۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارند ، اشاره کرده و می‌فرماید : به خاطر همین‌ها خداوند آن‌ها را از شرّ آن روز نگهداری می‌کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند ، از آن‌ها استقبال می‌کند. « نَضْرَة » به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد ، رنگ رخسار آن‌ها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند ، خداوند در عوض آن‌ها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند. تعبیر به « لَقّیهُمْ » از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند بزرگ ازاین میهمانان‌گرانقدر بالطف خاصش استقبال می‌کند و آن‌ها را که غرق شادی و سرورند ، در سایه رحمتش جای می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وِقایَة: این واژه مصدر و به معنی نگاه‌داشتن و حفظ نمودن و جلوگیری از رسیدن اذیت و آزار به فرد و یا چیزی آمده است.

نَضْرَة: به معنی رنگ‌های زیبا و گیاه خوشرنگ و تماشایی آمده‌است. واژه «نَضیر» و «نَضِر» نیز به معنی خوشرنگی و زیبایی است.

سُرُور: باور و عقیده به رسیدن به منافع آمده و همین باور و یا رسیدن به سود است که آثار شادمانی در چهره را نمایان می‌سازد.

(۶۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پاداش‌های پانزده‌گانه بهشتی برای مردان نیک

وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَحَریرا

خداوند در برابر شکیبایی آنان ، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آن‌ها پاداش می‌دهد.

(۱۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناك روز قیامت و رسیدن آن‌ها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن ، در آیات ۱۲ الی ۲۲ این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته ، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد: نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید . آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آن‌ها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آن‌ها می‌پوشاند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا ، به آنان بوستانی پرطراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می گردد.

تفسیر مردان (۶۰۷)

مُتَّكِئینَ فیها عَلَی الْارائِكِ لا یَرَوْنَ فیها شَمْسا وَ لا زَمْهَریرا

این درحالی‌است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آن‌جا می‌بینند، نه سرما را.

(۱۳ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَرائِك» جمع «اَریكَة» دراصل به‌تخت‌هایی می گویندكه درحجله‌عروس می‌نهند و این‌جا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. « زَمْهَریر » از ماده « زَمْهَر » به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها) ، اشاره به آرامش و راحتی کامل آن‌ها است ، چراکه انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه‌این‌که خورشید و ماه در آن‌جا وجود نداشته باشد ، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَرائِك: این واژه جمع «اَریكَة»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می گذراند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند.

زَمْهَریر: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

امّا به باور «زجاج» منظور تکیه‌زدن و شادمان بودن است، چرا که «اَریكَة» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند.

به باور گروهی از جمله «ابن‌عباس» آنان درسراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی‌خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائك» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است.

(۶۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلیلاً

و در حالی است که سایه‌های آن (درختان بهشتی) بر آن‌ها فروافتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است. (۱۴ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه مشکلی وجود دارد ، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن‌چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم ، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آن‌جا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. « ابن عباس » سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است ، می‌گوید : آن‌چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده ، مثل و مانندی ندارد ، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد ؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با « زنجبیل » ممزوج شده است، این مـاده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای برآنندکه خورشید دربهشت به‌گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد.

این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می‌گردند.

به باور پاره‌ای دست نیکان و پاکان برای چیدن میوه‌های بهشتی، نه با خاری رو به رو می‌گردد و نه دوری و موانع دیگری.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

تفسیر مردان (۶۰۹)

وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِـانِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَکْوابٍ کانَتْ قَواریرا

و در گرداگرد آن‌ها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی بلورین می‌گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها). (۱۵ / انسان)

قَواریرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدیرا

ظرف‌های بلورینی از نقره که آن‌ها را به اندازه لازم آماده کرده‌اند . (۱۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« آنِیَة » جمع « اِناء » به معنی هرگونه ظرف است و « اَکْواب » جمع « کوُب » (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به « قَدَح » می‌شود . « قَواریر » جمع « قارُورَة » به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است. در این ظرف‌ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین ، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند ، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آن‌ها دور می‌زنند و به آن‌ها عرضه می‌کنند. عجیب این‌که می‌فرماید : ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است ، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می‌کنند ، می‌سازند . ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان رادر سنگ تیره آفریدکه قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد ، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است ، کاملاً نمایان است. قابل توجه این‌که در حدیثی از امام‌صادق آمده است که: «یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّةِ الْجَنَّةِ کَما یَنْفُذُ فِی الزُّجاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می‌کند ، آن‌چنان‌که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد » .(۱) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۰ .

(۶۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. « ابن عباس » می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَکْواب» جمع «کَوْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ امّا به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: ظرف‌های نقره‌ای بهشت بسان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است.

«ابوعلی» می‌گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟

پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می‌گردد.

]این بیان نظیراین سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود: سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. «اَلسَّلْمانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ.»

این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد.]

«ابن عباس» می‌گوید: شیشه و بلور هر زمینی از خاك آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است.

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۹ .

تفسیر مردان (۶۱۱)

وَ یُسْقَوْنَ فیها کَأْسا کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلًا

و درآن‌جااز جام‌هایی سیراب می‌شوندکه لبریزاز شراب طهوری‌است‌که بازنجبیل‌آمیخته است.

(۱۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته ؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرك و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با « زنجبیل » می‌آمیخته و دومی را با « کافور » و از آن‌جا که حقایق عالَم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد ، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی « زنجبیل » تفسیرهای مختلفی نقل شده ، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود ، تفسیر کرده‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زَنْجَبیل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش‌طعم می‌باشد و زبان‌را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطرآگین می‌ساخت.

«ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل

خود را عطرآگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است که نیکان‌وپاکان‌راازنوشابه‌هایی که‌آمیخته به‌زنجبیل‌است، سیراب‌خواهد ساخت.

(۶۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عَیْنا فیها تُسَمّی سَلْسَبِیلاً

از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (۱۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَلْسَبیل » نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست ، بسیاری عقیده دارند که از ماده « سَلاسَة » به معنی " روانی "گرفته شده است، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز « سَلیس » گفته‌می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَلْسَبیل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است.

«ابن اعرابی» می‌گوید: این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است.

به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که همواره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است.

امّا به باور «قَتادَة» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است.

تفسیر مردان (۶۱۳)

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ اذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا

و بر گِرد آن‌ها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آن‌ها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (۱۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند ، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آن‌ها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان ، زیرا تعبیر «مُخَلَّدُون» از یک‌سو و تعبیر «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» (بر آن‌ها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به « لُؤْلُؤا مَنْثُورا » (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذّابیت آن‌ها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی همواره زیبا و جاودانه بر گردشان می‌گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند،

که چون آنان را ببینی می‌پنداری که بسان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی بسان مرواریدهایی پراکنده‌اند.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد.

(۶۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیما وَ مُلْکا کَبیرا

و هنگامی که آن‌جا را ببینی ، نعمت‌ها و ملك عظیمی را می‌بینی. (۲۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه « نَعیم » که در لغت به‌معنی "نعمت‌های فراوان "است و « مُلْك کَبیر » که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد ، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای ذیل‌الذکر مصادیقی از آن است. ازجمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « معنی آیه این است که مُلکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد » .(۱) یا بهشتیان هرچه اراده‌کنند، به‌آن دست می‌یابند. یا پایین‌ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند ، فاصله هزار سال راه را می‌بینند. یا به معنی مُلك دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نعمت‌های گرانقدر و شکوه و عظمت فناناپذیری را می‌نگری لا یَزُولُ وَ لا یَفْنی.

به باور برخی منظور این است که: و هنگامی که آنجا را بنگری نعمت‌های بی‌شمار و وصف‌ناپذیری را بنگری که تنها پاره‌ای را قرآن وصف می‌کند.

از دیدگاه برخی منظور این است که نیکان بارگاه خدا قدرت و شوکتی در بهشت دارند که هر چه بخواهند بر انجام آن توانا می‌شوند.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

تفسیر مردان (۶۱۵)

عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقیهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا

بر اندام آن‌ها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازك سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی‌ازنقره‌تزیین‌شده‌اند و پروردگارشان شراب‌طهور به‌آن‌هامی‌نوشاند.(۲۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تا این‌جا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل ؛ « مساکن » ، « تخت‌ها » ، « سایه‌ها » ، « میوه‌ها » ، « نوشیدنی‌ها » ، « ظرف‌ها » و « گروه پذیرایی‌کنندگان » اشاره شد، اکنون نوبت" وسایل تزیینی "بهشتیان است. « سُنْدُس » به‌معنی پارچه ابریشمین نازك است ، در حالی که «اِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است ، بعضی آن را از کلمه فارسی « اِستبر » یا « ستبر » می‌دانند و بعضی احتمال داده‌اند که از ریشه عربی « برق » به معنی تلألؤ گرفته شده است. « اَساوِر » جمع «اَسْوِرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به‌معنی" دستبند "گرفته‌شده و به‌هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به‌صورت « سوار » درآمده است . بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، نقره‌هایی شفاف که همچون بلور می‌درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است. انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط‌آفرین ، همانند برگ‌های زیبای درختان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کدام لطف خاص خود را دارند. در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۳۱ سوره کهف چنین آمده است : « بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزیین می‌شوند » (یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ‌اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این منافاتی با آن‌چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد ، زیرا ممکن است از جهت تنوع ، گاه با این تزیین کنند و گاه با آن. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست ؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟ ولی جواب آن روشن است ، زیرا در بسیاری از محیط‌ها زینت طلا ـ و نقره هم برای مردان است و هم

برای زنان (هرچند که اسلام زینت طلا را برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در

(۶۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده ، می‌خوانیم : « فَلَوْ لا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ : پس چرابه موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است » ؟ که نشان می‌دهد دستبند طلا برای‌مردان درمحیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم ، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست ، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ ، اشاراتی به آن نعمت‌های عظیم و توصیف‌ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید: « و پروردگارشان شراب طهور به آن‌ها می‌نوشاند ». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند ، بود ولی میان آن‌ها و آن‌چه در این آیه آمده است ، فرق بسیاری وجود دارد ، زیرا از یک سو در آن‌جا ، ساقی « وِلْدانٌ مُخَلَّدُوُن » بودند ، اما در این‌جا ، ساقی « خدا » است و چه تعبیر عجیبی . مخصوصا با تکیه بر کلمه « رَب » (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است) ، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیّتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور ، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند. و از سوی دیگر « طَهُور » به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک‌کننده ، به این ترتیب این شراب ، جسم و روح انسان را از هرگونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن‌چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد ، حتی در حدیثی از امام صادق نقل شده :«یُطَهِّرُهُمْ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ سِوَی اللّهِ : قلب و جان آن‌ها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند » .(۱) پرده‌های غفلت را می‌دَرَد ، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می‌کند ، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد ، اما شراب طهوری که با دست ساقی اَلَسْت داده می‌شود ، او را از « ما سِوَی اللّه » بیگانه کرده ، غرق در جمال و جلال

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

تفسیر مردان (۶۱۷)

او می‌کند. خلاصه این‌که لطفی‌که دراین‌آیه و در این‌نعمت نهفته است ، از همه برتر و بالاتر است. از حدیثی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده ، استفاده می‌شود که چشمه شراب طهور بر دَرِ بهشت قرار دارد: « جرعه‌ای از این شراب طهور به آن‌ها داده می‌شود و خداوند به وسیله آن قلوب آن‌ها را از حسد (و هرگونه صفات رذیله) پاک می‌سازد » .(۱) جالب این‌که تعبیر به « طَهُور » در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده ، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه که‌درباره‌شراب‌مخصوص‌بهشتی که آن نیز پاک‌کننده و حیاتبخش است،آمده‌است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سُنْدُس: لباس ابریشمی زیبا و گران‌قیمت.

اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: بر روی لباس آنان جامه‌هایی از حریر سبز نازک و از دیبای ستبر است.

گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالابودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد.

وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ

و آنان با دستبندهایی سیمین آراسته شده‌اند.

آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید است و ارزشمندتر از طلای ناب.

پاره‌ای برآنند که: آنان گاه با وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازند و گاه با طلاها تا به انواع زینت‌ها و زیورها آراسته باشند.

در آیه دیگری از قرآن در مورد بهشتیان آمده است که:

یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ...(۲)

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۸۵ ، ذیل حدیث ۶۰ .

۲. سورۀ کهف، آیۀ ۳۱.

(۶۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آنان هستند که بهشت‌های جاودانه از آن آنهاست... در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند.

گفتنی است که گرچه نقره در این جهان از نظر ارزش از طلا۔فروتر است، اما نقره بهشت با وصفی که از آن آمد در اوج برتری است؛ افزون بر این نکته در سرای آخرت این وسایل آراستگی و تزیینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فروش تا قیمت مطرح باشد.

وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً

و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند.

منظور از شراب پاک، عبارت از شرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظاهری و اخلاقی پاک می‌کند.

به باور پاره‌ای این شراب پاک بسان شراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرطراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسرخواهی یکصد مرد در این دنیاست و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شراب‌های پاک بهشت و همسران زیبایش را در خود احساس می‌کند.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خدا و یاد و نام اوست که انسان را از آلوده‌شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پاک و پاکیزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد.

تفسیر مردان (۶۱۹)

اِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُورا

این جزای شماست و سعی و تلاش‌شما موردقدردانی‌است. (۲۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند ، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او ، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آن‌ها می‌گویند : این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است ، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری‌گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می‌گردد.

پـرتوی از آیات(۱)

پـرتوی از آیات

آیات دلنواز و الهام‌بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخـن می‌گـویـد از ابعـاد گونـاگونی در خـور نگـرش و درس گرفتن است:

۱ـ برتری و شکوه وصف‌ناپذیر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

به گـونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌هـای ۲۲ ـ ۵ بیان شـد، این ۱۸ آیه در مـورد شخصـیت والای علی و فـاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین ـ که سلام خدا

۱. مترجم.

بر آنان باد ـ و داستـان اخـلاص و ایمـان و بشـردوستـی و مردم‌خواهی آنان فـرودآمـد و در حقیقـت سنـدی است بـزرگ و پرافتخـار بـر فضیلـت آنـان.

بر این حقیقت همه دانشـمندان و قرآن‌پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشـهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هسـتند و این را نوشـته و پـاره‌ای این داسـتان را در قـالب شـعر ریخته‌انـد، که صـاحب «الغـدیر» در کتـاب ارزشمند خویش ۳۴ نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «اِحْقاقُ الحق» این داستان افتخارآفرین و حدیث آن را از ۳۴ نفـر از علمـای اهـل سنـت با بیـان مـدرک و مأخذ ترسیم می‌نماید.(۱)

بـا این بیـان نیکان و پاکان و شایسـتگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خـدا خانـدان پیامبرنـد و آنان هسـتند که سـمبل ایمان و اخلاص و خـداودستی و بشردوستی و محروم‌نـوازی می‌باشـند و بر مـاست که آنـان را سـرمشق و الگـو سـازیم و بـا رعـایت مقـررات خــدا و راستــی و درستــی بکـوشیـم تا در دایره وسیع‌تر «اَبْرار» درآییم.

۲ـ پرتوی از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می‌گردد و در برابر چشم‌انداز کمـــال‌جـــویـان قـــرار می‌گیــرد:

۱ـ وفاداری در برابر خدا و بندگان او.

۲ـ خــداتـرسی و احسـاس مسئـولیت در برابر خــدا و بـازخـواست و حســـابـــرسی ذات پــــــاک او.

۳ـ رسیــدگــی به محـرومـان و آسیب‌دیدگان جـامعـه با غذا و لباس و پنـاه‌دادن به آنـان و مهرورزیدن به آنها.

۴ـ ایثـار و فداکاری و از خودگذشتگــی و دگـر دوستــی بی‌نظیـر و مثال‌زدنی.

۵ـ ویـژگــی اخـلاص و یـاری رسـانی و گـره‌گشـایی بـدون منـت و

۱. الغَدیر، ج ۳، ص ۱۱۱ ـ ۱۰۷؛ اِحْقاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۱۷۰ ـ ۱۵۷.

فخرفروشی و ریاکاری و خودنمایی.

۶ـ ترس از روز سهمگین رستاخیز.(۱)

۳ـ پاداش شکوهبار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق‌شناس، افزون بر بلندآوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در هماره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد:

۱ـ نعمت امنیت و آرامش.

۲ـ نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا.

۳ـ نعمت لباس‌های فاخر و تماشایی بهشت.

۴ـ تخت‌ها و فرش‌های زیبا.

۵ـ سایه آرام‌بخش و دل‌انگیز.

۶ـ هوای مطبوع وملایم.

۷ـ انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها.

۸ـ انواع نوشیدنی‌ها و شراب پاک و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنج‌ها و پلیدی‌های ظاهری و باطنی.

۹ـ ظروف زیبای پذیرایی.

۱۰ـ وسایل زینتی.

۱۱ـ پذیرایی کنندگان خوب و سرشار از ادب و کمال و جمال.

۱۲ـ و از همه پرشکوه‌تر قدردانی و حق‌شناسی خدا از شایستگان.(۲)

گفتنی است که نعمت‌های شکوهبار بهشتی که خدا وعده آنها را به «اَبْرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند ندارد، اما قرآن بدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمت‌های مورد نظر مردم دنیا می‌شمارد و به تابلو می‌برد.

۱. آیه‌های ۱۰ ـ ۷.

۲. آیه‌های ۲۲ ـ۱۰.

(۶۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده‌ای

(۱ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو : در پشت سر و پیش رو ، دیگران را استهزاء کرده یا عیبجویی و غیبت می کنند ، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می‌دهند . « هُمَزَة » و « لُمَزَة » هر دو صیغه مبالغه است ، اولی از ماده « همز »

در اصل به معنی " شکستن "است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم‌می‌شکنند ، به آنها « همزهٔ » اطلاق شده است و دومی از ماده « لمز » (بر وزن رمز) در اصل به معنی " غیبت کردن و عیبجویی نمودن "می‌باشد. از مجموع کلمات ارباب لغت این‌طور استفاده می‌شود که دو واژه « هُمَزَهٔ » و « لُمَزَهٔ » به یک معنی است و مفهوم وسیعی دارد که هرگونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء ، به وسیله زبان و علایم و اشارات و سخن‌چینی و بدگویی را شامل می‌شود . « وَیْل» تهدید شدیدی است نسبت به این گروه و اصولاً ـ آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر این گونه افراد نموده و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی‌شود . اصولاً آبرو وحیثیت اشخاص ازنظر اسلام بسیار محترم است و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد ، گناه بزرگی است. درحدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده‌است : « اَلا ـ اُنَبِّئُكُمْ بِشِرارِكُمْ ؟ قالُوا : بَلی یا رَسُولَ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قالَ : اَلْمَشّاؤُونَ بِالنَّمیمَهِٔ ، اَلْمُفَرِّقوُنَ بَیْنَ الاَحِبَّهِٔ ، اَلْباغوُنَ لِلْبُرَآءِ الْمَعایِبَ : آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم ؟ گفتند : آری ای رسول خدا. فرمود: آنهاکه بسیار سخن‌چینی می کنند، در میان دوستان‌جدایی می‌افکنند و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند » .

تفسیر مردان (۶۲۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هُمَزَهٔ: این واژه از ریشه «هَمْز» به معنی طعنه زدن و متلك پرانی بسیار است، و در اصل به معنی «شکستن» آمده است؛ و از آن جایی که عیب‌جو و طعنه زننده با کار خویش شخصیت و اعتبار دیگران را به ناروا هدف عیبجویی و آماج تیرهای غیبت و تهمت و طعنه می‌سازد، این واژه در این مورد به کار می‌رود.

لُمَزَهٔ: از ریشه «لَمْز» به معنی عیبجویی رویارو آمده است. با این بیان تفاوت میان این دو واژه این است که «هُمَزَهٔ» به معنی عیبجویی نهان و پشت سر دیگران است، امّا «لُمَزَهٔ» به معنی عیب‌جویی آشکار و رویارو.

واژه «لُمَزَهٔ» به معنی تحقیر و آزار دیگری با اشاره چشم و ابرو.

وای بر زبان‌های گزنده و عیبجو

به باور پاره‌ای منظوراین است که: وای بر هر عیبجویی که در نهان و آشکار و یا رویارو و پشت سر، عیب دیگران را می‌جوید.

امّا از دیدگاه «ابن عباس» آیه شریفه هشداری است به کسانی که غیبت دیگران را می کنند و با سخن چینی و دو به هم زدن بذر کینه و دشمنی و جدایی در دل‌ها می‌افشانند.

(۶۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَلَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ

همان کس که مال را جمع آوری و شماره کرده (بی‌آن‌که‌حساب مشروع و نامشروع کند).

(۲ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« عَدَّدَه » در اصل از ماده « عد » به معنی " شمارش "است . آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می‌شمرد و از برق درهم و دینار و پولهای دیگر ، لذت می‌برد و شادی می کند . آیه ناظر به ثروت‌اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می‌نگرند و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند ، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند و آن‌را تنها نشانه عظمت و شخصیت می‌دانند. آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی‌خواهند و به همین دلیل هر قدر به اموالشان افزوده شود ، حرصشان بیشتر می گردد وگرنه مال در

حـدود معقول و از طرق مشروع نه تنهـا مـذموم نیست ، بلکه در قرآن مجیـد گـاهی‌از آن به‌عنوان « فضل اللّه » تعبیر شـده ، آنجاکه می‌فرمایـد: « وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ » (۱۰ / جمعه) و در جـای دیگر از آن تعبیر به خیر می کنـد: « کُتِبَ عَلَیْکُمْ اذا حَضَـرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرا الوَصِیَّةُ: بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی‌از شما فرارسد ، اگر خیری (مالی) از خود به یادگار گذارده ، وصیت کند » (۱۸۰ / بقره) . چنین مالی مسلما نه مایه طغیان است ، نه وسیله تفاخر ، نه بهانه استهزای دیگران . اما مالی که معبود و هـدف نهـایی است ، ننـگ است و ذلت ، مصیبت است و نکبت و مایه دوری از خـدا و مانـدن ابـدی در آتش دوزخ است. و غالبا جمع‌آوری مقـدار زیادی از این مال جز با آلودگی‌های فراوان ممکن نمی‌شود. لذا در حدیثی‌از امام علیّ‌بن‌موسی الرّضا می‌خوانیم که فرمود : «لایَجْتَمِعُ الْمالُ اِلاّ بِخَمْسِ خِصالٍ ؛ بُخْلٌ شَدیـدٌ وَ اَمَلٌ طَویلٌ ، وَ حِرْصٌ غالِبٌ ، وَ قَطیعَةُ رَحِمٍ ، وَ ایثارُ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ: مال زیاد جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی‌شود ؛ بخل

شدیـد ، آرزوهـای دور و دراز ، حرص زیـاد ، قطع ارتبـاط بـا خویشاونـدان و مقـدم داشـتن دنیـا بر آخرت » . (۱) زیرا کسـانی که سخاوتمنـد هسـتند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیسـتند ، مراقب حلال و حرامنـد ، به ارحام خود کمک می کنند و غالبا اموال نزد آنها جمــع نمی‌شــود، هر چنــد درآمدشان زیاد باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عَدَّدَهُ: از ریشه «عدَّ» به معنی شمردن آمده است.

بـه بـاور «فَرّاء» منظور این است که به شـمردن و نازیـدن به آن امـوالِ بسیار پرداخت. امـا به بـاور «زَجّاج» آن را بـرای روزهـا و سـال‌هـای آینـده آمـاده سـاخت.

از دیدگاه «جُبّائیّ» ثروتی بسیار از راه حرام گرد آورد، و بدون پرداختن حقوق مـالـی خـویش، آن را برای روز مبادا ذخیره کرد.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۶۶۸ ، حدیث ۷ .

یَحْسَـبُ اَنَّ مـالَهُ اَخْـلَدَهُ

گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی اوست. (۳ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جالب اینکه « اَخْلَد » دراینجا به‌صورت « فعل ماضـی » آمـده ، انسان مال‌پرست گمان می کنـد اموالش او را به‌صورت یک موجود جـاودانه درآورده است ، نه مرگ می‌توانـد به سـراغ او آیـد ، نه بیماریهـا و حوادث جهـان مشـکلی برای او ایجاد می کنـد ، چراکه مشـکل‌گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل‌گشا را در دست دارد. چه پندار غلط و خیال خامی . اموالی که آنقدر در اختیار قارون بود که کلیـد گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی‌داشت ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانسـتند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازنـد و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصـر در زمین فرو برد : « فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْاَرْضَ (۸۱ / قصـص)». اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصـر بود ولی به مصـداق « کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقـامٍ کَریمٍ وَ نَعْمَةٍ کـانُوا فیهـا فاکِهینَ : چه بسـیار باغها و چشـمه‌ها از خود به‌جای گذاشـتند و زراعتها و قصـرهای جالب و گرانقیمـت و نعمتهـای فراوان دیگر کـه در آن متنعـم بودنـد » (۲۵ تا ۲۷ / دخـان)، ولی همه اینهـا به آسـانی در عرض سـاعتی به دیگران رسید : « کَذلِکَ وَ اَوْرَثْناها قَوْما اخَرین » (۲۸ / دخان) . ولذا در قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود، آنها به اشتباه بزرگشان پی می‌برنـد و فریادشـان بلنـد می‌شود: « مـا اَغْنی عَنّی مالِیَهْ ، هَلَکَ عَنّی سُلْطانِیَهْ : مال و ثروتم هرگز مرا بی‌نیاز نکرد، قـدرت من نیز از دست رفت » (۲۸ و ۲۹ / حـاقه) . اصولاًـ انسان از فنا و نیستی متنفر است و طرفـدار جاودانگی است و همین علاقه درونی به ما در

بحث معادشناسی کمک می‌کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است والّا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود . ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست، گاه جاودانگی خودرا در اموری

تفسیر مردان (۶۲۷)

می‌بیند که درست مایه فنا و نیستی اوست ، مثلاً مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند ، وسیله جاودانگی می‌شمرد . از این بیان روشن شد که تصور جاودانگی به‌وسیله مال دلیلی برای جمع مال و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَخْلَدَ» گرچه در قالب ماضی است، امّا به مفهوم مضارع یا «یُخْلِدُ» می‌باشد، و قرینه این سخن واژه «یَحْسَبُ» در آیه است. و با این که قطعی بودن مرگ بر همگان روشن است، این تعبیر بدان جهت که آن زرسالار مغرور و مست، رفتارش به گونه‌ای بود که گویی می‌پنداشت ثروت و قدرت بادآورده‌اش می‌تواند او را از مرگ نجات دهد.

(۶۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کَلّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ

چنین نیست که او می‌پندارد، به زودی در حطمه (آتشی خرد کننده) پرتاب می‌شود.

(۴ / همزه)

وَ ما اَدْریکَ مَا الْحُطَمَةُ

و تو چه‌می‌دانی حطمه‌چیست؟(۵ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حُطَمَهْ » صیغه مبالغه ازماده « حطم » به‌معنی " درهم‌شکستن چیزی "است و این نشان می‌دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می‌شکند ، ولی طبق بعضی از روایات « حُطَمَهْ » نام تمام جهنم نیست ، بلکه نام بخش فوق‌العاده‌سوزانی ازآن است . (۱) فهم این معنی که آتش به‌جای سوزاندن ، اعضا را درهم‌بشکند ، شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مسأله شدت تأثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده است که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب نه تنها انسان‌ها بلکه میله‌های محکم آهن و ستون‌های عظیم ساختمان‌ها را درهم بشکنند ، مطلب عجیبی نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَبْذ: این واژه در اصل به معنی دور افکندن چیزی به خاطر حقیر و ناچیز شمردن آن آمده است، و واژه «لَیُنْبَذَنَّ» از این باب است.

حُطَمَهْ: از ریشه «حَطْم» به معنی شکستن و خردکردن آمده است و یکی از نام‌های دوزخ است.

به باور «مُقاتِل» این واژه در اصل به معنی خُردکننده و شکننده آمده، و منظور این است که: او در آتش دوزخ که استخوان‌هارا خرد می‌کند و درهم می‌شکند افکنده خواهد شد.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷ و ۱۹ ، حدیث ۶۰ و ۶۴ .

تفسیر مردان (۶۲۹)

نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ

آتش برافروخته الهی است. (۶ / همزه)

اَلَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الاَفْئِدَةِ

آتشی که از دلها سرمی‌زند. (۷ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به « نـارُ اللّه » (آتش الهی) ، دلیـل بر عظمت آن است . تعبیر به « مُوقَـدَهٔ » ، دلیل بر فروزان بودن همیشـگی آن است . عجیب اینکه این آتش برخلاف تمام آتشهای دنیاکه نخست پوست را می‌سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند ، اول بردلها شراره‌می‌زند و درون را می‌سوزانـد ، نخسـت قلـب را و بعـد مغز و اسـتخوان را و سـپس بـه خـارج سـرایت می کنـد . این چه آتشـی است که اولین جرقه‌هایش بر دل آدمی ظاهر می‌شود ؟ این چه آتشـی است که درون را قبل از برون می‌سوزاند ؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد ، حتی آتش سوزانش . چرا چنین نباشـد در حالی که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حبّ دنیـا و ثروت و مـال ؟ چرا آتش قهر و غضب الهی قبـل از هرچیز بر قلوب آنها مسـلط نشود ، درحالی که آنها دل مؤمنان را در ایـن دنیـا بـا سـخریه‌هـا و عیبجویی و غیبـت و تحقیـر سـوزاندنـد ، عـدالـت الهی ایجـاب می کنـد کـه آنهـا کیفـری همـانند اعمـالشان را ببیننـد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اضافه شدن آتش به نام بلند و با عظمت خدا نشان‌دهنده آن است که این آتش چیـزی جز آتـش دنیاست.

به‌باور پـاره‌ای منظور این‌است که: این آتش بر خلاف آتش دنیا ازاعماق دل، زبـانـه مـی‌کشـد و بـاطـن را مـی‌سـوزانـد تـا بـه ظـاهـر بـرسـد.

(۶۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنَّها عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَهٌ

این آتش بر آنهـا به صـورت دربستـه اسـت. (۸ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُؤْصَـدَهٔ » از مـاده « ایصـاد » بـه معنی " بسـتن در و محکـم کردن آن "اسـت . در حقیقت همـان‌گونه که آنهـا امـوال خـود را در گاوصندوقها و مخازن دربسته نگاه می‌داشتند ، خداوند هم آنها را در عذاب دربسته دوزخ کـه راه خـلاص و نجـات از آن نیسـت ، زنـدانـی می کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این آتش شـعله‌ور، بر آن تبهکـاران و ظالمان به صورت در بسته است؛ چرا که وقتی آنان را به دوزخ افکندنـد برای نومیـد ساختن آنان از نجات و رهایی، درها را بر روی آن‌ها می‌بندند و آنان در محاصره قرار می‌گیرند.

تفسیر مردان (۶۳۱)

فِـی عَمَـــدٍ مُمَـــدَّدَهٍٔ

در ستون‌های کشیده و طولانی. (۹ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عَمَد» جمع «عمود» به معنی" ستون یا هر شیء طولانی "مانند قطعات چوب و آهن است و «مُمَدَّدَهٔ» نیز به معنی " کشیـده و طویل" اسـت . جمعی از مفسـران این‌تعبیر را اشـاره به میـخ‌های عظیم آهنی دانسـته‌اند که درهـای جهنم محکم بـا آنهـا بسـته می‌شـود ، به گونه‌ای که راه خروج مطلقا از آن وجود ندارد و بنابراین تأکیدی است بر آیه قبل که می گوید : درهای جهنم را بر آنها می‌بندند و از هر طرف محصورنـد . بعضـی نیز تفسیر دیگری بـه کمـک اکتشافـات اخیر برای آن ذکر کرده‌انـد و آن ایـن است که شـعله‌های سوزان جهنم به صورت ستون‌های کشیده و طولانی بر آن‌ها مسلط می‌شود . آن‌ها می گویند: در اکتشافات اخیر ثابت شده است که اشـعه مخصـوص ایکس (رونتگن) بر خلاـف اشـعه‌های دیگر که به‌صورت مخروطی پخش می‌شود، به‌صورت اسـتوانه‌ای درسـت

مانند ستون منتشر می‌گردد و عجیب اینکه این اشعه در تمام وجود انسان نفوذ می‌کند و حتی بر قلب مسلط می‌شود و به همین دلیل برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می‌کنند ، معلوم می‌شود که اشعه‌ای از آتش سوزان جهنم برمی‌خیزد که چندان بی‌شباهت به اشعه فوق نیست .(۱)

کبر و غرور سرچشمه گناهان بزرگ

"خودبرتربینی "بلای بزرگی است که خمیرمایه بسیاری از معاصی محسوب می‌شود . غفلت از خدا ، کفران نعمت‌ها ، غرق‌شدن در عیاشی و هوسبازی، تحقیر دیگران و استهزای مؤمنان همه از آثار شوم این صفت رذیله است ، افراد کم‌ظرفیت همین که به نوایی می‌رسند ، چنان گرفتار کبر و غرور می‌شوند که مطلقا ارزشی برای

۱- « طنطاوی » ، ذیل آیات مورد بحث .

دیگران قائل نیستند و همان سبب جدایی آنها از جامعه و جدایی جامعه از آنها می‌شود . در عالمی از پندار فرومی‌روند ، خود را تافته‌ای جدابافته و حتی از مقربان خدا می‌شمارند و همین باعث می‌شود که عِرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها بی‌ارزش و بی‌مقدار باشد ، به « همز » و « لمز » مشغول می‌شوند و با عیبجویی و مذمت دیگران ، به گمان خود بر عظمت خویش می‌افزایند . جالب اینکه در بعضی از روایات ، این‌گونه افراد به" عقرب "تشبیه شده‌اند که کارشان نیش زدن است (و اگر نیش عقرب نه از ره کین است، نیش آنها از راه کینه‌توزیها است).در حدیثی آمده‌است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می‌کردند و به آنها می‌خوراندند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: هؤُلاءِ الْهَمّازُونَ مِنْ اُمَّتِکَ، اللَّمّازُونَ:این‌ها عیبجویان و استهزاکنندگان از امت تو هستند» .(۱) درباره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند که حلاّل تمام مشکلاتش می‌دانند و لذا جای تعجب نیست که این گروه دایما به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد. در نقطه مقابل این گروه جمعیتی هستند که برای مال و ثروت کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می‌ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می‌دانند. ولی در برابر این دو عقیده که در طرف «افراط» و «تفریط» قرار دارد، آن‌چه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می‌شود ، این است‌که مال، خوب‌است اما به‌چند شرط؛ نخست‌اینکه «وسیله» باشد نه «هدف». دیگر اینکه انسان را «اسیر» خود نسازد ، بلکه‌انسان «امیر» برآن باشد. سوم اینکه از طرق مشروع به‌دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد . علاقه به چنین مالی نه‌تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است و لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۶۶۷ ، حدیث ۵ .

حضرت ذهب و فضه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود، یکی از یاران تعجب کرد و علت را از امام سؤال نمود، ایشان فرمودند: «لَیسَ حَیْثُ تَذْهَبُ اِلَیْهِ اِنَّمَا الذَّهَبُ الَّذی ذَهَبَ بِالدّینِ وَ الْفِضَّةُ الَّتی اَفاضَتِ الْکُفْرَ: منظور از ذهب، چیزی است که دین را از بین ببرد و منظور از فضه، چیزی است که سرچشمه کفر و بی‌ایمانی می‌شود ».(۱) و درحدیثی از امام علی آمده : « اَلسُّکْرُ اَرْبَعُ سَکَراتٍ؛ سُکْرُ الشَّرابِ وَ سُکْرُ الْمالِ وَ سُکْرُ النَّوْمِ وَ سُکْرُ الْمُلْکِ: مستی چهار نوع است؛ مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی قدرت ».(۲) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که: مردی خدمت ایشان آمد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه‌ای کن»، فرمود: «اِنْ کانَ الْحَسَناتُ حَقّا فَالْجَمْعُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ خَلْفٌ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقّا فَالْبُخْلُ لِماذا؟: اگر حسنات حق

است و به آن ایمـان داریم ، جمع مـال برای چیست ؟ (چرا در راه خـدا انفـاق نکنیم ؟) و اگر پاداش و جبران الهی حق است، بخل برای چیست»؟(۳) بسیاری از افراد هستند که تا پایان عمر به جمع‌آوری مال مشغولند و سرانجام برای دیگران وامی‌گذارند، حسابش را آنها بایـد بدهنـد و بهره‌اش نصیب دیگران است، لـذا در حـدیثی می‌خوانیم که از امیرمؤمنان علی سؤال کردند: «مَنْ اَعْظَمُ النّاسِ حَسْرَةً؟ چه‌کسی حسرتش از همه بیشتر است»؟ فرمود: «مَنْ رَأی مالَهُ فی میزانِ غَیْرِهِ وَ اَدْخَلَهُ اللّهُ بِهِ النّارَ وَ اَدْخَلَ وارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ: کسی که اموالش را در ترازوی سـنجش اعمال دیگـران ببینـد، خـدا او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کنـد و و ارثش را به خاطر آن وارد بهشت سازد».(۴) و در حدیث دیگری از امام صـادق در تفسیـر آیـه « کَذلِکَ یُریهِمُ اللّهُ اَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ (این‌گونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می‌دهد)،

۱- « بحـار الانـوار » ، جلـد ۷۳ ، صفحـه ۱۴۱ ، حدیث ۱۷ .

۲- « بحـار الانـوار » ، جلـد ۷۳ ، صفحـه ۱۴۲ .

۳- «توحیدصدوق»، به‌نقل «نورالثقلین» جلد۵، صفحه۶۶۸، حدیث۸ .

۵ و ۶- « بحـار الانـوار » ، جلـد ۷۳ ، صفحـه ۱۴۲ .

(۶۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فرمود: « هُوَ الرَّجُلُ یَدَعُ الْمالَ لا یُنْفِقُهُ فی طاعَةِ اللّهِ بُخْلاًثُمَّ یَمُوتُ فَیَدَعَهُ لِمَنْ یَعْمَلُ بِهِ فی طاعَةِ اللّهِ اَوْ فی مَعْصِیَتِهِ: این درباره کسی است که مـالی را وامی‌گـذارد و بخـاطر بخـل در راه طاعت الهی انفاق نمی‌کنـد، سپس می‌میرد و آن‌را برای کسی می‌نهـد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می‌کند».سپس امام افزود: « اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند، آن را در میزان عمل دیگری می‌بیند و حسرت می‌خورد، چرا که مال او بوده و اگر در معصیت الهی صرف کند، سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسـرتـش متـوجـه او اسـت)»(۱) .آری موضـع‌گیری انسان‌هـا در برابر امـوال، مختلـف اسـت، گـاه از آن بـت خطـرنـاکی می‌سـازند و گـاه وسیلـه سعادت بزرگی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «عَمَـد» جمـع «عَمُود» به معنی ستون است، و «مُمَدَّدَة» به معنی هر پدیده دراز و کشیـده مـی‌بـاشـد.

«حسن» بر آن است که منظور از «عَمَد» ستون‌های سراپرده و چادری از آتش است که به بیان قرآن، خدا برای بیدادگران آماده ساخته و آنان را در بر می‌گیرد. اِنّا اَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ نارا اَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها...(۲)

در روز رستاخیز آنان را در آن چادرها می‌افکنند و ستون‌ها را می‌کشند و دریایی از آتش آنـان را به کـام می‌کشد.

امّا «کلبی» بر آن است که منظور وسیله‌ای از وسایل عذاب دوزخ است که دوزخیان را بـا آن به بنـد مـی‌کشنـد.

۱ـ سوره کهف، آیه ۲۹.

تفسیر مردان (۶۳۵)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹